

ان امن امة وقد خلا فيها نذير
(قرآن كريم)

Dr. R. POURNAKI

فروع خاور

شرح زندگانی و آئین و رهبانیت

(بودا)

تأليف:

استاد علامه هرمان الدنبرك

چاپ دوم

۱۳۴۰

ترجمه :
بدرالدین کتابی

از انتشارات :
کتابفروشی تأیید اصفهان

چاپخانه فردوسی اصفهان

میوه نعمت و نجات

در آن شهر بزرگ مردم بيشماری انبوه گشته بودند . زندگانی آن مردم با زندگی پست ترين نوعی از حیوانهای وحشی تفاوت نداشت . بلکه از آن دردناکتر ، زیانخیزتر و فلاکتبار تر بود .

گفته میشود که آن تیره بختان - بعهدي بسیار قدیم - دشمن خونخوار کینه توزی از جنس دیوان و اهریمنان داشته اند که در هلاک و دمار نسل و نژادشان میکوشیده و چون در پیکار تن بتن بر آنان پیروز نگشته است تیرنگی بس شگرف بکار برده و تخم چندین بیماری کشنده را در آب و خاک سرزمینشان پاشیده بحال خودشان وا گذاشته است تا از آسیب آن بیماری ها مدام در شکنجه درد و رنج زیسته آن سیاه روزی را هر نسل آینده هم از گذشته بمیراث برد و در نتیجه همگی با تلخکامی بگذرانند و بتلخی بگذرند گفته میشود که : آنهمه بدبها و بد فرجامیها بر اثر کینه توزی و بد خواهی همان دشمن دیو سیرت و بسبب وجود همین بیماریها پدید آمده است .

پرداختن بحث ، قبول یارد آن گفته ها درمان دردی نمیشد و دافع خطر نمیگردد ، بلکه تنها آنچه - خوشبختانه - تیره بختان در دام بلا افتاده را از سقوط در پرتگاه نیستی و دمار ابدی میرهانید وجود مبارك و مسمود پزشکی بر کار خود آگاه و درباره دردمندان مشفق و نیکخواه بود که بهر موقع چون حمله و هجوم بیماریها بر شدت میافزود و دیگر امید و انتظاری برای بهبود و بقای نفوس باقی نمیماند ، در آن هنگام یکتن از آنان بمیان جماعت یافت میشد و داروئی شفا بخش با خود میداشت و هر بیماری که مشمول عنایت و شفقت وی و از آن دارو بهره مند میگردد البته جان بدر میبرد و کم یا بیش راه سلامت میسپرد .

این پزشکان از اولاد و افراد همان مردم دردمند بودند و بصورت با آنان تفاوتی نداشتند . اما هیچکس نمیدانست که خود چگونه از رنج بیماریها رسته ، از کدام استاد ماهر چنین فنون کامل پزشکی را فرا گرفته و - شگفتا - که آیا این داروئی شفا بخش را که در عین سادگی و بساطت چنان تأثیر معجز آسائی دارد - از کجا بدست آورده اند ؟!

در پاسخ از این پرسشها بسیار عقیده های مخالف یکدیگر - جمله بحدس و تخمین بی اصل و اساسی از علم و یقین - اظهار میشد و بکشف حقیقت نمی رسید .

اشکال دیگری که همه را حیران و براه خویش سرگردان میداشت این بود که هر يك از آن پزشکان پس از قرنهای از درگذشت دیگری با اسم و عنوان و نشانی مخصوص بخود پدید آمده و داروئی فرا آورده خویش را بنامی ناشناخته میخواند و روش تازه در مداوای بیماران بکار میبرد که اینهمه با آنچه بیماران زمانش از پدران خویش در وصف پزشک و نام دارو و روش مداوای پزشکان پیشینیان شنیده بودند وفق نمیداد و نیز داروئی نامبرده از میوه یگانه درختی بدست میآمد که در شهر بیماران هیچ کس از وجود چنان درخت خبری نداشت .

بنابراین از هر چند هزار تن دردمند ، یکی دیده میشد که باهوش و حواس خارق العاده خدا داده اش باور کند باز هم پزشکی دانا و توانا از جنس همان پزشکان پیشین که شنیده است پدید آمده و داروئی از نوع همان که بوده است باخویش آورده باشد .

از باقی انبوه رنجوران ، بسیاری گرچه بیمار بهای درونی کشنده تری داشته ولی چون از حال خطرناک خویش بیخبر و چون با (رنج و درد) خوگر شده بودند خود را تندرست و بینیاز از پزشک و پرهیز می شمردند ، بیمارشان علاج ناپذیر و مرگ سریع در انتظارشان بود .

باز بسیاری باینکه درد و نیاز بدرمان خویش را احساس مینمود و پزشک و داروئی درد خود را برایگان در دسترش میداشتند - بانکار و انتقاد برخاسته میگفتند ! (اگر این پزشک شهر ما است چرا نام و نشان های پزشکان پیشین را که شنیده ایم ندارد ؟ چرا موافق با دستور آنان بدرمان بیماران نمیردازد ؟) این داروئی از کجا است که ما رنگ و طعم و بوی آنرا نمیشناسیم و چرا مهر و نشان آن داروخانه معروف را ندارد ؟ بالاخره آن جامه ؛ آن رفتار ، آن زیبایی و کمال ؛ آن بزرگی و جلال ، و بویژه آن توانائی ، بینائی و عجایب و غرائبی که از اعمال و احوال هیچ فرد بشر ساخته نیست (و شنیده ایم که پزشکان پیشین را بوده است) چرا

از این همشهری ما دیده نمیشود؟ پس اینمرد پزشك حاذق و در مدعای خود صادق نبیباشد)

بالجمله بر اثر این افکار و شبهات بود که از آنهمه انبوه دردمند رنجور فقط کمترین افرادی تحت درمان و پرستاری پزشك قرار گرفتند و باقی از وی روگردان بودند (و ماکان اکثرهم مؤمنین)

اما آن یگانه درخت مقدس که پیش از این گفتیم در قاموس آن پزشگان (شجره حکمت و حیات) و ثمره اش (میوه نعمت و نجات) خوانده میشد . و آن میوه نیز دارای مغزی درغلاف چندین پوست رنگارنگ بر زبر همدیگر پیچیده بود که پزشك واقف بر اختلاف مزاج بیماران و خواص مختلف داروی خود، هر دسته بیماری را بایکی از آن پوستها مداوا مینمود و بکار بردن مغز آن میوه را - در میان آن همه انبوه بیماران جز برای چند تن مناسب نمیشمرد.

و نیز بحکم اینکه پوستها گرچه بمقدار بیشتر و در خواص و آثار گوناگونه تر بودند، باز آن خاصیت ویژه که در مغز جای داشت از هیچ پوستی بدست نیامد .

براین قاعده؛ بهر زمان و با مداوای هر يك از پزشگان فقط همان معدود انگشت شماریکه با مغز میوه مقدس درمان پذیرفته بودند شفای کامل یافته، مداوای باقی انبوه درمان جویان باختلاف مزاجهایشان، تنها باندازه بود که از مرك عاجل رسته باشند .

آب مبدل شد در این جو چند بار عکس آن خورشید دایم بر قرار قرنهای بگذشت و این قرن نویست ماه آن ماه است و آب آن آب نیست این کتاب که ترجمه اش بقلم استاد ارجمند آقای (بدر الدین کتابی) تقدیم بفرهنگ زبان فارسی میگردد کاملتر و محققانه تر شرحیست از وجود مبارک یکی از (صدها هزار) ابواب رحمت یزدانی که بروزگاری قدیم (بیست و پنج قرن پیش از این) بر مردم سیاه روز و تباه کار جهان باز گردیده در توالی این قرنهای تا امروز يك سوم از مجموع جهان بشریت را منور ساخته، هنوز تابش انوارش از اعماق ظلمات خاور زمین باندازه ایست که چشمان تیزبین باختریان را بدان سوی خیره و نگران میدارد، و بویژه ملت ارجمند آلمان، چنانکه بهر باب از مراتب ترقی و تمدنی پیشتاز جمله

ملل باختر بوده است - در اینخصوص نیز گوی سبقت از همگان ر بوده و تا کنون (علاوه بر صدها مقاله و نشریه) افزون برده ها کتاب مفصل و مشروح از خامه مو شکاف خاور شناسان آلمانی راجع بوجود مقدس (بودای بزرگ و تعالیم جاوید بنیانش زب دانش و فرهنگ جهانی گردیده است .

اما خوشبختانه بتصدیق جمله دانشمندانیکه با فرهنگ و زبان آلمانی سر و کار دارند - این کتاب نفیس که ترجمه اش تقدیم دانش پژوهان زبان فارسی میگردد از همه بر تر و شاهکاری بیمبدل و نظیر است .

آری : (شاخ گل هر جا که میروید گلست) حقایق عالم وجود از جمله قیود شرقی؛ غربی، قدیم یا جدید بودن آزاد است و تعلق بمجموع و افراد جهان بشریت دارد و کوچکترین حقیقت (اگر روا باشد که حقیقتی را کوچک خوانیم و البته که روا نیست) همان که در ازل بوده است تا ابد خواهد بود .

خوشبخت و نیکفرجام آن حقیقت جوئی تواند بود که وارسته از آثار شوم تنگنای محیط و تربیت ناستوده با نیروی استقلال و آزادی فکر خدا داده اش راه خود را بسوی منزل مقصود پیماید؛ و دانش پژوه با ادب و ادراك آنکس باشد که بقصور فهم خویش از درك مقام و مرام عالی بزرگان معترف بوده نام هیچك را جز با زبان تعظیم و تکریم یاد نکند و سزاوار استفاده از شنیدن و خواندن آثار دانشمندان کسی خواهد بود که چون حرفی را بر خلاف شنیده یا فهمیده خویش بخواند یا بشنود مبادرت با اعتراض یا انکار و انتقاد نکرده این پند پدرانۀ (خواجه شیراز) را آویزۀ گوش و هوش خود گرداند که :

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه دلبر خطا اینجا است

رحم الله (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) .

راجع بترجمه این کتاب نفیس، برسخن شناسان واقف بجمله اسالیب کلام پوشیده نیست که ترجمه آثار نویسندگانی امثال (زولا) و (زاگو) و غیره برای هر کس چون بکزیبان خارجه را نیک آموخته باشد کاری سهل و ساده است اما نقل و تحویل تحقیقات و تتبعات موشکافانه يك استاد علامه از

لغت وسیع و نیرومند (فرانسه) بزبان فقیر و نارسای (فارسی ما) با شرط التزام بامانت ادبی و بیان مقصود با عبارات شیرین و متین - کاریست که از عهده هزار مترجم و نویسنده جز یکی بر نیاید؛ و بویژه اگر موضوع کتاب مربوط بافکار دقیق و عواطف لطیف مردمی در چند هزار سال قبل، پیچیده و مستور در اشعار و استعارات و رموز مخصوصی بوده، از چند زبان خارجی دست بدست گشته تا بما رسیده است.

البته با این احوال و خصایص اشکال کار ترجمه و تحویل چندین برابر میگردد و تنها مترجم دانا و توانائی ممکن است بدین موضوع شگرف پردازد که مقامی ارجمند از تحقق و تعمق در فهم و تفهیم آن حقایق و دقائق عالیه داشته باشد.

با اینوصف شاید چند جمله مبهم و نامفهوم در ترجمه کتاب یافت شود که این اندک تقیصه هم فقط بر اثر ابهام عبارت در نسخه (فرانسوی) یا بسبب مجمل و نامفهوم بودن اصل موضوع رخ داده است.

اما اینموارد بیش از ده جمله نیست و زیاده بر آن اگر عبارتی نارسا یا مقصودی نامعلوم بنظر آید از تصور در کار ترجمه نبوده بلکه از نارسائی فهم خواننده است؛ زیرا پایه (تعلیم) دراصل الاصول موضوع (رنج و نجات) بودائی بر آن مقام بلند از اوج لطافت خیال و شعله جلال نهاده است که صعود بر آن با نردبان عقاید موروثه یا آموخته های مدرسه میسر نگردد، و جز فهم روشن فکرائیکه بتوفیق حق جان و روانشان از عصاره معارف حقه اشباع گردیده باشد؛ بدان پایه نرسد. اینجا دیگر دست تقدیر بکار است و دستان تدبیر برکنار، چنانکه (مولانا) فرماید:

بر سماع راست هر جان چیر نیست طعمه هر مرغکی انجیر نیست
در خاتمه نگارنده از این توضیح ناگزیر است که ستایش بیمورد را همچون نکوهش بیجا گناهی بزرگ و محض خیانت بفرهنگ و دانش همگانی دانسته از آن هر دو احتراز دارد و تا اینجا دنباله سخن را در توصیف ترجمه و تعریف اصل کتاب کوتاه کرده با شیخ سعدی همزبان است که:

مشک آنستکه خود بیوید نه آنکه عطارش بگوید.

اصفهان ۱۳۲۶ - بقلم: ب. ا. ت

هفتاد و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم
و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا
الصالحات و تواصلوا با الحق و تواصلوا با الصبر
(قرآن کریم)

شبی است تاریک و هراس انگیز، تاریکی وحشت افزائی همه جا را فرا گرفته، بیابانی سخت و هولناک در پیش است، در این وادی ترسناک اثری از نور و روشنائی و نشانه از احساسات و عواطف انسانی که تسلی بخش دل دردمندی باشد وجود ندارد، از يك سو دیوان غول پیکری که در افسانه های باستانی یاد شده اند با اندامهای زشت و قیافه های دوزخی در جنبش و رفت و آمد هستند از سوی دیگر انواع و اقسام حیوانات درنده و گزنده، دد و دام صدا های نا هنجار و ترس آور خود را در هم آمیخته ترس و هراس بی اندازه ای ایجاد میکنند و لرزه بر اندام هر شنونده ای میافکنند، از همه نوع خزندگان در این بیابان موجود است، مارهای بزرگ و کوچک، سیاه و سفید در گوشه و کنار بعضی حلقه زده و برخی بجان یکدیگر افتاده باهم پیکار میکنند؛ دسته دیگری از آنها که نیرومند تر و وحشت انگیزترند با حیوانات دیگر مانند سوسمارهای بزرگ و درندگان خطرناک در جدال هستند، غرش شیرها لرزه بر اندام همه موجودات این بیابان میافکند، حمله پلنگها و ببرها موی بر بدن سایر حیوانات راست میکند؛ چشم های زننده افعی ها و مارهای بزرگ هر بیننده ایرا میلرزاند؛ خلاصه این بیابان میدان جنگ و نزاع حیوانات است، اقسام و انواع دد و دام؛ خزنده و چرنده؛ مانند شیر و پلنگ، گرگ و خرس و کفتار، سگ و شغال، گاو و گوسفند و آهو، مرغ و خروس و کبوتر، مار و افعی و سوسمار و غیره در این معرکه جنگ؛ در این دوزخ هراس انگیز، در این وادی هولناک بجان یکدیگر افتاده اند، بزرگها، کوچکها و نیرومندان ناتوانان را خرد و پایمال میکنند؛ انواع مرغ ها و پرندگان نیز در این ورطه عجیب وجود دارند ولی در هیچیک از آنها آثار زیبایی مخصوص و نمه های دلکشی که مورد انتظار است پدیدار نیست، از شیر زبان تا روبا حیل و گرو از پیل دمان

تا مورچه نا توان همه در این بیابان موجود و همه ، آری همه در جنگ و گریزند اثری از صلح و صفا ، آرامش و آسایش و زندگی سعادت‌مندان در این بیابان نیست ؛ همه سرگرم پیکار و نزاعند ، در هر سو جنگ و ستیزه بر پا است ، همه دشمن هم و بجان یکدیگر افتاده اند و از اینجهت امتیازی میان دد و دام و وحشی و اهلی نیست ، گویا همه خود را موظف بچنگ میدانند ، و همه دشمنی و کینه توزی را هدف هستی خود می‌شمارند

شگفتا ! این موجودات نادان اگر بجان یکدیگر هم نیفتند و در آزار هم نکوشند بزودی خواهند مرد ، همه رهسپار کوی فنا هستند ، همه محکوم بانعدام و نیستی می‌باشند ؛ و در این سرنوشت‌شوم ، امتیازی از یکدیگر ندارند و با این وجود سعی میکنند هر چه زود تر یکدیگر را هلاک نمایند ، و گذشته از اینکه در نابودی و تباهی یکدیگر شتاب میکنند کوشش دارند چندروزی را که زنده اند در رنج و شکنجه بسر برند و از آسایش و آرامش بی بهره باشند

شگفت اینجا است که این موجودات بیچاره و نادان همه بزندگی دلبستگی دارند و (کوشش در تباهی یکدیگر) را بغلط‌نبرد زندگی و تنازع بقا میدانند ، و زندگی بدون زد و خورد و جنگ و نزاع را زندگی نمی‌پندارند در صورتیکه خود آنها هم در واقع از این تنازع بیجا که باعث خرابی و ویرانی اساس زندگی همه است ببتک آمده و از آن بیزار شده‌اند این‌گونه زندگی که در این وادی حکمفرما است ؛ این راهی که حیوانات گمراه در این بیابان پیش گرفته اند بطور قطع بزبان همه آنها است و گرچه منزل آخرش نابودی و تباهی است اما رسیدن باین منزل آخرین ارزان تمام نمیشود ؛ بلکه در نتیجه مدت‌ها رنج و سختی و شکنجه و درد حاصل می‌گردد



گمان میکنم ، بیابان توصیف شده موضوعی وهمی و خیالی نیست ، آری دنیایکه نوع بشر در آن زندگی کرده و میکند یعنی رنج برده و میبرد درست مانند همین بیابان وحشت افزا است ، درست دقت کنیم واقماً با دیده حقیقت بین و با کمال بیطرفی پیرامون خود را بنگریم ، تلقین‌ها و تبلیغات را کنار بگذاریم و قضاوت نماییم : آیا این جهنم‌های ساختگی که ما خود ایجاد کرده و نام آنها را اجتماعات بشری گذارده ایم قابل تحمل است؟ آیا تا این حرص و آز بی پایان در افراد بشر وجود دارد که هر فردی

میخواهد بتدریج آنچه درد دنیا هست از آن او شود و بر همه جهانیان حکمرانی کند کسی میتواند روی خوشبختی و آرامش را ببیند ؟

اصطلاح تنازع بقا را که يك مفهوم علمی و فلسفی است غالباً بیجا و بی‌مورد بکار می‌برند ، زد و خورد‌ها و آزها و کینه‌ها و دشمنی‌ها را تنازع بقا مینامند ، خیر ؛ این تنازع برای بقا نیست ، اینهمه کشتش و کوشش برای فنا است ، چگونه میتوان این موجود بشری را خردمند نامید ؟ مگر ممکن است خردمندی که میدانند دوره عمر کوتاهش مانند باد گذزان است ، منتهای سعی و کوشش خود را بکار برد تا آن دوره کوتاه را صرف شکنجه و عذاب خود و نوع خویشتن بنماید ؟

این ثروتمندان که شب و روز برای افزایش مال خود میکوشند و همه چیز حتی آسایش زندگانی خود را نیز فدای توده کردن سیم و زر و گرد آوردن خواسته مینمایند جز رنج طلب چه حاصلی از عمر می‌برند ؟

فرض کنیم ، آه گرسنگان ، ناله ستم‌دیدگان ، فغان برهنگان و اندوه بیخانمان‌ها بدرقه راه آنها نباشد و از این راه هم زبانی نبرند ، آیا شب و روز جان‌کندن ، از آسایش و آرامش دور بودن و خلاصه با هزاران حقه و نیرنگ بردارائی خود افزودن و سرانجام همه را بر جای گذاردن و مردن نشانه خردمندی و دانائی است ؟

خلاصه اگر خوب دقت کنیم وضع اجتماعات بشری درست مانند میدان نزاع حیوانات است ، افراد انسان مانند درندگان پیوسته دندانها و چنگالهای تیز خود را برای حمله بهم‌دیگر آماده کرده ؛ منتظر فرصت و وقت مناسب می‌باشند

من نمیدانم آیا هدف زندگی نوع بشر که خود را اشرف مخلوقات مینامد همین جنگ و نزاع و آزار نوع است ؟ اگر چنین نیست پس هدفش چیست ؟ و اگر چنین است آیا میتوان این موجود را خردمند دانست ؟

و آیا بزرگان عالم حق نداشته اند که او را مانند چهار پایان بلکه گمراه تر از آنها دانسته اند ؟

شگفتا ! از تمام این کوشش‌های بیهوده که بغلط نبرد زندگی نامیده شده است ، نوع بشر از آن هنگام که تاریخ آگاه است تا امروز حاصلی جز

رنج خویشتن نداشته است !

میگویند در روزگار باستان پادشاهی جوان علاقه بسیاری بدا نستن تاریخ زندگی بشر داشت و از اینرو دانشمندی رامأمور تدوین وقایع و حوادث تاریخ نمود ، سالها گذشت ؛ روزی پادشاه اطلاع دادند يك قطار شتر وارد شهر شده و بار هريك از آن ها دو جلد كتاب بزرگ است ، دانشمندیكه از طرف پادشاه مأمور تدوین تاریخ زندگی بشر شده بود حضور او رسیده گفت كتابهایی كه بار شتر ها است خلاصه تاریخ زندگی بشر است ، پادشاه كه در آن هنگام نیروی جوانی را از دست داده بود و بعلاوه كارهای مملكت فرصت خواندن اینهمه كتاب را باو نمیداد مرد دانشمند را مورد نفقت و تقدیر قرار داد و او را مأمور ساخت هرچه زود تر كتابها را خلاصه تر كند و بحضور بیاورد ؛ چند سال دیگر گذشت دانشمند مزبور با دو جلد كتاب بزرگ بحضور پادشاه رسید و انجام خدمت خود را عرضه داشت ؛ پادشاه كه پیر شده بود متوجه شد كه برای خواندن آن دو كتاب بزرگ نیز فرصت كافی ندارد ؛ از اینجهت امر داد هرچه زود تر باز آن دو كتاب خلاصه شود و بنظر او برسد زمانی گذشت ، مرد دانشمند تمام تاریخ زندگی بشر را در كتاب بسیار كوچكی مختصر کرده و برای بانجام رساندن وظیفه خود و تقدیم كتاب حضور پادشاه رسید ، متأسفانه در آن هنگام پادشاه پیر در حال احتضار بود و دیگر فرصت كتاب خواندن نداشت از اینرو بدانشمند سالخورده گفت من آرزومند بودم تاریخ زندگی بشر را بدانم ؛ اکنون نزدیک است از جهان فانی رخت بربندم ، اگر ممكن است در چند كلمه تمام تاریخ زندگی بشر را برای من بیان كنید ؛ پیر مرد دانشمند نتیجه سالها تحقیق و مطالعه خود را راجع به تاریخ زندگی بشر در سه جمله زیر خلاصه كرد :

« بدنیا آمدند ، رنج بردند ، مردند »

تا آنجا كه آگاهیم و تاریخ گذشته نیز گواهی میدهد . حاصل زندگی اشرف مخلوقات جز (بدنیا آمدن ؛ و رنج بردن و مردن) چیزی نبوده است ، پس اگر بگوئیم جامعه بشری ، از این كشمكشها ، جنگ و جدالها دشمنی ها بشك آمده و با زبان حال از این زندگی متشنج و آشفته و هراس انگیز كه آمیخته با فقر و بدبختی و انحطاط اخلاقی و بی ایمانی است

شكایت دارد سخنی گزاف نگفته ایم .

توجه كنید (دی لويس) نویسنده بزرگوار انگلیسی ؛ در بحبوحه جنگ جهانی دوم چگونه با نوای امید بخش و تسلی دهنده خود بر آنچه بملط نبرد زندگی و تنازع بقا نام دارد لعنت میفرستد و با قدرت شاعرانه خود آرزوهای روان دردمند و رنج دیده بشری را اعلام میدارد :

« در این هنگام كه در برابر هیولای مهیب مرك قرار داریم و در برابر مادر اثر بمباران ، بدن زنی از تصادف با خرده شیشه ها بطوری مجروح شده است كه او را نمیتوان شناخت :

اکنون كه گرسنگی و قحطی با جان مردم بازی میکند و روزنامه ها و آگهی ها رنج و محنت را اعلام میدارند ، کودکان در اثر حریق جان میسپارند و كشتی شكستگان در زورقهای نجات بر پشت افتاده بانهیپ امواج رو برو هستند و با كمال ضعف و بیچارگی یارو میزنند :

در این دنیای کنونی كه گویا هدف وجود آدمی مردم آزاری است و اینهمه رنجها و مشقتها كه سراسر دنیا را فرا گرفته برای ارضاء كینه ورزی او كافی نیست :

اکنون هنگام آن رسیده است كه آشكارا باین مردم اعلام كنیم كه

« بشریت عبارتست از عشق و محبت »



تا آنجا كه تاریخ ؛ اجتماعات بشری را میشناساند مشاهده میکنیم كه جاه طلبی و مال دوستی ، هوس فرمانروایی و ریاست بر گروهی از مردم همیشه آدمیان را رنج داده و تا وضع چنین است رنج خواهد داد ، و اساس كینه توزیها و دشمنی ها را نیز در همین جا باید جستجو كرد ، بنابر این حق با كسانی است كه در وصف دنیا چنین میگویند : « جهان ماتمكده ای بیش نبوده و نیست و نخواهد بود و مردم آن جز رنج و محنت حاصلی از زندگی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و ناکامیهای بشر جرم نادانی خود او است و اودنیائی را كه خدای جهانیان بهشتی پر از نعمت خواسته بدوزخی زشت و رنج خیز مبدل ساخته است »

آری تاریکی و ظلمت وحشت افزائی سراسر دنیای بشری را فرا

گرفته است و از هر طرف رنج و محنت و بیچارگی زندگی این موجود دوبا را تهدید میکند و چون بادیۀ تحقیق بنگریم همیشه چنین بوده است؛ فقط گاه گاهی در میان این تاریکی و نومیدی بیکران نور امیدی از یکی از گوشه های جهان جلوه مخصوص کرده و تا حدی روان دردمند عده ای از افراد بشر را تسلیت بخشوده است؛ تنها همین نورهای امید یعنی پیامبران بزرگوار متوجه رنجها و مصیبت های بشری شده و خواسته اند راه چاره برای دردهای بیدرمان این موجود بدبخت ببندیشند و او را براه راست هدایت کنند؛ اگر این آفتابهای درخشان گاه گاهی آسمان زندگی بشری را روشن ننمودند دیگر هیچ نور امیدی تاریکی های وحشت افزای دنیای انسانی را نمیشکافت و دل های افسرده و روانهای مرده آدمیان را تسلی نمی بخشود. اینک یکی از این مظاهر مقدس و مسعود را بنگرید:

در قرن ششم پیش از میلاد مسیح، در سر زمین هندوستان، در شهر ها و دهکده ها، در جنگلها و بیابانها وجودی پاک و بی آایش، ذاتی مقدس؛ استادی دانشمند، بزرگوار بی مانند با عده از شاگردان و پیروان خود راه می پیمود و چنین میفرمود: «گوش فرا دارید؛ راه نجات از مرگ را یافتم»

این بزرگوار را معاصران و شاگردان، (گوتامای زاهد)، (ساکيامونی)، (استاد)، (فرخنده حال)، (خداوندگار) و بالاخره (بودای مقدس) مینامیدند و یکی از شعرای انگلیسی او را (نور آسیا) خوانده است

(بودا) متوجه رنجهای بشری شد و برای پیروان خود بخوبی آشکارا ساخت که این زندگی خاکی باطرزی که این مردم بدان میردازند جز رنج و محنت چیزی نیست؛ کوشش ها و تلاشهای مشهود جهانیان هم جز اینکه رنج افزائی کند نتیجه نداشته و ندارد، هدف تعلیمات و برانگیخته شدن خود را برای رها ساختن جهان بشری از رنج و محنت زندگی میدانسته و با نیروی آسمانی و قدرت یزدانی خود بر ضد اهریمن جنگ و ستیزه و کینه توزی که روی زمین را دوزخ حقیقی ساخته بمبارزه پرداخته و تنه راه چاره دردهای بیدرمان انسان را یاری و همکاری میپیدا شده است چنانکه درجائی چنین میفرماید:

«همه آدمیان بلکه همه جانداران در يك كشتی زندگی مادی سوار و در يك گرداب بیچارگی دچار هستند ولی بجای اینکه بجان یکدیگر بیفتند و با خون هم خاک پاک را آلوده سازند شایسته اینستکه یاری و همکاری متقابل را نصب العین قرار دهند و دست هم گرفته باتفاق راه چاره را بجویند، باشدکه دامنش بکف آرند.»

شرح زندگی (بودا) بسیار تاریک و مبهم و آمیخته با افسانه ها بوده و هنوز هم تا اندازه چنین است، ولی خاورشناسان و هند شناسان بزرگ اروپائی سعی کرده اند از روی اسناد و مدارک موجود، افسانه های محلی، کتب مقدس هندوها، بودائی ها و سایر فرقه های رهبانی هندوستان نقاب از چهره حقایق برداشته و این نجات دهنده بزرگ را که زیاده بر چهار صد میلیون از نفوس بشری اکنون بر آستان عبادتگاهش جبین پرستش و نیایش بر خاک میسایند تا اندازه مقدور بجهانیان بشناسانند و در این راه گرچه بسیار خون دل خورده و رنجهای تاب فرسائی متحمل شده اند ولی خوشبختانه تا پیرامون وصال شاهد مقصود رسیده اند

کتابیکه ترجمه آن از نظر خوانندگان گرامی میگردد یکی از آثار گرانبهای علامه بزرگوار و خاور شناس معروف آلمانی (هرمان الدنبرگ-۱) است

هرمان الدنبرگ از هند شناسان معروف و تحقیقات او در زبانها و مذاهب هند مورد استفاده دانشمندان بزرگ جهانست؛ این دانشمند ارجمند ۳۱ اکتبر ۱۸۵۴ میلادی در شهر (هامبورگ) چشم بر جهان گشوده و پس از گذراندن دوره تحصیلی دانشگاههای (گوتینگن) و (برلن) و گرفتن درجه (دکتر) از دانشگاه (برلن) در آغاز دانشیار و سپس استاد فوق - الماده آن دانشگاه گردید و سر انجام بسال ۱۸۸۶ بمقام استادی زبان سانسکریت دانشگاه (کیل) سرافراز گردید، تاریخ وفات او بروایتی ۲۷ مارس ۱۹۲۰ و بروایت دیگر ۱۹ مارس همین سال میباشد

تألیفات مهم او عبارتند از: سرودهای (ریگ ودا) - در باره هند و ایران - هندوستان و علوم دینی آن - ادبیات هند قدیم - آیین ودا

تحقیقات ودائی و ترجمه بسیاری از متون کتب مقدس هندی
(هرمان الدنبرک) نتیجه سالها زحمت و رنج و مطالعه و مسافرت و
اثر نبوغ علمی خود را بصورت این کتاب که نگارنده آن را (فروغ خاور)
نامیده ام تقدیم ارباب فضل و دانش و طالبان معرفت و کمال نموده است
ممکن است مردمیکه فریفته رمانها و افسانه های پوچ و مهمل هستند
و خواندن شرح حال ستارگان (هالیوود) و آگاهی از طرز لباس و آرایش
آنان را بر تحقیقات عمیق علمی و اخلاقی ترجیح میدهند، این کتاب را
نپسندند ولی اطمینان دارم که دانشمندان و خواص متوجه زحماتی که مؤلف
دانشمند کشیده و رنجهایی که در راه نوشتن کتاب و تحقیق در مقدمات آن
تحمل نموده است میشوند و با اهمیت کوشش ها و ارزش مساعی او پی میبرند
من کاملا اعتراف دارم که در ترجمه این کتاب تقایس و حتی غلط
هائی میتوان یافت، زیرا آشنا نبودن با اصطلاحات کتب مقدس هندی،
و مبهم بودن بعضی قسمتهای کتاب که مربوط بدستانها و اساطیر قدیم است
اشکالهای بسیار برای مترجم ایجاد نموده است ولی تا آنجا که مقدور بوده
سعی شده است کلمات و عبارات؛ غیر مفهوم نماند، بدیهی است کسانیکه
با ترجمه کتابهای مربوط با آثار مذهبی دنیای قدیم سر و کار دارند میداند
مترجم با چه اشکالهایی مواجه بوده است
اینک ترجمه کتاب مهم علامه بزرگ آلمانی را که در باره بودا -
آئین و رهبانیت او نگاشته است و ننده ناچیز از روی متن دومین طبع
ترجمه فرانسوی آن (۱) بفارسی برگردانده ام بخوانندگان گرامی تقدیم
میکنم و امیدوارم :
اولا اهمیت و کمال تألیف نقصان و خطای ترجمه و بزرگی و توانائی
مؤلف ناچیزی و نا توانی مترجم را جبران نماید
ثانیا دانشمندان و ارباب فضیلت اشتباههای مترجم را یاد آوری
فرمایند تا از نظر های صائب آنان در طبع های بعدی کتاب استفاده شود
بدرالدین کتابی

(۱) این کتاب را دانشمند فرانسوی آ - فوشر (A - Foucher) از
متن آلمانی بفرانسه ترجمه کرده است .

بسمه تعالی مقدمه مؤلف

فصل اول = هندوستان و کیش بودائی

تاریخ کیش بودا با تاریخ اجتماع دسته از راهبان فقیر آغاز میگردد که در حدود پانصد سال پیش از میلاد در بخش آبخور رودخانه (گنگ) در اطراف شخص (گو تاما بودا - ۱) گرد آمدند ، اندیشه مشترک و وسیله که آنها را بیکدیگر می پیوست و کمال مطلوب جدی آنها احساس صریح و عمیقی بود که در جمله های روشن زیر خلاصه میشود :

« زندگی بر فراز این خاک تیره جز رنج چیزی نیست ، و برای نجات از این رنج چاره جز ترك دنیا و آرامش ابدی وجود ندارد »
این استاد بزرگ یعنی (گو تاما بودا) باشاگردانش پیوسته در مسافرت و حرکت بودند ، و وضع آنها کاملاً مشابه دسته دیگری است که مدتها بعد در شهر (جلیل) در سر زمین فلسطین گردش میکردند و بشارت میدادند که : « ملکوت آسمان نزدیک است » آنان نیز در سر زمین هند بگردش پرداخته ، راجع برنج و مرک سخنها گفته و بشارتی که میدادند این بوده است :
« گوش فرا دارید ، وسیله نجات از مرک کشف شده است »

هندوستان و دنیای باختر

محیط تاریخی آن سر زمینی که ، بودا در آن بوجود آمده است از جهانی که ما بهنگام اندیشه کردن در تاریخ عمومی بدان خو گرفته ایم بوسیله ورطه های عمیق جدا میگردد

انقلابهای طبیعی بوسیله ایجاد حصار بزرگی از کوههای عظیم هندوستان را از اقلیم های متعدد با ختری و شمالی جدا میسازد و همین جدائی از روزگار پیشین برای مردمی که باید در این سر زمین زندگی کنند سر نوشت عزلت و تنهایی را پیش بینی کرده است ، شاید بتوان گفت که هندیها بیش از هر يك از ملل متمدن جهان ؛ بتنهائی و دور از

تأثیرات دیگران مطابق قوانین مخصوص نشو و نما کرده اند، بسی دور از آن سر زمین مللی که با هندیها از لحاظ نژاد نزدیک یا دور بوده با یکدیگر روابطی داشته، و وظائفی را که تاریخ آنها را بانجام دادن آن ها دعوت میکرده بعهد گرفته و بیایان رسانیده اند، از این وظائف، هند هیچگونه نصیب و قسمتی نداشته است

در محیطی که بودا آئین خود را تعلیم میداده است مردم از افکار مردم غیر هندی اطلاع نداشته اند، و محیط غیر هند در نظر آنها درست مانند جهانهای دیگری بوده است که در فضای لایتناهی پراکنده اند و خورشیدها و ماهها و سرزمینهای دوزخی دیگری دارند و عوالم نوبنی را بوجود میآورند.

البته مقدر بود روزی در آینده دستی نیرومند مانند دست اسکندر مقدونی موانع و حدود محکمی را که بین هند و دنیای باختر وجود داشته نابود سازد اما قضا چنین اقتضا داشته است که مردم هند و یونان مدتها پس از دوره بودا با یکدیگر تصادف کنند، میان وفات بودا و لشگرکشی اسکندر بهندوستان یکصد و شصت سال فاصله بوده است اگر در روزگار پیشین، در تحت تاثیر عوامل خارجی و پیش آمده ها مانند هجوم اسکندر و تأثیر تمدن یونان فکر مردم هند توسعه می یافت و روح آنها از خرمی و شادمانی بهره ور میگردد آیا اوضاع آن سامان چه میشد؟

اسکندر دیر بهندوستان رسید زیرا در هنگام هجوم او مدتها بود روح هندی در اثر زندگی انزوائی و گوشه نشینی، در میان ملل وضع خاصی بخود گرفته بود؛ طریق زندگی و طرز فکر هندیها کمترین شباهتی با ملل غیر هندی نداشت، نه از گذشته خاطرۀ باقی بود نه نسبت بزمان حال مهر و کینگی نشان میدادند و نه بامید آینده بکار و کوشش میپرداختند؛ زندگی مردم با اندیشه های دردناک و رنج خیز و خود پسندانه نسبت با آنچه برتر از جهان حوادث و زمان است و رسیدن بحیات ابدی سپری میشده است، در میان تمدن وسیع هند هیچکدام از تعلیمات و طریقۀها مانند کیش بودائی بطور خلوص و از همین نظر بطرزی مبهم و مرموز نشانه و علامت مشخص روح هندی نیست

باین سبب میان این سر زمین وسیع و دور افتاده و جهانی که

بزندگی آن خو گرفته ایم بهیچوجه روابط خارجی که در اثر دادوستد و تجارت و تبادل افکار پدید میآید موجود نبود، و در حقیقت میان آن سرزمین و این جهان جز یک رابطه دقیق تر که با وجود فاصله زیاد و اختلافات ظاهری ملل را بیکدیگر می پیوندد چیز دیگری نمیتوان یافت و آن عبارت است از شباهت تاریخی که در اثر یکنوع قانون در جاهای مختلف دیده میشود در هر جا که از آغاز و در طول ایام بدون اتحاد یا اختلاف ملتی

یکنواخت بیسط زندگی معنوی خود پرداخته احوال و اطوار چنین بوده است که در بالا ذکر شد؛ و میتوان این حالت را (تغییر مرکز ثقل منافع عالی مذهبی از بیرون بدرون) دانست بموجب یک عقیدۀ قدیمی معنای رابطه انسان با عالم الوهیت بر اساس جذب و دفع و یا نزدیکی و دوری

است، ارتقاء معنوی شخص مؤمن تنها در اثر برگزیدن اعمال نیک شخصی میباشد، در اثر این عقیده اندیشه فتح و پیروزی بردشمنان گاهی در نتیجه انقلابی غیر محسوس و زمانی در پیرو پریشانیها و انقلابهای بزرگ از بین میروند و اندیشه نوبنی جانشین آن میگردد، در اینحال جائی برای کلمات معمولی (آسایش، پیروزمندی، توانائی) باقی نیست بلکه مقصود (آرامش، صلح، نعیم ابدی و نجات) است. نعمتها و نیکی های جهان بیرونی؛ زیبائی و دشمنان خارجی؛ وحشتناکی خویش را از دست میدهند؛ زندگی و رنج اشخاص (مانند ملل) در درون روح و رطبه های عمیق و پنهانی بوجود

می آورد، در اینصورت در جهان درونی باید بجاهده برای فتح و پیروزی پرداخت؛ ریختن خون قربانیها و اطاعت و تسلیم گورگورانه نسبت بمقدرات و حوادث خارجی هیچگونه آرامشی در دل انسان بوجود نمیآورد؛ بنابراین باید راههای تازه یافت که بوسیله آنها روح از زنجیرها و علاقه های که آن را مقید ساخته است برهد و بجهان قدس و پاکی و سعادت برسد چون بدین ترتیب هدف و کمال مطلوب درونی تغییر شکل یافت اجتماعات معنوی نوبنی بوجود میآید؛ در نظام معمولی و قدیم جهان در درون خانواده؛ قبیله و ملت؛ وحدت مذهب محفوظ و اشتراک عقیده و کیش طبیعی بوده است؛ هرکس از افراد ملتی بخصوص بوده است و از همین جهت حق داشته و موظف بوده است از کیش خدایان ملی بر خوردار گردد، و در مجاورت آن ملت ملل دیگری بوده و

خدایان دیگری داشته اند - هر کس در هر جایی دنیا می آمده یکنوع اجبار طبیعی داشته است که یکدسته خدایان مخصوص را حقیقت و قابل پرستش بداند .

ولی پیدایش کیش های تازه در اثر وجود شرایط دیگری بوده است زیرا ملت هائی قبلا وجود داشته اند و سپس کیش های نوین در میان آنها پیدا شده است از اینجهت مذاهب جدید با عقایدی برخورد کرده که در ارواح و نفوس ریشه دوانیده و آثار آنها در قوانین و عادات موجود و نمایان بوده است ؛ فکر تازه همیشه با عقائد قدیمی و موروثی مخالفت آغاز کرده و در وجود اشخاص (یا اگر درست تر بگوئیم) در وجود شخصی که نفوذ و تأثیر بی مانندی دارد ظاهر میگردد

فکر تازه همیشه در فردی مؤثر دیده میشود که بالا تر و برتر از زندگی و فعالیت محیط خود بوده و بزرگتر از مردمی است که در پیرامون او زندگی میکنند ، از اینرو است که در برابر توده عظیم نادان و عقب افتاده مردم دسته ای کوچک از قهرمانان و نوابغ گاهی بصورت پیشوایان دینی و گاهی بصورت فلاسفه بوجود می آیند ، این مردان بواسطه داشتن شخصیت و ابتکار مخصوص و گشودن راههای نوین از کسان و خویشاوندان خود امتیاز داشته اند و یا بنظر میآید که چنین باشند . این اشخاص برتر از سنجیده شدن با دیگرانند ؛ و فضیلت و کمال پوشیده مرموز و مخصوصی دارند ، عقیده جدیدی را تبلیغ میکنند و امتیازشان از سایر مردم صاحب رأی و با ایمان اینست که پیروان و معتقدین را بخود جلب مینمایند ، در این راه لزوم و اجبار طبیعی در کار نیست بلکه وجدان و اراده هر فردی او را مصمم میسازد که از چه راهی باید آرزومند یافتن راه نجات باشد

چون راهنما و استادی پیدا شد مردمی پیرامون او گرد میآیند و بدین ترتیب جامعه پیروان یا فرقه کلیسائی تشکیل میگردد ، این مردم با یکدیگر روابط نزدیک و پیوستگی کامل داشته و نجات و سعادت روح را اگر هدف یگانه حیات ندانند لا اقل عالیترین مطلوب های زندگانی میشمارند و سایر مردم را مانند کودکان در ظلمت و نومیدی سرگردان می پندارند ؛ در پیرامون این هسته های مرکزی یعنی پارسایانیکه واقعا شخصیتی دارند و از زندگی این جهان خاکی رسته اند اجتماعات وسعت پیدا کرده جامعه مذهبی نوین تشکیل میگردد . این کلیساها تشکیلات

معنوی بوده و چون توسعه یافت از قید ملیت و هرگونه تمدن خاصی آزاد میگردد و برای بسط خود هیچگونه مرزی نمیشناسد

بدین ترتیب زندگی مذهبی ملتها در بیرون و درون تغییر شکل مینهد و اگر بتوانیم مجموع این تغییرات را با موقعیت و کیفیت خاصی تطبیق نموده و بازکر مثالی موضوع را روشن بکنیم باید آن را با « تحول عهد قدیم بعهد جدید » یعنی (پیدایش مسیحیت) بسنجیم ، در تاریخ نژاد سامی محفوظ است ؛ تقریباً پانصدسال پیش از آنکه چنین انقلاب و تغییری در فلسطین پدید آید در دوناخیه دور افتاده از یکدیگر یعنی یونان و هند حوادثی نظیر آنچه در بالا یاد شد در میان ملل هند و اروپائی بوقوع پیوست

در یونان طریقهها و کیش های سری (ارفیک - ۱) یعنی طریقه که شاگردان (فیثا غورس) از آن پیروی میکردند بوجود آمد ، تشریفات مذهبی آنها اعمالی نظیر عشاء ربانی و تبرک نان و شراب و فرا گرفتن تعلیمات مقدس یعنی قوانین زندگی خردمندانه و متکی بعشق بتقوی بوده است هدف آنها نیز عبارت بوده است از « ایجاد ایسان بزیبائیها و روشنی های جهان دیگر در مردمان پاك »

پس از آن بزودی حجاب اعتقاد و تخیل برطرف شده و یقین علمی جایگزین آن گردید ، و عجیب ترین و بزرگترین مردان آتن (سقراط) یعنی نخستین کسیکه قوانین دقیق و عمیق حکمت عملی و رفتار انسا نیرا تعین نمود در برابر (الکیادس) و (افلاطون) ثابت کرد که تقوی و فضیلت آموختنی و فرا گرفتنی است ، از طرف دیگر در هندوستان یکی از مشهور ترین مصلحین پیشمار عالم که در آن هنگام در لباس راهبان گردش میکردند یعنی (گوتاما بودا) خود را وجودی عالی و مقدس و دانشمند نامید و آن

(۱) Orphipues یعنی کسانی که مبانی اخلاقی و فلسفی را از ارفه (Orphee) اخذ کرده اند :

(ارفه بموجب افسانه های یونانی رئیس شعرائی است که قصائد و سرودهای مذهبی بدانها منسوب است ؛ و برحسب یکی از داستا نها (ارفه) کسی است که (اپولون) يك چنك باو عطا کرد و رب النوع های شعر و موسیقی نواختن آن را یاد دادند .

استعداد روحانی و نیرومندی را در خود احساس نمود که بوسیله آن ممکن بود خدایان و افراد انسانرا از زندان دردناک ورنج خیز حیات به آزادی و آرامش ابدی برساند

در میان دو روح هندی و یونانی تضاد عجیبی مشهود است. ولی از لحاظ تاریخی بوسیله مسئله اسرار آمیز رنج میتوان آن دو را یکدیگر شبیه دانست. با این وصف نمیتوان فکر و احساس، و یا تعمق علمی و کشف و شهود را با یکدیگر آمیخت و اختلاف این دو نوع وسیله معرفت بسیار عظیم است، اما در تفاوت اساسی میان طریقه سقراط با روش (بودا) و (مسیح) قانون اصلی و ناموس حتمی تاریخ حکمفرما است

چون موضوع را از لحاظ تاریخ مورد دقت قرار دهیم متوجه میشویم که فکر بشر پس از قرتها احساس نمود که باید تغییر اساسی در اصول خود بدهد، ملت یونان در برابر این درخواست و احساس، فلسفه نوبنی به جهانیان عرضه داشت و ملت اسرائیل دین نوبنی بوجود آورد ولی روح هندی آن سادگی را نداشت که بتواند بدون دانستن، ایمان پیدا کند و این روشن ضمیری متهورانه را نیز فاقد بود که بدون ایمان بمرحله دانش برسد و بنا بر این لازم بود طریقه بوجود آید که هم فلسفه باشد و هم دین و بهمین جهت نه فلسفه باشد و نه دین. این است که کیش بودائی پیدا شد. آنچه ما میخواهیم بشرحش بپردازیم بتدریج؛ موازات و تناسب این مظاهر بزرگ دین و دانش را روشن میسازد؛ و از نزدیک ساختن مطالب و مقایسه آنها با اصول مغرب زمین اطلاعات بیشتری راجع ببعضی اصول تاریک و مبهم میتوان بدست آورد و امیدواریم قوانین کلی که در میان تمام ملل باعث تکامل اندیشه مذهبی میشود و اصول استوار و قابل اطمینانی را در این زمینه روشن سازیم

تثلیث بودا

زندگی، آئین و رهبانیت بودائی

روشی که باید از لحاظ پیش و پس نگاشتن موضوعات در این کتاب اختیار شود بطور طبیعی معین است، بدیهی است نخستین وظیفه ما این است که سوابق تاریخی ملتی را که کیش بودائی در آن پیدا شده مورد بحث قرار

دهیم و در این قسمت مقدم بر هر چیز باید زندگی مذهبی و نظریه های فلسفی هند را پیش از بودا شرح دهیم

پیش از ظهور بودا قرنها بر هندوستان گذشت و در روح مردم آن تغییراتی پیدا شد که باعث ظهور کیش بودائی گردید؛ بنا بر این آن تغییرات را نمیتوان از این نهضت جدا دانست. بحث در اصل کیش بودائی نیز به بخش تقسیم میگردد، این سه بخش مربوط به اصل مهم است که از روزگار پیشین جامعه راهبان بودائی مجموع امور مقدس را تحت آن ها مندرج دانسته است؛ و آن عبارتست از بودا - آئین و رهبانیت بودائی که مجموع آنها تثلیث کیش بودائی را تشکیل میدهند.

پس طبق این نظریه قدیمی؛ ما نیز در این کتاب در آغاز از شخص بودا بحث مینمائیم و نخست از زندگی او؛ از آغاز ارشاد؛ شاگردان و پیروان او و روابطی که با بی نیازان و مستمندان و اشراف و طبقات پست داشته است گفتگو میکنیم، در مرحله دوم بذکر تعلیمات و آئین بودا می پردازیم و مخصوصاً قسمتی را که روح تعلیمات او است یعنی رنج خیز بودن تمام موجودات زمینی و نجات از این رنج و بالاخره هدف کوششهایی که برای رسیدن بنجات میشود (نیروانا) بیشتر مورد بحث قرار میدهیم، از طرف دیگر در کیش بودائی مانند (مسیحیت این يك نكته اساسی است که تمام کسانی که عقیده واحدی را پذیرفتند و از يك راه سالک طریق نجات شدند، در خارج هم عضو يك جامعه مذهبی (کلیسا) گردیده اند اینست که در فرمول تثلیث بودائی پس از بودا و آئین او رهبانیت ذکر شده است، ما نیز در این کتاب همین ترتیب را پیروی میکنیم و در مرحله سوم پس از گفتگوی از بودا و آئین او رهبانیت و یا زندگی رهبانی را مورد مطالعه قرار میدهیم؛ و مخصوصاً این نکته را روشن میسازیم که تشکیلات بودائی دو قسمت دارد يك قسمت مربوط بعهده نامحدودی زنان و مردان تارك دنیا است که زندگانی رهبانی اختیار کرده اند و دیگری مربوط بگروندگان است که طریقه او را پذیرفته و باو ایمان آورده اند ولی جزء راهبان نیستند و باین ترتیب مطالعه کیش نخستین بودائی (یا اگر بهتر بگوئیم) قدیمترین اطلاعی که ما از این کیش داریم پایان خواهد یافت این کتاب نیز تنها همین منظور را دارد

هند باختری و هند خاوری

طبقه برهمن ها

حوادثی که پیش از ظهور بودا و یا مقارن آن اتفاق افتاد عموماً در بخش آبخور رود (گنگ) یعنی مرکز اصلی هندوستان بوده است، در آن زمان که موضوع گفتگوی ما است این بخش بتنهائی شامل تمام مراکز سلطه تمدن آریائی شبه جزیره هندوستان بوده است بخشهای گوناگون بزرگ و طبیعی این کشور که با تقسیم و انشعاب نژادهای هندی و انتشار تمدن باستانی هند تناسب و هم آهنگی دارد با مراحل متوالی پیدایش و تکامل دینی نیز مناسب میباشد

در آغاز، پیدایش دین را در نیمه شمال غربی بخش آبخور رودخانه (گنگ) در قسمتی که دره های رود (گنگ - ۱) و رود (آندوس - ۲) یکدیگر نزدیک میشوند و در ناحیه که بوسیله دو رود (گنگ) و (جمنا - ۳) پس از اتصال یکدیگر مشروب میگردد مورد مطالعه قرار میدهم، زیرا مدتهاست در آن ناحیه تشکیلات حقیقی تمدن برهما وجود داشته است و همانجا است که برای نخستین دفعه قرنهای پیش از بودا در میان خردمندان برهمنی در جایگاه قربانی، و اهداء تحف و در زندگی انزوائی جنگلهای اندیشه‌هایی ایجاد و اظهار گردید که بسود طریقه نجات و باعث ترك كیش قدیمی و پذیرفته شده (ودا) بود

تمدنی که در شمال غربی بوجود آمد با اندیشه های مذکور در امتداد رود (گنگ) یعنی جریان نیرومندی که در آنجا از روزگار گذشته نبض کشور هندوستان با قوت و شدت ضریان داشته است بسوی جنوب شرقی رهپار شد، این اندیشه ها چون بمرم نوبنی منتقل گردید صورت نوبنی بخود گرفت و چون بودا ظهور کرد دو ناحیه بزرگ از نیمه جنوب شرقی بخش آبخور رودخانه (گنگ) یعنی دواستان (کزالا - ۴) و (مگده - ۵) صحنه و مرکز اصلی انجام کارهای او گردید، باین ترتیب کیش بودائی در میان کشورهای دور از یکدیگر که مدتها پیش از ظهور بودا مقدمات پیدایش

(۱) Gange (۲) Indus (۳) Jainouna (۴) Kosala
(۵) Magadha

این کیش بوجود آمده و جاهائیکه خود نخستین گروندگان و مؤمنین را در پیرامون خویش گرد آورده بود انتشار یافت، و بطوریکه بنظر میرسد تغییر مزبور در امکانه و در اشخاص؛ تأثیر قابل ملاحظه در جریان و پیشرفت این کیش داشته است

مهاجرت و پراکنده شدن آریائی ها در هندوستان

تمدن آریائی و ودائی

قبلاً باید يك نظر اجمالی بملت هائیکه بترتیب با آنها سروکار داریم بیفکنیم چه آنهایی که مقدمات این انقلاب و تغییر مذهبی را آماده کرده و چه آنهایی که آنرا پذیرفته و تا سرانجام رسانده اند چنانکه معلوم است ملت آریائی هند از شمال غربی مهاجرت کرده و در شبه جزیره هندوستان سکونت گزیده است، باستانی ترین آثار ادبیات و شعر مذهبی که به ما رسیده مقارن همین مهاجرت سروده شده و مربوط بگذشته بسیار دوری است، یاد بود این مهاجرت و آغاز آن کاملاً از نظر هندوها محو شده است، چنانکه ملل قدیم یونان و ایتالیا مانند این آثار و حوادث را که بدانها مربوط است بکلی فراموش کرده اند؛ همین اندازه معلوم است که آریائیهای سفید پوست هجوم کردند؛ منازل و کاخهای ومیهای سیاه پوست را (که نه قانون داشتند و نه خدایان) ویران ساختند؛ دشمنان آنان یا رانده شدند یا نابود گردیدند و یا اطاعت آنان را بر گزیدند؛ در زمانی که سرودهای مذهبی (ودا) تنظیم شده دسته هائی از نژاد آریائی و یا لا اقل پیشروان تك تك و متهور آن ها تا مغرب، تادهانه رود (اندوس) و شاید هم در مشرق تا دهانه رود (گنگ) رسیده بودند، در این سرزمین پر نعمت و حاصلخیز گله های آریائی ها میچریدند و خدایان نشان بوسیله عبادت و قربانی پرستیده میشدند

بموجب تمام شواهد و نشانه ها نخستین طوائف مهاجر، دسته هائی بودند که درچه بیشتر بسوی مشرق پیش رفتند اما نمیدانیم که این دسته های مهاجر متحد بودند یا هیچگونه ربط و پیوستگی با یکدیگر نداشتند همین اندازه میدانیم بعدها در مشرق ملتقای دو رود (گنگ) (جمنا)

در دو کنار رودخانه جایگزین شدند ، این طوائف عبارتند از : (آنگا - ۱)
 (مگده - ۲) (ویدها - ۳) (کاسی - ۴) و (کزالا - ۵)
 موجهای نوینی در اثر جزر و مد مهاجرت دسته هائی دیگر از نژاد
 آریا را با خود همراه آورد ، این مهاجرین جدید عبارتند از طوائف بسیاری
 که با یکدیگر کاملاً ارتباط و انتساب داشته و از لحاظ عقل و هوش از
 برادران هم نژاد خود برتر بوده اند و مؤلفین قدیمترین آثار فکری هند
 که تاکنون باقی مانده (وداها - ۶) می باشند ، در آن زمان که سرود
 های (ریگ ودا - ۷) حوادث و خاطرات آنرا ثبت کرده این طوائف
 نزدیک مدخل های شبه جزیره و در کنار رودخانه (اندوس) و در پنجاب
 میزیسته اند ، بعد ها بسوی جنوب شرقی ؛ پیش رفته و در قسمت بالای
 مسیر (گنگ) و (جمن) استان ها و کشورها را ایجاد کرده اند که
 قوانین (مانو) آنها را : (سر زمین خردمندان برهما) و مرکززدگانی

۱ Angas ۲ Magadha ۳ Videhas ۴ Kacis ۵ Kosalas
 ۶ Vedas ، وداها عبارتند از کتب مقدس هندی که دارای چهار کتب اصلی
 و عدد ملحقات و تفاسیر است
 ۷ Rig Veda ، ریگ ودا ، نخستین کتاب از کتب چهارگانه ودا است
 و حاوی سرود هائی است که برای خدایان سروده شده است ، قسمتی از
 آن از قدیمترین زمانها موجود بوده ولی قسمتی دیگر بتدریج از دوهزار
 و چهار صد تا دو هزار سال پیش از میلاد جمع آوری شده و حاوی اطلاعات
 تاریخی مهمی است

ریگ ودا به ده کتاب یا ماندالا Mandalas تقسیم و غیر از اولی
 و دو تای آخری به ریشی ها (Rishis) یا مؤلفین مقدس نسبت داده
 شده است خیلی بعد از دوره ریگ ودا سه وداى دیگر تألیف شده است :
 اول Sama - Veda که سرودهای مذهبی است
 دوم Yajur - Veda که حاوی احکام و قوانین و آداب و مراسم
 قربانی ها است
 سوم Atharva - Veda که حاوی طلسم ها ؛ سحر ها ؛ ادعیه و
 اوراد و غیره است

پاک و تقوی شعار مینامند (مانو) میگوید : « تمام مردم روی زمین باید
 طرز رفتار برهمنی را که در این سر زمین بوجود میآید فرا گیرند » مشهور
 ترین طوائف این سر زمین یعنی مرکز باستانی تمدن ودائی عبارتند از :
 « بهارا تا - ۱ » « کوروس - ۲ » و « پانکالا - ۳ » این طوائف در
 ایجاد معنویات کوشش کرده و نامشان از آغاز بصراحت باقی مانده است
 ولی سرگذشت طوائفی که اول مهاجرت نموده اند تا پیش از زمانیکه با
 تمدن برادران و قبایل هم نژاد خود برخورد کرده اند تاریک و مبهم مانده
 است. در یکی از ملحقات کتب (ودا) موسوم به « برهمانا دسان سانتیه - ۴ »
 افسانه باقی مانده که با وضوح و صراحت مسیر و راه انتشار کیش و تمدن
 « ودا » را تعیین میکند : (آگنی) رب النوع آتش از رودخانه « ساراسواتی - ۵ »
 عبور کرده و سر زمین باستانی و مقدس کیش ودائی را ترك نموده بسوی
 مشرق رهسپار میگردد رودخانه هائی در سر راه او وجود دارند ولی از فراز
 همه آنها با یک جست و خیز آتشین عبور میکند. شاهزاده بنام « ماتهاوا - ۶ »
 و برهمنی موسوم به « گوتاما - ۷ » او را تعقیب کرده تا برودخانه
 « سادانیرا - ۸ » که از کوههای پر از برف سرازیر میشود میرسد
 از اینجا دیگر « آگنی » روشنی از خود ظاهر نمیزد .

« سابقاً برهمنان از این رودخانه نگذشته بودند زیرا رب النوع
 آتش طرف دیگر آنرا فروزان و روشن نساخته بود ولی اکنون برهمنان
 بسیاری در مشرق آن سکونت دارند ؛ در گذشته ، آنجا سر زمین
 بد و باتلاقی بود چون « آگنی » آنرا قابل سکونت نساخته بود اما اکنون
 سر زمین بسیار خوبی است چون برهمنان با کمک قربانیها آنرا قابل سکونت

(۱) Bhratas (۲) Kourous (۳) Pancalas

(۴) Brahmanadescent sentiers ؛ برهمانا ها نگارشهایی است

به شر برای دانستن اصل سرودها و موارد استعمال و مراسم و شعائر مربوط

بآنها ، یکی از برهمانا ها (برهمانا دسان سانتیه است)

(۵) Sarasvati

(۶) Mathava (۷) Gautama (۸) Sadanira

ساخته اند» « در هندوستان چنانکه معروف است زمین بد و عقیم مانند جاهای دیگر بكمك دهقانان؛ و بیل زدن و شیار کردن خوب و آبادنمیگردد بلکه بوسیله قربانیا و پیشکشهای برهمنان مساعد و مناسب میشود»

شاهزاده « ماتهاوا » در مشرق رودخانه « سادانیرا » در زمین بد و نامناسبی که « آگنی » آنرا آباد نکرده بود سکونت گزید، اعقاب او پادشاهان طوایف (ویدها) شدند؛ باین ترتیب افسانه مذکور طوایف (ویدهای) شرقی را در برابر طوایف غربی که رب النوع آتش یا نمابنده خیالی کیش هندیا در سر زمین آنها از قدیم سکونت گزیده است قرار می دهد.

آنکس که طرز توسعه و انتشار اولی کیش بودائی را مورد مطالعه قرار میدهد باید در نظر داشته باشد، آن سرزمینی که نخستین جایگاه تشکیل جامعه راهبان بوده در آن ناحیه یا اقلا حدود ناحیه ای واقع است که (آگنی) در حرکت و سیر روشنی بخش و پرتو افکن خود بسوی مشرق داخل آن نشده است

ملت هندو

مخالست نتوانیم با واحد سال یا قرن تحولات دوره های مختلف جنگ پیروزمندانه آریاها و تسلط آنانرا بر تمدن ودائی بخش آبخور رودخانه (گنگ) تحت محاسبه بیاوریم ولی راهی بهتر از این برای مقصود خود داریم که زیلا به بیان آن میپردازیم :

از روی نوشته ها و آثار مکتوب ادبی (وداها) که مانند قشرهای مجزائی بر فراز یکدیگر قرار گرفته، و کاملاً از یکدیگر جدا و شناخته میشوند میتوان تصور کرد که چگونه در تحت تأثیر سر زمین جدید و توطن در آن گرچه طبیعت و آب و هوایش کاملاً هندوستانی است همبیری در زندگی ملی این قوم پیدا شده است (مخصوصاً این قسمت با وضوح و صراحت تمام در طوائف ودائی شمال غربی مشهود است) و از روی همان ادبیات و طبقات مجزای آن می توان دانست که چگونه در روح این ملت اثری از رنج و ناراحتی پیدا شده و با وجود تغییرات زیاد این سرنوشت اصلی آنها بیک حال باقی مانده است و تا ملت هندو وجود دارد باقی خواهد ماند

در ناحیه استوائی (گنگ) که هوائی مرطوب و خفه کننده دارد ولی نعمتهای طبیعی آن بسیار زیاد است؛ این ملت که برای زندگی در نواحی سرد تری ساخته و آماده بود سکونت گزید و نیرو و خرمی جوانی که با خود آورده بود از دست داد، مردم و ملتها مانند گیاههای منطقه حاره در این سر زمین زودبشر میرسند؛ و روح و جسمشان سست و ضعیف میگردد دریا و نسیم های زندگی بخش آن یعنی این پرورشگاه بزرگ نیروی ملی در زندگی هندو؛ هیچ تأثیری ندارد. هندوستان از روزگار پیشین از آنچه مایه جوانی و نیرومندی و باعث کار و فعالیت و دفاع از وطن و حکومت و حقوق است دور افتاده و محروم گردیده است. اندیشه آزادی با تمام نیروهای زندگی بخش و همچنین قوای هلاکت آور خود همواره برای هندیا غیر مفهوم و نامعلوم مانده است، اراده انسان نمیتواند نظام جهان را که برهما خواسته و ایجاد کرده و قانون طبیعی اختلاف طبقاتی را که ملت را مطیع پادشاه و پادشاه را در تحت اختیار روحانیا قرار داده است تغییر دهد. این موضوع بسیار باعث تعجب یونا نیا شد چون در هندوستان دیدند دهقانان در میان معرکه جنگ و در وسط ارتش دشمن بزراعت و آماده کردن زمینها مشغولند « قانون مقدس و تغییر ناپذیر اینست که انسان همواره خدمتگذار دوست و دشمن باشد » یونانیا این قسمت را بعنوان پاکی و معنویت و احساسات هندی حکایت کرده اند، اما بدیهی است که نباید تنها به بلایمت و حلم و خردمندی اقتنار کرد. هنگامیکه (آنیبال) بروم رسید دهقانان از زراعت خرد دزی کردند اما در واقع هندیا از بهترین هدفها و سود هائیکه اساس زندگی صحیح ملی است بی خبرند؛ البته ارزش اراده و عمل را باید فکر تعیین کند، اما چون تبادل درونی بهم خورد و رابطه حقیقی بین فکر و جهان واقعی بیرونی از بین رفت اندیشه دیگر قدرت آنرا ندارد که صحیح واقعی را صحیح درک کند. عالم موجود در نظر هندو در برابر آنچه در خیال خود نقش میکند هیچ است، این نقش های خیالی بدون اینکه شکل و اندازه معینی داشته باشد پیوسته و با فراوانی و وفور رو باز یاد نهاده و با نیروی وحشتناک و مهیبی بسوی سازنده و ایجاد کننده خود باز میگرددند. جهان حقیقی در زیر حجاب این نقش های خیالی ناشناس مانده و غلبه و اعتماد بر آن ممکن نمیگردد؛ زندگی و سعادت این جهان در زیر

فشار بار اندیشه سنگین و خفه کننده جهان های دیگر ناتوان و نا بود میگردد .

طبقه ممتاز برهمن ها

دنیای دیگر ، در این جهان خاکی مجسم و مرئی گشت و از آن طبقه برهمن ها بوجود آمدند ، دانش قدرت ویژه این فرقه است و نیروئی بزرگ و سحر آسا در وجودشان نهفته است ؛ راه خدایان را تنها این برهمن ها بروی انسان میکشایند و می بندند و با کارهای اسرار آمیز خود وسیله پیشرفت یا انحطاط و ویرانی بشر را فراهم میسازند ، نیروی ابتکار و ایجاد که بسط و انتشار آن در زندگی سیاسی ممنوع است تنها در میان این طبقه با آزادی توسعه مییابد

اما چه نیروی آفریننده و ابتکاری ؛ بجای (لیکورک - ۱) و (تیمستکل - ۲) که هندوستان از داشتن امثال آنها محروم بوده اشخاص بسیاری مانند (آرونی - ۳) و (یاجنا والکیا - ۴) در این سرزمین بوجود آمده اند که کارشان تعمق در اسرار قربانی ؛ آتش مقدس ، و ماده الکلی که در روی آتش قربانی و فدیة میریزند و (سما - ۵) نام دارد بوده ؛ و بصیرت و هنرشان در این بوده است که برهمن ها یعنی نمایندگان حکومت و سلطنتی را که برتر از این جهانست در برابر جامعه مردم عادی بزرگ جلوه دهند و سرمایه کار آنها را فراهم سازند

بدون اینکه این قبیل (فیلسوفان) هند را که یونانیها آنها را برهمن نامیده اند مورد نظر و توجه قرار دهیم و نقاط روشن و تاریک وجودشان را در نظر بگیریم ، ممکن نیست بتوانیم جریان فکر هندو را تشخیص داده و درست آنرا دریابیم و هیچ نباید فراموش کرد پس از آن که بروز گاران پسین بنیاد و اساس عملیات و زندگی روحی و معنوی هند

(۱) Lycurgue قانونگذار معروف یونانی که در قرن نهم پیش از میلاد

میزیسته است (۲) Themistocle فرمانده معروف یونانی که در قرن

پنجم و ششم پیش از میلاد میزیسته است

(۳) Arounis از برهمنان هند است

(۴) Yajnavalkyas از برهمنان هند است (۵) Soma

ریخته شد و حتی در زمانیکه کیش بودائی ظهور کرد طبقه برهمن ها یکدسته روحانی ریا کار و دروغ گو و حریص نبوده بلکه خلاصه و عصاره مجسم وجود حقیقی و نبوغ ملت هندو بشمار میرفته اند

روزهای برهمن باطرزی کاملاً یکنواخت و محدود میگذشته است ؛ در اثر لباس قدسی که اندام وی را پوشانده بود و نیروهای عظیمی که در خود سراغ داشت زندگی درونی و بیرونی او در هر گام محدود و مضیقہ هائی بوده است . هر برهمنی دوران جوانی را با شنیدن و فرا گرفتن کلمات مقدس میگذرانده است زیرا برهمن حقیقی کسی بوده است که « کلمات مقدس را شنیده باشد » و پس از آنکه بدین وصف شهرت یافت یعنی مردم دانستند که کلمات مقدس را فرا گرفته در دهکده ها و در گوشه های تنهایی جنگل در محیط و دایره مقدسی که در مشرق زمین بانور آفتاب روشن میشود بتعلیم دیگران میپرداخته است ؛ زیرا تنها در چنین جایی ممکن بوده است تعلیمات سری را بشاگردان مستعد فهماند . بعلاوه گاهی در محل قربانی برهمن برای خود و دیگران بوظائف مقدس مذهبی که انجام آنها دقت و معرفت و زحمت زیاد لازم داشته میپرداخته و یا آنکه مشغول وظیفه اصلی ودائی برهمنان یعنی تلاوت قسمتی از کتاب (ودا) بوده است

برای هر برهمنی میسر بوده است که در اثر پاداش و مزدی که از راه قربانی و هدیه ، پادشاهان و بزرگان بدو میداده اند ثروت زیادی جمع آوری کند ، اما در همه حال افتخار و لیاقت او از اینجهت بوده است که از این راه ها امرار معاش نمایند بلکه با جمع کردن خوشه ها در مزارع و هدیه هائی که بدون سؤال باو میداده اند یا خود از مردمان نیک درخواست میکرده است زندگی را بگذرانند ، حتی اگر از راه گدائی وسیله زندگی را بدست میآورد خود را برتر و بالاتر از پادشاهان و رعایای این جهان میدانست

برهمنان خود را بنام خدایان نیز مینامند ؛ این خدایان زمینی مانند خدایان آسمانی خود را با سلاحهائی خدائی مجهز میدانند که در برابر آنها هیچگونه سلاح زمینی تاب مقاومت ندارد ، یکی از سرودهای (ودا) چنین حاکی است :

« برهمنان نیزه های تیز و تیر ها دارند ، تیر آنها هرگز خطا نمیروند ، بدشمنان خود با خشم و شدت مقدسی حمله میکنند و از دور آن ها را سوراخ سوراخ مینمایند »

پادشاهی را که برهمنان فرمانروای مردم میشناسند بر خود سلطان نمیدانند در موقع تقدیس و معرفی پادشاه شخص روحانی او را بر مردم چنین معرفی میکند: « مردم دقت کنید این شخص بر شما پادشاه است ولی پادشاه برهمنان سما است - ۱ » ؛ باین ترتیب برهمنان که خود را خارج از جامعه و حکومت میشمارند همگی يك اجتماع بزرگی که حدود آن باندازه قدرت قوانین (ودا) توسعه دارد بوجود می آورند توانائی و ناتوانی این طبقه از متفکرین متناسب با توانائی و ناتوانی فکرشان است ؛ گویا این مردم در جهانی محبوسند که از قطعاتی مجزی ساخته شده است ، نسیم های خنک و فرح بخش زندگی بدانها نمیرسد بی اندازه بخود معتقد و نیرومندی خویش اذعان دارند و این گونه آراء آنها تغییر پذیر نیست ؛ آنچه در زندگی مردم سود نامیده میشود بنظر آنها محقر و ناچیز میآید ، تناقض فکر این طبقه را بدین ترتیب میتوان تشریح کرد : از یکطرف نیرومندی و شجاعت بی نظیری در برهمنان دیده میشود که از تمام علائق مادی صرف نظر کرده عالم خاکی را تحقیر مینمایند و گویا بر فراز جهان محسوس و در جایی ما فوق زمان و مکان در پروازند و از طرف دیگر طبعی بیمار و سلیقه علیل دارند ، در عالمی از اوهاام بی اصل و اساس و بدون هدف سرگردان و در رؤیاهای و خیالاتی غوطه ورنند و در نتیجه از هر گونه بحث و انتقاد بیرونی و درونی بیخبر و از واقعیت اشیاء و احساس صحیح آن کاملاً بی اطلاعند ، در طریق فکر و اندیشه مخصوص این برهمنان بلند نظری و تعمق با حماقت ها و نادانی های کودکان آمیخته و مخلوط عجیبی بوجود آورده است که در تاریخ کوشش و مجاهدت نوع انسان برای شناختن خود و جهان ، ماندنی برای آن نمیتوان تصور کرد، نخستین وظیفه و مقصود ما اینستکه این اندیشه و بسط و توسعه آنرا درست مورد بحث قرار دهیم

(۱) Soma گیاهی است که از آن شراب مخصوص میگرفتند و یکی از کتابهای ریک ودا در فضیلت آن است

فصل دوم

وحدت وجود و بدینی هندوها پیش از ودا

آئین قربانی و نیاز - وجود مطلق

اصول اندیشه هندی - مبادی نظری و اصول عقائد هندی تا آنجا که تاریخ نشان میدهد از سرودهای مذهبی (ریک ودا) آغاز و از آن کتاب اقتباس شده است ؛ در این سرودها که قدیمترین کاخ رفیع شعر و ادبیات ودائی است ؛ در قسمتهای مربوط بقربانی و نیاز و در میان درخواستهایی که از خدای آتش و هوا برای خواستن کمک و همراهی آنها و برای پیشرفت و پیروزی میشود ، (آری از خلال همه آنها) نخستین کوششهای فکر بشر که برای نیرومندی خود بکار میرده مشهود است ، فکر و روح انسان بتدریج از جهان تاریک و در هم خدایان و افسانه ها رو میگردد . از نیروهای ویژه هستی خود آگاهی مییابد و با اطمینان بسوی اسرار وجود و مبدء آفرینش گام برمیدارد ؛ در (ریک ودا) چنین مسطور است :

« نه وجودی در کار بود و نه عدمی . نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی . چه چیز بحرکت آمد ؟ . بسوی کدام سمت در حرکت شد ؟ . در تحت امر و مراقبت چه کس بحرکت آمد ؟ . آیا آنها و دریای عمیق وجود داشت ؟ »

« در آنحال نه مرگی بود و نه حیات جاودانی . روز و شب از هم جدا نبودند تنها (واحد) بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ نبود »

« در آنحال برای نخستین بار در وجود یگانه (واحد) (میل) پیدا شد و این خود منشاء و آغاز فکر گردید »

« خردمندانیکه نور خرد و بینائی دل آنها را بر کرده است ریشه وجود را در عدم یافتند . کی میدانند و چه کس میتواند برای ما بیان کند که مبدء آفرینش و آغاز آن کجا است ؟ آیا خدایان پس از خلقت جهان بوجود آمده اند ؟ کی میدانند هستی از کجا سرچشمه گرفته است ؟ »

« این هستی از کجا آمده است ؟ آیا حادث است یا قدیم ذاتی است ؟ آنکس که از بالاترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و

عالم هستی است این موضوع را میدانند. آیا او هم واقعا میدانند؟
 دز سرود دیگری بگفته شاعری بر خورد میکنیم که عقیده بخدایان
 قدیمی را ترك گفته و در جستجوی خدای یگانه یعنی خدائی که سرور تمام
 عالم وجود است میباشد :

(او) که حیات می بخشد (او) که مرك و جاودانی بودن از آثار
 وجود او است . (او) که نیرو میدهد (او) که همه خدایان فرما نش را
 محترم می شمارند و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را می ستائیم کیست؟
 (او) که این کوههای پر از برف را بوجود آورده است ؛ (او)
 که دریا و رودخانه های دور از ما را ایجاد کرده است (او) که نواحی
 آسمانها بمنزله بازوهای او است ، و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او
 را می ستائیم کیست ؟

(او) که بواسطه وجودش فضا روشن و زمین جامد است (او) که
 آسمان و حتی بلند ترین آسمان را بر افراشته است ، (او) که فضا های
 اثیری را موزون ساخته است ، و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را
 می ستائیم کیست ؟

(او) که با قدرت کامل خود چشمان خویش را حتی بر فراز آبهها
 میگرداند ، (او) که آتش قربانی را ایجاد کرده و نیرو میبخشد ، (او)
 که خدای واحد و مافوق همه خدایانست و بالاخره آن خدائی که با قربانیها
 او را می ستائیم کیست ؟

هر يك از رباعی های (چهار فردی) این سرود با این کلمات ختم
 ختم میشود : « و آن خدائی که با قربانیها او را می ستائیم کیست ؟ » باید
 متوجه بود که چه فاصله بزرگ و چه اختلاف عظیمی بین این سرودها که
 کاملا جنبه استقامتی دارد و اعتماد و قطع مردم قرون قدیم موجود است :
 زیرا در روزگار قدیم بهیچوجه در جستجوی خدایانی که باید قربانیها
 و هدیه ها بدانها تقدیم داشت نبودند ؛ بلکه وجود آنها را حتمی و شناخته
 فرض میکردند .

تا اینجا راجع به نخستین پرتو فکر هندوها که بر روی مسائل اساسی
 جهان و زندگی افکنده شده مختصری بیش مشهود نیست بنا بر این
 بهمین مختصر تذکر اکتفا کرده میگذریم ؛ اما باید دانست بسط نظریه
 آنها و یا بهتر بگوئیم پیدایش آن از درون افسانه ها بروزگاران پسین

صورت علمی و منطقی بخود گرفته است ، و بر حسب امارات و شواهد ، این
 عصر از دوره تنظیم سرودهای (ريك ودا) مؤخر است

در دوره اخیر این اندیشه ها و نوشته ها بوفور و در شعبه های
 مختلف پیدا شد ، عده زیادی کتابهای نشر راجع بقربانی و اصول دینی
 و عرفانی بر از کنایات و مبهمات بوجود آمد ، این آثار بنام (برهمانا - ۱)
 و (اوپانی شاد - ۲) نامیده میشود . اما تاریخ و عهد نگارش این آثار را
 (با اسناد و مدارکی که در دست داریم) جز با فرض و احتمال نمیتوان
 تعیین کرد ، تازه تاریخ پیدایش آنها را میتوانیم فقط بین دو حد وسیع
 از زمان تعیین کنیم (ولی شاید اگر تاریخ تألیف آن را بین قرن دهم و
 هشتم پیش از میلاد بدانیم زیاد اشتباه نکرده باشیم

اگر عقیده بخدایان را تأویل نکنیم و همان ظاهر امر را مقصود
 بدانیم باید متوجه بود که در همان دوره فکر و اندیشه دیگری در درون
 آن عقیده نفوذ یافته و از میان يك سلسله موهومات بی اندازه راه خود را
 باز کرده و سر انجام پایه مذهب را بر اساس نوینی قرار داده است . این
 فکر و اندیشه عبارتست از اعتقاد به (وجود واحد و کلی) این وجود
 فرخنده و تغییر نا پذیر در پشت پرده جهان نا پایدار و آمیخته با بدبختی
 قرار دارد و کسی نجات مییابد که این جهان پست را رها کند و بدان جهان
 روی آورد ؛ متفکرین برهنی این مسائل را بوجود آوردند و قرنها
 گذشت تا طریقه بودائی پیدا شد و جامعه را همان بودائی تشکیل
 گردید .

اکنون ما باید اساسی ترین قسمت هائیکه باعث پیشرفت اشعاب و
 جدائی و اختلاف درونی کیش ودائی شده است تعقیب کرده آنها را دریابیم
 تا بدانیم کیش بودائی نتیجه مستقیم آنست

آئین و سر قربانی

در عهدی که آن جدال و نفاق درونی افزون گشت ، تمام کارهای
 فکری و عقلی که در هند بانجام میرسید بدور محور و مرکز واحد قربانی
 میگردید ، برای یکنفر برهن خلاصه و ما حاصل جهان بزرگ در محل
 قربانی نهفته است ، وظیفه مهم و ضروری ترین معرفت او دانستن آداب

مذهبی قربانی است. دانش و معرفت مربوط بقربانی نباید اسراری پنهان برای او باقی گذارد زیرا دانش مرادف با قدرت کامل است و بوسیله همین نیرو و توانائی است که خدایان شیاطین را مطیع و رام ساخته اند. توانائی - « این ودیعه ایست که بدانایان سپرده شده است، دانا خود توانا است و نا توان دشمن و رقیب او است »

عواملی که پایه و اساس آموختن اینگونه آداب مقدس مذهبی است دو دسته اند: دسته اول ارثی و نتیجه میراث عقلی گذشته است و دسته دوم اکتسابی و مربوط بزمان حال است

بسیاری از افکار و اندیشه ها از زمان گذشته که مردم با سادگی تمام به (آگنی - ۱، آندرا - ۲، وارونا - ۳) اعتقاد داشته اند بارت بعاضری منتقل شده است، یعنی از آن زمان که پدران و اجداد مردمان امروزی با تقدیم هدیه ها و خواندن دعا و نماز در برابر این خدایان به تعظیم خم میشده اند تمام خصوصیات قربانی بدین خدایان مربوط میگردد. چون قربانی کننده آلت و افزار مقدسی در دست میگردد چنین میگوید: « من با نیروی خدای خود (ساویتا - ۴) با بازوهای (اسون - ۵) و با دستهای (پوشان - ۶) ترا میگیرم »

اگر کسی بخواهد تقدیمی خود را با پاشیدن آب بدان متبرک سازد، آبها را اینگونه مورد خطاب قرار میدهد: « در هنگام پیروزی و غلبه (اندرا) بر (ورتیرا - ۷) او شما را بعنوان یار مصاحب خود اختیار کرد و شما نیز در پیروزی (اندرا) بر (ورتیرا) او را برای یاری خویش برگزیدید »

از آغاز بامداد تا شبانگاه در محل قربانی صدای خدایان که مدیعه میسریند و یا آواز میخوانند منمکس است، (اوشا - ۸) خدای صبحگاهان و عذرای الهی با اسبهای سفید و درخشان میآید و برای منازل انسانی هزاران برکت و تقدیس با خود می آورد (اندرا) که از اثر شراب

- | | | |
|---------------|--------------|---------------|
| (۱) Agni | (۲) Indra | (۳) Varouna |
| (۴) Savitar | (۵) Aevin | (۶) Poushan |
| (۷) vritra | (۸) Oushas | |

(سما) مست شده است؛ در ضمن مبارزه ای شدید با طوفان و صاعقه مساکن شیاطین را نا بود میسازد؛ (آگنی) خدای رحیم و مهربان و آن میزبان آسمانی درخانه های بشری میدرخشد و هدایای آدمیان را با آسمان میبرد (وارونا) خدای بیبا و بصیر مراقب عدل و انصاف است و تمام گناهان آشکارا و پنهان را می بیند.

اما جهان خدایان باستانی آن قدرت را نداشته است که مدت های دراز فکر مردم دنیای نوین را قانع نگهدارد، زمان گذشته که افکار و تخیلات آن این خدایان را بوجود آورده بود خود در تاریکی و ظلمت قرون نابودگردید و از مدت ها پیش صورت و منظره اولی آنها تغییر نمود؛ روابط بسیاری از خدایان با حوادث طبیعی که سابقاً امری قطعی بشمار میرفت فراموش گردید ولی احتیاج نوینی نیرومندتر از سابق بدین ترتیب پیدا شد. زبان معمولی و اصطلاح معمول زمان میخواست؛ این نیرو هائیرا که بر جهان بزرگ و زندگی انسان تسلط دارند؛ بطوریکه دیده و شنیده میشوند و لمس میگردند، با اسامی واقعی خودشان بنامند. یکی از آنها قضا است که هندیها (آنرا مناطق عالم) مینامند. دیگری زمان است که نیروی ایجاد و تخریب دارد و آنرا (سال) مینامند. سایر نیروها عبارتند از فصول ماهها، روز و شب، زمین، هوا، خورشید (موجودی که میدرخشد) و باد « موجودی که میوزدپاک میسازد ». دسته دیگر از عوامل و نیروهای جهان عبارتند از ورزش ها و نسیم های حیاتی که در بدن انسان نفوذ میکنند یعنی اندیشه و سخن « دو امریکه در واقع یکی هستند و با این وصف از یکدیگر مشخص و مجزی میباشند » این نیروهای پاک را اراده « اندرا و وارونا » بکار و انمیدارد بلکه يك نوع سازمان جبری و غیر شخصی آنها را بجنبش میآورد. جریان این نیروها سیر جهان را مرتب ساخته و باعث رنج و شادی انسان میگردد. چون قدمی بجلو برداریم و سیر زمان را تعقیب کنیم خواهیم دید که در برابر مسائل قربانی و جهان خدایان قدیمی مردم درصدد جستجوی پاسخی بزبان نوین و مناسب یازمان خود و تعبیرات خویش برآمده اند از اینرو بتدریج محیط مخصوصی بوجود میآید که در آن رموز و استعارات رو بفرونی میگردد؛ آنچه در جایگاه قربانی و بیش از هر چیز در وظیفه مقدسیکه برهنان آنجا انجام میدهند و در پیرامون وجود این طبقه ممتاز

میتوان یافت از این زمان ببعد عبارتند از خدایان (آگنی - اندرا) ولی با تعبیر و تفسیری جدید . بعلاوه تمام نیروهای پنهانی که در عالم خلقت از بالا پایین جریان دارند بیش از این خدایان مورد توجه هستند : « زیرا چنانکه گفته اند تمام عالم تابع قانون فدیه و قربانی است » در موضوع قربانی تنها آنچه محسوس و یا تصور می‌رود که محسوس است مورد توجه نیست بلکه رموز و اسرار را در آن نهفته میدانند . گفتار و کردار هر یک دو جنبه دارد یکی پنهان و دیگری آشکارا و خدایان وجهه پنهانی را درست دانسته از قسمت آشکارای آن متفرند

بعقیده برهمنان اعداد ؛ کلمات ، آهنگها ، سیلابها خاصیتی پنهانی دارند ، و در میان قوای پنهانی و موهوم با طرزی بدون نظم و ترتیب که قابل ادراک نیست حوادثی موهوم اتفاق می‌افتد ؛ تبرک نان و شراب و یا آیین قداس را خدایان فراموش میکنند و بکمک ماها در جستجوی آن میکوشند ؛ با تابستان و زمستان آنرا درمی یابند ؛ از اینرو باید هنگامی که ماههای فصل سرما در رسید بدین کار پرداخت ؛ اوزان و بجرهای شر باسمان پرواز میکنند برای اینکه از آنجا شراب (سما) را بیاورند .
قربانی تصویر یا تصور سال و یا بطور خلاصه میتوان گفت : « قربانی سال است » . روحانیون و مأمورین قربانی بمنزله فصول سال و تقدیمی ها و فدیه ها ماها میباشند

اگر بخواهیم در این بازیها و سرگرمیهای فکری حد فاصلی بین حقیقت و رموز (یا محکمت و متشابهات) پیدا کنیم ؛ اندیشه های خارجی بدنها افزوده میگردد و دچار اشتباه میشویم ؛ زیرا این دو کاملاً با یکدیگر آمیخته اند : « آفریننده یعنی (پراجاپاتی - ۱) قربانی را بصورت خود آفریده است ، از اینجهت گفته اند که (پراجاپاتی) قربانی است ، زیرا آنرا بصورت خود آفریده است »

(در این جهان اسرار آمیز و مبهم و تاریک دشمنان بسیاری در کین انسانند ولی از چشم نادانان پوشیده اند ، روزها و شبها در پی یکدیگر می‌آیند و می‌روند و برکاتی را که کارهای نیک برای صاحبان خود داشته باخویش می‌برند و در جهانی برتر از قلمرو روز و شب و توالی آن ها خورشید « یعنی موجودی که درخشان است » براریکه عظمت جای دارد) پس :

(۱) Prajapati

« آنچه درخشان است مرك است و چون مرك چنین است موجوداتی که در زیر قلمرو آن قرار دارند می‌میرند ؛ اما موجوداتی که بر فراز آن هستند خدایانند و از اینجهت است که خدایان جاودانی هستند . اشعه آفتاب مرك بمنزله مهاریهائی هستند که تمام موجودات این جهان خاکی بوسیله آنها بحیات بستگی یافته اند ؛ آفتاب مرك ؛ زندگی هر کس را که بخواهد خاتمه دهد بسوی خود کشیده و بالامیبرد اینستکه : انسان می‌میرد » اما خردمند از اصول و تقدیم هدایائی آگاه است که بوسیله آن ها بالاتر از ناحیه که در آن شب و روز پی در پی می‌آیند و می‌روند و برتر از دنیائی که در آن اشعه آفتاب کاملاً بر مرك و حیات تسلط دارند خود را جایگیر می‌سازد ، روز و شب نتیجه اعمال خردمند را نمی‌توانند از او بر بایند ، او حیات خود را از مرك جدا میکند : « نتیجه فداکاری و قربانی برای (آگنی هوترا - ۱) نجات از مرك است » بنا بر این هدف اصلی قربانی و فدیه آنستکه شخص بوسیله اعمالی مخصوص و سحر آسا نیروهای سری و حرکت پنهانی را که تمام جهان را پر کرده اند بنفع خود بکار اندازد ، و بتدریج (قربانی) از هدف اصلی و مقصد اولی خود (یعنی جلب نعمت خدائی و آرام ساختن خشم خدایان بوسیله هدیه و قربانی) منحرف گشته است .

هر چند اعتماد و امید بخدایان دیگر نتواند جهانرا تسلیت بخشد ، ولی بهز طرف که اندیشه توجه یابد نیروی سحر آسای نوینی در برابر او پیدا میشود ، خدائی هست که بالاتر از همه خدایانست و پیش از همه خدایان و دیگر موجودات بوده است ؛ او خالق جهان و موسوم است به (پراجاپاتی) در آغاز او تنها وجود داشت و در همان هنگام این میل در او پیدا شد : « خوبست من عالم کثرت را بوجود آورم . خوبست من موجوداتی خلق کنم . » و در نتیجه کار رنج خیز و سوزان خلقت ، عوالم خدایان ، افراد انسان ، زمان و مکان ؛ اندیشه و سخن را از خود بوجود آورد .

این اندیشه (پراجاپاتی) یعنی خداوند جهانیان آهنگی جالب تر از آنچه ذیلاً نگاهته میشود بر زبان گروندگان و مؤمنین جاری نساخته است

(۱) Agni - Hotra

: « تصویر آفریننده جهان خود نیز در غبار و مه نامحدودی که آفریده
ها را فرا گرفته مندرج است »

در میان توده عظیم نوشته ها و آثاریکه در اثر فعالیت عجیب این
دوره بوجود آمده و بها رسیده است کمترین نشانه تحقیق علمی که از راه
آزمایش و استقراء شروع شده باشد و کوچکترین اثر شجاعت و استقلال
فکر که برای هدف معین بمبارزه برخاسته باشد پدیدار نیست آن عقل
نا توان و انباشته از کودنی که بخیال خود همه چیز را میدانند و همه اشیا
را توجیه میکند از خود کاملاً راضی است و در میان مخلوقات عجیب و
جنون آمیز خود بر تخت فرمانفرمائی و قدرت نشسته است، در زیر سایه
شوم این جنون و شوریدگی نسل ها یکی پس از دیگری می آیند و میروند
و هر کدام بدون خستگی در میراث نسل های گذشته دخالت کرده و بر آن
چیزی می افزایند و بنوبه خود میگذرد و نا پدید میگردد

پیدایش نقاط مرگزی

آتمان - (۱)

فرستی لازم است و باید زمانی بگذرد و چشمهای ما بسا به روشن
جهان اشباح که در آن هزارها اوهام و تخیلات قرن مورد بحث بیکدیگر
آمیخته و تظاهر مینمایند معتاد و آشنا گردد تا بتدریج بتوانیم امور را مشاهده
کرده تمیز دهیم و سر انجام در آن اثر يك قانون طبیعی را که در فکر
تأثیر دارد دریابیم؛ اکنون بمورد است نظریاتی که در قدیمی ترین آثار
مندرج است از نظر بگذرانیم و سپس بمطالعه کارها و آثار نسل های جدید
پردازیم و چون بتدریج پیش آئیم منظره این صحنه تغییر میکند و این
تغییرات هم فاقد اثر و نتیجه نمیباشد

از میان مبدعات و تخیلات هندی، و از خلال این انبوه مبهم و تیره
خیالها و اشباح آنچه مهمتر است بتدریج بیرون آمده و صراحت و وضوح
خاصی پیدا میکند و در نتیجه تخیلات و اشباح ضعیف تر را تابع ساخته
خود در درجه اول و در مرکز دایره آنها جای میگیرد
از نظر متفکرین هند نیروهائی که بکار افتادن آن ها جریان عالم

(۱) Atman

را مرتب نگاه میدارد وجودشان بخودی خود و برای خود نیست؛ فکر
هندی در این موضوع دور تر میروید و هرچه بطرف جلو نفوذ میکند بیشتر
متوجه میشود که این نیروها متکی بقوانین اصلی و اساسی هستند که از
آنها نیروی حیاتی خود را گرفته و چون هنگام زوال و مرگشان در میرسد
بدانها می پیوندند. هر چند امور عالم در ظاهر از یکدیگر جدا و مجزای
هستند ولی فکر هندی میکوشد در کمون و اعماق اشیا یعنی آنجا که رابطه
معینی کثرات را بیکدیگر میبندد نفوذ نموده و کثرت را با توجیه و تأویل
بوحدهت برساند، و باصل هر وجود و « اصل اصل» برسد، میخواهد رشته
را که با آن تار و بود هستی موجودات بهم پیوسته شده و رشته این رشته
را بشناسد و از اصل و حقیقت جهان حوادث و « حقیقت - حقیقت » آگاه
گردد. بطور مختصر باید گفت اندیشه هندی در جستجوی اصل اشیا و
وحدهت در هر کثرت است.

تخیلات مخصوص هندی که از دورترین ایام گذشته باقی مانده است
وابسته همین اندیشه یاد شده بالا است که هر چه بیشتر رفته بیشتر رواج
یافته است.

در (ريك ودا) حدود صور خدایان قدیمی را با طرزی که روشن
و صریح و در عین حال تاریک و مبهم است می بینیم؛ سرایندگان سرودهای
منهبی پس از کوشش برای تعمق و بررسی در طبیعت اسرار آمیز خدایان
از روی میل و خواست خود اظهار میدارند: خدائی عین خدای دیگر
است، مثلاً میگویند (آگنی) چون دنیا آید (وارونا) است و چون او
را بسوزانند (میترا) است و برای فرد بشریکه او را میستاید (اندرا)
است. فکر هندی نمیتواند مانند اندیشه یونانی خصوصیات حیاتی و
شخصیت و منش فرد را در نظر گرفته و او را در محیطی محدود که در
آن جز برای زندگی خاص خودش جائی باقی نباشد مورد نظر و توجه
قرار دهد، بلکه بعکس امور شخصی وجود افراد را رها کرده و سر رشته
آنها را در اثر تعمق در امور غیر معین و نامعلوم گم میکند؛ از اینجا است
که فکر هندی پیوسته در جستجوی کلیات و مجموعه حوادث است و هر
مجموعه یا مفهوم کلی را جداگانه و بطور مستقل مورد توجه و نظر قرار میدهد
تا بوحدهت منتهی گردد. خصوصیات فردی و شروط و قیود را کنار
میگذارد تا ریشه مشترک و واحدی بدست آورد؛ و از اینجا است که

در این موارد چنین نتیجه میگیرد: « این موجود کل است؛ آن امر واحد است »، ولی پس از آنکه باین ترتیب سریع وحدتی بدست آمد با همان سرعت آنرا دور میاندازد، این واحد که اکنون در نظر او (کل) محسوب بود مجدداً در میان امواج مغشوش و مبهم نیروهائی که بر جهان برون و درون انسان فرمانروائی میکنند (مانند زمان - مکان - کلمه کلام) نابود و فانی میگردد.

در یکی از کتب و آثار ودائی پیش از آثار دیگر مبدء این اندیشه یعنی جستجوی (وحدت و کل) را میتوان یافت و ترتیب سلسله مراتب آن را بدرستی دانست؛ این کتاب که میتوان آنرا با معنی ترین و بهترین قسمت ادبیات هندی دانست موسوم است به (برهمانادسان ساتیه) از مطالب این کتاب بخوبی معلوم میشود که در آغاز چگونه از میان توده انبوه و مبهم اندیشه ها موضوع نفس (خود) اهمیت و روشنی خاصی پیدا کرده و در درجه اول قرار گرفته است. هندیها نفس را (اتمان - ۱) می نامند. معنای تحت اللفظی این کلمه (وزش، نسیم، جنبش - ۲) است، و آن تکیه گاه و ریشه اصلی تمام نیروها و مبدء کلیه اعمال حیاتی انسان است. محرك و زش های حیاتی تمام جسم انسانرا احاطه کرده و سر سلسله همه آنها (اتمان) است و آن نیروئی است مرکزی و درونی که قوه ایجاد و آفریننده اش بر تمام اعماق زندگی شخصی هر فرد حکمفرما است. این جنبش حیاتی بدون نام و نشانی است که مبدء و منشاء تمام جنبشهای با نام و نشان است. موافق آن چه در کتاب (برهمانادسان ساتیه) مسطور است، ده نوع خیزش و جنبش حیاتی در انسان وجود دارد و (اتمان) یازدهمی آنها و پایه و مبدء همه است. و باز بر حسب محتویات این کتاب، (اتمان) هسته مرکزی است و سایر نیروهای حیاتی در پیرامون آن قرار دارند.

(اتمان) در وجود انسان و شخصیت و اعضاء و نیروهای او یک قطعه مرکزی بوده و نیروی واحدی است که بخودی خود در کمون تظاهرات و اعمال بیرونی حیاتی انسان فعالیت میکند. فرضیه وجود (اتمان) طبعاً در جنبش فکری هند برای اعتقاد بیک نفس کلی که محرك تمام جهانست اثر مهمی داشته است، آنچه را که متفکر هندی در وجود مخصوص خود موجود دانسته بجهان بیرون منتقل ساخته و در آن نیز عیناً موجود مینداشته است.

(۱) Atman (۲) Souffle

در نظر او عالم کبیر (جهان) و عالم صغیر (انسان) بیکدیگر پیوسته و هر یک در دیگری منعکس است و تشکیلات و اجزاء هر کدام مشابه و مربوط بیکدیگرند. چشم انسان شبیه چشم عالم یعنی (خورشید) است، و هر فرد بشری که مرد، باصره او بخورشید میپیوندد؛ و چنانکه در انسان نیروها و ورزش های حیاتی وجود دارد خدایان نیرو و ورزش حیاتی تمام اشیاء و جهانند (اتمان) که جوهر و مرکز وجود انسان است در حدود وجود شخص او محدود و محبوس نمیاند؛ بلکه بشکل نیروی آفریننده میشود که جنبش تمام جهان از او است. او پادشاه تمام نیروها و ورزش های حیاتی و نیز پادشاه خدایان و آفریننده اشیاء بوده و همه عوالم از وجودش پدید آمده اند، «اتمان پراجاپاتی یا خدای کل است» و باز گفته اند: «اتمان همه چیز» است. آنچه گفته شد یکی از هزاران فرضیه ها و تخیلاتی است که در این موضوع بوجود آمده است ولی یک سلسله تصورات مبهم دیگر نیز هندیها داشته اند که بتدریج پدیدار گشته و نظر ها را از (اتمان) و اتحاد آن با جهان منحرف ساخته است. اما موضوع (اتمان) نیز بکلی فراموش نشده بلکه بطور پنهانی در کار بوده و منتظر دوره شده است که از نو بخاطر ها آید و جلوه گری آغاز کند.

پردهها

در همین دوره در عالم اندیشه هندی ها نیروئی ثانوی که نماینده قدرت بزرگ جهان شناخته شده جلوه گری آغاز میکند. کلام مقدس که همواره متعاقب قربانی است در تحت سه شکل و سه عنوان محفوظ میماند: ۱ - سرود مذهبی ۲ - دستور ۳ - آواز و سرود. معرفت این اصول و عناوین سه گانه ویژه کسانی است که حافظ و داهاه هستند. (برهما) آن نیروی پنهانی است که کلام مقدس و برهن ها را که از آن آگاهی دارند بعالمی بالاتر و برتر از جهان و کلام غیر دینی سوق میدهد؛ همین نیرو چون در سرود، دستور و آواز جا بگزین است خود معنی برتری و حقیقت قدس و پاکی آنها است: (حقیقت کلام، برهما است) دنیای سخن ودائی که معرفت و بکار بستن آن در قربانی؛ وظیفه اصلی زندگی برهن است برای او بمنزله عالم صغیر است. برهن طنین و انعکاس جهان را در قافیه های آواز مقدس میشوند، نیروی سحر آسای برهما که پیش از

هر چیز در آهنگ و نوای سخنان (ودا) خلاصه شده؛ در نظر برهمن، بزرگترین موجد و نظم دهنده وجود و راهنمای نیرومند سر نوشت است. در این جا اندیشه (نیروی آفریننده) و فرمانروای جهان که میراث روزگاران گذشته و باستانی است با طرز فکر زمانهای نوین آمیخته گردیده و صورت نوینی متناسب با تمایلات زمان پیدا کرده است.

لطافت و زیبایی تخیلات هندیها راجع به (برهما)، که در اعماق کتب (ودا) جایگزین است با غرور راهبانان جانشینان (برهما) در میان نوع بشر (مقصود برهمن ها است) آمیخته گردیده و بکمک یکدیگر جایگاهی رفیع و اهمیت خاصی برای خود بوجود آورده اند.

راجع به یکنفر روحانی که تشریفات مذهبی معینی را انجام میدهد چنین گفته اند: «اواز برهما یعنی سر سلسله جهانیان سخن میگوید، و از اینجهت برهمن سر سلسله جهانست»

یکی از سرودهای قدیمی (ودا) چنین آغاز میشود: «زمین بر روی حقیقت بر پا شده، آسمان بر روی خورشید بنا گردیده (آدی تیا - ۱) ها واقعا وجود دارند»

در جای دیگر چنین مسطور است: «برهما نفس کلام است، حقیقت کلام برهما است...» «برهما حق است...» بواسطه برهما آسمان وزمین باهم پایدارند.

این اندیشه که شرح آن داده شد شاید بیش از هر چیز از مختصات فکر هندیها باشد؛ ولی این نکته را باید دانست که مبده پیدایش آن مشاهده عالم محسوس نبوده بلکه در اثر اندیشه و تفکر راجع بقدرت و توانائی کتب (ودا) و اشتغال بشغل روحانی پیدا شده و بتدریج اهمیت یافته است تا آنجا که آنرا عالیترین اندیشه که فکر انسان قادر بدریافتن آنست دانسته اند.

ولی اهمیت برهما مدت زمانی طول کشیده تا ظاهر گردیده است زیرا در برابر این نکته که میگفته اند: «برهما شریفترین خدایانست» اینرا نیز اظهار میداشته اند: «آندرا و آگنی شریفترین خدایانند.» بعلاوه برهما در آن دوران، آن نیرو و توانائی را نیافته بود که بتواند (پراجاپاتی)

(۱) Aditias یعنی خدایان بزرگ که فرزندان Aditias یعنی لایتناهی هستند.

خدای قدیمی، آفریننده و پروردگار جهان را از سریر فرمانروایش سر نگون سازد، بلکه در مرتبه بعد از او جای داشته است. (برهما تا دسان ساتیه) در این موضوع چنین اظهار میدارد: «در روح پراجاپاتی این میل پیدا شد» من میتوانم از حال وحدت بیرون آمده و کثرت ایجاد نمایم؛ در این راه کوششهای بسیاری کرد و زحمات طاقت فرسایی متحمل شد؛ پس از کوشش بسیار و تحمل زحمت طاقت فرسا؛ در آغاز برهما یعنی معرفت سه گانه را ایجاد کرد، و این خود برای او بمنزله نگاهبان و تکیه گاهی شد، و از اینجهت گفته اند: «برهما تکیه گاه عالم است؛ و لذا آنکس که کلام مقدس را فرا میگیرد تکیه گاهی پیدا میکند، زیرا برهما تکیه گاه است»

و نیز در این مورد چنین گفته اند: «برهما نخستین مولود عالم است» اما باید دانست برهما موجود ازلی و بدون آغاز نیست بلکه نخستین فرزند پراجاپاتی (یعنی پدر جهان و جهانیان) میباشد.

وجود مطلق یا: (اتمان برهما)

در پیدایش این دو اندیشه هندی (اتمان و برهما) یعنی در کیفیت توسعه و انتشار آنها یکنوع وجوب و لزوم آرام و یکنواختی که لازمه پیدایش هر قانون طبیعی است مشهود است. هر یک از این دو موجود در آغاز در قلمرو مخصوص خود مهمترین جایگاه را اشغال میکند؛ و قوه خیال بیسط و توسعه و نفوذ آن دو می افزاید و سپس آنها را تا بالاترین درجات جهان بزرگ سوق داده مهمترین کارها را بدانها منسوب میدارد. هر چند بر حسب اساطیر و داستانها؛ (اتمان) و (برهما) مجزی و ممتاز از یکدیگر یاد شده باشند؛ غیر ممکن است در خلال جریان و آمودورت اندیشه ها و مقایسه آنها و پیدایش رموز و اسرار این دو موجود یکدیگر نزدیک نگردند. مثلا (برهما) را صورت عالم و (اتمان) را نخستین فرزند همین عالم نامیده اند. و نیز گفته اند: (برهما) در سرود مقدس و کلام و آواز حلول میکند؛ و کسیکه تشریفات مذهبی را انجام میدهد بوسیله سرود و کلام و آواز نفس خود یعنی (اتمان) را بوجود می آورد. یازدرجای دیگر چنین مسطور است: «نسیم ها و وزش های حیاتی منکی بوجود

اتمان هستند» و «وزش های حیاتی عبارتند از برهما» مفهوم (برهما) و (اتمان) که سابقاً محدود و مشخص بود بتدریج تا لایتناهی توسعه می یابد و بنا بر این بتدریج امتیاز این دو اندیشه از بین میرود، زیرا فکر هندی که نسبت به (وحدت) حریص است نمیتواند اختلاف اندیشه های فردی را محفوظ نگاهدارد .

در اثر مرور زمان آخرین حدود و امتیازات ، (اتمان) و (برهما) از بین میرود ، تصور موجود واحد و ابدی که گاهی ظاهر شده و زمانی در زیر امواج آشفته اوهام ناپدید گردیده است سر انجام صورت روشنی بخود گرفته و بحرله وضوح و قطعیت میرسد تا دیگر از بین نرود تمام مظاهر کثیر باین موجود واحد منتهی میگردند . روح و جهان از همین سرچشمه فیض تراوش کرده و حرکت و حیات آنها از او است . نام این موجود واحد (اتمان) و نام دیگرش (برهما) است ، (اتمان) و (برهما) در این وجود واحد منحل میشوند ؛ و در همین اندیشه است که فکر مضطرب و پریشان که در عالم اشباح و خیالات از فرط سرگردانی خسته شده و بستوه آمده است سر انجام آرامش را در می یابد . در همین موضوع در کتب مقدسه چنین گفته شده است :

« برای ستایش و معرفی (اتمان) باید بگوئیم ، جسم او نسیم است صورتش نور است ، نفس او اثیر است ، هرشکلی که بخواد هد بخود میگیرد مانند اندیشه تند و نافذ است . اصل سخنان خوب و اعمال نیک است ، مبدء هر بوهر طعم است ، در تمام نواحی و مناطق جهان تأثیر و نفوذ دارد ، بدون هیچگونه ، کلام و دقتی تا آنجا که جهان ادامه دارد او نیز وجود خود را بسط میدهد ، در کمون هر دانه کوچکی مانند برنج و جو و حتی ارزن (اتمان) وجود دارد .

اتمان مانند روشنائی بدون دود ؛ طلائی و درخشنده است ولی گشاده تر از آسمان ، منبسط تر از اثیر ، بزرگتر از زمین و با عظمت تر از تمام موجودات است . او نفس نسیم و زنده و حقیقت وجود (من) است ، چون (من) از این جهان رخت بر بندم باین (اتمان) میبندم . کسیکه اینگونه می اندیشد ، هیچ شکی برای او وجود ندارد - این سخنان را (ساندیلیا - ۱) گفته است .

(۱) Candilya

بدین ترتیب مرکز جدیدی برای فکر انسان پیدا میشود ؛ این خدای نوین بزرگتر از خدایان قدیم است زیرا او (کل وجود) است و بدرخواستهای قلب انسانی هم نزدیکتر از آنها است ؛ زیرا او (حقیقت) انسان است . نام دانشمندی که برای نخستین دفعه این عقیده نوین را اظهار کرده معلوم نیست و ممکن است سخنان او در آغاز در محیط کوچک و محدودی منعکس و منتشر شده باشد ، اما کسانی که این اندیشه را پذیرفته اگر هم از لحاظ تعداد کم بوده ؛ مسلماً روشن فکر ترین و دانشمند ترین مردم هند بوده اند و خواهیم دید که چگونه پس از این دوره همه اندیشه ها در برابر این فکر اهمیت خود را از دست داده و تمام مباحث و مسائل ببحث واحد یعنی مسئله (اتمان) (که اساس همه اشیاء است) منتهی میگردد :

خردمندیکه در هنگام ترك خانه و زندگی برای آخرین دفعه با همسرش صحبت میکند سخنش در موضوع (اتمان) است .

مشاخره و گفتگوی برهمن ها که برای مراسم باشکوه قربانی در دربار پادشان جمع میشوند در اطراف (اتمان) است .

در آثاری که تا این زمان باقی است مباحثه ها و مشاخره های بسیاری از برهمنان دیده میشود که از راه بحث در پیرامون (اتمان) نیرو های خود را مینجیهد اند ، خردمندی بنام « گارگی - ۱ » به « یاجناوالکیا - ۲ » چنین میگوید :

« همانگونه که پسر یکی از خدایان « کاسی - ۳ » و « ویدها - ۴ » کمان بسته خود را میگسترده و تیر کشنده در دست گرفته براه میافتد ؛ من نیز خرد را بادو سؤال مسلح ساخته و نزد تو آمده ام که آن ها را حل کنی »

یکی دیگر از کسانی که بموجب داستان « برهمانا دسان ساتیه » در این مبارزه عظیم سخنوری و مباحثه کلامی با « یاجنا والکیا » نبرد میکند باو چنین میگوید : « چون کسی ضمن اشاره بادست بگوید : این اسب است ، این گاو است . با این عمل یعنی اشاره حسی آن را نشان میدهد . ولی آیا « برهما » چگونه از چهره « اتمان » که در هر چیز موجود است

(۱) Gargi (۲) Yajnavalkya (۳) Kaci
(۴) Videha

پرده بر میگردد؛ آخر بمن نشان بده (اتمان) چیست؟». حریفان اینگونه مباحثه میکنند و پادشاهان نیز بمشاجره آنها گوش میدهند؛ آنکس که از مباحثه و مناظره فاتح بیرون آید، از گاوهای ماده که برای برهنه ها نگاهداری شده و شاخهای آنها از طلا پوشیده شده است بعنوان جایزه دریافت میدارد.

متن کتب مقدسه غیر از این مناظر با شکوه درباری منظره ذیل را نشان میدهد: «چون برهمنان (اتمان) را شناختند بعلاقه خانوادگی و مال و جاه پشت پا زده و چون گدایان آواره و ولگرد میشوند»

این قدیمترین نشانه رهبانیت هند است، از این برهنهها که (اتمان) را شناخته و زندگی قرین فقر و آوارگی را برگزیده اند تکامل تاریخ ما را مستقیماً به (بودا) هدایت میکند، چه او نیز خانواده و ثروت خود را ترک گفت و با جامه زرد رهبانی زندگی قرین فقر و سرگردانی رابر گزید و از هرسو در جستجوی راه نجات روان شد. پیدایش مبحث وجود ابدی و زندگی رهبانی در هند مقارن یکدیگر بلکه هر دو مظهر یک واقعه و حقیقت مهم میباشند.

وجود مطلق

و جهان بیرونی

اکنون باید اندیشه ها و تصورات مخصوص فکر هندی را در خصوص (اتمان) و (برهما) و روابط آنها با دنیای خارج تشریح نمایم، از اینجا است که تمایلات مخصوص کیش بودائی آغاز شده و مشهود میگردد.

نظریات و افکار برهنه ها راجع به (اتمان) مجموعه و طریقه معینی بوجود نیآوردند، فکر هندی با نظر آتی و چشم انداز فوری مجموعه جهان را در نظر میگرفته و بیش از این کاری نمیتوانسته است انجام دهد، زیرا نه نیروی این کار را داشته و نه احتیاجی برای این عمل در خود احساس نمیکرده است. اندیشه هندی نمیتوانسته است این تصورات کلی را که خود همچون بازیگری بوجود آورده است بصورتی روشن و واضح در آورد و مسائلی را که در اثر این تصورات پیدا شده مورد توجه قرار دهد و مطالب جدی را از خیالات واهی و مبهم جدا نماید. تعمق، تعریف و اثبات علمی

حتی بصورت ابتدائی واولی خود وجود نداشته است، و بجای آنها در هر مورد فکر برجسته و تندی دیده میشود که همچون برق درخشنده است ولی متکی بهیچ اساس و متعاقب بهیچ نتیجه نیست و تنها یکنوع بازیگری با لغات و کلمات است. هندیها پیوسته در جستجوی استعارات و کنایه ها و سخنان شاعرانه نوینی بوده اند که با آنها معمای (اتمان) را حل نمایند. از دورترین ایام پیشین و آغاز عالم سخن میگفته، در پیرامون کیفیت وجود روح آدمی در دنیای دیگر بحث میکرده اند ولی همواره همه این سخنان مربوط به (اتمان) میشده است. و جای تعجب است که چگونه در میان این توده افکار مبهم و درهم آمیخته؛ اندیشه های کاملاً متناقض در مجاورت یکدیگر قرار داشته و تناقض آنها مورد توجه قرار ننگرفته است

تصور (اتمان) در روزگار پیشین - برای تشریح این موضوع

بیک قسمت از مهمترین اثری که از آن دوره باقی مانده، یعنی آخرین قسمت های (برهمانا دسان ساتیه) توسل میجوئیم، در این نوشته با اولین تحقیقات راجع (باتمان) بر خورد میکنیم، این تحقیقات مبهم و آمیخته با خیالات اندیشه هائی واهی بنظر میرسد، موجودیکه تمام جهان و جهانیان را مبداء و مصدر است در این کتاب به (اتمان) یعنی بهمان نامیکه در دوره های اخیر هم بدان مشهور بوده نامیده میشده است.

افکار و اندیشه های مربوط به (اتمان) که در این کتاب دیده میشود دارای سادگی و خشونت قدیمی و بدوی بوده و از خطسیر اصلی و گذشته خود انحرافی ندارد؛ در آنجا چنین مسطور است:

«در آغاز (اتمان) وجود داشت؛ او برمدی شباهت داشت، در

پیرامون خویش نگرست و جز خود چیزی ندید، اولین سخنی که آغاز کرد این بود (من هستم) از اینجا کلمه (من) پیدا شد، و از اینجهت هنوز هم کسیکه طرف خطاب واقع میشود در آغاز میگوید (من) و سپس اسم خود را ذکر میکند، «اتمان» ترسید و از اینرو بعد از آنوقت هر کس تنها بماند میترسد. سپس با خود اینگونه اندیشید: «در صورتیکه جز من موجودی نیست از چه میترسم؟» بنا بر این ترس او از بین رفت. واقعاً از چه میترسید؟ باید موجود دیگری باشد تا از او بترسد. (اتمان) احساس کرد که خرسند و راضی نیست و از اینجهت است که انسان هر وقت تنها باشد

راضی و خرسند نخواهد بود. (اتمان) میل پیدا کرد که دو موجود وجود داشته باشند، در وجود او طبیعت زن و مردی که در آغوش هم قرار داشتند یافت میشد؛ طبیعت خود را بدو قسمت کرد؛ از اینجا زن و شوهر پیداشد. و از اینجهت میتوان بگفته (یاجنا والکیا) معترف شد؛ که هر یک از ما نصف از یک موجود هستیم، و از اینرو است که نقص وجود مرد با زن ترمیم میشود. پس (اتمان) با خود جمع شد و از اینرو مردم بوجود آمدند. »

در کتاب فوق دنباله سخن اینطور ادامه پیدا میکند: دو نیمه نر و ماده که در طبیعت (اتمان) وجود داشت پس از آنکه بشکل انسان در آمد بترتیب شکل حیوانات را بخود گرفت و سلسله موجودات جا ندار را بوجود آورد؛ بالاخره (اتمان) از خود حرارت و برودت یا عبارت دیگر خدایان (آگنی) و (سارا) ایجاد کرد.

« باین ترتیب آفریننده نخستین؛ ما فوق خود را ایجاد کرد، زیرا او خدایانی بزرگتر از خود بوجود آورد؛ و خود او که موجودی فنا پذیر است موجوداتی فنا ناپذیر خلق نمود، بنا براین عالینر از خود را آفریده است. در این سلسله آفرینش آنکس که این معنی را درک کرده، محل و موقع و جای خود را در می یابد »

از لحاظ خارجی این قسمت کاملاً شبیه بکتاب قدیمه مربوط بتکوین و پیدایش جهانست که آغاز آن ها اینگونه است: « در آغاز پرا جا پاتی وجود داشت » در واقع این عقیده ساده وسطیحی راجع بمبداء عالی را (صحیح تر آنست که بگوئیم موجود اولی) بزحمت میتوان از تصویریکه هندیهادر در گذشته راجع به (پرا جا پاتی) آفریننده و فرمانروای جهان داشته اند تشخیص داد. (اتمان) مطابق این عقیده باسانی ابتدائی ولی خیلی نیرومند شبیه تر است تا بخدایان، و مخصوصاً بوجود واحد بزرگیکه حیات و حرکت همه چیز از او است کمتر شباهت دارد. این (اتمان) مانند فرد بشری در تنهایی میترسد، و امیال مبهمی در خود احساس میکند؛ مانند بشر توالد و تناسل مینماید، عده از خدایان مخلوق او هستند ولی این آفریده ها بزرگتر از آفریننده خود میباشند و در موضوع ایجاد و آفرینش هم از او برترند خلاصه (اتمان) که خود موجودی فانی است خدایان جاودانی بوجود آورده است.

مفهوم جدید (اتمان) مکالمه

(یا جنا والکیا و مترئی - ۱)

قسمتهای دیگری از کتاب (برهانا دسان سانتیه) را نیز لازم است در برابر این قسمتی که نقل شده ذکر کنیم. « یا جنا والکیا » برهن مشهور، هنگامیکه میخواهد خانه وزندگی را ترک کند، وزندگی رهبانی و گوشه نشینی اختیار نماید؛ دارائی خود را بین دو زنش تقسیم می نماید، هنگامیکه از خانه دور میشود زوجه اش (مترئی) از او چنین میپرسد: « اگر دارائی و ثروت من دنیا را فراگیرد آیا من موجودی جاودانی خواهم بود » شوهر در پاسخ چنین اظهار میدارد: « در اینصورت زندگی تو مانند ثروتمندان خواهد بود؛ اما جاودانی بودن وجود انسان بدارائی و ثروت او مربوط نیست » دوباره زن این سؤال را میکند: « اگر من جاودان نامم همه عالم برای من چه سودی خواهد داشت؛ ای وجود عالی و بزرگوار آنچه میدانی آشکارا با من بازگویی. » در پاسخ این پرسش برهن بدین ترتیب راجع به (اتمان) با او صحبت میکند:

« اگر طبلی را بکوبند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند ولی هنگامیکه خود طبل یا آنکس که او را میکوبد گرفتیم صدای او را گرفته ایم. اگر چنگی را بنوازند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند؛ ولی هنگامیکه خود چنگ یا نوازنده آنرا گرفتیم صدای او را گرفته ایم. اگر بوقی را بصدا در آورند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند ولی وقتیکه خود بوق یا بصدا در آورنده آنرا گرفتیم صدای او را گرفته ایم. اگر هیزم تری را بر آتش بنهیم از هر طرف دود بهوا میروند همین طور است انتشار و بسط موجود بزرگی که (اتمان) نام دارد.

(ریک ودا) (یاجور ودا) (ساما ودا) (سرودهای (آتاروان - ۲) و (انجیراس - ۳) داستانها و حکایات، دانش مقدس؛ قطععات؛ مثال؛ تفسیر ها، همه از آثار و تراوش های (اتمان) هستند.

چون قطعه نمکی را در آب افکنند نمیتوان آنرا از آب جدا کرد

ولی چون آب را بیاشامند شور است. همینطور است حال این موجود بزرگ، نامتناهی و نامحدود؛ چه او با موجودات زمینی ظاهر، و با زوال آنها ناپدید میگردد. پس از مرگ ادراک و معرفتی درکار نیست. ای زن گوش بده، درست دقت کن؛ این بود آنچه لازم بود در پاسخ تو اظهار دارم باز (مترئی) دنباله پرسش را گرفته چنین گفت: «آقای بزرگوار من، اینکه گفتم پس از مرگ ادراک و معرفتی درکار نیست مرا نومید و نگران ساخت»

(یا جانا والکیا) باو چنین گفت: «من چیزی که باعث نومیدی باشد بتو نگفتم، درک این مطلب آسان است؛ آنجا که دو موجود باشند یکی از آنها میتواند دیگری را ببیند وجود او را احساس کند؛ با او سخن گوید؛ و سخنان او را بشنود؛ ولی در آنجا که دوگانگی از میان رفته و هر کس باصل خود (یعنی به اتمان) رسیده است؛ کدام شخص و بچه وسیله میتواند به بیند؛ حس کند؛ سخن بگوید، گوش بدهد، فکر کند یا ادراک نماید؟ آن موجودی را که تنها بوسیله آن میتوان معرفت حاصل کرد چگونه میتوان شناخت؟ عبارت دیگر بچه وسیله میتوان شناسنده یعنی وسیله شناسایی را شناخت؟

این بود گفتگوی آخری وداع (یا جانا والکیا) با زوجه اش.

از لحاظ تقدم و تأخر زمانی نمیتوان بطور قطع گفت، این تعبیّرات بعد از نظریات مربوط به (آفرینش و خلقت) است که اندکی پیش ذکر کردیم، اما از لحاظ توسعه و پیشرفت داخلی باید دانست؛ چون از یکی از کتب بکتاب دیگری مراجعه کنیم؛ یکنوع ترقی که خود مانند انقلابی است مشهود میگردد. بموجب آنچه در کتاب اول مسطور است؛ «اتمان» میترسد، با خود حرف میزند؛ با امیال و خواهشهای نفسانی سر و کار دارد؛ برای اینکه معلوم گردد از مخلوقات خود بزرگتر است یا نه با آنها سنجیده میشود، ولی در کتاب دیگر «اتمان» از تمام حدود و مشخصات هر وجود فردی منزّه شده و بمنزله مفهوم کلی حیات انسانی است. در این مورد بالطبع این سؤال پیش میآید که آیا در این وجود کلی - احساس؛ فکر و ادراک وجود دارد یا نه؟ پاسخ حتماً منفی است زیرا احساس فرع وجود دو موجود است که یکی (درک کننده) و دیگری (درک شده) نام دارد

جهان بیرونی که کثرت در آن بی نهایت راه یافته میدان آزمایش این تضاد است (تضاد بمعنی ثبوت و امتیاز درک کننده و درک شده و فاعل و منفعل است) اما در وجود مطلق کثرت معنی ندارد، بنا بر این هیچگونه درک و معرفتی در کار نیست زیرا لازمه شناسایی کثرت و دوگانگی است. (اتمان) نه کر است و نه کور؛ او بیننده و شنونده بزرگست و هم او است که درجهان خارج و در کمون هر ادراک سمعی و بصری فعالیت میکند؛ اما در جهان خودش نه مبیند و نه میشوند، زیرا آنجا که وحدت حکم فرما است، هر گونه امتیاز بین (شنونده و شنوده شده) و (بیننده و دیده شده) بی معنی است. این سخنان مفهوم وحدت عالی (افلاطونیان جدید) را بخاطر میآورد که برای فرار از کثرت و دوگانگی در تحت هیچیک از دو عنوان (درک کننده) و «درک شونده» نمیگنجد بلکه برتر از عقل و خرد است. اتمان نیز چنانکه (یا جانا والکیا) آنرا در وداع آخری خود یاد میکند وجود غیر مشخصی است عالی و برتر از هر چیز ولی اصل و بنیاد هر وجود مشخص میباشد؛ (اتمان) یگانه منشأ جمیع نیروهای است که آثار آنها در زندگی شخصی و فردی دیده میشود ولی این نیروها تنها در جهان حوادث و کثرت محقق و مشهود میگرددند نه در وجود واحد و ابدی.

وجود واحد نه بزرگ است نه کوچک؛ نه دراز است و نه کوتاه؛

نه پنهانست و نه آشکارا، نه درون است و نه برون؛ نام او را فقط با ادات و کلمات منفی (مانند نه - خیر) میتوان یاد کرد؛ با هیچ تعریفی نمیتوان آنرا حد و وصف نمود، ولی با این وصف آهنگ مقدس (ام - ۱) نماینده اثباتی او است.

علم - وجود غیر فردی

با آنچه تاکنون در این موضوع ذکر شده؛ وظیفه توجیه و امعان نظر پیاپیان نرسیده است زیرا باید این نکته را دانست که (اتمان) باجهان خارج چه روابطی دارد؛ و چگونه این حقیقت وجود از کمون خفا بدنای محسوس میرسد. آیا در جهان محسوس چیزی وجود دارد که از قلمرو (اتمان) خارج باشد. و عبارت دیگر آیا موجودی هست که در تحت هر عنوانی آنرا دریا بند (اتمان) نباشد؛ یا آنکه دنیای کثرت و جهان محسوس بدون هیچگونه باقیمانده و زوائدی (باتمان) تبدیل شده و بدان بازگشت مینماید؟ در هر صورت

هر کس بخواهد در موضوع (اتمان) و دنیای مادی سخنی گوید باید بدین پرسش توجه کامل نماید ولی متفکرین هندی در این مورد بیحث سطحی اکتفا کرده و جداً در آن وارد نشده‌اند، آنچه را این طبقه اهمیت میدهند اینست که بطرف بپهاندند، (اتمان) سرچشمهٔ حیات بوده و واحدیست که امور کثیر از آن بوجود آمده‌اند. اما آنجا که این بحث پیش آید، که ربط این واحد و کثیر چیست؟ و چگونه این دو امر متناقض باهم سازگار شده‌اند؟ آری آنجا که حل این مسئله مورد نظر باشد دانشمندان هندی بجای اینکه صریحاً موضوع را بیان کرده و مفهوم سازند زبان استعاره می‌کشایند و بیان ضرب المثلهای و کنایات می‌پردازند.

با این وصف بسیاری از امثال و بیانات هندی با صراحت کم یا زیاد می‌رسانند که تمام عالم وجود از (اتمان) بیرون آمده؛ قسمیکه هر موجودی غیر از او در او مکنون بوده است: « همانگونه که بر فراز آتش سوزان هزاران جرعه شبیه بآتش دیده میشود موجودات مختلف از وجود ابدی در آغاز بوجود آمده و سر انجام بدان باز میگردند »

« همانگونه که عنکبوت تارهای خود را در بیرون مینند و سپس آنها را بدرون خود میکشد؛ همانگونه که گیاهها در روی زمین میرویند و موی و پشم از بدن انسان و حیوان زنده بیرون می‌آید؛ همهٔ موجودات عالم از موجودات ابدی زاده میشوند ». (در آغاز عدم بود و از آن وجود زائیده شد، وجود خود را ایجاد کرد و سپس از خود عالم خلقت را بوجود آورد)

از طرف دیگر در بسیاری از نوشته‌ها شاید بتوان با سنجش‌ها و مقایسه‌های مبهم و تعبیرات فراری از ذهن وجود عنصری غیر از (اتمان) را در اشیاء تشخیص داد ولی این مطلب بطرزی مبهم و غیر مفهوم از نوشته‌ها بر می‌آید. « در پیش گفته شد همانگونه که نمک در آب محلول است (اتمان) در کمون اشیاء وجود دارد، و چنانکه در درون دایرهٔ چرخ همهٔ اشعه‌ی یکی میشوند تمام عوامل حیاتی جمیع عوالم خدایان و موجودات و (اتمان) ها در (اتمان) متحد میگردند ». شاید بتوان این اندیشه را بدین نحو تکمیل کرد: هیچ قطره آب شور از نمک خالی نیست ولی آب نمیتواند وجودی مستقل از نمک داشته باشد؛ و شعاع‌های دایره چرخ را نیز که در آن محتوی هستند نمیتوان از خود چرخ ممتاز دانست. و در نتیجه

میتوان اظهار داشت: از این سنجش‌ها معلومست که (اتمان) مرکز فعالیت و تنها منبع نور و حقیقت اشیاء است ولی باز هم در اشیاء چیزی غیر از آن میتوان موجود دانست در این موضوع چنین گفته‌اند:

موجودیکه در کمون زمین جای دارد ولی در عین حال از آن جدا و ممتاز است؛ و زمین برای او بمنزله جسم است اما او را نمیشناسد، موجودیکه باعث حیات و راهنمای درونی زمین است، چنین موجودی رهبر درونی و وجود جاودانی (اتمان) است. موجودیکه در آب، آتش، باد، اثیر، ماه؛ خورشید، ستارگان؛ فضا، رعد، برق و در تمام موجودات، جهانها، (ودا) ها، قربانی‌ها جای دارد و در عین حال وجودش از آن‌ها مستقل است و تمام موجودات برای او بمنزلهٔ جسمند و در عین اینکه را هنمای آنها است او را نمیشناسند، همانا وجود ابدی یعنی (اتمان) است.

« این موجود که حتی تا نوك انگشتان در اجسام موجودات جاندار وجود دارد مانند تیغی است که در غلاف خود با شد یا عقربی که در سوراخ جایگزین گردد »

و در جای دیگر در متن کتب مقدس چنین مسطور است:

« بامر و فرمان این وجود ابدی است که آفتاب و ماه؛ روزها و شبها هفته‌ها و ماهها؛ فصول و سالها پای بر جا و بر قرارند، بامر و فرمان این وجود ابدی است که رودخانه‌ها از کوههای پر از برف جاری شد، بعضی بجانب مغرب و برخی بجانب مشرق و بسوی نواحی عالم روی آور میگردند، بامر و فرمان این وجود ابدی است؛ که مردم شخص احسان کننده و خدایان آنکس را که قربانی تقدیم میدارد میستایند و ثواب احسان و هدیه برای ارواح مردگان ذخیره میگردد »

قسمت زیر را که در بسیاری از کتب مقدس تکرار شده باید در این جایاد آوری کنیم: « از ترس او است (وجود ابدی) که آفتاب طلوع میکند و باد میوزد، از ترس او است که (آگنی و آندرا) و خدای مرگ سراسر جهان را می‌پیمایند »

گرچه توصیه‌ها و بیاناتیکه در این عبارات مختلف دیده میشود باهم فرق بسیار دارند ولی آنچه بنظر میرسد؛ اصل و اساس نظریه در هیچ مورد تیسیری نکرده است (اتمان) در هر حال تنها منظم کنندهٔ موجودات زنده و متحرک است ولی در مقابل این هادی و محرک جهانی چیزی وجود دارد

که گرچه با نیروی (اتمان) زنده و در حرکت است اما خود غیر از آنست. بنا بر این در اشیاء جنبه وجود دارد که غیر از (اتمان) است و از اینرو باید روشن شود که توجیه و تصور این جنبه چگونه ممکن است؟ طبعاً انسان انتظار دارد که این جنبه و این قسمت ماده باشد که خود هیولائی است تیره و بدون شکل و از (اتمان) که مبداء نور و صورتها است؛ صورت بدن افاضه میشود؛ اما کتب و آثار هندی بسیار کم در این قسمت بحث کرده اند؛ در نظر هندی معرفت و شناسائی (اتمان) که آن را نمیتوان از تصور نجات روح در بیرون از جهان رنج خیز و محدود جدا کرد بقدری اهمیت دارد که قسمت دیگر موضوع را کاملاً بی اهمیت جلوه میدهد؛ و هر جا صحبت از قسمت دیگر (یعنی قسمتی که از اتمان مستقل است بمیان میآید، بر حسب آنچه از تعبیرات هندی ها فهمیده میشود آنرا هیولای مبهم و (امکان خاص) تصور کرده اند که در نتیجه تأثیر (اتمان) تحقق و وجود پیدا میکند. (اودالا کا - ۱) به پسر خود چنین تعلیم میدهد:

وجود ازلی در آغاز با خود چنین اندیشید: «آیا ممکن است من کثرت پیدا کنم!» و در اینحال آتش را از خود بوجود آورد. آتش آب را ایجاد نمود؛ آب علت پیدایش خوردنی ها گردید آنگاه این موجود الهی چنین اندیشید: «من اکنون با نیروی حیاتی خود در این سه موجود داخل میگردم و بآنها صورت و نام افاضه میکنم» و سپس با نیروی حیاتی خویش در آتش و آب و خوراک داخل گشت و در اثر ترکیب آنها عناصر را بوجود آورد، باین ترتیب خالق کل یعنی (اتمان) از این سه عنصر، جهان واقعی را ایجاد نمود

حال باید دید آیا این سه موجود اولی و سه مخلوق اصلی (اتمان) پیش از آنکه نیروی حیات و صورت و نام بدانها افاضه شود چه بوده اند؟ مسلماً هندیها آنها را هیولائی موجود و در عین حال غیر مشخص می پنداشته اند که بر جهان محسوس مقدم بوده ولی از وجود ابدی (اتمان) مؤخر و نخستین آفریده او بوده اند. تلاش و کوشش های اولیه هندیها برای توجیه و تصور عالم مادی نشانه عدم مهارت محسوسی است؛ زیرا چنین انتظار میرود که ماده و هیولای اولی پیش از آنکه از طرف خالق

(۱) Ouddalaka

نام و صورت بدن افاضه شود چیزی بدون شکل و بی نام و مطلقاً غیر مشخص بوده است: ولی جای تعجب است که با این وصف از آغاز در تحت سه عنوان آتش و آب و خوراک یاد شده و بنا بر این در بادی نظر عنصری مشخص و معین محسوب میشده است، از طرف دیگر (اتمان) یعنی آفریننده و زندگی بخش هیولی در اینجا بآن اندازه مجرد و عالی نیست که در سخنان وداع (یا جنا والکیا) دیدیم، او وجود واحد و بسیطی نیست که بعلت وحدت حقیقی خود حتی اندیشه و تصور هم از وی دور باشد؛ زیرا ثنویت فاعل و قابل منافی این وحدت است، در اینجا (اتمان) فکر میکند و فکرش هم چنین است: «آیا من میتوانم بکثرت تبدیل شوم!» ولی علت این تضاد واضح است، زیرا برای این متفکرین که وحدت ذاتی (اتمان) را تا آخرین درجه رسانده اند بسیار مشکل است مسئله ماده و پیدایش آنرا از (اتمان توجیه کنند؛ بنا بر این سکوت متون کتب مقدس که ظاهراً باشندت هر چه تمامتر در بیان نتایج نظریه (اتمان) اصرار دارند در این مسئله بر حسب تضاد و اتفاق نبوده است، زیرا ممکن است فکر در اینجا خود را در برابر پرتگاهی بیابد که عبور از آنرا غیر مقدور تشخیص دهد

بد یعنی = تمامش = راه نجات

اکنون جای آن دارد سخنی چند در باره نتایجی که فلسفه هندی در عالم خارج و در درون عالم کثرت و حوادث از مسئله وحدت وجود و وجود کلی مطلق میگیرد بمیان آوریم. باید دید فکر هندی برای جهان زندگی و مرگ و مسائل اخلاقی که کاملاً بدانها مربوط است چه ارزش و قیمتی قائل بوده است؟ از همین جا سرچشمه و آغاز بد بینی هندیها هویدا است فکر بخشنده و بذال هندی تمام مزایای قابل تصور، تمام کمالها وحدت مطلق و اشاعه و بسط بی نهایت را (باتمان) منسوب میدارد، بنا بر این دنیای کثرت چون با این وحدت ابدی مقایسه شود جز جا یگانه بدبختی و محدودیت وجدائی و فراق چه میتواند باشد؟ از اینرو است که دارای این فکر و عقیده دنیا را منزل و مأوای حقیقی خود نمیداند؛ زیرا آن احساس طبیعی که هر کس دنیا را خانه خود میداند؛ همان روزیکه فکر انسان این جهان را با وحدت مطلق سنجیده و آنرا محقر و ناچیز یاتته است بکلی از بین

می‌رود؛ و تکریم و ستایش (اتمان)؛ بدون دخالت اراده و با لطمع منتهی بتحقیر این زندگی خاکی می‌گردد؛ بدیهی است که در آغاز این اندیشه با اشکال مفهوم می‌گردد و تأثیر آن نا چیز است ولی خیلی زود بنحوی بسیار واضح و دردناک حس میشود. زیرا چگونه میتوان شنید که (اتمان) بسی بر تر از گرسنگی و تشنگی، رنج و شرمندگی و پیری و مرگ است و در کمون و باطن این سخن این نکته پنهان را درک نکرد که در این جهان بر همه موجودات گرسنگی و تشنگی و رنج و شرمندگی حکمفرما است و در اینجا انسان برای پیری و مرگ متولد میشود؟ آیا روح فردی که با (اتمان) متحد است میتواند در این دنیای خاکی خود را در وطن مألوف یبندازد؟ (یا جنا والکيا) به (او دالا کا) چنین می‌گوید

« بینائی که دیده نمیشود، شنوائی که شنیده نمیشود، متفکری که در فکر نمیگنجد، شناسنده ناشناس که غیر از او بیننده و شنونده و متفکری نیست؛ راهنمای درونی و جاویدان تو (اتمان) است، بیرون از جهان (اتمان) جز رنج و محنت چیزی نیست »
و در جای دیگر می‌گوید:

« همانگونه که خورشید یعنی چشم جهان از هرگونه بیماری که چشم انسان بدان مبتلی میشود دور است، وجود یگانة (اتمان) که در کمون همه موجودات وجود دارد از همه رنجهای جهان برکنار خواهد ماند »
اینجا نخستین موردی است که (رنج جهان) یاد آوری میشود؛ و هرچند که «اتمان» آن وجود یگانه و سعادت‌مند خود پسندیده باشد که در عالم کثرت و تغییر و فراق جلوه گر شود؛ ولی بازم بدبختی بزرگی نصیب جهان و جهانیان شده و بهتر این بود که اصلاً عالم کنونی موجود نشود این مطلب را فلسفه هند آشکارا بیان نمیکند؛ زیرا نمیخواهد وجود یگانه و سعادت‌مند و حقیقت مطلق را مسئول جهانیان بداند یا او را بختی دیگری متهم نماید. اما در آنجا که هدف عالی کوششهای بشر را این پنداشته است که ظهور «اتمان» یعنی پیدایش جهان را هیچ انگارد و سعی کند باز مظاهر کثرت را در خود فانی ساخته و بوحدهت پیوندد بالطبع مسئولیت را برای وجود یگانه و سعادت‌مند و حقیقت معنوی جهان ثابت دانسته است

بنابر آنچه ذکر شد، جهان «اتمان» ضد این عالم رنج و زندگی

خاکی است؛ حال باید دید فلسفه هند در این دو عالم و در فاصله که میان آنها موجود است چه منزلت و محلی برای انسان قائل است؟ این سؤال کاملاً مربوط بموضوع تناسخ (تغییر بدن دادن ارواح) می‌باشد آثار و علائم مسئله تناسخ بنا بر آنچه از ظواهر معلوم می‌گردد اندکی پیش از پیدایش نظریه (وجود واحد و کلی) در کتب (ودا) ظهور کرده است

در کیش قدیمی هند بطوریکه سرودهای مذهبی (ریک ودا) می‌رساند بهیچوجه موضوع بازگشت روح پس از مرگ و حلول آن در بدنهای دیگر و بطور کلی بحث مرگ و تولد جدید در کار نیست، تنها راجع بجا یگانه خوشبختان و نجات یافتگان بدین ترتیب بحث شده است:

« در قلمرو (یاما) کسانی که راه سیاه و تاریک مرگ را پیموده اند برای همیشه خرسند و خوشبخت می‌باشند. آنجا جا؛ است که لذت و خرسندی، سرور و شادمانی و نعمت ابدی وجود دارد و هر آرزومندی با آرزوی خود میرسد »
همچنین از ورطه های هولناک و تاریک ورنجهانی که برای بدکاران پیش بینی شده گفتگو میشود اما خواننده (ریک ودا) جز آنچه ذکر شد چیزی احساس نمیکند: بطور کلی هر کس در دنیای خوشبختان یا جهان تیره روزان ابدی وارد شد سر نوشت او برای همیشه ثابت و یکنواخت است

در پیش بیان کردیم که پس از دوره (ریگ ودا) چگونه تصور جدیدی در موضوع عالم پیدا شد؛ از هر طرف نیروهای وحشتناک و مبهمی که رموز و اسراری پیرامون آنها را گرفته بود بر جهان حکمفرما گشت، این نیروها با یکدیگر در جنگ بودند و مانند دشمنان سهمناسی در سر نوشت انسان دخالت داشتند، این موضوع در قلمرو سلطه و نفوذ مرگ هم وارد شد و مطابق این عقیده قدرت و توانائی مرگ با ضربت مهلکی که بانسان میزند و او را از اعداد زندگان خارج میسازد پایان نمیرسد، از یکطرف میگویند که نیروی مرگ در دنیای دیگر نیز بر آنکس که نمیتواند بکمک ندور و اوراد مخصوصی نجات دهد مسلط است و پیوسته او را میکشد، و باز کشتن را تکرار میکند و از طرف دیگر در جای دیگر میگویند نیروهای مرگ دستة متشکل و مرتب هستند که بعضی از آنها در این دنیا و بعضی در دنیای دیگر پیوسته دنبال افراد انسانند:

« آنکس که بدون نجات یافتن از مرك بدنای دیگر می‌رود مانند هنگامیکه در این دنیا است؛ مرك بدون هیچگونه رعایت و ملاحظه هر موقعیکه خواست او را میکشد؛ این کس شکار دائمی مرك است »

و در جای دیگر چنین مسطور است :

« نیروهای مرك در حقیقت بر تمام عوالم فرما نروائی و تسلط دارند، آنکس که هیچ قربانی و نذری بدانها تقدیم ندارد مرك در هر عالمی او را تعقیب میکند اما کسیکه برای نیروهای مرك قربانی و هدیه نثار کند در عوالم بعدی مرك از او دور میشود »

در نوشته ها و کتب این دوره که برای نخستین دفعه این افکار و خیالات مبهم و حزن انگیز ظاهر گشته از مسئله لزوم (تولد جدید) یا اگر دقیق تر و تحت عنوانیکه از آغاز، خود این فکر ظاهر شده سخن گوئیم از مسئله (تجدید مرك) بسیار کم بحث شده است؛ اما باین وصف این نظریه تأثیر عجیبی در احساسات مذهبی آن دوره داشته است برای روح انسان کاملاً ممکن است این موضوع را تحمل کند که سر نوشتش روزی بطور ثابت و برای همیشه تعیین شود اما تحمل سرگردانی و پیوسته از عالمی به عالم دیگر منتقل شدن و همواره با نیروی (تجدید مرك) مبارزه کردن کار بسیار مشکلی است، چه شخص قوی القلب و شجاعی را میتوان یافت که از اندیشه این نقل و انتقال و حرکت دائمی بخود نلرزد؛ از طرف دیگر نباید فراموش کرد که یکفرد هندی بین عالم وحدت و آرامش و خوشبختی و این عالم کثرت که پیوسته در تغییر است تضاد عجیبی احساس میکرده است؛ باین ترتیب میتوان بخوبی درک کرد که منظره مهیب (تجدید حیات) یعنی (تجدید مرك) زندگی این دنیا را بالوان تیره و تاری رنگ آمیزی کرده و آنرا جایگاه رنج و بد بختی معرفی نموده است ولی باید دانست اندیشه مرگهای بی در پی که در عوالم دیگر منتظر موجود بشری است ممکن نیست تنها بذهن آید بلکه اندیشه دیگری که مکمل و خنثی کننده آنست نیز با لطبع در فکر انسان نقش می بندد و آن فکر (نجات از مرك) است، زیرا در غیر این صورت سرنوشت انسانرا نومیدی محض احاطه میکند؛ از اینرو است که از آغاز مسئله تغییر بدن دادن ارواح یعنی تناسخ بطوریکه قطعی و اجتناب ناپذیر باشد

مورد قبول واقع نشده است بنا بر این در عین اینکه موضوع تناسخ مورد بحث واقع شده موضوع مکمل آن یعنی اعتقاد بر راه چاره برای فرار از توالی بدون هدف مرگ و حیات نیز پیدا شد و در زندگی مذهبی و رهبانی مسئله (نجات) بیش از هر چیز کسب اهمیت کرده است

تغییرات تدریجی و ترقیبات سریعی که در آن دوره در اندیشه برهنی یکی پس از دیگری پدیدار گردیده؛ در طرز تغییر و عناوین مخصوص مسئله نجات منعکس بوده و از این راه آن ها را میتوان استنباط نمود

تا هنگامیکه انسان هنوز نتوانسته است راه پر پیچ و خم و مبهم رموز و اسرار عجیب و غریب را طی کرده و به (اتیان) یعنی وجود واحد و کلی راه یابد، در پیرامون تصورات راجع بمسئله نجات نیز همان خیال های واهی و تمبیرات دل بخواه که لازمه اندیشه های آن زمانست وجود دارند. و تنها بوسیله قربانی که نیروی بزرگ و رمز اصلی هر وجود و هر پیش آمدی است انسان میتواند بندهای مرك را از وجود خود بگسلاند، و گذشته از خود قربانی علم مقدس قربانی نیز همان نیروی آزادی بخش را دارد

مؤثر ترین قربانیها قربانی روزانه است که بدو بخشنده نور در شب و روز تقدیم میگردد، قربانی صبح برای خورشید و قربانی شام برای خورشید شبانه یعنی (آگنی) است، و در دنبال هر یک هدیه بخدا اوند مخلوقات یعنی (پراحاپاتی) تقدیم میگردد. مرك در خورشید جای دارد؛ اشعه آفتاب بمنزله بندها و مهارهایی است که بوسیله آنها آثار و نسیمهای حیاتی را بسوی خود میکشد

« کسانیکه این معرفت را حاصل کرده و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند پس از مرك از نو متولد میشوند؛ این تولد جدید در دنبال خود مرك ندارد ولی آنها که این معرفت را حاصل نکردند و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند پس از مرك از نو متولد میشوند ولی مجدداً و برای همیشه در معرض مرك خواهند بود »

اعتقاد بتناسخ و تغییر بدن دادن ارواح و نجات از مرك در تحت عناوین خیالی عجیبی که ذکر شد آغاز گردیده، و در زمان پیدایش

این اندیشه با افکار نوینی بعرضه ظهور رسیده که جهان مورد نظر و مطلوب برهنها منظره نوینی بخشیده است در همین زمانست که وجود ابدی و جاوید یعنی سرچشمه هستی را در (اتمان - برهما) جستجو میکرده اند ، پس از این مرحله دوره جدیدی که بنویت دو اندیشه مرك و نجات در آن مشهود است پیش می آید ؛ در این دوره این دو اندیشه ارزش نوین مخصوصی پیدا میکنند . در این مبحث نیز قسمتهای مختلف این نظریه بطوری با یکدیگر آمیخته و مجموعه واحدی تشکیل میدهند که امتیاز آنها غیر ممکن است : از یکطرف بین وجود ابدی (برهما) که هم اصل و منشأ وجود و هم ذات روح انسانی است (زیرا اتمان عین برهما است) و این جهان سپنج که با رنج آمیخته و در معرض مرك و فنا است ثنویت مشهود است و از طرف دیگر ثنویت و تضاد مشابهی با آنچه ذکر شد ؛ در میان روحیکه نجات یافته و در چنگالهای مرك اسیر است و پیوسته آنرا از حیاتی بحیات دیگر میکشد و روح نجات یافته که مرك را مغلوب ساخته و تلاش را خانه داده وجود دارد اگر این دو رشته فکر را با یکدیگر بسنجیم نتیجه مقایسه بدون شك چنین است : « سیر و سفر روح در اقالیم مرك نتیجه جدائی از (برهما) است ؛ و نجات عبارتست از اتحاد روح با (برهما) یعنی جوهر اصلی ذاتی خود ؛ این اتحاد تا موقعیکه انسان از لحاظ فکر و اراده خود را جزئی از عالم کثرت میندازد حاصل نمیشود و بنا بر این تا چنین است مدتها در تحت تأثیر قانون این جهان یعنی قانون تولد و مرك باقی خواهد بود ، اما چون نظر و میل و اراده انسان از توجه بعالم کثرت برگشت ؛ روح او از سلطه ظالمانه مرك رهائی مییابد و بمبده حیات یعنی (برهما) باز میگردد »

در (آتاروا ودا) چنین مسطور است :

« خردمند حیات جاودانی داشته ؛ بدون هوی و هوس زندگی میکند ، او موجود مستقلی است ، از عصاره حقیقی حیات تغذیه مینماید ؛ خطا و گناه را در او راه نیست ؛ مرك را میشناسد و از آن بیم و هراسی ندارد ؛ خردمندیکه به (اتمان) پیوسته و عین آن شده است پیر نمیشود او همیشه جوانست »
و در جای دیگر چنین مسطور است :

« موجود انسانی در این دنیا مانند شخصی است که او را با چشمهای

بسته از سر زمین قندهار آورده و او را در محلی تنها رهاکنند ؛ این شخص بسوی مشرق ، شمال و جنوب بدون بصیرت میروند و چنین میگویند : « مرا با چشمهای بسته با اینجا آورده اند ؛ مرا با چشمهای بسته اینجا رها کرده اند » تا اینکه شخصی چشمهای او را بگشاید و باو بگوید « راه سرزمین قندهار از این طرف است . » (از اینسو باید بروی) ، در اینصورت از قریه بقریه دیگر میروند و سرانجام بقندهار میرسند . چنین است حال کسیکه در این جهان استاد خردمندی او را راهنمایی میکند ؛ زیرا زبان حال او چنین است : « تا هنگامیکه نجات نیافته ام وابسته این جهان هستم ، ولی سر انجام بمقصود و هدف اصلی خواهم رسید »

در (برهمانادسان ساتیه) چنین مسطور است

« چنانچه یکنفر قلاب دوز ؛ قطعه را از يك پارچه رنگارنگ جدا می سازد و قطعه نوین و قشنگتری بوجود میآورد ، روح انسانی نیز در حالت مرك جسم را دور میاندازد و آنرا فراموش می سازد و شکل نوین دیگری بخود میگیرد ، این صورت جدید ممکن است الهی انسانی یا صورت موجود دیگری باشد . . . هرگونه انسان رفتار کرده خود همانگونه خواهد بود و بصورتی مناسب با کار خویش در می آید ، نیکوکار وجود نیکی میشود ؛ بدکردار موجود زشتی میگردد ؛ اعمال نیک و خالصانه انسان را نیک میسازد ؛ شرارت و کارهای شیطانی موجود اهریمنی و شریری بوجود میآورد . . . اینگونه است حال کسیکه در امیال و خواهشهای نفسانی غرق شده است ؛ اما آنکس که هیچ میل و هوسی ندارد از عالم هوا و آرزوها رسته و جز (اتمان) چیزی نمیخواهد و آرزو و هدف اصلی خود رسیده است ، آثار حیات از بدن او بیدن دیگری منتقل نمیشود ؛ بلکه در بدن خود او متراکم میگردد ؛ او (برهما) است و بسوی (برهما) بازگشت میکند ؛ بالاخره این بحث را اینگونه میتوان خلاصه کرد : « هنگامیکه موجودی خواهشهای نفسانی را از خود دور کرد ؛ این موجود فانی در جهان (برهما) داخل شده و جاویدان خواهد بود »

(کاما - ۱) یعنی حواست و (کارمان - ۲) یعنی عمل و کار نام نیروهائی هستند که نماینده روح بوده حدود آنرا مشخص میکنند و در واقع این دو

یکی هستند و در همان کتابیکه قسمتهای بالا از آن نقل شد در این موضوع چنین مسطور است: «طبیعت انسانرا از روی خواست او باید شناخت؛ در نتیجه میل اراده پیدا میشود؛ در اثر اراده اعمال انجام می یابد و اعمال هر کس علت و مقدمه زندگی و پیش آمدهای او است»

فکر مجازات اخلاقی و سرزنش وجدان چنانکه از موضوع بالا بر میآید؛ قرنها یکی از اصول مسلم دینی بودائیه و برهمنیهها بوده است، این مردم بجزای عمل معتقد بوده اند، بدین ترتیب که رفتار انسانرا مقدمه انتقال روح او از عالمی بعالم دیگر میدانسته اند، ولی مطابق آنچه از منابع و کتب بر می آید در آغاز همه برهنهائی که راغب بفسفه و دانش بوده موضوع جزای عمل را نمیدانسته اند و شخصی که از آن آگاه بوده آنرا سری می پنداشته و جز در خلوت از آن گفتگو بمیان نمیآورده است بر حسب آنچه در (برهمانا دسانسانتیه) باقیمانده است این مطلب از مباحثه بین مخالفین (یاچنا والکیا) که سعی میکردند او را با پرسشهای خود مغلوب سازند نیز معلوم میشود از میان آنها (آرتابهاگا - ۱) جلو رفته و چنین میگوید:

ای (یاچنا والکیا). چون انسان میمیرد صدای او جزء عنصر آتش میشود نفسهای او جزء باد میگردد، باصره اش بافتاب مییوندد فکرش بسوی ماه میرود؛ سامعه اش بنواحی آسمان رهسپار میشود، جسمش بخاک بر میگردد؛ نفس او بجانب انیر میرود؛ موهای بدنش بگیاها و گیسوانش بدرختها می پیوندد، خون و مایعات بدن او جزء آنها می شوند. اما بگو بدانم (خود) انسان کجا میماند؟
(یاچنا والکیا) در جوابش گفت:

ای (ارتابهاگا) این معرفت مخصوص من و تست؛ هیچ سخنی راجع بآن نباید بردم گفت؛ سپس دست او را گرفته و در گوشه تنهائی دور از مردم بایکدیگر سخن گفتند، سخنانشان راجع باعمال بود و خلاصه آنچه گفتند اینست، انسان اگر نیکو کار باشد پاک و خوشبخت و اگر بد کردار باشد بد و بد بخت میگردد»

اما هیچ عملی نیست که بتواند انسانرا بعالم نجات و ملکوت رساند و او را با برهما متصل سازد زیرا اعمال نیک هم از تنگنای این عالم

(۱) Artabhaga

محدود تجاوز نمی نمایند؛ البته نیکوکاران باجر و جزای نیکی خود خواهند رسید، اما جزای عمل موقتی جز اجری گذران و موقت نخواهد بود، وجود ابدی (اتمان) نیک اندازه برتر از ثواب و عقاب است:

«وصول بحیات جاویدان ما فوق نیکی و بدی است: ابدیت برتر از این و آنست، از انجام و عدم انجام کاری بر دامن کبریائی خداوند جهان گردی نمیشیند دست عمل کوتاهتر از آنست که بدان مقام عالی برسد»
بنابراین مسئله اعمال نیک و بد و وصول بعالم نجات و ملکوت دو موضوع کاملا متفاوت هستند؛ سنجی و جاودانی بودن انسان یعنی دو موضوعی که اندیشه آن زمان را بخود مشغول داشته برای مسئله نجات و نتایج اخلاقی آن خاصیت منفی را داشته است زیرا با تأکید میرساند که معنویت و نجات اخلاقی مربوط بکیفیات عمل انسان در این جهان نیست؛ بلکه عبارتست از بیرون رفتن و جدائی کامل از این عالم محدود

که مال حقیقی با فعل و ترک نیک و بد ارتباطی ندارد؛ ولی مقدمه و در آمد آنرا باید در همین عالم خاکی جست. نجات و وصول بملکوت اعلی مانند خواب عمیقی است؛ چون انسان در این خواب فرو رود جهانیکه در ساعات بیداری پیرامون روح و فکرش را فرا گرفته برای او نابود میگردد و هیچ خاطره از آن نیز باقی نمیماند (او همچون طفلی است که استراحت کرده و یا مانند برهنه بزرگی است که بتمتهای منزلت خود رسیده است)

«آنکس که در چنین خوابی فرو رفت چون هیچ خواهش و میلی احساس نکند و هیچ رؤیائی نداشته باشد بحالتی رسیده است که جز (اتمان) منظوری ندارد او بآرزوی حقیقی خود رسیده است یعنی دیگر آرزویی ندارد» این حالات روحی که در اثر آنها انسان باعماق وجود خود فرو میرود بعد ها مورد توجه مخصوص قرار گرفته و خواسته اند آنها را تشریح نمایند از اینرو گفته اند که در این موارد، ادراک و احساسات و عواطف، فضا و دنیای خارج کاملا از صحنه وجدان دور شده و در حقیقت معدومند، روح انسان در فضائی که بمنزله برزخ بین این جهان گذران و (نیروانا) است در حرکت است، در مباحث و سخنرانیهایی که جامعه راهبان بودائی

از پیشوای خود نقل میکنند تشریح این حالات و جذبه ها و ملاحظاتی چند در باره آن ها دیده میشود: ولی اگر منشاء و مبده این اندیشه ها را از اینجا بدانیم اشتباه نکرده و راه خطا نیموده ایم: در واقع اگر بخواهیم برای بازگشت بوجود واحد و مطلق مثال و استعاره پیدا کنیم (در صورتیکه بشود با این حالات بیخبری یا (نیمه خبری) واقف وواصل شد) آیا نزدیکترین مثال و تشبیه آرامش خوابی عمیق و بدون رؤیا نیست؟

تا اینجا تضادی را که بین حالت شخص نجات یافته و کسیکه بعالم نجات نرسیده است وجود دارد مشاهده کردیم؛ این تضاد مربوط بتضادی است که میان (میل و آرزو) و فقدان (میل و آرزو) وجود دارد، در بسیاری از موارد همین مطلب بطرز دیگری بیان میشود، یعنی در توضیح آن بجای کلمه (میل) کلمه (معرفت) و یا عدم (معرفت) را میبایم؛ و بدینوسیله آخرین سر نوشت و مشخص روح تعیین میگردد، مقصود از معرفت (وحدت) است که بوسیله آن وجود هر فرد و تمام موجودات به (برهما) بازگشت کرده و با آن متحد میشوند؛ از طرف دیگر منظور از معرفت شناسائی این حقیقت است که تا وقتی کثرت در کار است انسان در این جهان گذران بتماشای آن گرفتار است:

« همه موجودات بوحدت میگرایند، کسی که این موضوع رامیداند و در آن عالم قرار گرفته و چشمان خود را بعالم (وحدت) دوخته چگونه ممکن است وهم و غصه در او راه یابد؟ »

« آنکس که اتمان یعنی آن وجودی را که حتی در تیرگیهای اجسام موجود است شناخت میتواند همه چیز را ایجاد کند، زیرا او خود خالق جهان است جهان از آن او است؛ او خود جهانست. کسانیکه نیروهای محرک باد؛ بینائی بخش چشم، شنوایی بخش گوش؛ نیرو بخش غذا؛ و اندیشه بخش فکر را میشناسند برهما را شناخته اند. آری همان برهمنای ازلی و متعال را که تنها فکر میتواند تا بدان مقام پرواز کند و کثرت بهیچوجه در آن راه ندارد شناخته اند. هر کس در اینجا کثرتی مشاهده کند باز مرگها در پیش دارد، تنها فکر میتواند این موجود ابدی فنا نا پذیر را ادراک نماید»

باین ترتیب معلوم میشود که نجات گاهی موکل بکشتن نفس و نابود ساختن آرزو و موقعی مربوط بشناختن (برهما) است ولسی مقصود

از این هر دو یکی بوده و فکر واحدی را با دوطریق بیان نمیکرده اند؛ « اگر انسان (اتمان) را بشناسد (یعنی خود را بشناسد) و بگوید (من اتمان هستم)، دیگر چگونه ممکن است آرزوئی داشته باشد و بچه امیدی میتواند؛ بزندگان خاککی و حیات پست جسمانی خود را مشغول دارد؟ »

در این راه اولین مرحله شناسائی است؛ چون شناسائی حاصل شد میل و آرزو طبعاً نا بود میگردد. بعکس محکمترین بند ها که انسان را باین دنیای فانی بسته و علاقه مند ساخته است نادانی است در اینجا همین مطالبی را که در طریقه بودائی مورد بحث است مشاهده میکنیم؛ مسئله که در موضوع (نجات) اساس افکار بودائی را تشکیل میدهد چنانکه در بالا ذکر شد عیناً در قدیم مطرح بوده، و در کیش بودائی نیز مانند قدیم راه حل همانند زیر را داشته است:

علت تولد و مرگ و تولد جدید برای انسان چیست؟ طریقه بودائی نیز مانند کیش قدیم در جواب میگوید: این علت عبارتست از آرزو و نادانی، و در ضمن ناهنجار ترین این هر دو علت نادانی است، زیرا نادانی نخستین حلقه زنجیر بلند علل و معلولات است که در سر نوشت دردناک و رنج خیز این جهان گسترده شده است. چون معرفت حاصل شد هر رنجی نابود میگردد؛ در آن هنگام که (بودا) در زیر درخت معرفت راه نجات را در مییابد و ب مقام معرفت میرسد فریاد میکشد: «در اثر تفکر و تأمل شدید برهنم راز ابدی جهان مانند خورشیدی که از میان ابرها چهره نورانی خود را بنمایاند. نقاب از رخ برمیگیرد و براو آشکارا میگردد؛ در این هنگام برهنم احزاب شیطان را مغلوب میسازد»

از این موارد چنین بر میآید که آثار و نظریات برهمنای از لحاظ اصطلاحات زبان و افکار پیش آهنگ و مقدمه نظریه (بودا) است زیرا همان سیاق عبارت و جمله هائی که در آثار برهنمی دیده میشود بعد ها از زبان شاگردان (بودا) مسموع میگردد و همین ها تعبیرات ثابت و اندیشه های مذهبی کیش بودائی را تشکیل میدهد در کتاب (برهمانادسان سائیه)، کسی بعنوان ناجی معرفی میشود که (اتمان) را شناخته باشد، و برای تعبیر از معنای (شناسائی) کلمه (پراتی بودا - ۱) را که بمعنی بیداری و آگاهی

است بکار میبرند. بوداییها در موقع توضیح این موضوع که چگونه (بودا) در آن ساعت باشکوه در زیر درخت (اسواتا - ۱) حقیقت یعنی سرچشمه نجات را کشف کرد همین کلمه را استعمال مینمایند و کلمه (بودا) یعنی (دانا) و (بیدار) نیز از همین کلمه مشتق است.

تصور نیروی که مؤسس کیش بودایی عین یکی از متون کتب برهمن ها را که راجع بنیروی نجات دهنده و آزادکننده (معرفت) در آن بحث شده دیده باشد ولی شاید این موضوع از راه شنیدن باو رسیده است. و اما اگرچه فهم این مطلب برای تاریخ نویس آسان تر از بیان و توضیح آنست مسلم است که کیش بودایی نه تنها بسیاری از موضوعات و مطالب مهم را از کیش برهمنی اقتباس نموده بلکه آن چیزیکه با اندیشه واحساس مذهبی بودایی سر و صورتی میدهد از دین برهمنی گرفته شده است مثلاً در کیش (بودا) این اصل مهم مفروض و مسلم است که (انسان) نجات دهنده نوع خویش است و در حقیقت (بودا) مذهبی بدون خدا بوجود آورده است، ولی باید دانست نظریات برهمنی قبلاً زمینه را برای این مسئله مهیا کرده بود زیرا اعتقاد بالوهیت و تصورخدایان قدیمی بتدریج از رونق افتاده و این اندیشه مورد توجه بوده است که (برهما) در آرامش ابدی خود و خلی بر تر از این دنیای خاک کی زیسته و تأثیری در سر نوشت این جهان ندارد، بنا بر این تنها شخص انسان در موضوع (نجات) دخالت دارد؛ انسان با نیروی خود میتواند از این جهان یعنی جایگاه رنج و نومیدی نجات یابد.

هر ملتی برای خود خدایانی بصورت خویشان ایجاد میکند؛ ملتی که سابقه تاریخی دارد خدایانی برای خود می سازد که نیروی آن ها در تاریخش مؤثر بوده است، در جنگها با او جنگ میکنند و برای اداره کشور نیز با او همکاری مینمایند. خدای اسرائیل گرچه مقدس و منزله است و عظمت خیره کننده اش انسان را از صمیم قلب بستایش و پرستش و امیدارد با این وصف انسان همچون فرزند نسبت بیدر خود باو نزدیک میشود و از او درخواستهای مینماید، اگر قهر و غضبش اقتضا کند مردم را نابود میسازد و در مقابل؛ ابر رحمتش نیز بر فراز سر فرزندان

آدم و فرزندان فرزندان او تا هزار نسل گسترده است. اما خدای يك برهمن متفکر چیست؟ او وحدت نا متناهی است؛ در برابر او اراده هر فرد بشری بی معنی و نابود، هر رنگی بی فروغ و هر صوتی بی آهنگ است تسبیح و تحلیل و عبادت و امید و ترس و عشق در مقابل او بوج و بی اثر است؛ نظر انسان باید بدقت بدون خویش متوجه باشد؛ در (اتمان) یعنی وجود خود کاوش کند تا آنجا که یکی شدن وجود خود را با وحدت ابدی احساس نماید؛ آن متفکر هندی که حجاب نادانی را در دیده وجود بیننده را که دیده نمیشود و شنونده را که صدای شنیدنی ندارد با سخنان عمیق و اسرار آمیز کشف میکند، و برای شناسایی این وجود مرموز برهمن دارائی، خانواده، زن و بچه را ترك میگویند و مانند گدایان زندگی فقیرانه و آوارگی اختیار کرده باین سوی و آن سوی رهسپار میشوند.

شیطان = برهما = کیش بودایی فلسفه سانکهییه

تا اینجا در این کتاب موضوعهای اصلی و اندیشه اساسی مذهب هندو مورد بحث قرار گرفت.

ولی آیا چگونه اندیشه های دیگری بتدریج در پیرامون آن افکار مرکزی تشکیل یافت و بعدها مجموع آن ها بارث بودائی ها رسید؛ این مطلبی است مبهم و تاریک که حقیقت آن بطور کامل از داستانها مفهوم نمیگردد، صرف نظر از کتب بسیار قدیمی که در موضوع (اتمان) بحث کرده و ما تاکنون قسمت مهم اطلاعات خود را از آن ها گرفته و در این کتاب یاد آور شده ایم در سایر کتب و متون مقدس مذهبی که دقت کنیم بدرستی معلوم نیست که کدام يك پیش (از بودا) نوشته شده اند؛ در این موارد ادله قطعی در دست نیست بلکه براین موجود؛ ذهنی و فرضی است و از اینجهت در بعضی از موارد کافی بنظر نمیرسد، اگر تمام جهات احتیاط رعایت شود باز نمیتوان بطور قطع و یقین اظهار داشت که افکار و مطالب این کتب که با کیش بودائی انطباق دارند پیش از ظهور این کیش بوجود آمده یا بعدها در تحت تأثیر آن نوشته شده اند، بارعایت

این مقدمات میتوان اظهار داشت که (کاتا کاوپنی شاد - ۱) پیش از (بودا) نوشته شده ولی بدون اینکه دلیل روشن و قطعی بر این ادعا هم داشته باشیم میتوان گفت که در عظمت بدوی این منظومه کمال جدیت و اعجاب مخصوص بزمان (بودا) منعکس است. اگر باین ترتیب زمان پیدایش این منظومه حل شده و معلوم گردد مربوط بدوره پیش از (بودا) است باید متوجه بود که دخالت و تأثیر زیادی در مقدمه تاریخ بودا داشته است؛ مثلاً از خلال مبحث راجع بخدای مرک موسوم به (مری تیو - ۲) که در این کتاب مسطور است میتوان شیطان کیش بودائی یعنی (مارا - ۳) ، ابلیس و دشمن خطرناک بودای نجات دهنده را دید . تشابه این دو اندیشه آشکار است و اگر این دو حقیقت در ضمن دو عبارت مختلف ذکر شده است در وحدت مبده و اصل آن شکی نیست پس موضوع (شیطان) در منظومه کتاب (ودا) و در آثار بودائی یکی است با این تفاوت که در اولی صورتی ساده تر و ابتدائی تر دارد

این منظومه (ودا) چنین آغاز میگردد :

(اوسانت - ۴) پسر (واجا کراواس - ۵) تمام مال خود را انفاق کرد ، او پسری داشت بنام (ناسیکتاس - ۶) که کودک خرد سالی بیش نبود و چون دید اموال پدرش را همراه بردند در او ایمانی پدیدار شد و چنین اندیشید : « این گاوها که بخشیده شدند ؛ علف میخورند آب می آشامند و مردم شیرشان را میدوشند و سپس نا توان گردیده و تلف میشوند و اجر و جزائی که در برابر انفاق و هدیه این موجودات خاکی نصیب میشود ما تند خود آنها ناچیز و فانی و سنجی است . - این سخنان بدون توجه بعوالمیکه انسان بدانها میرسد گفته شده است »

سپس پیدرش چنین گفت « پدر عزیزم مرا بکه میسپاری ؟ و برای دفعه دوم و سوم نیز این سؤال را تکرار کرد »

پدر . ترا بمرک میسپارم

پسر . راه مرک را بسیاری پیش از من پیموده و عده بسیاری نیز پس از من خواهند پیمود بگو بدانم پادشاه مرک چه وظیفه بعهده دارد و امروز بامن چه خواهد کرد؟

پدر - بجلو و عقب خود نگاه کن . همه جا یکنوع چبر و ازوم مطلق حکمفرما است ؛ سر نوشت انسان مانند دانه گندم است که رشد میکند ؛ بشر میرسد ، بزمین میریزد و دوباره میرود

در این منظومه واقعه مزبور شرح داده میشود

(ناسیکتاس) در قلمرو خدای مرک داخل میگردد (یاما - ۱) خدای بزرگ مرک او را نمی بیند و باین ترتیب (ناسیکتاس) ، بدون انجام مراسم مهمان نوازی و پذیرائی مدت سه روز در قلمرو خدای مرک روزگاری میگذراند :

خدمتگذار خدای مرک چنین اظهار میدارد - : رهنمی که بعنوان مهمانی در این خانه وارد میشود آتش فروزنده ایست ؛ (یاما) باو آب میدهد و بدین ترتیب از حرارت آتش میکاهد ؛ امیدها و آرزو ها ، دوستی ها و لذات نتایج کار ، پسر ها ، رمه ها و گله های او از بین میروند و بدین ترتیب برهن بدن هیچ خوراک و غذائی در خانه مهمانست و (یاما) خدای مرک چنین میگوید - : ای برهن ، ای مهمان عزیزم محترم سه شب بدون غذا در خانه من مانده ای : درود بر تو باد - ایکاش سزای این کار بد مرا گرفتار نسازد ؛ ولی اکنون در عوض ، سه آرزو از آرزوهای ترا برمی آورم هرچه میخواهی انتخاب کن !

نخستین خواهش (ناسیکتاس) این بود که پدرش در هنگام بازگشت از سرزمین مردگان او را بدون کدورت و غضب پذیرد
دومین درخواست (ناسیکتاس) این بود اسرار آتش قربانی را که کمک آن انسان بملکوت آسمان ها واصل میشود خدای مرک برای او آشکارا سازد - خدای مرک اسرار این آتش را باو تعلیم میدهد و تصمیم میگیرد که از این بیعد در میان افراد انسان بنام (آتش ناسیکتاس) موسوم باشد

سومین درخواست خود را (ناسیکتاس) باین ترتیب بیان نمود :
چگونگی سر نوشت مردگان غیر مفهوم است ؛ یکی میگوید مردگان در دنیای دیگری وجود دارند و دیگری میگوید پس از مرک دیگر وجودی در کار نیست ؛ این راز را بگشا ؛ سومین درخواست من همین است .
خدای مرک - خدایان نیز در سابق در جستجوی این حقیقت و کشف

این راز بوده اند؛ این راز نهفته است و دانستن آن دشوار است ای (ناسیکتاس) درخواست دیگری بنما، در این موضوع اصرار نوز؛ خواهش خود را تغییر بده.

ناسیکتاس - میگوئی حل این معما مشکل و برخدایان نیز پوشیده است من هرگز دیگری را نخواهم یافت که مانند تو بتواند این راز را بگشاید بنابراین هیچ امری برای من جای این درخواست را نمیگیرد و با آن برابری نمیکند.

خدای مرك - ای (ناسیکتاس)؛ کودکان زیبا، فرزندان و نیره ها، طلا و ثروت، گله و رمه؛ فیل ها و اسبها از من بخواه؛ سلطنت این سر زمین وسیع را طلب کن تا هر زمان که مایل باشی ممکن است زندگی کنی؛ و تا هر وقت بخواهی میتوانی زنده بمانی، دقت کن آیا این ها با درخواستی که کرده برابری میکند: ثروت و طول عمر بخواه در سر زمین وسیعی حکومت کن؛ من ترا از هر لذتی بهره مند میسازم، هر لذتی که مایلی و حال آنکه بهره مندی از آن برای موجودات خاکی مشکل باشد از من بخواه، این دوشیزگان زیبارا که چنگها در دست دارند و بر فراز تخت روانها نشسته اند بنگر، زیبا ترین آن ها را که دست بشر بدانها نمیرسد انتخاب کن تا بتو ارزانی دارم، اما از سؤال خود بگذر و در موضوع مرك چیزی مپرس

ناسیکتاس - «تمام این چیزها که شمردی موقتی و گذران بوده برای امروز و فردا خوبند؛ زیرا بر خورداری از این لذات حواس را فرسوده میکند؛ دور عمر چون باد گذرانست، اسب ها و گالنگه ها آوازاها و ورقص ها همه را برای خود نگاهدار - ثروت و دارائی نمیتواند انسانرا خوشبخت سازد هان ای مرك - تا تو در برابر ما هستی از ثروت چه سودی میریم؟ درازی عمر ما در این دنیا در اختیار تست.

من تنها همان درخواستی که گفتم دارم؛ انسان در این موضوع کاملاً مشکوک است که پس از مرك چه خواهد شد. همین موضوع را برای من تشریح کن حل همین مشکل که یکی از مهمترین اسرار و رموز است یگانه در خواست (ناسیکتاس) میباشد

سر انجام خدای مرك مقاومت را ترک میکند و در برابر خواهشهای درخواست کننده خستگی ناپذیر یعنی (ناسیکتاس) تسلیم میگردد و چنین پاسخ میدهد:

«دوراه دانائی و نادانی در امتداد دو خط مبنی بر تباعد گسترده شده (ناسیکتاس) راه دانائی را انتخاب نموده زیرا کثرت لذات و خواهشهای نفسانی او را همراه نکرده است، کسانی که راه تنگ و تاری نادانی را بر گزینند در آن جهان مانند کورانی که بوسیله کوران دیگری راهنمایی شوند سرگردان هستند، اما خردمندیکه وجود واحد و ابدی و خدای قدیم را که در اعماق عالم هستی وجود دارد شناخته است نه رنجی احساس میکند و نه شادی و از خوب و بد و از حال و آینده بی نیاز و برکنار خواهد بود» نمونه عجیب و اثر بزرگی که از آن دوره مهم فکر و شعر هندی باقی مانده است باین ترتیب خلاصه میشود: «هر برهمنی که بجایگاه ارواح پس از مرك جا گرفت و بوعده های لذات موقتی و گذران خود را قانع نساخت سر زندگی آینده و دنیای دیگر را از مرك فرامیگیرد» اکنون نتیجه این منظومه ودائی را با داستان (بودا) مقایسه کرده بآزمایش و تحقیق در آن میپردازیم.

آنکس که بموجب قانون ازلی سرنوشت در خلال قرن های پیشما را برای (بودا) شدن برگزیده گردیده جوایز همین معرفتی است که او را از مرك و تولد جدید نجات بخشد؛ دشمن (بودا) یعنی (مارا) همان شیطان بدخواه است، خدای مرك سلطنت آن اقلیم را به (ناسیکتاس) وعده میدهد باین شرط که هوای شناسائی دنیای دیگر را از سر بدر کند، همین - طور (مارا) شیطان کیش بودائی برای اینکه بودا از معرفت صرف نظر کند حکومت روی زمین را باو پیشنهاد میکند.

خدای مرك تمتع از دوشیزگان بسیار زیبا را به (ناسیکتاس) ارزانی میدارد (مارا) نیز دختران خود یعنی؛ شهوت زانی، بی آرامی و لذات مادی را بیودا تقدیم مینماید

(بودا) و (ناسیکتاس) هر دو در برابر این سرابهای فریبنده مقاومت کرده و در نتیجه معرفتی که آن ها را از این عالم خاکی بالاتر میرسد تحصیل مینمایند. کلمه (مارا - ۱) همان کلمه (مری تیو - ۲) است خدای مرك در عین حال شاهزاده این جهان خاکی و صاحب لذات دنیوی و دشمن معرفت است زیرا لذات در نظر برهمن ها و بودائی ها زنجیری است که انسان را در اقلیم مرك اسیر نگاه میدارد و معرفت نیروئی است که این زنجیر را میگسلد؛ بیک سخن خدای مرك مانند

شیطانی که انسان را بشکوه و جلال جهان و لذات آن بر میانگیزد ظاهر میگردد؛ در داستان بودائی مظهر مخصوص و مجسم این خدای مرك شخص (مارا) است و بطوری در درجه اول اهمیت قرار میگیرد که صورت اصلی خدای مرك تقریباً از آن زائل میگردد.

در منظومه بسیار قدیمی (کاتاكا اوپنی شاد) صورت حقیقی خدای مرك باروشنی و وضوح هویدا است ولی از همان منظومه میتوان دریافت که در همان اوقات اندیشه خدای مرك و نام آن بشیطان تبدیل شده است.

برهمنه (۱)

در همان دوره که از (مارا) گفتگو در میان بوده اغلب درنگارش های یکنواخت بودائیه نام موجود غیر بشری دیگری دیده نمیشده و آن (برهمنه) است، این مفهوم در آخر دوره بودائی نمایان شده است، مفهوم (برهمنه) از همان (برهمنه) که در پیش مورد بحث قرار گرفت پیداشده است اگر بخواهیم تأثیر مفاهیم مجرد و نظریه های مکتب های فلسفی را در ملت هندو دریا بیم هیچ مثالی بارز تر از این نیست که ملاحظه کنیم (برهمنه) یعنی وجود مطلق بی رنگ و بی شکل چگونه یکی از معتقدات مهم عمومی شده است در این مورد باید دانست که فکر هندی خلوص و تجرد و (وحدت مطلق) خواهی خود را از دست داده است.

(وجود فی نفسه) در آغاز برای هندیه خدای مجرد و متعال بوده است، و بتدریج چون شخصیت و صورت خارجی بخود گرفته صورت ظاهرش هم فرق کرده یعنی کلمه خنثی که نماینده آن موجود مجرد و عالی بوده بصورت (اسم مذکر) در آمده است خلاصه از (برهمنه) خدای متعال و مجرد (برهمنه) که نخستین مولود موجودات و نیای جهانیان است پیدا شده است.

در این مورد بهتر از این نمیتوان نفوذ و تأثیر اندیشه های مجرد را در روح عموم تشریح نمود زیرا اسناد و مدارک لازم در دسترس نیست تنها چیزیکه بطور قطع و یقین میتوان اظهار داشت اینستکه پیدایش موضوع مورد بحث نه تنها مقارن آغاز کیش بودائی نبوده بلکه میان (۱) Brahma این اسم برای اینکه با (برهمنه) اشتباه نشود «برهمنه»

نوشته میشود

این دو امر مدتها فاصله بوده است، هیچ موجود الهی در نظر بودا نمیشد عادی تر از (برهمنه شامپانی) نبوده است در تمام لحظات مهم زندگی (بودا) و پیروانش این مطلب بطور عادی زیاد ذکر میشود: (برهمنه شامپاتی) آسمان ملکوتی خود را ترک کرده و در روی زمین مانند متواضع ترین خدمتگذاران مقدسین بکار مشغول گردید) - باینجا نیز مطلب خاتمه نیافته است، زیرا از این (برهمنه) اصلی دسته های دیگر خدایان که باز به (برهمنه) موسومند؛ قوه تصور و خیال هندی ها بوجود آورده است که آنها نیز در (آسمانهای برهمنائی) خود قرار دارند.

بر حسب ادله بسیاری میتوان اطمینان داشت که غیر ممکن است زمان پیدایش نظریه (وجود واحد و کلی) مقارن با نزدیک زمان بودا باشد؛ یکی از آن ادله اینست که در دوره بودائی از مفهوم وجود کلی و غیر محدود (برهمنه)، خدائی با اسم (برهمنه) و از آن یکعده خدایان دیگری به همین اسم بوجود آمده است.

فلسفه سانکھییه (۱)

مبحثی که بعنوان مقدمه تاریخ بودا شروع کردیم بدون بحث مختصری در اطراف موضوع رابطه کیش بودائی و فلسفه (سانکھییه) که اخیراً مورد دقت قرار گرفته نا تمام است.

فلسفه (سانکھییه) پس از ظهور کیش بودائی تأثیر بسیاری در هندوستان داشته است.

ولی این مکتب فلسفی را از قدیم و دوران پیش از (بودا) باید مورد نظر قرار داد و آنرا یکی از منابعی دانست که در کیش بودائی تأثیری بسزا داشته است.

در کتابهای قدیمی از فلسفه (سانکھییه) بعنوان یک (مکتب مرتب فلسفی) ذکر نشده است، تنها در متون کتابهای تازه تر اثر این فلسفه مشهود است و بموجب آنچه از این نوشته ها بر میآید گمان میرود که این فلسفه عبارتست از «یکنوع بازیچه که با خون سردی فکر آمیخته است» و البته موضوع بحث، مسئله نجات و رنج عمومی بوده و ویژه کسانستکه از کارمنظم علمی که با ظرافت و زیبایی فکر توأم باشد خسته شده اند؛ این مکتب که

هر گونه تصوف و مسلک مرموزی را تحقیر میکند بجای وجود کلی و واحد که در رساله های قدیمی « اوپنی شاد » مورد نظر است تثویت بارز و روشنی راقائل است ؛ زیرا از یکطرف بوجود ماده اعتقاد دارد و از طرف دیگر بارواح متعددی که وجودشان مانند ماده ازلی و ابدی است معتقد است ولی وجود يك روح عالی و نفس کلی را بکلی منکر است .

علت اللعل جهان عبارتست از سبب و موجب هر حرکت و هر کار، ولی بهیچوجه موجودی مدرک و باشعور نیست و خود ماده است ؛ روح که طبعاً نورانی است شاهد و ناظر این فعالیت است و خود بهیچ حرکتی قادر نیست و حتی يك ساقه علف را نمی تواند خم نماید بدین ترتیب داستان این دو موجود مستقل یعنی ماده و روح شبیه بقصه معروف «دومردناینا و افلیج است» که اولی دومی را بدوش کشید و از انبوه جنگل بیرون برد - جنگل عبارتست از رنج و محنتی که از لوازم لاینفک اشیاء و حرکت تیره و دائمی ماده است؛ این جنبش ماده با حرکت منظم خود پیوسته جهان را در معرض تجزیه و ترکیب قرار میدهد ، بعضی از آثار مانند ادراک و حساسیت و غیره که از آثار روح و فکر بنظر میرسند در حقیقت معلول همین حرکات جهان مادی میباشند اینها بخودی خود جز تغییرات مکانیکی چیزی نیست ، ولی از جانب همان روح ناظر و تماشاچی که ذکر شد نور معرفت و روشنی شناسائی بدانها میتابد - در حقیقت روح از صحنه کار تمام این فعالیت ها خارج است ؛ اما همچنانکه اگر گل قرمز رنگی را بیک قطعه بلور نزدیک کنیم این يك رنگ شفاف بلوری خود را ازدست داده و ظاهراً قرمز بنظر میرسد - روح نیز مانند آینه است و جریان حوادث ماده را در خود منعکس میسازد و در ظاهر تابع نا پایداری و رنج خیزی جهان مادی بنظر میرسد و تصور میرود که از بازیگر صحنه است که در آن پیوسته حوادث جدید پیش میآید و او است که هر دم برای پیری و مرگ از نو متولد میشود؛ اما چون تضاد روح و ماده دانسته شد و خطا بودن عقائد مختلفی که در این موضوع هست معلوم گردید پایان تولدهای جدید در میرسد و رنج نیروی خود را ازدست میدهد ، ریسمانی که در تاریکی مار پنداشته میشد برای آنکس که آنرا ریسمان ساده شناخته است دیگر ترسناک نیست. همچون رقاصه که در پایان مجلس از رقص باز میایستد روحی که بی پایان منزل و هدف خود رسیده متوقف میگردد و حرکت ماده برای او رنج آور

نیست ؛ دیگر ماده در برابر روح از جلوه گری خود داری میکند - مانند خانم مجلله که از خانواده اشراف بوده و چون میفهمد که شوهرش از گناه او آگاه است شرمند شده و بدو نزدیک نمیگردد؛ روح نیز چون از طوفان حوادث و رنج عالم مادی نجات یافت مانند بینائی که هیچ نمی بیند آینه که هیچ موجودی را در خود منعکس نمیسازد و مانند نور صاف و پاکی که روشنی نمیبخشد تا ابد باقی است .

اگر نظریات فلسفی مکتب « سانکپیه » همانگونه باشد که بهار رسیده است نمیتوان باور کرد که پیدایش آنها مقدم بر ظهور (بودا) است ولی فرضاً اگر بطور قطع بدانیم آثار و نوشته هائیکه حاوی نظریات این مکتب فلسفی هستند بعد از (بودا) برشته تحریر در آمده صرفاً از روی این یکدلیل نمیتوان بطور قطع و یقین اظهار داشت که زمان پیدایش خود آن عقائد و نظریات هم بعد از ظهور (بودا) بوده است .

با اینهمه مؤخر بودن زمان پیدایش این عقائد و نظریات از دوره (بودا) در نظر من راجح تر است ، زیرا این طرز فلسفه جوئی و حکمت گوئی از روی مشکل پسندی ؛ پیدا شده و طبیعی و اولی نیست ؛ تحلیل و تجزیه رنج عمومی جهان تا آن جا که آن را جز بازی و صورت ظاهر چیزی ندانیم امری ساختگی و مصنوعی بنظر میرسد و پس از تحقیق ها و سنجش فراوان باین صورت در آمده است و با اعتراف باین حقیقت نمی توان آنرا مربوط بدوره پیش از بودا دانست . سلسله افکار و اندیشه های دور و دراز این مکتب که قوه متفکره انسان با کمال مهارت و ملایمت از خلال آنها عبور کرده و راه خود را پیموده است ورزش فکری و نظریه های جدیدی لازم دارد و نمیتوان پیدایش آنرا مقدم بر (بودا) دانست .

ممکن است بدون تقید و پابند بودن بصورت و اصول این مکتب

فلسفی موضوع بالا را باین ترتیب مورد بحث قرار داد :

آیا فرضیه ها و آراء اولی مکتب (سانکپیه) مقدم بر (بودا) نبوده و در آن تأثیری نداشته است ؛ و آیا تصور چنین موضوع جزء فرضیات و امور ممکن است یا واقعات ؛

در هر صورت مسلم اینستکه بسیاری از موارد اختلاف کیش بودائی و فلسفه (سانکپیه) با کتب قدیم مشترک است ، مثلاً بموجب نظریه عرفانی کتب قدیم ، طبیعت خداوندی پروردگار ؛ تار و پود و اصل و اساس

هر موجود و هر اتفاقی است، کیش بودائی و فلسفه (سانکپه) هر دو نام چنین خدائی را از دفتر خود حذف کرده‌اند و هر دو بجای روح کلی جهان ارواح فردی که حدود و واقعیت آنها مربوط بذات خودشان است قائل شده‌اند؛ در صورتیکه نظریه عرفان و تصوف قدیم ارواح فردی را آلت و انعکاسی از روح کلی میدانند. از طرف دیگر همانگونه که نظریات قدیمی با تمام جهات متوجه غور در برهمنی است کوشش معنوی طریقه (بودا) و فلسفه (سانکپه) بطرف جهان حوادث و دنیای خارج معطوف است - از این مطلب نباید نتیجه گرفت که این دو طریقه بر خلاف صاحب فکران قدیمی برای این جهان خاکی اهمیتی قائل بوده و آنرا ثابت و قابل دل بستگی میدانسته‌اند بلکه بعکس دو مسلک بودائی و (سانکپه) باشند هر چه تمامتر ناپایداری و عدم ثبات را جزء لوازم ذات این جهان پنداشته و آنرا مانند حرکات امواج دانسته‌اند که پیوسته در تغییر است و هیچگاه ثابت ندارد و بتأکید و مکرر از رنجی که این ناپایداری را باعث میشود یاد کرده‌اند ولی در هر دو طریقه نکته زیر ذکر شده است: «تغییرات و حرکات موجی این جهان بر طبق قوانین معین و ثابتی است و آنکس که میخواهد بساحل نجات رسیده و از تهاجم این امواج برکنار باشد باید این قوانین را بداند» از اینرو میتوان گفت؛ در دو طریقه (بودا) و (سانکپه) تجزیه و تحلیل اساس و ساختمان جهان که علت تکامل حوادث است در درجه اول اهمیت قرار دارد « این فرضیه کاملاً عقلی و استدلالی است و میتوان آنرا با علوم طبیعی نزدیک دانست»

موضوع دیگر نیز کاملاً در هر دو طریقه مشترک و حتی طرز بیان آن یکی است، و آن اینست که میگویند: کیفیات نفسانی و احساسات و غیره با تمام جریانها و تغییرات خود مربوط بتکامل مکانیکی و مادی طبیعت هستند و ربطی با عالم روح و آنچه (خود) انسان نامیده میشود ندارند - در آنجا که جریان عمومی و ناپایدار جهان در کار است محلی برای روح نیست - فلسفه (سانکپه) در موضوع هر کار و هر جریانی زبان حال روح را چنین بیان میکند: « من آن نیستم؛ آن کار از آن من نبوده و خود من نیستم»

در یکی از سخنرانیهای مشهور (بودا) نیز که در همین موضوع بحث شده است چنین مذکور است:

در موضوع هیچ احساس، فکر؛ معرفت و انعکاس خدا در انسان نمیتوان چنین گفت: « این از من است من خود این هستم؛ این (خود) من است»

اتحاد نظر دو طریقه در این موضوع واضح است و باغلب احتمال میتوان اظهار داشت که در اینجا کیش (بودائی) از طریقه (سانکپه) اقتباس کرده است - و بعقیده نگارنده در اثر گذشتن زمان، و پیدا شدن ذوق های فلسفی و ابتکار های دقیق و افکار تازه، بعدها مکتب قدیمی (سانکپه) تکمیل شده و پس از آن پیروان کیش «بودا» این موضوع را اقتباس کرده اند

فصل سوم

زهادت - فرقه های خانقاهی

اکنون هنگام آنست که بتشریح زندگی مذهبی خانقاه نشینان یعنی آن نوع زندگی که در تحت تأثیر مستقیم نظریاتی که راجع (وجود کلی و نجات) ذکر کردیم پدید آمده است بپردازیم؛ فلسفه «بودائی» از خلال همین اندیشه ها پیدا شده و اساس خارجی کلیسای «بودائی» بر پایه همین افکار بنا شده است.

این دو قسمت بیرونی و درونی زندگی مذهبی و توسعه آنها کاملاً با یکدیگر مربوط میباشد

نظریات و عقایدیکه عالم بیرون و حوادث آن را در برابر «اتمان» «یعنی اصل و حقیقت عالم»؛ ناپایدار و بی ارج نمایش میدهند از قدر و قیمت شرایط و مقدمات زندگانی میکاهند، در صورتیکه انسان طبعاً برای آن ها ارزش قائل است.

قربانی ها و مراسم خارجی برای بالا بردن روح تا مقام «اتمان» و آگاه گردانیدن روح فردی باینکه خود جزئی از روح کلی و عین آنست ناقص و نا توان میباشد، بلکه برای این ارتقاء و آگاهی باید از هر چه مربوط بجهان خاکی است دور و برکنار بود؛ مهر و کین و بیم و امید را در خود راه نداد و لازم است که انسان مثل موجودیکه زنده نیست بزندگی خود ادامه دهد، و در این موضوع در کتب مقدسه چنین مسطور است:

«برهمنان یعنی آنان که آگاهند و بمقام دانائی رسیده‌اند بداشتن

دودمان و فرزندان مایل نیستند، برای کسانیکه در جهان «اتمان» وطن گزیده و مقام کرده‌اند دودمان بچه کار می‌آید؛ این مردم در جستجوی کثرت فرزندان،

و فور مال و ترقی و تعالی دنیوی نیستند؛ بلکه مانند گدایان بی خانمان زندگی میکنند»

بعضی از این راهبان بکلی از دنیا قطع علاقه نیکرده اند مثلاً خانه خود را ترك میگفته از همه دارائی خویش صرف نظر نمیکرده از تمام آسایشها و لذات دنیوی چشم میپوشیده ولی زندگی دوره گردی و سرگردانی اختیار نیکرده اند؛ بلکه در جنگلها با شاخ و برگ درختان کلبه میساخته و در آنجا تنها یا با زنان خود از ریشه و میوه درختان تغذیه میکردند؛ آتش مقدس را همراه داشته و مانند سابق یا قدری کمتر وظائف مذهبی مخصوص قربانی را انجام میداده اند.

محقق است که در آغاز بیشتر برهنه گشته نشینی و عزلت اختیار نمیکرده و سلامت و نجات خود را در ترك دنیای مادی و لذات آن میجسته اند ولی هیچ مدرکی از قدیم در دست نیست که بموجب آن بتوان حکم کرد که تنها طبقه برهنه حق داشته اند پیاس ترك دنیا و لذات آن با این نعمتهای معنوی واصل شوند؛ هیچ نشانه و علامتی نیست که بموجب آن بتوان فرض کرد که پیش از (بودا) و در زمان او طبقه برهنه چنین ادعائی داشته اند همچنین بهیچوجه سراغ نداریم که شاهزاده یا دهقانی برای این که مانند برهمنان زندگی، خانه، زن، فرزند و مال خود را ترك گوید و برای نجات روح خویش مانند گدایان در فقر و سختی معیشت زندگی بگذرانند نیازمند مبارزه و اقدام های سخت باشد؛ بلکه بعکس در محاورات قدیمی که باقی مانده است جزء برهنه هائیکه راجع با سراد (انمان) بحث میکنند در موارد متعددی نام شاهزادگان نیز دیده میشود و در بین این خردمندان زنان نیز وجود داشته اند؛ با این وصف چگونه ممکن است سخنان این دسته مردم در اطراف مسئله (نجات) مورد توجه و احترام بوده ولی انتخاب زندگی مقدس و ترك دنیا که راه وصول باین (نجات) است برای آنها ممنوع باشد.

یکی از آثار مخصوص مذهب (ودائی) اینست که تعلیم کاملاً سری و ایمان امری نهفته و باطنی بوده است، معتقدین این نکته را در نظر داشته اند که معرفت و بصیرت آنها مخصوص عده کم و برگزیده است و جز این هم نمیتواند باشد، در حقیقت معتقد بوده اند که ایمان آنها دانش مکتوم و نهفته است که نباید برای عموم فاش شده و در زندگی آنها امری

عادی شود.

البته ممکن بوده است این سر نهفته را پدر پسر و استاد بشاگرد بیاموزد اما اگر انسان معتقد شد که نمیتواند از نعمتی بدون دعوت مردم برای اشتراك در استفاده از آن شخصاً بز خوردار گردد؛ اشتیاق مخصوص و میل بیذل و بخشش در او راه مییابد، بنا بر این نهفته بودن اسرار مذهبی (ودائی) مانع این اشتیاق و میل بوده است.

انتشار زهد و گوشه نشینی

از مغرب بمشرق هندوستان

مدارك و آثار مکتوب باندازه کامل نیست که از روی آنها بتوان سیر و انتشار حالت درویشی و زهد را در هندوستان بدرستی دانست و باید از امور فرضی و احتمالی تا اندازه برای این موضوع کمک خواست و از این راه گاهی میتوان بطور تخمین و ظن نزدیک به یقین وقایع را دانست؛ اما در این موارد هم اگر بخواهیم بفرضیات خود لباس حقیقت بیوشا نیم باز از مدارك و نوشته ها سودی نمبریم.

آنچه بنظر میرسد در بسط و توسعه زندگی رهبانی در هند تا هنگامیکه (بودا) با آن مواجه میشود دو چیز اهمیت و تأثیر بسزائی داشته است یکی تشکیلات دسته های راهبان و زاهدان که هر دسته با هم زندگی اجتماعی و مشترکی داشته و مطیع مقررات و قوانین مخصوصی بوده اند (شاید این تشکیلات بر پایه و اساس اجتماعات قبلی بوده است که معمولاً ملل نیمه تمدن و وحشی داشته اند) و دیگری پشت بازدن اغلب یا بسیاری از این دسته های (تارك دنیا) بمقررات (ودا) و عدم اطاعت آنها از کیش (ودائی).

ممکن است این دو عامل در اثر تغییر و سیر مکانی بوجود آمده باشد؛ در آغاز این کتاب اختلافی که از لحاظ تمدن بین قسمتهای خاوری و باختری بخش آبخور رود (گنگ) وجود داشت یاد آور شدیم، زمین مقدس (ودا) که محل پیدایش و موطن منظومه های (ودائی) است در مغرب واقع است و مردم مشرق؛ (ودا) و کیش برهنی را از همسایه های دانشمند تر و تمدن تر از خود اخذ و اقتباس کرده اند؛ اما این اقتباس و قرضه خارجی در آنها تأثیر عمیق نکرده و جز وجودشان نشده بود، خلاصه در مشرق نسیم دیگری میوزد حرف (لام)

را که ملایتر است بر حرف (راء) مغرب ترجیح میدهند (بجای راجه) (لاجه) میگویند در سایر امور هم حال چنین است یعنی از خشونت و شدت همه چیز کاسته میشود ، برهن کمتری شاهرزاده و طبقه عوام بیشترند ؛ نهضتی که در مغرب پدیدار شده بسیاری از فرضیه ها و خیال های تاریک خود را از دست میدهد ؛ شاید قسمتی از امور مهم مانند (توجه بسوی کمال و منطق محکم و محدود) نیز در مشرق اهمیتی پیدا نکرده و مطالب جنبه عمومی پیدا مینماید ؛ مسائلی که در مغرب تیول و ویژه برگزیدگان عقلی و مخصوص پیشوایان دینی بود در مشرق بشکل مسائل عادی و حیاتی در میآید ، راجع به بحث در پیرامون (سر وحدت) و نظریات دیگر برهنی ، در مشرق هیچکس زحمتی بر خود هموار نمیکند ، بلکه مسائلی مانند رنج عالم وجود ؛ مجازات اخلاقی و تصفیه روح و نجات در درجه اول اهمیت قرار دارند .

بهبه چوچه نباید تصور کرد که توجه شدید نفوس در آن دوره باین قبیل مسائل و افکار در اثر تحریکات سیاسی و یا انقلابهای اجتماعی بوده است ؛ مسیحیت در دوره سخت ورنج خیز و در میان تشنجهای جهانی که در حال احتضار و نزدیکنا بودی بود بنای سلطنت روحانی خود را آغاز کرد ، ولی هندیها در آرامش عمیقی روزگار میگذرانند ، گرچه حکومت کشور های کوچک هند استبدادی بود ولی هندیها هم جز این نوع ؛ حکومت دیگری را نیشناختند و از آن شکایتی نداشتند ، گرچه در میان غنی و فقیر آقا و نوکر و رطه عمیق و پهناوری وجود داشت (بد بختانه در هندوستان همیشه چنین بوده است) ؛ ولی نباید تصور کرد که تنها محرومین و فقراء لباس دینی بتن میکردند تا از رنج این جهان خلاص گردند .

صداهای شکایت آمیز از هر سو بلند بود ؛ از فساد زمانه ؛ از حرص و آز بی اندازه مردم که تا هنگام فرا رسیدن مرگ و یکسان گردیدن فقیر و غنی در آنها باقی بود سخت انتقاد میکردند در یکی از آثار (بودائی) چنین مسطور است « ثروتمندان را در اینجا مینیمیم ، از پولهایی که دیوانه وار جمع کرده اند بدیگران نمیدهند ، با حرص و ولع گنج ها بر گنج ها میافزایند و پیوسته دنبال هوی و هوس کشیده میشوند - پادشاهی که از اینجا تا اقیانوس بر تمام سر زمینی که اینطرف دریا واقع است حکمرانی دارد میخواهد بر آنطرف دریا نیز مسلط شود - پادشاه و بسیاری از مردم دیگر بدون اینکه سیر شوند یاراضی گردند پیوسته از لذات و هوسها پیروی

میکند تا هنگامیکه طعمه مرگ گردند - خویشاوندان و دوستان و همراها ن هیچیک نمیتوانند مرده را نجات دهند ؛ وراث او مالش را میرایند ولی اوسزای اعمال خود را در می یابد مال ، وزن و فرزند و مملکت و هیچ دارائی دیگری را مرده همراه نمبرد .

و در کتاب دیگری چنین مسطور است :

« پادشاهان نیکه بر کشور ها حکمفرمایی میکنند و گنجها و ما لها میاندوزند هر یک مطامع خود را بر ضد دیگران بکار میبرند ، و همه بنده و اسیر امیال و هوسهای خود هستند - اگر فعالیت آنها اینگونه ادامه یابد و پیوسته مانند موج دستخوش سیل نا پایدار حوادث گردند و حرص و آز راهنمای آنها باشد ؛ کدام فرد بشری میتواند با آرامش در روی زمین زندگی کند . »

آنچه در این قبیل آثار و نوشته ها می بینیم در تمام ازمه و در تمام کشور ها نزد پیشوایان و رهبران اخلاقی دیده میشود .

از این بندها و موعظه ها نمیتوان نتیجه گرفت که طوفان و گردبادی سهمگین مانند آنچه در روزگار تیره و تاب فرسای امپراطوری روم در آن سر زمین بر خاسته بود در هند نیز وجود داشته است ؛ هندیها برای اینکه در زیر چهره حوادث زندگی پیرامون خود مرگ را ببینند احتیاج بو حشتهای ناگهانی و حوادث فوق العاده ندارند ؛ اکنون باید دید هندیها از این عالم حیات چه نتیجه میگردند :

این مردم با کار و فعالیت و مبارزه در عالم حیات غور نمیکنند و هدفهای شایسته ای را در جهان نمی بینند که برای وصول بدانها بکار و مبارزه پردازند ؛ بلکه از عالم فراری هستند و آرامش روح را در ترك دنیا میجویند ، اعیان و ثروتمندان بیش از فقرا و مستمندان بترك دنیا علاقه مند میشوند ؛ جوانها پیش از آنکه روزگاری بگذرانند بیش از پیران که عمر خود را کرده و در این جهان انتظاری ندارند بترك دنیا مایل میگردند زنها و دختران نیز خانه را ترك گفته ؛ جامه رهبانی بتن میکنند ، در هر گوشه و کنار نمونه مختصری از تنازع و جدال دیده میشود این امری است که هر روز اتفاق میافتد ؛ زیرا عده میخوانند زندگی عادی را ترك گفته دو سلك راهبان داخل شوند و در مقابل پدران و مادران زنها و بچه ها میخوانند تشنگان رهبانیت را از مقصد باز دارند ؛ داستانهای از عزم قطعی و پیروی

روح این اشخاص که در برابر همه موانع مقاومت کرده و روابط خود را با زندگی عادی قطع نموده اند در همه آثار مکتوب نقل میشود، این دسته مردم بدون هیچ تامل یا آیه با حالت تسلیم میروند تا در گورستانها، در خانه های متروک و زیر درختها پناهی پیدا کنند، بعضی آنان را تمجید مینمایند و دسته آنانرا میزنند و میرانند، عده باسنگ دنبالشان میکنند، سگها نیز مزاحمت و درد سر این قوم را فراهم مینمایند.

فرقه های مختلف و پیشوایان آنها

این نکته بتحقیق پیوسته است که مدتها پیش از (بودا) در بعضی نقاط هند استادان و پیشوایانی وجود داشته اند، این طبقه بدون اینکه خود را متکی بکیش (ودائی) بدانند ادعا میکردند که راه تازه ای برای رسیدن بنجات یافته و آن راه را تنها طریق حقیقی وصول باین مقصود میدانستند این پیشوایان پیروانی نیز داشته که در مسافرتها و مهاجرتها بدنبال آنان روان بوده اند.

و در اثر آزادی عقیده که همیشه در هند وجود داشته پیوسته فرقه های نوینی تاسیس میشده است، یکی از آنها مثلا (نیگانتها - ۱) یا فرقه (آزادگان) و دیگری (آسلاکا - ۲) یا (برهنگان) میباشد.

فرقه های بسیار و صومعه های مردان راهب و زنان راهبه وجود داشته که از میان آنها کیش نوین (بودائی) پدیدار شده است ولی بطور کلی راهبان دو دسته بوده اند یکدسته کسانی که آزادانه رهبانیت و مشاغل آنرا انتخاب نمیکرده اند و دسته دیگر برهنهائی که بطور ارثی پیشوای دین میشده اند از اینجهت از لحاظ زبان و لغت هم دو نام مختلف داشته اند دسته دوم (برهنانند) و دسته اول را (ساماناها) یعنی زاهدان مینامیدند و از اینرو (بودا) را (سامانا گوتاما) یعنی (گوتامای زاهد) میگفته و شاگردانش را (زاهدان پیرو فرزند ساکیاها) مینامیدند.

از روی آثار مکتوب میتوان استنباط کرد که بسیاری از این فرقه های قدیمی برای پیشوایان و استادان خود نظیر همان خصائص و صفات تیرا که بعدها پیروان (بودا) برای او قائل شده مدعی بوده اند فرزند (ساکیاها) تنها فرد و حتی نخستین کسی نبوده است که در هند «بودا»؛ دانشمند یا نجات دهنده؛ نامیده شده بلکه خود یکی از نجات دهندگان و راهنمای خدایان

(۱) Nigganthis (۲) Acelakas

و انسان ها بوده است که بلباس راهبان برای وعظ و راهنمایی در خطه هندوستان بسیر و سفر میپرداخته اند.

این راهنمایان و استادان هر يك از راهی شاگردان و پیروان خود را که در جستجوی نجات بودند بسوی آن سوق میداده اند.

این راهها را بدرستی نمیتوان تشخیص داد، اطلاعاتیکه در این زمینه هست از منابع و نوشته های دو فرقه (بودائی) و (جائینا - ۱) بدست آمده است وصحت و بی طرفی آنها کاملا مشکوک بنظر میرسد؛ زیرا افکار و اندیشه های جدی را از اغراق و تعصب نمیتوان تشخیص داد.

زاهدانی بوده اند که با ریاضت های سخت زندگی را گذرانیده مدتهای زیادی از غذا خوردن امساک می کرده بدن خود را شست و شونمی داده روی زمین نمی نشسته و برفراز بسترهایی از خار میخوابیده اند.

بعضی از زاهدان دیگر معتقد به تبرک و تقدس آب بوده و سعی میکردند با بوسیله شست و شو و غسل های پی در پی گناهان خود را بشویند.

دسته دیگر بحالت جذبه و خلسه اهمیت داده و سعی میکردند در این حالات از درک واقعیات محسوس برکنار باشند تا (نا متاهی بودن ابعاد) (نا متاهی بودن عقل) (وجود نداشتن عدم) و اسامی دیگری را که باین حالات روح میداده اند احساس کنند.

عده دیگری در زهد و ریاضت کمتر دور میرفته و شعارشان چنین بوده است: «بهیچوجه ممکن نیست در اثر پیروی امیال و هوسرانی، بدی وجود پیدا کند. پس این زاهدان و برهنه ها چه خطری در پیروی امیال و هوسها مشاهده میکنند که برای فرار از آن بتحقیق و نا چیز شمردن اهواء نفسانی معتقد شده اند. این خواهر مقدس قشنگ؛ ظریف و دارای گیسوان زیبایی است پس در آغوش کشیدن او لذت بخش است»

در میان این راهبان و مقدسان کسان عجیبی وجود داشته اند. زاهدی را نقل میکنند که از مرغ خانگی تقلید نمیکرده و میل

(۱) Jainas همان فرقه آزادگان است که بوسیله یکی از معاصران بودا تشکیل شد و هنوز هم در مغرب شبه جزیره هندوستان به همین نام باقی است در بسیاری از اصول مانند (بودائیها) بوده است و اختلاف اساسی آنها در اینست که ریاضت خیلی اهمیت میداده اند

داشته است بزمین نوك بزند و غذای خود را مانند مرغان از روی خاک برچیند و حتی الامکان مانند مرغها راه برود.

زاهد دیگری را که خوی و طبعش شبیه باولی بوده نقل میکنند از گاو ماده تقلید میکرده است.

خلاصه آثار و نوشته های (بودائی) دسته های مختلفی از این راهبان و زاهدان را نام میبرد که در آن زمان وجود داشته اند ولی عده بسیار کمی از آنها را میتوان یافت که قدس و از دنیاگذشتگی خود را با کارهای مضحک و شوخی و مسخره نیامیخته باشند؛ گرچه خود آن اعمال هم جدی و خطرناک بوده است.

سوفسطائیان هندی

پاره از مظاهر فعالیت عقلی این فرقه های زهاد و فلاسفه را میتوان یکنوع سفسطه هندی نامید، بدیهی است آنجا که سقراطی قدم بعرضه میدان نهد سوفسطائیان نیز حتماً وجود دارند؛ شرائط و اصولی که مقدمه وجود این سفسطه در هند بوده کاملاً مانند مقدمات و شرائطی است که وجود سوفسطائیان را در یونان باعث شده است، در سرزمین یونان پس از ظهور مردانی که باسادگی و وسعت نظر و عمق فکر طرق اندیشه و تفکر را ایجاد کرده و راه و رسم آن را نشان دادند، یعنی بعد از پیدایش حکمای معروف به (ایلپائون) و فلسفه مرموز اتباع (فیثاغورس) کسانی مانند (گریاس - ۱) و (پرتوگراس - ۲) پیدا شدند، این دسته ظاهری مقرون بحقیقت سبکی مخصوص و استعداد بسیاری در فن خطابه و مباحثه داشته اند.

در هندوستان نیز درست وضع پیدایش سفسطه مانند یونان بوده است زیرا پس از دانشمندان و متفکرین جدی دوره قدیم یعنی پس از دوره (نظریات و آراء برهنی)، مردمی اهل بحث و بازیگرانی جدل پیشه که افکارشان رنگ فلسفه مادی و شك داشته پیدا شدند.

باید دانست که روش بحث و جدال این دسته ساده و اولی بوده و عمق و معنی نداشته و گرنه مهارت و هنرمندی آنها برای تغییر دادن افکار پیشینیان و تبدیل آنها باندیشه های مخالف کافی بوده است؛ بنا بر این

(۱) Gorgias (۲) protogoras این دو نفر از ارکان مهم سوفسطائیان

یونان بوده اند

پیوسته مکتب های فلسفی بوجود میآمده ولی اساس قابل دوام و ثباتی نداشته است ما از آثار این فرقه ها و مکتب ها جز مقداری لغات و کلمات مؤثر چیزی نمیدانیم؛ مباحثات آنها عموماً در خصوص مسائل ذیل بوده است:

« ابدیت و فنا پذیری جهان و وجود آدمی، پیدا کردن وسیله برای

جمع این دو امر متناقض یعنی جاودانی و سپنجی بودن - تاهی و عدم تاهی

عالم » گاهی هم تاهی و عدم تاهی را پشت سر هم اثبات میکرده و یا هر

دو را انکار مینموده اند، و از این قسمت نخستین آثار پیدایش طریقه شك

منطقی و سفسطه آشکار است، که طرفداران آن میگویند: « همه چیز حقیقت

است » « هیچ چیز حقیقت نیست »

و بطور طبیعی از مدعی این حرف و اثبات کننده این قانون که مدعی

است « هیچ چیز حقیقت نمیباشد »، سؤال میشود که: آیا مفهوم این قضیه

که راجع بحقیقت نبودن اشیاء میگوید تابع قانون کلی خود او بوده و حقیقت

نیست، یا از آن قانون کلی مستثنی است.

مسائل دیگر از قبیل، وجود جهان دیگر؛ ادامه زندگی پس از مرگ

آزادی اراده انسان مسئله جبر و اختیار؛ وجود مکافات اخلاقی نیز مورد

بحث بوده است.

اعتقاد به جبر و عدم آزادی را به (ماخالیا گراللا - ۱) نسبت میدهند این

همان کسی است که (بودا) در میان معلمین بخطارفته و استادان مشته او را

از همه بدتر میداند؛ و خلاصه این اعتقاد، چنین بیان شده است:

« در رفتار انسان بهیچوجه توانائی وجود ندارد؛ قدرت و نیرو بی

معنی است انسان هیچگونه توانائی ندارد، کارهای او از روی اراده

و اختیار نمیباشد، تمام موجودات، هر متنفس هر چه وجود دارد، و هر آنچه

دارای حیات است ناتوان بوده و هیچ نیرو و قدرتی ندارد؛ بلکه در تحت تأثیر

قضا و قدر واصل علیت و طبیعت است که هر موجودی بسوی هدف و مقصد

خودرانده میشود.»

هر موجودی ناچار است يك سلسله معین و متوالی از تولدهای جدید

را تحمل کند و پس از گذشتن این مراحل پایان رنج خردمند و بی خرد در

میرسد، وجود يك قانون اخلاقی در جهان بکلی مورد انکار است.

(پورا نا کاساپا - ۲) در تعلیمات خود چنین اظهار میکند:

« چه اهمیت دارد، مردم ساحل جنوبی رودخانه (گنگ) را مورد

تاخت و تاز قرار داده کسانی را بکشند و کسانی را وادار بکشتن دیگران بنمایند، بغارتگری پردازند؛ و دیگران را بسوزانند و کسان را بسوزانند و اوار کنند؛ این اعمال گناه نبوده و برای آنها عقوبتی مقرر نیست معکس اگر مردمی در ساحل دیگر رود (گنک) رفته و باحسان و تقسیم صدقات پردازند و دیگران را نیز باین اعمال وادار کنند، قربانی نمایند و دیگران را به قربانی وادارند، این اشخاص نه کار خوبی انجام داده و نه پاداش نیکی دریافت خواهند داشت»

این عقیده را بطرز دیگری بشرح زیر ادا کرده اند:

« چون بدن مرد دیوانه و شخص خردمند متلاشی شود هر دو معدوم میگردند؛ پس از مرگ هیچ چیز از انسان باقی نمیماند»

این مردمیکه شغلشان مباحثه و مجادله و سخن گوئی بوده است در برابر مخالفین و پیروان خود در مجامع عمومی و جاهائیکه مردم جمع میشده اند بسخنگوئی و بحث و تبلیغ و نشر افکار و آراء خود میپرداخته اند؛ این جدل جویان سفسطه پیشه مانند همکاران یونانی خود ولی باظرافت و زیبایی کمتری بکار خویش مشغول بوده و پیوسته با کبر و غرور، مغلوب نشدن خود را در مباحثه و صحبت اعلام میداشته اند (ساکاکا - ۱) چنین میگوید:

« من، هیچ (سامانا) (برهنه) استاد و آموزگار و یا مؤسس طریقه که خود را (بودای) مقدس و بزرگ مینامد نمیشناسم که در هنگام بحث و مکالمه در برابر من قرار گیرد، مگر آنکه لرزه بر اندامش افتد و شکست خود را احساس کرده و عرق سرا پای بدنش را فرا گیرد؛ اگر من بیک ستون موجودات بیجان و مرده با بیانات خود حمله ور شوم آنها نیز بحرکت در آمده و در اثر احساس شکست لرزه بر اندامشان میافتد پس توجه کنید، حال یک موجود انسانی در این موارد چه خواهد بود! اینگونه اطلاعات را از نوشته های بودائی تحصیل کرده ایم، البته ممکن است بودائیهها که با این مردم سفسطائی و سخنران دشمنی و کینه داشته اند مطالب نا درستی ذکر کرده و بدائیهها نسبت داده باشند ولی مسلم است که وجود سفسطائیان و اینگونه افکار که از آنها یاد شده همه ساختگی نیست.

در آن هنگام که اینگونه نهضت های فکری مختلف و عمیق از سلسله متفکرین برهنی تجاوز کرده و در میان مردم نشر یافت.

در آن هنگام که در اثر مبارزه جدی قدما برای تحمیل افکار عمیق و ساده خود ذوق بحث و مجادله ماهرانه پدیدار شد و مسلک سفسطائیان

(۱) Saccaca

و شکاکین با اصول اخلاقی حمله ور گردید

آری در آن هنگام عده از مردم هند بنجات و رهائی از بارهای رنج آور زندگی مایل شده و علائم و آثار انحطاط عظیم اخلاقی نیز آشکارا شده بود و گوتاما (بودا) وارد صحنه ارشاد و راهنمایی گردید (پایان مقدمه مؤلف)

قسمت اول زندگانی بودا



فصل اول

ظاهر داستان - افسانه ها و اساطیر

شك در حقیقت تاریخی وجود (بودا)

(بودا) رب النوع آفتاب - در نزد (بوداییها) روایاتی افسانه مانند راجع به بنیاد گزارکیش و آئینشان وجود دارد آیا مطالبی که در این افسانه ها راجع بزنگی (بودا) ذکر میشود دارای حقیقت تاریخی است؟ مطابق آنچه تقریباً عموم مردم آگاه معتقدند، بیهوده سخن باین درازی نیست، و این داستانهای افسانه ای بکلی خالی از حقیقت نمیباشد (سنار - ۱) که بودا را موجودی افسانه و خیالی معرفی کرده بود اخیراً از افراط در این رأی کاسته و در عقیده خود ملایمتر شده و معتقد گردیده است که در داستانهای افسانه مانند، قسمتهای مخصوصی است که دلیل فاطم بر ساختگی بودن آنها در دست نیست، این قسمتهارنگ تاریخی بخود گرفته و واقعیتهای دارد و بهمین وسیله از سایر بخشهای داستان ممتاز و جدا میباشد.

اما بنظر این دانشمندان قسمت از داستان که دارای حقیقت تاریخی است مهم و زیاد نیست، و (بودا) که در تمام قسمتهای اساسی روایات از او نام برده میشود شخص معین تاریخی نبوده است، تولد مبارزه ها و بالاخره مرگش مانند بگنفر انسان طبیعی نیست.

پس (بودا) کیست؟ يك افسانه طبیعی راجع بحوادث رب النوع آفتاب وجود دارد که هندوها، یونانیها و ژرمن ها خیلی بدان پای بند هستند بموجب این افسانه رب النوع آفتاب از آغوش ابر صبحگاهی زاده میشود، و چون بوجود آید مادر در برابر پرتو فروزان فرزند نا بود میگردد این قهرمان نوزاد بر علیه شیطان تیره و تار ابر و طوفان میجنگد و سپس پروژمندان به سری آسمان پیش میرود تا اینکه روز پیاپیان رسد و قهرمان نور در برابر تاریکیهای شب تسلیم گردد

(۱) Senart یکی از دانشمندان هند شناس فرانسه است که راجع بمذاهب هند تحقیقات بسیار کرده است

(سنار) دانشمند فرانسوی تاریخ زندگی (بودا) را جزء بجزء با تاریخ زندگی قهرمان آفتاب تطبیق میکند:

همچون آفتاب که از درون ابرهای تیره شب بیرون می آید؛ (بودا) نیز از درون تیرگیهای مادری بنام (مایا - ۱) سر بر میآورد و هنگام زاده شدن او؛ يك شمع نورانی پیدا شده و تمام جهان ها را می بیناید و (مایا) مانند ابرهای صبحگاهی در برابر نور خورشید؛ میمیرد. همانگونه که رب النوع خورشید با شیطان طوفان میجنگد (بودا) نیز در جنگ سختی برضد (مارا - ۲) یعنی آن شیطان بدخواه در زیر (درخت مقدس) فاتح میگردد؛ (درخت مقدس) یعنی درخت آسمانی (درخت تیره ابرها)، جنگ طوفان در پیرامون او با هیجان و سختی در جریان است؛ بالاخره فتح و پیروزی در میرسد، (بودا) براه میافتد تا جهانیان را پند دهد و قانون مقدس خود را بآنان ابلاغ فرماید: «چرخ قانون را بکار اندازد» رب النوع آفتاب نیز چرخ روشنگر نور را در آسمان بکار میاندازد، بالاخره زندگی (بودا) نیز پیاپیان خود نزدیک میگردد؛ حیات او با سقوط وحشتناک خانواده (ساکیا) که دشمنانش آنان را معدوم میسازند خاتمه مییابد

با غروب آفتاب نیروهای نورانی در برابر سرخیهای خون آلود ابرهای شامگاهی میمیرد، زندگی (بودا) نیز بهمین گونه پایان مییابد. شعله های آتشی که جسم او را میسوزاند در اثر سیلهای آبی که از آسمانها میبارد خاموش میگردد. رب النوع آفتاب در دریای آتش با آخرین پرتوهای خود نابود میشود، در افق در بخارهای مرطوب شام آخرین اشعه تشیع جنازه خداوند خاموش میگردد

ممکن نیست انسان تحقیقات مدبرانه «سنار را» بخواند مگر بشگفت آید از اینکه چگونه این دانشمند فرانسوی مقید است و اصرار میورزد تا کتب مذهبی «ودا»؛ منظومه ها و داستانهای هندی ادبیات یونانیها و ملل شمالی همه را دلیل بر طبیعت آفتابی «بودا» بداند جای بسی شگفت است که بحث دانشمندان «سنار» برای یکرشته آثار ادبی هندی که ظاهراً راجع بداستان «بودا» میتوان از آنها استفاده نمود و اقلاً باندازه منظومه های داستانی «همر-۳» و «ادا-۴» فوایدی

دارد اهمیت شایسته قائل نیست، این آثار عبارتند از کهن ترین کاخ ادبیات بوداییها یعنی قدیمترین آثاری که میتوان بدانها دست یافت و مربوط به قدیمترین عقاید بوداییها نسبت بشخص استادشان میباشند (سنار) در موضوع بحث از داستان زندگی (بودا) متکی بعقاید بوداییان شمالی یعنی ساکنین (نیپال) و (تبت) و چین میگردد آیا اگر کسی بخواهد در زندگی مسیح وارد بحث انتقادی شود حق دارد کتاب مقدس انجیل را ندیده انگاشته و بانجیل های ساختگی و یا یکی از افسانه های قرون وسطی متوسل شود.

اسامی داستان بودایی

ادبیات مقدس جزیره سیلان

قدیمترین داستانها که راجع بکیش بودایی در دسترس ما است؛ آثار استکه در جزیره (سیلان) باقی مانده است و پیشوایان دینی این جزیره در زمان حاضر نیز باموختن آنها اشتغال دارند در هندوستان آثار مکتوب بودایی در هر قرن تفسیراتی کرده و بسر نوشت های تازه دچار شده و خاطرات و آثار رهبانیت در زیر پرده ادبیات و خیالات عجیب و غریب نسل های بعد مستور گردیده است در زمان ما تنها صومعه ها و جامعه راهبان جزیره «سیلان» نسبت بگفتار پیشوایان قدیم پایدار و باوفا مانده اند ولی شك نیست که آنها نیز نتوانسته اند از داخل شدن موضوع های تازه و پیوستن آنها در بعضی موارد بمیراث داستانهای مقدس جلوگیری کنند اما این موضوعهای نوین گرچه بآثار دیرین افزوده گشته از آنها جدا است بنا بر این آثار دیرین بطور مشخص بحال خود مانده ولغت و لهجه کتابهای قدیمی کمك شایانی ببقا و خلوص آنها نموده است

لغت جزیره (سیلان) آنچه بنظر میرسد زبان معمول نواحی هند غربی بوده است و جامعه های راهبان و مرسلین اگر از نخست آنها فرا نگرفته باشند ناچار در هنگام تغییر مذهب مردم جزیره آموخته اند، این زبان که کتابهای قدیمی بدان نوشته شده و از هندوستان بسیلان آمده در این جزیره زبان مقدس محسوب و مورد احترام بوده است و مردم چین می پنداشته اند

که شخص (بودا) و بوداهای گذشته با این زبان گفتگو میکردند ادبیات سابق جزیره (سیلان) که بلغت بومی نگاشته شده برای پیدایش داستانها و مباحث نظری بعدی کاملاً مهیا بوده است باین ترتیب این خود برای حفظ و بقاء کتب مقدس عاملی بوده که باطرز مؤثری از آمیخته شدن آنها با عوامل مشابه جلوگیری کرده است

بدیهی است که در آینده ممکن است پیاره قسمتهای مختلف کتب مقدسه دست یابیم که در قدیم، در ضمن مجموع آثاریکه علمای مذهبی جزیره (سیلان) برشته تحریر و انتظام در آورده اند موجود نبوده است و برای اثبات این مدعا کافی است بفصول کتابها و نوشته هائی که بزبان چینی ترجمه شده و در میان عده از جامعه های قدیم (بودایی) تقسیم گردیده است نظری بیفکنیم اما نمونه هائی از این آثار که تاکنون در اختیار داریم تحقیق این موضوع را زیاد تأیید نمیکند و در هر حال برای تعیین ارزش منابع و مآخذ قدیمی که بر حسب تصادف بدست آیند باز باید بهمان آثار مذهبی جزیره (سیلان) متوسل گشت، و تا امروز آنچه مسلم است و میتوان اطمینان داشت آثاری قدیمتر از آنها در دست نیست اما ممکن است آثاری هم زمان و شبیه آنها بدست آید، ولی در میان آثار و نوشته هائی که تاکنون راجع (بودا) شناخته شده و مخصوصاً از خلال آثاری مانند (لالتیا و استارا - ۱)، (دیویا آوادانا - ۲) و (ماهاواستو - ۳) که در «نیپال» پیدا شده بطور تحقیق میتوان ادعا کرد که آثار مذهبی جزیره سیلان از همه بیشتر مورد اعتماد است، سبک ادبی؛ زبان و فن نگارش آنها شاهد مدعای ما است؛ در سادگی قدیمی این کتب مذهبی آثار و علائم زمان نگارش (وداها) دیده میشود، بدیهی است که بدون شك قسمتهای افسانه و خیالی در خلال آنها وجود دارد این قبیل اندیشه ها بمنزله زینت هائی است که باصول مذهبی افزوده اند ولی از اصول آنها فوائد و اطلاعات اساسی بدست میآید

این آثار با افسانه های ساختگی و تحمیلی (نیپال) که عموماً زرق و برق کودکانه یش نبوده و بایکرشته نامتناهی تنظیم شده و با ارقام خیالی و اسامی برجسته و پر هیاهو که گاهی وحشت بی اساس و زمانی زیبایی بی

اصلی را نشان میدهند آراسته گردیده؛ تفاوت فاحش و عجیبی دارد؛ ملاک سنجش این آثار؛ انتظام و ترکیب نوشته ها و مجموعه های آنها است و نتیجه که میخواهیم بدان برسیم نیز در همین زمینه است برای مثال ممکن است در ضمن مجموعه آثار مذهبی جزیره (سیلان) آن قسمتی که راجع به (انضباط و نظم - ۱) است مورد آزمایش و دقت قرار دهیم نشانه اصلی و هسته مرکزی مورد اقتباس و انشعاب بطور عجیبی مشهود است؛ و بخوبی پیدا است که این اثر ادبی، از مکتوب مختصر قدیمی (اعتراف - ۲) خلاصه و نتیجه شده است و تفسیرها و شرحها همه برگرد مدار و هسته مرکزی اولی میگردند.

از طرف دیگر اگر اتفاقاً مجموعه آثار در هم و بر هم و خارج از موضوع (ماهاواستو) را که مربوط بسلسله نجبای (ماها زاتیکا - ۳) است و قسمتی از «ویانا پیتاکا» را تشکیل میدهد مورد نظر و دقت قرار دهیم با اندکی امعان نظر مطلب سنجیده و واضح خواهد شد

ممکن است بعضی ادعا کنند که سادگی و یا افلا سادگی نسبی آثار باستانی بوداییهای جزیره (سیلان) چه از حیث ظاهر و چه از لحاظ واقع اولی و اصلی نیست؛ یعنی بمرور زمان و بوضعی نامعلوم و مبهم در تحت تاثیر يك فكر مخصوص و یا يك سلیقه تازه اصلاحات و تغییراتی در اصل این آثار بدل آمده است - این ادعا را هیچ برهانی نیست بلکه حقیقت مخالف آنست، اگر فرض کنیم نوشته های مذهبی جزیره «سیلان» را در دست نداشته باشیم؛ از روی علائم و آثاریکه در کتب بوداییهای شمالی باقی مانده مبده ادبیات مذهبی (بودائی) را درست همانند آنچه در کتب سیلانی مسطور است میتوانیم با اطمینان خاطر بوجود بیاوریم خلاصه در میان قسمتهائی که بعدها بتون اصلی کتب مقدس الحاق شده و در نتیجه مجموعه بزرگی را بوجود آورده است به آسانی میتوان قسمتهای اصلی را از الحاقی تشخیص داد زیرا آثار و علائم اصلی و اولی درست مانند سبک نوشته های مذهبی و آثار باستانی سیلانی است

خاطره های مربوط بشخص بودا

و حقیقت تاریخی آنها

(۱) Vinayapitaka (۲) Patimokkha (۳) Mahasanghikas

اگر بخواهیم راجع بشخص (بودا) و زندگی او اطلاعاتی بدست آوریم باید به آثار باستانی جزیره (سیلان) مراجعه کنیم و در این موضوع بعقیده نگارنده؛ هیچ تردیدی جایز نیست

در آثار نامبرده در آغاز چه خواهیم دید؟ اگر تا آنجا که ممکن است بتاریخ گذشته مراجعه نموده و عقائد دینی بوداییها را از آغاز مورد دقت قرار دهیم رأی و عقیده زیر را نزد همه آنها ثابت و مورد اتفاق خواهیم یافت:

«باب معرفت و زندگی مقدس بوسیله استادی که بنیاد گزار رهبانیت (بودائی) است بروی گروندگان باز شده است، این استاد را با سامی مختلف، (فرخنده حال)، (دانا)؛ (روشن ضمیر) و بالاخره (بودا) مینامند.» هر آنکس میخواهد در سلك گروندگان داخل شود باید سه مرتبه جمله زیر را ادا کند: «من بیودا پناه میبرم، من بقانون مقدس پناهنده میشوم، من از جامعه رهبانیت یاری میطلبم.»

در ضمن آداب و رسوم مخصوص باستانی که میان جامعه های (بودائی) قدیم مرسوم و به (اعترافات پانزده گانه) موسوم است راهبی که تشریفات را اجرا میکند برادران دینی خود تاکید مینماید که هیچ يك از گناهای را که مرتکب شده اند مسکوت نگذارند زیرا در این مورد خاموشی دروغ گفتن است.

«ای برادران من، دروغ برای سالک طریق معنی، مانعی بزرگ است، چنین است فرموده فرخنده حال»

و بموجب همین آداب مذهبی؛ روحانیهای که بتعلیم عقائد دینی میپردازند باید در هر مورد این سخنانرا بگویند: «مقصود من رأی و عقیده ایستکه فرخنده حال تبلیغ و تأکید فرموده است»

در هیچ مورد در آثار باستانی مدرک و مبنای حقیقت و پاکی متکی بالهام و یا تصور فردی نیست بلکه ملاک حقیقت گفته شخص استاد فرخنده حال؛ یعنی «بودا» است

این استاد در نظر پیروان مذکور، یکی از خردمندان گذشته که اندیشه و توهم هندیها بسیار آن را جلو میبرد و با ارقام بزرگی قرن های آنرا اندازه میگیرد نبیاشد؛ بلکه مردی است که از زمان او خیلی

زیاد نگذشته، و فاصله زمانی وفات او را با اجتماع معروف هفتصد نفر از علماء مذهبی که بسال سیصد و هشتاد قبل از میلاد در شهر «وزالی-۱» منعقد گردید پیش از یکقرن نمیدانند و میتوان ادعا کرد که قسمت بیشتر یعنی قسمت اصلی کتب مقدس یعنی آن آثار مکتوبی که از آغاز تا انجام راجع بشخص «بودا» و عقیده او بحث میکند و شرح زندگی و وفاتش راحکایت مینماید پیش از اجتماع نامبرده «وزالی» نگاشته شده است.

قسمتهای قدیمی تر این کتب مانند رساله «اعتراف» که در باره آن گفتگو کردیم بر حسب ظاهر باید در آغاز قرن بعد از وفات «بودا» بنگارش در آمده باشد نه آخر آن قرن، بنا بر این فاصله زمانی میان راویان اخبار و حوادثی که مورد روایت و شهادت واقعی یا مورد ادعای آنها است خیلی کوتاه است؛ این زمان چندان زیاد تر از فاصله میان رحلت حضرت مسیح و نوشتن انجیل ها نیست.

بنا بر آنچه ذکر شد آیا میتوانیم؛ با «سنار» هم داستان شده و قبول نمایم که در این زمان کوتاه سوانح قطعی زندگی «بودا»، در میان جامعه راهبان و در بین پیروان او بکلی فراموش شده و نابود گردیده است؟ و اگر اینگونه باشد چه چیز را پیروان خواسته اند جا یگیر شرح زندگی استاد خود سازند؟ آیا خواسته اند افسانه های خیالی قهرمان و رب النوع آفتاب را با حوادث زندگی شخص استاد بیامیزند؟ و آیا ممکن است این کار را عده از راهبان و زهاد انجام دهند در صورتیکه آنها هیچ چیز را کم بها تر و بی ارزش تر از این قبیل افسانه هائی که طبعیون می پسندند نمیدانند؟

آیا ممکن است اساس قسمتی از کتب مقدس که مربوط بشخص «بودا» است بقدری سست باشد که آن را افسانه و خیال پنداریم؟

فعالیت و حرارت و جنبشی را که در عصر «بودا» در جامعه های مذهبی دیگر هند وجود داشته است کتب سیلانی بطور وضوح تشریح مینمایند و حتی خصوصیات مردم مقدسی که گاهی تنها و زمانی با هیتی از شاگردان و پیروان با تشکیلات منظم یا غیر آن؛ با بیاناتی سطحی یا عمیق مردم را براه سلامت و نجات دعوت میکردند در کتب نامبرده مسطور است بدون شبهه وجود این قبیل پیشوایان تا اندازه مشکوک و شخصیت

(۱) Vesali

خارجی آنها مورد تردید است است، ولی براهین و ادله مساعدی در دسترس هست که راجع بوجود و یا عدم تاریخی یکی دو نفر از آنها میتوان قضاوت نمود نام شش استاد بزرگ که همزمان «بودا» بوده اند ورد زبا نها است بنظر بودائیها این شش نفر گمراه کنندگان بزرگ و بنیاد گزارو رئیس شش طریقه کفر و الحاد بوده اند

یکی از این شش نفر که نامش «ناتا پوتا-۱» است بطوریکه دو نفر از دانشمندان خاور شناس «بوهلر-۲» و «ژاکی-۳» در ضمن مطالعه کتابهای یکی از طریقه هائی که هنوز در هند طرفدارانی دارد و بطریقه «جائیناس-۴» موسوم است کشف کرده اند؛ نزد پیروان خود بعنوان بنیاد گزار کیش و نجات دهنده معروف بوده و در نظر آنان همان مقام و مرتبه را دارد که کتب مقدسه بودائیها برای شخص «بودا» قائل است بنا بر آنچه ذکر شد راجع به «ناتا پوتا» و پیروان او دوسلسله

روایت در دست است: راویان يك سلسله پیروان او هستند و بعقیده آنان «ناتا پوتا» شخصی است مقدس؛ روشن ضمیر؛ دانا و خلاصه مقام (بودائی) دارد و کتابهای فرقه (جائیناس) همه پیرو همین عقیده است

سلسله دیگر روایات منسوب ببودائیها است، آنها بنیاد گزار این فرقه را خطاکار و گمراه کننده میدانند ولی در این موضوع در رأی بودائیها چنانکه مورد انتظار هم بوده خطاها و پرده پوشیهائی داخل شده است از قسمتهای مذکور در فوق که صرف نظر کنیم در سایر جهات داستان های فرقه (جائیناس) و (بودائیها) با صراحت تمام مؤید یکدیگر است مثلاً هر دو دسته داستان راجع بیک سلسله از عقائد پیروان فرقه (جائیناس) و برهنه بودن روحانیون آنان و در خصوص اینکه (ناتا پوتا) در شهر (وزالی) یکمده پیروان داشته است موافقت - مخصوصاً توافق نظر آنها در این مورد قابل ملاحظه است که هر دو دسته جای در گذشت (ناتا پوتا) را شهر (باوا) مینامند بیاد آوری های بالا این مطلب را میتوان افزود که راجع بیکی از شش استاد نامبرده موسوم به (ماخال گرا-۵) نیز داستان های (بودائیها) و (جائیناس) ها که هر يك کاملاً مستقل از دیگری است موجود و ضمناً

(۱) Natapoutta (۲) Buhler (۳) Jacobi (۴) Jainas

(۵) Makkhaligosala

توافق این دو دسته روایت راجع بیکرشته مطالب اصلی هیچ منافاتی با اختلافشان ندارد.

این قبیل شهادتها راجع باشخاص و حوادث و کیفیات انسان را مطمئن میسازد که سر و کار او باشخاص و حوادث حقیقی تاریخی است، مسلماً (بودا) نیز مانند (ناتا پوتا) و (گزالا) سر دسته و رئیس عده اززهاده و لباس و وضع خارجی او نیز مانند یکی از تارکان دنیا بوده است، از شهری بشهر دیگر میرفته و مردم را تعلیم میداده است؛ عده از شاگردان و پیروان بگرد او جمع بوده اند، و مانند برهنه ها و سایر دسته ها و فرقه های مذهبی قوانین و مقرراتی برای پیروان خود وضع میکرده است. ما حق داریم این حوادث و آثار را همانگونه که هستند و با هر علت و سببی که دارند حقیقت پنداشته و اطلاعات خود را در این موارد علم قطعی بشماریم، بدیهی است منظور آنگونه علم و قطعی است که ممکن است در اینگونه موارد حاصل شود.

شرح زندگی بودا

آیا باید بدانچه ذکر شد قناعت ورزیده و در زمینه تاریخ (بودا) در جستجوی تحقیقات بیشتری نباشیم؟
آیا نمیتوان؛ در میان توده عظیم افسانه های قدیمی آثار حقیقت تاریخی واضح و قطعی یافت تا باشباح مشهود «ولی مبهم» روح بخشد و مطلب را روشن سازد؟

برای پاسخ این پرسش ها باید از نزدیک داستان قدیمی را ملاحظه نمود و بتشریح صورتیکه آن داستان بخود گرفته است پرداخت.

نکته اصلی که باید بتحقیق و با اطمینان کامل دانست اینستکه از روزگار قدیم یعنی از زمان تدوین کتب مقدس سیلانی شرح حالی از (بودا) باقی نمانده و اساساً چنین شرح حالی وجود نداشته است بطور کلی شرح حال نوشتن در آن دوره معمول نبوده است؛ زندگی یکنفر را موضوع قراردادن و در پیرامون آن کتاب نوشتن که امروز امری عادی است در آن زمان ذهن هیچکس را متوجه نیساخته و مورد نظر نبوده است.

بعلاوه در آن زمان سودیکه از نوشتن و خواندن شرح زندگی (بودا) نصیب میشده در برابر سود پیروی از شریعت و قانون او هیچ ارزشی

نداشته است در آغاز تشکیل کلیسای مسیحیت و در آموزشگاه (سقراط) نیز مطلب بهمین منوال بوده است.

مدتها پیش از آنکه بنوشتن شرح زندگی مسیح بصورت (انجیل) ها شروع شود گفته ها و مواعظ او بشکل رساله های تدوین شده و درصومه های تازه بنیاد مورد استفاده بوده است؛ در این رسائل هیچگونه مطلب و حقیقت تاریخی ذکر نشده بود مگر در مواردی مخصوص که میخواستند آندها بفهمانند فلان گفتار یا بیان مخصوص در چه موقع و با چه کیفیت و در برابر چه شنوندگانی ایراد شده است، بنا بر این در این رساله ها دقت تاریخی و صحت و تطابق مطالب با زمان مورد نظر نبوده است.

یاد داشت ها و خاطرات (گزنفن) نیز همین نوع است، تعلیمات (سقراط) در نوشته های (گزنفن) با طریق و برهان مخصوص در ضمن يك سلسله مکالمات و گفتگو های استاد بخوبی تشریح شده ولی شرح زندگی این فیلسوف عالیقدر را نه (گزنفن) ذکر کرده است و نه هیچیک از قدمای تابعین او توضیح داده اند اتفاقاً برای نوشتن شرح زندگی (سقراط) محرك و داعی قوی هم نداشته اند.

اگر (سقراط) در نظر پیروان و شاگردان خود اهمیتی داشته برای سخنان دانشمندانه و اساسی او بوده و گرنه کارهای عادی و زندگی خا رجی او برای آنان سودی نداشته و شایسته دقت نبوده است.

انتشار و بسط داستانهای مربوط (بیودا) کاملاً مطابق ترتیب بالا بوده است؛ از روزگار دیرین یعنی از آغاز کار بنوشتن سخنان و نطقهای استاد یا گفته های شبیه باو شروع نموده و آن نوشته ها را در جامعه های دینی و صوامع دست بدست میگرداندند و مخصوصاً مکان ایراد نطق و اسامی شنوندگان را نیز یاد داشت کرده و چون میخواستند آن موقعیت را کاملاً مشخص و معجم کنند و در نتیجه اطمینان حاصل شود آن گفته ها از (بودا) است این دقت ها لازم بوده است ولی آیا چه هنگام «بودا» فلان نطق را ایراد کرده این مطلبی است که متعرض نشده اند.

نوشته ها و رسائل معمولاً با نظیر این عبارات شروع میشود:
«... يك روز ... در آن هنگام ... بودای فرخنده حال در فلان مکان منزل داشت»

در هندوستان هیچگاه زمان وقوع حوادث مورد توجه نبوده است و در زندگی مرد از دنیا گذشته مانند «بودا» سالها باندازه یکنواخت و شبیه

بیکدیگر میگذشته است که برای راهبان و پیروان او بیهوده بوده است تحقیق کنند ، زمان وقوع فلان پیش آمد کی بوده است ؟ چه هنگام فلان سخن گفته شده است ؟

هیچکس امکان این قبیل سؤالات را احتمال نمیداده و پیش بینی نمیکرده است .

راجع بزندگی بیابان گردی (بودا) و ملاقاتهای او با پادشاهان و دانشمندان و بزرگان در دنباله بعضی از نطقهای رسمی و غیر رسمی مطالبی ذکر و ملحقاتی دیده میشود ؛ در این نوشته هائیکه آنها را ملحقات نامیدیم در درجه اول آثار زندگی عادی ، تغییر مذهب پیروان اولی ، پایان حیات و مأموریت (بودا) و آخرین سخنان و تودیع او با کسانش و بالاخره رحلت او مسطور است و بدین ترتیب نوشته هائی در شرح حال (استاد) پیدا شده است ولی شرح حال مستقل و جداگانه او را خیلی بعد برشته تحریر کشیده اند . در منابع قدیمی راجع بقسمت اول زندگی (بودا) جز اطلاعات ناقص و محدود چیزی بدست نمیآید و مقصود از (دوره اول زندگی) دوره پیش از بعثت یا باصطلاح هندیها زمانی است که (بودا) بمقام بودائی نرسیده بوده است یعنی زمانی که بمقام معرفتی که سر چشمه سلامتی و نجات است و بوسیله آن بر خدایان و افراد انسان استاد و فرمانروا شده است واصل نگردیده بود و در صدد رسیدن باین مقام روزگار میگذرانید .

آری این دوره بسیار کم مورد بحث و گفتگو بوده و دلیل این غفلت هم معلوم است زیرا جامعه راهبان یعنی کلیسا توجه مخصوص بوجود خاکی کودک یا نوجوان خانواده (ساکیا) نداشته بلکه وجود استاد فرخنده حال یا وجود مقدس و کامل (بودا) مورد نظر و توجه بوده است و آنچه میخواستند بدانند فرموده ها و تعلیمات او پس از (بودا شدن) است و در مقابل این منظور هر سود دیگری حتی کوشش ها و مبارزه های او برای رسیدن بمقام بودائی و دریافت معرفت از نظر دور و بی اهمیت تلقی میشده است ولی در زمانهای بعد که باطرزی غیر از دوره قدیم زندگی (بودا) را با عجایب و کارهای غیر عادی آمیخته اند عده با توجه خاصی علاقمند شدند زندگی (بودا) یعنی دوره کودکی وجودی را که در آینده از وجودهای غیر طبیعی و دارای افکار غیر عادی خواهد شد مورد بحث و دقت قرار دهند

قسمتهای داستانی زندگی بودا

اکنون لازم است در قدیمترین داستانها که راجع (بودا) موجود است یعنی کتب مقدس سیلانی دقت کرده و چگونگی مطالب افسانه ای را در یابیم بدیهی است پیدایش نجات دهنده جهان در نظر معتقدین از نظر

خارجی هم باید دارای حوادث بی نظیر و مهمی باشد هر فرد هندو از روزگار دیرین عادت داشته و هنوز هم معتاد است که برای پیش بینی حوادث و عواقب آنها اهمیت بسیاری قائل شود پس چگونه میتواند باور کند که پیش از پیدا شدن وجود عالی و مقدس کا مل (بودا) عجایب و معجزاتی ظاهر نشده باشد و تمام عوالم جشن های مسرت بخش و شادی افزا بر پا نکرده باشند

يك شعاع نورانی در تمام جهان پدیدار میگردد ، تمام عوالم برخورد می لرزند چهار خدائیکه چهار ناحیه آسمان را در زیر بال عنایت خود حفظ میکنند بیکدیگر نزدیک میشوند تا مادر این مولود مبارک را در هنگام حمل مواظبت کنند بدینا آمدن این فرزند خجسته خصال نیز عجایب و خارق عاداتی در پی دارد که کمتر از آنچه ذکر شد نیست

برهمن ها صورتهایی محتوی علائم و آثار جسمانی افراد خوشبخت و بدبخت داشتند ؛ کودک کی که در بزرگی (بودا) خواهد شد بایستی علائم خوب را بنحو اتم و اکمل یعنی علائم پادشاهی را که مالک روی زمین است دارا باشد غیگویان و فالگیران چنین میگفته اند « اگر مولودیکه دارای این علائم است زندگی دنیا را برگزید پادشاه روی زمین و اگر دنیا را ترک گفت (بودا) خواهد شد »

جمع کردن این قبیل افسانه ها بیهوده است زیرا راجع بافسانه بودن آنها هیچکس شبهه ندارد بعقیده رهبانیت و جامعه های مسیحی مسلم است که تمام قدرت و زیبایی و علو مقامی که پیغمبران سلف و عهد قدیم داشته اند با صراحت بیشتری باید در شخص مسیح موجود باشد ، بودائیه نیز همین گونه تمام عجایب و کمالاتی را که بموجب آراء هندیها بزرگترین خردمندان و قهرمانان داشته اند در بنیاد گزار کیش خود جمع میدانند

بتحقیق در ضمن نظریات هندیها راجع بصفات و علائم موجود قادری که جهان را فتح خواهد کرد افسانه های طبیعی قدیمی موجود است ولی معنی

اصلی آنها مدتهاست مفهوم نییاشد، پس جای تعجب نیست اگر بسیاری از آثار را که در مجمع مؤمنین راجع بافتخار و عظمت (بودا) یاد میکنند با وسائط بسیار، از این افسانه‌های طبیعی اقتباس شده باشد یعنی همان افسانه‌های طبیعی که از روزگار خیلی قدیم در میان چوپانان و کشاورزان دوره (وداها) حتی از صدها و هزار سال پیش معهود بوده و قوه متخیله عامه راجع بقهرمان ملکوتی و وجود آسمانی او آنها را بوجود آورده و او را نمونه بارز هر قهرمان زمینی قرار داده است و همین موضوع است که در فرضیه (سنار) راجع بقهرمان آفتاب بودن (بودا) نمیتوان انکار نمود.

اکنون از قسمت اول افسانه‌ها میگذریم و در قسمت دوم آنها که ممکن است بعضی خاطرات تاریخی نیز در آنها مانده باشد وارد بحث میشویم. آنچه از داستان (بودا) تاکنون نقل کردیم متکی برای عمومی بیروان او است که بقدرت و اوصالت و شرافت بی پایان وی معتقدند؛ قسمتی از آثار بر جسته که برای (بودا) قائلند و ما از آنها گفتگو بیان آوردیم از جمله صفات دینی و مخصوصی است که فلسفه الهی و علم کلام بودائیا برای وجود مقدس و دانا و نجات یافته «بودا» قائل شده و قسمتی هم از حوادث خارجی که در زندگی عادی زاهدان و ریاضت کشان هند پیش آمد میکرده و از روی قیاس باید در وجود یک زاهد خیالی مانند «بودا» هم دیده شود اقتباس گردیده است.

علت اصلی بودا شدن چنانکه از کلمه بودا پیداست معرفت است، این معرفت را (بودا) مانند مسیح از این جهت که بذاته موجودی است برتر از انسان دارا نییاشد بلکه آنرا فرا گرفته و صحیح تر آنست که بگوئیم آنرا بوسیله فتح و فیروزی بدست آورده است؛ پس (بودا) در عین حال (فاتح) نیز هست. بنا بر این پیش از تاریخ (بودا) باید تاریخ مبارزه او را برای دریافت و تسخیر معرفت بررسی کنیم.

در هر جنگی ناچار دشمنی موجود و غالب و مغلوبی در کار است؛ مبارز و مخالف تسخیرکننده و مغلوب سازنده مرک و رنج پادشاه مرک است. قبلا خاطر نشان ساختیم چگونه در نظر هندیها قلمرو مرک و قلمرو این جهان خاکی هر دو متحد و یکی هستند؛ در منظومه و دانی راجع به (ناسیکتاس) دیدیم چگونه طول عمر، ارضاء خواهش های نفسانی و هر گونه وعده دیگری نتوانست جوانی را که شایق معرفت است از فکر خود باز دارد و او را قانع سازد که از دریافت دانش صرف نظر کند، همینطور دشمن زاهدیکه در راه

وصول بمعرفت کوشش میکند (مارا) نام دارد (مارا) یعنی مرک و رئیس هواهای نفسانی در این جهان، هواهای نفسانی نقابی است که بر چهره مرک کشیده شده است (مارا) قدم بقدم حریف خود را تعقیب میکند و منتظر لحظه ضعف و ناتوانی او است تا بر وی چیره شود ولی چنین فرصتی پیش نیآید و «بودا» با وجود ناکامیها و مبارزه های سخت درونی تا آخر مقاومت میکند.

هنگامیکه «بودا» نزدیک است بمقام معرفت (علت نجات) واصل شود (مارا) نزد او آمده و سعی میکند با سخنان فریبنده او را از راه سلامت و نجات منحرف سازد ولی این کوشش بیهوده است زیرا سر انجام (بودا) دانش فرخنده اثر یعنی عالیترین درجه نیکی و قدس را در مییابد.

برای آنکه با مثال محسوس اختلاف خود را با (سنار) راجع به اساس افسانه‌ها و داستان‌ها بفهمانیم قسمت مربوط با آخرین مبارزه و فتح نهائی (بودا) را انتخاب کرده برای خوانندگان مینگاریم

داستان وصول بمعرفت و راه نجات

آیا جامعه راهبان قدیم موضوع وصول بمعرفت (بودا) را چگونه حکایت میکنند؟ نکته اساسی این موضوع در نظر آنان چیست؟ خلاصه داستان جز آنچه ذیلا نگاشته میشود نیست.

(بودا) زیر درختی نشسته است يك سلسله حالات جذبه مانند بر او عارض میشود سر انجام شبی در ضمن سه حالت رؤیا مانند (معرفت مقدس) را با قسمت های سه گانه آن در مییابد. هر نوع ناپاکی از صحنه روحش بیرون میروود و نجات نصیب او میشود؛ و ضمنا بنجات خود نیز علم و آگاهی پیدا میکند.

مطالب فوق از نوشته های دینی اقتباس شده است و این موفقیت هادر نظر بودائیهای قدیم خیلی بیش از مبارزه «بودا» با (مارا) اهمیت دارد؛ ولی در قسمتی از نوشته های مقدس سیلانی که موضوع رسیدن بنجات و معرفت مورد بحث قرار میگیرد بهیچوجه از (مارا) سخنی بیان نمیآید و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد بطور استثناء فقط در یکی از منظومه‌ها بنام «سوتانیپاتا» از (مارا) باین ترتیب سخن بیان میآید.

«مارا» با سخنانی فریبنده سعی میکند سالکی را که بسوی نجات

و معرفت راه پیمان است ولی هنوز اصل نگردیده است بزنگی خاکسای برگرداند اما عزم راه رو سست نمیشود و چنین میگوید: «من (مارا) و لشگرش مبارزه میکنم او نمیتواند مرا از عزم خود باز دارد گرچه لشگراو را تمام جهانیان و خدایان نمیتوانند مغلوب سازند ولی من بر او چیره خواهم شد و سپاهش را نابود میکنم»

(مارا) چون میبیند تحریکات و فتنه انگیزی های او نمیتواند تصمیم خلل ناپذیر حریف را درهم شکنند خشمناک میگردد از این قسمت بگذریم و قسمت دیگر از متون کتب قدیمه را مورد دقت قرار دهیم:

«پس از آنکه (بودا) بدریافت معرفت موفق گردید (مارا) در زیر درخت (آجا پالا - ۱) برای فریب دادن او آماده میشود و چون از نتیجه دادن کوشش خود مأیوس میگردد فرزندان او یعنی حرص، آز، شهوت و اضطراب وارد صحنه مبارزه میشوند ولی کوشش آنها نیز اثر نمیکند و (بودا) در آرامش فرخنده خود باقی میماند»

این بود آنچه با فقدان مدارک و وسائل از آثار رهبانیت قدیم بدست آمده است ولی باید دانست قسمتهای اساسی این آثار بسیار ساده و طبیعی و ظاهراً محقق و صحیح است

ولی (سنار) این داستانها را کنار گذارده و در حکایات و افسانه های خیالی که سلیقه مضحک و عجیب قرنهای بعد آنها را با تغییراتی در آثار قدیمی بوجود آورده است بحث و انتقاد مینماید بموجب این افسانه ها (بودا) در زیر درخت معرفت (می نشیند و تصمیم قطعی میگیرد تا بدریافت معرفت و دانشی که راه نجات را نشان دهد موفق نگردد از آنجا بر نخیزد (مارا) بالشگر خود باو نزدیک میشود شیاطین با سلاحهای آتشین در میان گرد باها طوفانها، تاریکی ها و سیل های باران (بیودا) هجوم میآورند تا او را از زیر درخت برانند ولی در اثر استقامت «بودا» حرکت نکردن اوسرا انجام شیاطین مأیوس شده فرار میکنند

برای اینکه کاملاً متوجه طریقه بحث و تشریح سنار در این داستان بشویم باید آنرا با تمام خصوصیات مورد دقت قرار دهیم ولی چه لزومی دارد این خیال بافی های مبهم و نارسا را که هیچگونه ارتباطی با بودائیهای قدیم ندارد

(۱) Ajapala غیر از درختی است که بودا در زیر آن نجات و معرفت واصل شد

مورد بحث و نظر قرار دهیم، بنابراین تنها بد کر بعضی از نکات اصلی میپردازیم مثلاً درختی را که (بودا) زیر آن نشسته مورد بحث قرار میدهم «مارا» میخواهد «بودا» را از آنجا براند یعنی میخواهد تصمیمی را که او گرفته است تائید از دریافتن دانش و معرفت و وصول بنجات از آنجا بر نخیزد بهم بزند و از یاد او ببرد، شیطان (بیودا) میگوید این درخت از تو نیست بلکه از آن من است.

«سنار» در این موضوع معتقد است که موضوع مهم درخت است؛ درخت متعلق به «مارا» است و «بودا» آنرا تصرف کرده است و وصول بمعرفت و راه نجات و تملک درخت امری است واحد.

ولی از کجا و بجه مناسبت درخت چنین اهمیتی را پیدا کرده است؟ چه رابطه در میان تملک درخت و دانشی که راه نجات و موضوع کوشش های (بودا) است وجود دارد؟

در کتاب (ودا) از درختی آسمانی نام برده میشود که برق آنرا میشکند در افسانه های (فینوا - ۱) از یک درخت شاه باوط جوی نام برده میشود که رب النوع آفتاب آنرا معلق ساخته است.

(یاما) خدای مرک با افرادی فرخنده حال در زیر درختی که برگهای زیبا دارد نشسته است تا آبی بنوشد نشین گاه او چنانکه در افسانه (زرد هل - ۲) مسطور است بای ریشه درخت زبان گنجشگ (ایگدراسیل - ۳) است.

درخت عبارت است از درخت ارها؛ ابر مایی آسمانی در خود دارد و شیطان تاریکی نگاهبان آن است:

در سرودهای مذهبی (ودا) مسطور است که برای خاطر ابرو مانده بهشتی آن قوای نور و ظلمت بچنگ بزرگ خود پرداخته اند، این چنگ محققاً همان است که (بودا) نیز با گروه شیاطین داشته است؛ در چنگ مذکور مانده بهشتی که در ابر جای دارد جزای عمل فاتح است؛ مرحله دانش و معرفت و راه نجات که در مبارزه برای وصول بآن «بودا» فاتح میشود مانده واقلم دانش و کشور ابدیت و حوادثی خواننده شده است (سنار) مطابق ترتیبی که ذکر شد مطالب را توجیه میکند.

اگر این دانشمند گرامی بقدر کافی بنوشته های قدیم و حوادثی که در موضوع درخت ذکر شده است دقت کرده بود (مقصود نوشته ها نیست که حاوی قسمت های جزئی مانند تشریح حالات چهار گانه جذبه و سه مرحله معرفت میباشد) آیا

در قضاوت خود بیشتر جلو نمیرفت؟ آیا سزاوار نبود این دانشمند در قدیم ترین آثار مربوط «بیودا» دقت کرده باشد؟ اگر در این قسمتها دقت کافی کرده بود متوجه شده بود که «بودا» و «مارا» زیر درخت و مخصوصاً برای درخت مبارزه نکرده اند، تنها مطالبی که از آثار مکتوب راجع بدرخت معرفت؛ درخت ابرها و درخت مانده بر میآید اینست که (بودا) در موقع تفکر و اندیشه در مطالبی که او را بدانش و نجات رهبری کرد زیر درختی نشسته بود؛ در اینجا طبعاً این سؤال پیش میآید که در زمان (بودا) مرتاضین و بیابان گردان که جایی برای حفظ خود نداشتند کجا مینشستند و اکنون این قبیل مردم کجا می نشینند؟ بدیهی است در زیر درختان پناهی میجسته اند ولی نه زیر درختی که رعد و برق آنرا شکسته و رب النوع خورشید و اژگونش ساخته است، بلکه در زیر همین درختهایی که در روی زمین مایر وید می نشسته اند. اما در موضوع قسمتهای دیگر افسانه ای و در سایر موضوع های مورد بحث نیز که وارد شویم مطالب واضحتر از موضوع درخت نیست و کامیابی ما در درک حقیقت بیشتر از آنچه راجع بدرخت یافتیم نمیشد.

بموجب این افسانه ها و تحقیقات (سنار) دانشمند فرانسوی؛ شیطان هائیکه با چالاکی و جسارت (بیودا) حمله میکنند، کوههای آتشین، درخت های کهن که از ریشه کنده شده و توده های آهن سوزان بسوی او پرتاب مینمایند باران و رعد و صاعقه منظره وحشت افزای این جنگ را کامل میکند و بدون نوحه باینکه این آثار جوی رموز و استعاره هائی برای واقعه باشد (سنار) آن ها را علامت مشخص این معرکه میدانند.

بنظر نگارنده آنچه در این آثار مسطور است فوق العاده طبیعی است زیرا برای نمایش لشکر شیاطین و مجسم کردن آن ها در قوه خیال انسان هیچ امری طبیعی تر و لازمتر از مجسم کردن رعد و برق و تاریکی نیست، آیا ارواحی که در (جزیره نشاط) (کالیبان - ۱) را با کمال بدجنسی و سختی آزار میرسانند نیز شیاطین و رب النوع های طوفانند؟

(مارا) همان شیطان بدخواه را پس از مغلوب شدن به (تنه بدون دست و پا) تشبیه کرده اند؛ در کتاب (ودا) نیز (ویترا - ۲) رب النوع طوفان را که صاعقه (اندرا) او را بو حشت انداخته است (بدون دست و پا)؛ نامیده اند ولی آنچه راجع به (مارا) گفته شد در اثر مقایسه که بین صدها موجود دیگر از این نوع کرده اند بدست

(۱) Caliban (۲) Vitra

آمده و از این رو در این قسمت مطلب مهمی بدست نمیآید. علاوه مگر جز در جنگ طوفان ممکن نیست دست و پا قطع گردد؟

در یکی از سخنرانی ها و مواعظ (بودا) چنین مذکور است:
«آنکس که با وجود تمام موانع بعالم قدس و پاکی رسیده است او (مارا) را کور و بی با ساخته است» منظور اینست که این عمل از آنجهت لازم بوده است که (مارا) بتواند آن وجود مقدس را دیده و بدنبالش رهسپار شود. آیا پذیرفتن این تعبیر طبیعی نیست؟ آیا مقصود از جنگ با (مارا) کوشش و مبارزه باطنی و طبیعی نیست که با این طرز بیان شده است؟

بحث در این زمینه کافی است در این وادی نباید بیش از این معطل شد با يك جمله خلاصه میتوان گفت آثار و مطالبی که مربوط بموضوع (دریافت معرفت و راه نجات) است و مطالب بسیاری مانند داستان (بودا) را نباید بکلمک افسانه های (ودا) و مخصوصاً بوسیله اساطیر (ادا) تعبیر و تفسیر نمود بلکه باید بیان واقع و حقیقت آنها را در مجموعه مطالب و دستور های جزمی «بودا» راجع به «نجات» و زندگی خارجی (راهبان بودائی) جستجو کرد. ولی در هر حال نقطه شکی باقی میمانند که این طریق تأویل نمیتواند کاملاً آنرا حل کند.

فرض میکنیم فلان مطلب یا حادثه که «بیودا» منسوبست حادثه است عادی و معمولی که در زندگی روزانه زاهدان و مرتاضین هند نیز مشهود است. در این صورت بدو نتیجه ضد یکدیگر خواهیم رسید زیرا ازدو حال خارج نیست یا آنچه میبایم مطالبی است عادی و باور کردنی در این صورت بدیهی است امور عادی بهمان ترتیبی که مذکور است پیش آمد میکرده است و یا داستان ها اموری غیر طبیعی و بدون اعتبار را متعرض شده اند بنابراین آنچه مربوط بزندگی (بودا) است نیز چنین است.

سنجش داستانهای (بودائی) با داستانهای مربوط بفرقه (جائیناس) نقاط اتکائی برای ما بدست میدهد و در اغلب موارد تصدیق بهر يك از دو نتیجه مذکور محال نیست و چون در راه تحقیق باینجا برسیم گاهی با ید بطور قطع در حدودیکه انتقاد صحیح تعیین میکند باقی بمانیم و از آن تجاوز نکنیم و گاهی نیز بقبول مطلب و رأی قانع شویم تا بتوانیم بحقیقت یکی از دو نتیجه فوق معترف گردیم و در این صورت ادله و براهینی را که یکی از دو کفه ترازو را سنگین تر ساخته و مارا بیکی از دو نتیجه مذکور برساند نمیتوان بدقت سنجید و حکم قطعی نمود.

کیفیات خارجی زندگی بودا

اکنون در اثر مقایسه داستانهای مختلفی که راجع (بودا) وجود دارد و بدانها اشاره شد خلاصه و هسته مرکزی و اصلی و آثار مربوط «بودا» را در اختیار داریم و میتوان ادعا کرد مطالب و اطلاعاتیکه از این راه بدست میآید هرچند بسیار کم است ولی از لحاظ تاریخی مسلم و قطعی است از زادگاه (بودا) و خانواده و نژاد او اطلاع کافی داریم از پدر و مادر او و مرگ نا بهنگام و پیش از وقت مادرش و از اینکه خاله این کودک تربیتش را بهمه گرفته است نیز آگاهی اطلاعات دیگری نیز از این قبیل راجع بحوادث و قسمتهای مختلف زندگی (بودا) در دست است از «ناتاپوتا» یعنی رقیب او نیز اطلاعاتی داریم و از سنجش شرح حال این دو نفر معلوم میشود پیش آمدها و حوادث زندگی آن دو شبیه بهم بوده است و اختلافاتی هم که در جزئیات زندگی هر یک دیده میشود اعتماد و اطمینان انسان را نسبت بوقایع زندگانی آن دو تأیید مینماید

جای بسی شگفتی است که جامعه راهبان و کلیسایی که بنام پسر خانواده «ساکیا» در هندوستان معروف بوده یک قرن پس از وفات پیشوای خود نتوانسته است بطور دقیق اسامی مهمترین پیروان و پیرامونیان او و حوادث قطعی زندگی این مرد را هرچند در زیر پرده افسانه ها باشد حفظ نماید آیا ممکن است تصور کرد در میان جامعه های نو بنیاد راهبان مسیحی قرن اول میلادی خاطره یوسف، مریم، بطرس، یوحنا، یهودا، ییلاطس ناصره، «و جلجتا - ۱» فراموش و یا اسامی خیالی بجای آنها ذکر گردد؟ در این مورد و در همه جا باید با کمال سادگی حوادث ساده را پذیرفت آیا ما اشتباه میکنیم یا انتقادکنندگان حق دارند که مدعی هستند در این مورد مکر و سالوس و حقه بازی در کار است؟

آیا در مورد نام شهریکه زادگاه «بودا» است نباید شك کرد؟ آیا (بودا) در (کاپیلاواتو - ۲) یعنی زادگاه (کاپیلا - ۳) خردمند افسانه ای قدیم که مؤسس فلسفه (سانکیه) است تولد یافته است؟

چگونه میتوان در مورد چنین اسمی انواع رموز افسانه ای و مستعار

(۱) نام تپه ایست که بعقیده مسیحیان حضرت مسیح را بر فراز آن مصلوب ساختند

(۲) Kapilavathou (۳) kapila

را جستجو نکرد و آن هارا نیافت؟ بویژه اگر کسی مانند (سنار) در اثر تحقیقات خود متوجه شده باشد که برای وجود این عذر دلیل قطعی در دست نیست حتی پیش از کشفیات اخیر (فوهرد - ۱) در دسامبر ۱۸۹۶ که مبدء تاریخی جدیدی در این داستان بوجود آورده است بنظر نگارنده ادله مربوط به این حوادث تا این اندازه غیر کافی نبوده است

داستان منظوم قدیمی (سوتانیپاتا) خط سیر برهمن ها را که در مسافرت بسر میبرند از (کزامبی - ۲) به (ساکتا - ۳) سپس از (ساوانهی - ۴) به (ستایا - ۵) و (کاپیلاواتو) و از آنجا به (کوزینارا - ۶) و (پاوا - ۷) و (وزالی - ۸) تعیین میکند

زائران چینی که در قرن پنجم و هفتم بعد از میلاد به هندوستان آمده خرابه های (کاپیلاواتو) را دیده اند یکی از این زیارت کنندگان (هیون تسانگ - ۹) نام دارد در سفر نامه خود راجع بخط سیر مسافرت خویش مطالبی با دقت و صحت کامل ذکر کرده است که با آنچه مستقیماً یا بطور غیر مستقیم و کنایه در کتب مقدس سیلانی راجع بجای این محل ها میتوان یافت تطبیق دارد

در اثر پیروی از یادداشت های این زائر چینی (فوهرد) در نزدیکی قصه مؤسوم به (پادریا - ۱۰) در فاصله دو میل انگلیسی در شمال شهر (بها گوانپور - ۱۱) ستونی را یافته که زائر چینی نیز آنرا دیده و متذکر شده است؛ این ستون را در اواسط قرن سوم پیش از میلاد پادشاه آسکا - ۱۲) در باغ (لومبینی - ۱۳) یعنی جایگاه تواد (بودا) بر پا ساخته است

کتیبه که در روی این ستون کشف شده است این موضوع را ثابت میکند زیرا روی آن چنین نوشته است: «در اینجا (بودا) یعنی خردمندی که از نژاد و خانواده ساکیا است بدنیا آمده است . . .» این پادشاه ستونی سنگی بر پا داشته که این معنی را میرساند: این جا فرخنده حال تولد شده است

دور تر از جای این ستون درست در همان امتداد و فاصله که زائران چینی تعیین کرده اند (فوهرد) خرابه های وسیعی یافت که محل شهر (کاپیلاواتو)

(۱) Fuhrer (۲) Kosambi (۳) Saketa (۴) Savatthi

(۵) Setabyi (۶) Kousinara (۷) pava (۸) Vezali

(۹) Hiuen - Tsang (۱۰) paderia (۱۱) Bhagvanpour

(۱۲) Acoka (۱۳) Loumbini

بوده است بدیهی است که میتوان در این مورد نیز بانتقاد پرداخت و متذکر شد که آیا آنجا که (آسکا) خود حضور یافته و خرابه هائی را دیده است واقعا در قدیم شهری بنام «کاپیلاواتو» وجود داشته است؟

راجع بامدر «بودا» موسوم به (مایا-۱) یعنی نیروی سحر آسا نیز از لحاظ انتقاد نظریه های مختلفی اظهار شده است زیرا برای معنی اسم این زن تعبیرهای مختلفی کرده اند؛ بعقیده «سنار» (مایا) که چند روز پس از تولد پسرش رخت از این جهان بر میندند بخار و مه صبحگاهی است که در برابر اشعه آفتاب نابود میشود.

ولی آیا در زوی زمین مادرانی نبوده اند که هنگام وضع حمل مرده اند؟ (ویبر - ۲) در آغاز اسم مایا را کنایه از نیروی تکوین جهان و مخلوقات می پندارد که در فلسفه (سانکپه) ذکر شده است ولی سرانجام معتقد میگردد که تصور واسم (مایا) بفسفه (سانکپه) ربطی ندارد بلکه مربوط با فکر و تعلیمات (ودانتا-۳) است ولی باید دانست که مفهوم نیمه فلسفی و نیمه عرفانی «مایا» هیچگونه ارتباطی با آثار قدیمی بودائی ندارد و نام مادر بودا با این نوع تصورات و فرضیات بیگانه است.

خلاصه باید دانست که ما اعتماد کاملی بداستان قدیمی دازیم و یقین است که شهر «کاپیلاواتو» سابقاً وجود داشته و بودا دوران جوانی را در آنجا بسر برده است و کتب مقدس که نام مادر او را «مایا» ذکر کرده اند بعنوان رموز و استعاره نبوده بلکه از آن رو است که واقعا بدین نام خوانده میشده است از بیانات سابق معلوم شد تا چه اندازه نگارنده؛ داستان بودا را صحیح میدانم و چه ارزشی برای آن قائل است، اکنون شرح حال او میپردازیم

فصل دوم - دوران جوانی بودا

در اواسط قرن ششم پیش از میلاد در سر زمین (ساکیاها) و در خانه آنها کودکی از نژاد نجبا و اعیان دنیا آمد، او را (سدھاتا - ۴) نامیدند ولی بجز این نام که این کودک در میان خانواده و خویشاوندان بدان معروف بود او را نام های دیگری است که بیشتر در زبان مردم شایع بود، هنگامیکه مانند یک راهب آواره و سرگردان گردش میکرد در هندوستان بموعظه و ارشاد میپرداخت معاصرین او را (گوتاما - ۵ زاهد) میگفتند این اسم یا لقب

(۱) Maya (۲) Weber (۳) Vedanta (۴) Siddhattha (۵) Gotama

بعدی را خانواده (ساکیا) بر حسب عادات و رسوم خانواده های نجبا و اعیان هندی از یکی از خانواده های قدیم شعرای هندی اقتباس کرده اند.

در نظر نگارنده یکی از نامهای این شخص که از همه نامهای هندی معروفتر است مناسب تر و عادی تر میباشد و آن (بودا) است؛ کلمه (بودا) یعنی کسیکه بیدار شده یا کسیکه دانا است.

این نام واقعا اسم خاص نیست؛ گروندگان (بیودا) و پیروان او مقصودشان از بردن این نام لیاقت و دانشمندی استاد خود بوده که بوسیله آن از خطا رسته و حقیقت را دریافته و باصل سلامت و نجات رسیده است. وضع رابع دیگری که معاصر (بودا) است یعنی «ناتا پوتا» پیشوای فرقه «جائیناس» و همین طور عده دیگری از رؤسا و پیشوایان فرقه های هندی در آن هنگام نیز چنین بوده است، گروندگان در میان اسامی دیگر آنها را باسم (بودا) نیز میخوانده اند.

اما راجع بکلمه «ساکيامونی - ۱» یعنی خردمند خانواده «ساکیا» که در مورد «گوتاما بودا» استعمال شده است باید دانست این اسم مخصوص زبان شاعرانه است و در ادبیات بسیار قدیم بندرت ذکر میشود

ساکیاها

روی نقشه هندوستان با دقت کامل میتوان زادگاه «بودا» را نشان داد، در میان سلسله کوههای هیمالیا، در (نپال) آنجا که جریان آرام رود «راپتی ۲» شمال شرقی استان «آدو - ۳» را آبیاری میکند دشتی است بوسعت تقریبی سی هزار میل انگلیسی؛ قسمتی از این دشت جزء ناحیه (نپال) و قسمت دیگر جزء حوزه (باستی - ۴) و (گراخور - ۵) است، در سمت شمال و در امتداد کوههای این قسمت (ترائی - ۶) یعنی منطقه بزرگ باتلاقی و پراز جنگلی که مشرف بر اولین دامنه های کوهستان است واقع میباشد، در جنوب این قسمت ناحیه حاصلخیزی واقع شده که همه جای آن از جنگل پوشیده است و دریاچه های پراز ماهی فراوان دارد؛ رودخانه های بسیار که عموماً زیاد طغیان دارند در این ناحیه موجود است؛ در همین قسمت منطقه محدودی واقع است که (ساکیاها) مالک بوده و در آنجا ریاست و آقائی داشته اند، از طرف مشرق رودخانه (رهینی - ۷) آنها را از همسایگان شان جدا میساخته است، امروز نیز این رودخانه بهمان نامیکه

(۱) Sakyamouni (۲) Rapti (۳) Adhou (۴) Basti
(۵) Gorakhpour (۶) Terai (۷) Roinih

بیش از دو هزار سال پیش موسوم بوده است خوانده میشود ، در طرف مغرب و جنوب ، «ساکیاها» تارود (راپتی) یا ندکی نزدیک بآن مسلط و فرمانروا بوده اند. شاید هیچ نقطه را در روی زمین نتوان یافت که باندازه این قسمت از هندوستان که مجاور کوههای هیمالیا است آبادنش مربوط بکار و فضالیت سکنه آن باشد ؛ هر سال آب زیادی سیل آسا از کوه سرآزیر میشود این سیل ها ممکن است باعث خرابی یا بعکس در اثر کار و کوشش اهالی سبب آبادی و ترقی این سرزمین گردد؛ در دوره های نامنی و بی نظمی ؛ این نواحی بصحرای باتلاقی که از بخارهای متعفن و بانی مالا مال است تبدیل میگردد ولی بیست یا سی سال امنیت کافی است که در این ناحیه زراعت رو بترقی گذارده و مردم ثروتمند گردند و باز در مدت کوتاهی ناامنی علل و اسباب انحطاط روی آور شده و این سرزمین خیلی زود تر از مدتی که آباد شده بایر و بحال اول بر میگردد .

در زمان تسلط و مالکیت (ساکیاها) گویا زراعت این ناحیه خیلی ترقی داشته و پس از ویرانی مجدد در زمان حکومت اکبر شاه بسیار آباد گشته ولی پس از دوره سلطنت این پادشاه بزرگ در اثر بی نظمی و اغتشاش طولانی مدتها خراب و بایر مانده است و اخیراً در اثر مساعی حکومت بریتانیا که سعی میکند وسائل زراعت را فراهم کند و آنچه از لوازم در خود هند فراهم نیست از خارج بیاورد امید میرود این ناحیه نیز بترقی و پیشرفت دوزه های دیرین خود برسد .

در میان جنگلهای بزرگ درختهای (سالاس - ۱) هزار عرطلائی رنگ و زر خیز برنج گسترده بوده است .

برنج کاری که نوشته های بودائی نیز وجود آنها متذکر شده است هنوز هم مانند سابق زراعت عمده این سرزمین است ، در روی خاک مساعد این دشت های پست آب بارانهای موسمی و سیل ها مدت زیادی باقی میماند . باین ترتیب آبیاری زمین ، که برای کشت برنج لازم بوده ؛ و انجام آن با وسائل مصنوعی فوق العاده مشکل است در این ناحیه تقریباً لازم نیست در زمان (ساکیاها) مانند اکنون ؛ دهکده هایی در میان مزارع برنج پراکنده بوده و سایه انبوه درختهای انبه و تمر هندی که دور دهکده و بلوک را فرا گرفته آنها را از نظر پنهان میداشته است ؛ گویا مرکز

ناحیه یعنی شهر (کابیلواتو) ، اهمیت قابل ملاحظه نداشته است ولی دریکی از نوشته های بودائی بعنوان شهر پر جمعیتی ذکر شده که در کوه های تنک آن فیل ها ، عرابه ها ؛ اسبها ، و مردم انبوه بوده اند این شهر در شمال سرزمین (ساکیاها) و در ناحیه واقع است که آنرا اکنون «نیال» مینامند و از باتلاقیها و جنگلهای منطقه (تراپتی) پوشیده شده و نزدیک سلسله تیره کوههای (نیال) که بفرز آنها قله های پر از برف هیمالیا بر آسمان کشیده واقع است منطقه (ساکیاها) یکی از ایالات کوچک اشرافی است که بسیاری از آنها هنوز باقی مانده و از آثار و حدود حکومت های مطلق و امپراطوری های بزرگ هندوستانند ؛ این اندیشه کاملاً صحیح است که (ساکیاها) را پیشرو و طلایه خانواده های (راجپوت) کنونی هندوستان بدانیم که اغلب آنها توانسته اند مسلحانه با راجه های مجاور جنگیده استقلال خود را حفظ کنند ؛ از میان امپراطوری های بزرگ هندی سرزمین و کشور نیرومند (کزالا - ۱) در مغرب و جنوب همسایه (ساکیاها) بوده و با آنها روابط نزدیک داشته است .

(ساکیاها) خود را مانند (کزالاها) و از دودمان پادشاه بزرگ افسانه موسوم به (اکاکا - ۲) که تحریکات حرم خانه سلطنتی او را مجبور کرد بسوی کوهستان فرار کند میدانند . پادشاهان (کزالا) از (ساکیاها) حقوق و مالیاتی مطالبه میکردند و آنکه جنبه تشریفاتی داشته است ولی گویا بعدها تمام سرزمین آنها را اشغال کرده و این سلسله فرمانروایان را منقرض ساخته اند . باین ترتیب میتوان دانست که (ساکیاها) در میان همسایگان خود

اهمیتی نداشته و نیروی نظامی و سیاسی آنها ناچیز بوده است . اما روح خود پسندی و غرور در این طایفه قدیمی معروف بوده است بطوریکه جمله (مفرور مانند یک ساکیا) در هندوستان ضرب المثل بوده است ، برهنه ها که در انجمن ها و جلسه های آنها پذیرفته میشدند از این مطلب آگاهی داشته و میدانسته اند این اربابان خوشگذران برای حکومت دینی خیلی کم اهمیت قائلند ، از اینرو در منابع و کتب قدیمی ثروت (ساکیاها) مورد بحث قرار گرفته آنها را بعنوان (خانواده ثروتمند و افراط کار در نعمت و خوشگذرانی) یاد کرده اند ؛ از طلاها و ثروت زمینی آنها سخن رفته و منبع اصلی این دارائی بدون شبهه زراعت برنج بوده است و آنچه مسلم است این طایفه در استفاده از وضع مساعد سرزمین خود که گویا مخصوصاً برای واسطه بودن بین کوهستانها و دشت (گنگ) ایجاد شده است کوتاهی نکرده اند

بودا پسر پادشاه نیست

یکی از داستانهای بسیار مشهور (بودا) را پسر پادشاه میدانند . در رأس تشکیلات اشرافی (ساکیاها) مسلماً يك نفر رئیس بوده است ولی معلوم نیست طبق چه مقرراتی تعیین یا انتخاب میشده است این رئیس لقب پادشاه داشته ولی این عنوان جز سر سلسله بودن معنایی نداشته است (سود دانا = ۱) پدر (بودا) بهمین معنی عنوان پادشاهی داشته است این مطلب کاملاً مخالف ظاهر قدیمی ترین داستانهای است که راجع بخانواده (بودا) در دسترس است و صحیح تر آنست که (سوددانا) را یکی از ثروتمندان بزرگ و مالکین مهم خانواده (ساکیا) بدانیم ولی داستانهای بعدی او را (سود دانا پادشاه بزرگ) نامیده اند

همینطور پیروان فرقه (جایناس) نیز بنیادگذار کیش خود را که ظاهراً مانند پدر (بودا) بوده است بعدها بعنوان پادشاهی مطلق و بیرومند ذکر کرده اند

(مایا) مادر (بودا) نیز از خانواده (ساکیاها) بوده و چنانکه معروف است خیلی زود یعنی هفت روز پس از تولد پسرش ازدنیارفت ، خواهر (ما یا) موسوم به (ماهاپاچاپاتی - ۲) زن دوم (سود دانا) و جانشین مادر کودک گردید

جوانی وزنا شوئی (بودا)

بعوجب داستانها که بدون شك مطابق واقع هم هست (بودا) دوره جوانی خود را در (کاپیلاواتو) بسر برد از دوره کودکی (بودا) تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست میگویند يك نا برادری و يك ناخواهری زیبا داشته است که هر دو از بطن « ماهاپاچاپاتی » بوده اند ولی معلوم نیست با او چه اندازه اختلاف سن داشته اند در آن روزگار در هندوستان در پرورش کودکان اشراف بیشتر متوجه ورزش های بدنی و تمرین های جنگی بوده و کمتر بتعلیم کتاب (ودا) میپرداخته اند و (بودائی ها) نسبت به پیشوای خود ادعا نمیکند که در کتب مذهبی (ودا) تبحر داشته است ظاهراً بسیاری از روزها را این کودک در هوای آزاد و در املاک پدر خود بسر میبرد است یکی از کتب قدیمی (بودا) را در حالیکه در بیلاق و برای فرار از گرمای زیر سایه درخت سیب گل داری

(۱)Souddhodana (۲) Mahapajapati

نشسته و مشغول تفکر است نشان میدهد

در آن زمان اگر جوانی ثروتمند و نجیب زاده میخواست زندگی راحتی مطابق شأن و مقام خود داشته باشد افلاسه کاخ هر يك با وضعی مخصوص لازم داشت که بترتیب در فصول مختلف در هر يك از آن ها سکونت گزیند : کاخ تابستانی ، کاخ زمستانی و کاخ مخصوص فصل بارانی داستان ها حاکی است که بودای آینده در دوران جوانی بترتیب در این سه نوع کاخ بسر میبرد و زندگی او در میان همان تجمل ها و زینت های ثروتمندان که تاکنون هم در خانه های بزرگان و اشراف هند موجود است میگذشته است ، این خانه ها عبارت است از باغهای سایه دار که در آن ها حوضهای بزرگ آب موجود و در کنار آن درختهای میوه دار کاشته اند در روی سطح حوضها ؛ گلپای رنگارنگ مانند بستر مواجی با آرامش موج میزند و در برابر آفتاب میدرخشد ؛ و شامگاهان عطر این گلها تاجاهای دور پراکنده میگردد

اعیان و اشراف از این قبیل کاخها در بیرون شهر دارند و باگالسهگه یا سوار پیل ها بدانجا میروند و در آن کاخهای خارج شهر دور از قال و قیل مردم در زیر سایه درختهای انبه و درختهای (پیللاس) و (سالاس) استراحت میکنند و از همان هنگام که انسان پادر آستانه این کاخهای نهد آسایش و آرامشی را که آنجا حکمفرما است احساس مینماید میگویند (بودا) پیش از رسیدن بمقام بودائی زناشوئی کرده است

معلوم نیست يك همسر اختیار کرده است یا بیشتر ، گویا پسری بنام (راهولا - ۱) داشته که بعد ها در سلك پیروان او در آمده است .

هیچ دلیلی ندارد که این مطالب را موهوم و اشتباه و مولود خیال بدانیم بلکه بعکس قدیمترین داستانها این حوادث را بدون هیچ منظوری در ضمن روایت ها ذکر میکنند و از آنها میگذرند ولی آنچه معلوم است شخص (راهولا) یا مادرش وسیله و مقدمه پیش آمد و وضع مؤثری نبوده اند . اما اگر راجع بفرضیه های اخلاقی و قواعد (رهبانی بودائی) ها ووظیفه سخت و زهد آنها دقت کنیم متوجه میشویم که با وقایع حقیقی سرو کار داریم نه با خیال بافی ها و افسانه های اختراعی و اگر در این قبیل موضوع ها مطالب تاریخی را آلوده کرده اند از راه دیگری است یعنی از این جهت

(۱) Rahoula

نیست که زناشویی (بودا) را جعل کرده باشد بلکه از آن سبب است که بعکس خواسته اند بگویند آنکس که (بودا) میشود نباید ازدواج کرده باشد

ترك خانه

با شرح مختصر و ناچیزی که داده شد آنچه راجع بچوانی (بودا) باور کردنی است از آثار قدیم اقتباس و نقل گردید
حال باید دانست آیا افکار و اندیشه های مخصوص بچه صورت و در اثر چه عواملی در روح (بودا) پیدا شده است ؟

آیا چگونه (بودا) تصمیم گرفت سر زمین پدران خود را ترك گوید و بخارج رود و زندگی اعیانی در کاخها را بفقرو مسکنت راهبی دوره گرد تبدیل نماید ؟ از این سئوالها بسیار است که باید از ذکر آنها خود داری کرد و گذشت ولی پیدا شدن اندیشه رهبانی و پرورش و بسط آن در فکر (بودا) مطلبی است که آنرا شایان اهمیت پنداشته اند

در میان زندگی یکنواخت ؛ ملایم ، راحت ، بدون زحمت و کار و تیرین تمتع ؛ طبیعت شخص جدی و نیرومند متنفر و خسته شده احساس خستگی مخصوصی در خود مینماید و در اثر عکس العمل این زندگی قرین آسایش و آرامش ، اضطراب مبهمی در روح پدید میآید و سپس آن شخص مایل میشود در جستجوی هدف های عالیه و با افتخار تری برود و مخصوصا از اینکه بآبهره مندیهای گذران و بیبوده جهان خاکی این تمایل عالی رانیتوان راضی نمود نومیدی در او راه میآید ولی آیا چگونه میتوان دانست که این اندیشه ها در ذهن این مرد جوان چه صورتی بخود گرفته است ؟ و چگونه میتوان اندازه تاثیرات و عوامل خارجی را در کیفیات اخلاقی و روحی او تعیین نمود و نشان داد که تا چه حد تمایل عمومی مردان و زنان بترك خانه و خانواده و پذیرفتن زندگی مذهبی و رهبانی در او تأثیر داشته است ؟

یکی از کتب دینی ، اندیشه های اساسی فکر (بودا) را مطابق عقیده پیروان و راهبان قدیمی با سادگی تمام برشته تحریر کشیده است.

(بودا) با شاگردان دوره جوانی خود گفتگو میکند و پس از آن که زندگی خود را در کاخهای زیبا ؛ در حالیکه پیرامون او را عیش و افراط در تجمل و خوشگذرانی فرا گرفته شرح میدهد بدینسان سخنرا دنبال میکند:

شاگردان من ؛ این بود ثروتی که در اختیار داشتم ؛ و این بود زندگی آمیخته بامسرت و شادمانی که میگذراندم ، ولی در همان هنگام اندیشه که ذیلا برای شما بیان میکنم در وجود من بیدار شد :

يك فرد عامی که در جهالت و نادانی فرو رفته هر چند پیرو فرتوت شده و نتواند از چنگال پیری و ناتوانی رهایی یابد چون دیگری را میبیند که بمرحله ضعف پیری و ناتوانی رسیده از او متنفر میشود در صورتیکه این تنفر بخود او باز میگردد .

من نیز در معرض پیری هستم و از چنگالش مرا گریزی نیست پس اکنون که چنین است و از رسیدن بضعف و پیری چاره ندارم چون دیگری را بدان دچار دیدم آیا باید احساس نفرت کنم ؟

نه این عمل برای من شایسته نیست .

شاگردان من ؛ چون اینگونه اندیشه ها در من راه یافت تمام شادمانی و مسرت که لازمه جوانی است در وجود من ناپدید شد و نظیر همین اندیشه نیز راجع بیماری و مرگ در ذهن من بیدار گشت :

يك فرد عامی که در جهالت و نادانی فرو رفته و در معرض بیماری است و از چنگال آن نمیتواند بگریزد . . .

(بهمین ترتیب نظیر همان رشته اندیشه هائی که راجع بچوانی و پیری یاد آور شدیم در موضوع بیماری و تندرستی و مرگ و زندگی ذکر شده است)
(شاگردان من ، چون این اندیشه ها در وجود من بیدار شد شادی و مسرتیکه لازمه زندگی است نابود گردید)

آنچه بنظر میرسد ؛ بعد ها در داستانها این نکته مورد توجه شده است که این اندیشه ها را باید بکار بست و آنها را حساس تر و روشن تر ساخت حال باید دید برای اولین دفعه چرا و بچه کیفیت اندیشه پیری و بیماری و مرگ در (بودای) جوان و تندرست و زنده آنهم بانیروی مؤثری پیداشد ؟ چه سرمشق مؤثر و پر معنایی راه فرار از رنج را باو نشان داد ؟

این موضوع را علاقه مندان خواسته اند بوسیله تمثیل ها بیان کنند و از اینرو سرگذشت معروف گردشهای چهار گانه (بودا) در باغهای خارج شهر برشته تحریر در آمده است

در این گردشها نشانه های بی ثباتی و سنجی بودن موجودات زمینی در تحت شکل پیر مردی بدون پناه ، بیماری سخت و شخصی مرده بترتیب

و توالی در نظر (بودا) مجسم میشود و در آخرین مرحله نشانه آرامش و نجات از همه رنجهایی که سنجی بودن متاع حیات دنیا باعث میگردد در وجود راهب دوره گردی که با سری تراشیده و لباس زرد براه رفتن مشغول است ملاحظه میکند

قسمت دیگر داستان فرار (گوتاما) را از زادگاه و خانه خود بعثتی که در بالا ذکر شد نقل میکند

بموجب داستانی قابل اعتماد هنگامیکه (گوتاما) خانه پدری راترك گفت و زندگی مذهبی و رهبانی اختیار نمود ۲۹ ساله بود

بعدها شاعری که مقامش برتر از شعرای متوسط بود این داستانرا با ملحقات و زوائدی تلفیق کرد و بدین ترتیب ترک خانه و اختیار زندگی رهبانی (گوتاما) بصورت منظومه در آمد و بطوریکه در افسانه‌های بعدی ملاحظه میکنیم این موضوع رنگ هندی بخود گرفت

این داستان باین ترتیب نقل شده است

شاهزاده با گالسه برای تفریح از خانه بیرون رفت، در اثناء گردش راهبی تارك دنیا را مشاهده کرد و متوجه سعادت زندگی گوشه نشینی و ترك دنیا گردید؛ هنگام مراجعت چون خواست سوار شود تولد پسرش را با و اطلاع دادند و او چنین گفت؛ «پسر من که بدنیا آمده (راهولا) است، این زنجیری است که مرا مقید میسازد» مقصودش از زنجیر علاقه است که ممکن است او را بر زندگی در خانواده که از آن گریزان است پا بند سازد.

چون بشهر نزدیک شد شاهزاده خانمی از بالای قصر او را بر فراز ارابه و در حالیکه هاله از نور پیرامون او را فرا گرفته بود دید و با صدای بلند این سخنان را ادا نمود. فرخنده باد عیش و آرامش پدر و مادری که چنین فرزندی دارند گوارا و فرخنده باد عیش و آرامش خانمی که چنین شوهری دارد! مرد جوان سخنان این زن را میشنود و پیش خود اینسان میاندیشد «آری این زن درست میگوید، در قلب مادر؛ هنگامیکه چنین فرزندی را مشاهده میکند آرامش فرخنده جایگزین میگردد؛ در قلب پدر و همسر نیز آرامش فرخنده پیدا میشود اما باید دید آرامش فرخنده که دل را شادمان میسازد از کجا است؟

سپس خود پاسخ این اندیشه خویشان را چنین میدهد:

«هنگامیکه آتش حرص؛ کینه، نادانی و کوری خاموش گردد موقعیکه، خطاها؛ و همه گناهان و عقوبت ها از بین برود آنگاه قلب انسان آرامش فرخنده احساس میکند»

در کاخ مخصوص عده خدمتکارزیا و آراسته در پیرامون شاهزاده مشغول کارند و سعی میکنند بوسیله موسیقی و رقص خیال او را از اندیشه های خود منصرف سازند، ولی او نه بآنان نگاه میکند و نه به آهنگ و سخنان نشان گوش میدهد؛ و خیلی زود میخواهد. سحرگهان بیدار میشود و در پرتو نور چراغها زنان خواننده ورقاصه را میبیند که چمباتمه زده بعضی دز خواب حرف میزنند؛ از دهان برخی دیگر آب سرازیر شده؛ لباس عده از آنان عقب رفته، بدبختیها و نقایص شرم آور بدنشان نمایان است؛ از دیدن این مناظر (بودا) خود را در قبرستانی (جا یگا. سوزاندن جسد انسان) که سطح آنرا نش های شوم و زشت فرا گرفته است میپندارد و خانه را در پیرامون خود در حال سوختن و شعله ور می انگارد

در این حال بصدا آمده چنین میگوید، «بدبختی عجیبی است: اندوه و غم مرا احاطه کرده؛ اکنون هنگام عزیمت من برای سفر بزرگ در رسیده است» با این شتاییکه برای فرار دارد يك اندیشه او را متوقف میسازد.

آری بفکر پسرش که تازه بدنیا آمده میافتد و باخود چنین میگوید «میخواهم پسر من را به بنام» از اینرو. باطاق خانمش میرود، او را در خواب راحت میبندد تمام سطح بسترش از گل پوشیده است و دستش روی سر بچه قرار دارد، در این هنگام این اندیشه بخاطر (بودا) میآید، «اگر دست خانم را از روی سر بچه بردارم تا از ماه رویش چشم روشن شود، طبیعاً بیدار خواهد شد، پس اکنون میروم و چون بمقام بودائی رسیدم بر میگردد و بفرزندم میپردازم»

در بیرون منزل اسب با دفای (بودا) بنام (کانتاکا - ۱) در انتظار او است بدین ترتیب شاهزاده بدون اینکه، هیچ چشمی نگران او باشد از خانه فرار میکند؛ و دور از زن و فرزند و خانواده و سرزمین موروئی؛ آری خیلی دور از همه آنها در شب تاریک راه زیادی می پیماید، تا برای روح خویشتن و برای عموم جهان و خدایان راه نجات و تسلیتی پیدا کند؛ ولی (مارا) شیطان بد خواه مانند سایه بدنبال او روان و مترصد است که از جنگ

ها و کشمکشهای درونی که در صحنه این روح آشفته بوقوع می پیوند استفاده نماید، زیرا يك لحظه ضعف و سستی؛ يك تمايل بد و يك اندیشه ناسازگار و غير عادلانه؛ دشمن منفور او یعنی (بودا) را باراده و دلخواهش و ادار بتسلیم میسازد.

آنچه در بالا گفته شد از روی ترجمه اشعار بود اکنون توجه خواننده را ببيان آنچه یکی از شرهای ساده حاکی است جلب میکنیم.

آنچه از قدیمترین زمان راجع بفرار و یا صحیح تر بگوئیم درباره عزیمت و خروج (بودا) از خانه خود برشته تحریر در آمده ذیلانگاشته میشود: «گوتامای زاهد و جوان؛ در دوران جوانی؛ در هنگام نیرومندی و شادابی و در بهار زندگانی خانه خود را ترك گفت تا با سرگردانی و آوارگی روزگار بگذراند؛ «گوتامای زاهد برخلاف اراده پدر و مادر و باوجود اشگهائی که میریختند موها و ریش خود را تراشید، جامه های زرد بتن کرد و خانه را ترك گفت تا با آوارگی و دوره گردی زندگی کند»

در جای دیگر در این موضوع چنین گفته شده است:

«در زندگی در تنکنای خانه قید و بند و نا پاکی مشهود است، آزادی در ترك خانه است، چون (بودا) اینگونه اندیشید خانه خویش را ترك گفت» آنچه ذکر شد در برابر قسمتهای منظومی که قرنهای بعد راجع بعزیمت «بودا» از شهر خود یعنی (کاپلاتو) سروده اند آب و رنگی ندارد ولی این موضوع دلیل بر آن نیست که این چند قطعه کوچک قدیمی و بدون تصنع را که مردمی در روزگار پیشین میدانسته و یا تصور میکردند که راجع باین موضوع میدانند ندیده بینداریم.

دوره ریاضت و جستجوی های پی نتیجه

بدین ترتیب جوانی (بودا) در وطن خودش سبری گردید ولی دوره نوینی در زندگی او آغاز شد یعنی خود باختیار تن با آوارگی و زندگی رهبانی داد و سپس مانند زاهدی بیابان گرد روزگار میگذراند؛ برای این منظور نخستین اقدام لازم این بود که روابط زندگی خانوادگی را بگسلد زیرا مطابق قضاوت افکار زمان، تنها باین شرط میتوانسته است در جستجوی نیم ابدی باشد.

بر حسب تمام ظواهر و احتمالات، (بودا) در تمام مدت هفت سالیکه

بعد از عزیمت از خانه و اختیار زندگی رهبانی بر او گذشت در جستجو و تحری حقیقت بود و پس از گذشتن این مدت در روان و وجدان خود احساس کرد؛ بمقام بودائی رسیده و نجات یافته است و راهنمایی و نجات خدا یا ن و افراد بشر بعهده او است.

در این هفت سال بترتیب درس های دو معلم روحانی را شروع کرد و بر حسب تعلیمات و هدایت آن ها منتظر رسیدن بمقام یا حالتی بود که در اصطلاح آن زمان «برترین حالت آرامش عالی» یا فنا، نیروانا و حالت ابدی مینامند.

با کدام وسیله و با چه تعلیماتی این دو معلم روحانی میخواهند او را باین مقام هدایت کنند؟

بدون شك وسیله ارشاد آن ها عبارت بوده است از تحريك و تلقین حالات روحانی که منتهی بجذبه میشود، این ترتیب ریاضت در آن زمان معمول بود و بعدها نیز همین نوع عملیات در کیش بودائی نقش بسیار مهمی داشته است، برای این حالات کافی است مدتی انسان بعضی حالات را که پیش یاد گردید پیوسته ادامه دهد تا بوسیله آن ها روح از محدودیت های خود و از هر فکر و تصور و گمان، حتی از عدم فکر و تصور رهائی یابد (۱) با این ریاضت ها و عملیات زاهدانه (بودا) آرامش نیافت و از اینرو پیروی معلمین خود را ترك گفت و بر حسب تصادف در سر زمین (مگده - ۲) مشغول گردش و راه پیمائی شد تا سر انجام بقریه (اورو ولا- ۳) رسید. بموجب یکی از نوشته های قدیمی شخص «بودا» راجع باین سیر و سیاحت چنین میگوید:

«شاگردان من چون باین مکان رسیدیم با خود اینگونه اندیشیدیم:

واقماً اینجا سرزمین دلپسند و مطبوعی است، این جنگل بسیار زیبا است رودخانه صاف و شفاف با آرامی تمام جریان دارد و جاهای قشنگ و مناسبی برای آب تنی در کنار آن میتوان یافت در اطراف رود خانه دهکده های زیبا وجود دارد که میتوان بدان ها عزیمت کرد اینجا برای کسی که دارای

(۱) این حالت شبیه است بآنچه بعضی متصوفه ایران بعنوان (ترك) و (ترك ترك) یاد کرده اند.

(۲) Ourouvela (۳) Magadah (۲)

قلبی شریف و عالی است و خواهان سلامت و نجات میباشد جای امن و آسایش است»

یکی از مسافران معاصر که همین جا را توصیف میکند؛ از دشت‌های سایه دار و چمن زارهای وسیع و تپه های نرم و پر از درخت و سنک‌ها؛ گفتگو مینماید، در این توصیف‌ها و نشانه‌ها آثار منطقه حاره کم مشهود است

آنجا در بیشه‌های (اورولا) (گوتاما بودا) سالیان دراز با ریاضتهای سخت و جهاد با نفس گذرانده است و بطوریکه در آثار مکتوب مسطور است مدت‌ها در حالیکه زبان را بسقف دهان چسبانده در گوشه از این سر زمین نشسته و با شکنجه و زحمت سیار فکرش را متوجه مقصود عالی خود داشته و منتظر هنگامی بوده است که نور و دانش ما فوق طبیعی سراغ او آید ولی بر تو این نور و دانش باو نمیتواند از این جهت سعی کرده چه بیشتر از آخرین لوازم نیازمندی‌های جسمانی امساک کند و از اینرو از نفس کشیدن و غذا خوردن خودداری نمود، پنج زاهد دیگر که در نزدیکی او اقامت داشتند از ریاضت‌های بسیار سخت او در شگفت بودند و منتظر بودند ملاحظه کنند نور و دانش مطلوب چه هنگام بر او بر تو میافکند تا پیروا گردیده و طبق دستور و تعلیمات او در جستجوی راه نجات باشند

بدن (بودا) سرانجام از آسیب‌هایی که در اثر ریاضت بخود روا داشته بود فرسوده گردید و با اینوصف خود را از هدف دور میدید ولی ضمناً دریافت که ریاضت و عبادت بهیچوجه نمیتواند او را بسر منزل مقصود برساند؛ از اینرو شروع بخوردن غذای فراوان نمود تا نیروهای از دست رفته او باز گردد؛ و در همین موقع؛ پنج نفر همراهان، او را ترک گفتند زیرا او را در راه مقصود شکست خورده یافتند و از او نمیتوانستند دیگر انتظار راهنمایی و هدایتی داشته باشند، باین ترتیب (گوتاما) تنها ماند

پوران اسمائیلی

بر حسب آنچه داستانهای قدیمی نقل میکنند، یکشب ساعت موعود فرا رسید، و (بودا) خودیقین حاصل کرد بمقصود رسیده و (دانا) شده است، در آن هنگام زیردرختی که از آنوقت بدرخت معرفت موسوم گردید نشسته بود؛ و در ضمن کوششهایی که برای فراموش کردن خود مینمود، از حالتی بحالت

روشن تر و عالی تر مستقل میگردید؛ ناگهان فکرش روشن شد و همه چیز برای او آشکار گردید و در حالت شهود و قرین معرفت که همه چیز را دید و دانست تصور کرد که بر ازر گردانی ارواح که در دایره تجدید حیات گرفتارند آگاه گردیده و دانسته است که منشاء رنج جهانیان چیست؛ و از چه راهی میتوان این رنج را از بین برد. آنچه را خود او در این موضوع گفته است ذیلا مینگیریم.

« هنگامیکه این مطالب را کشف می کردم و خود را باین مکاشفات مشغول میداشتم، روح من از وابستگی بحرص و شهوت و علایق دنیوی و خطا و نادانی نجات یافت و در این موجود نجات یافته معرفت براه نجات نیز پیدا شد، لزوم تجدید حیات از بین رفت، حالت قدس و پاکی در رسید و وظیفه بانجام آمد، و من دانستم دیگر بدینجهان باز نمیگردم، اینست آنچه من دانستم» از این هنگام بعد بودائیهها دوره نوینی در زندگی استاد خود و همچنین در زندگی افراد بشر و خدایان قائل شده اند (گوتاما) زاهد به مقام بودائی رسید، دانشمند و بیدار گردید؛ این شب که (بودا) در زیر درخت معرفت و در ساحل (نرانجارا - ۱) بسر برده شب مقدس بودائیهها است

تاریخ است یا افسانه؟

باین ترتیب کتب مقدسه کشمکشها و جنگهای درونی (بودا) را شرح میدهند (البته این جنگها پس از پیروزی و حصول یقین و آرامش پایان یافت)

آیا این داستانها ارزش تاریخی دارد؟

ما اکنون در برابر یکی از آن نوع سؤاها هستیم که انتقاد تاریخی نمیتواند با پاسخ قطعی (آری یا نه) بطور واضح و صریح جواب دهد. و اگر مدارک و منابع این قسمت مخصوص را با دقت بررسی کنیم نمیتوان اطمینان حاصل کرد که با تاریخ سروکار داریم یا با افسانه در ضمن این مدارک مطالبی محققاً صحیح و موضوعهائی مسلماً غلط و اشتباه میبایم ولی معلوم نیست طریق رسیدن استاد و پیشوا بمقام بودائی جزء قسمتهای صحیح است یا غلط

مثلاً فرض کنیم (بودا) در زمان حیات خود نه هرگز این آزمایش

ها را گذرانده نه این راه را رفته و نه در این اندیشه ها بوده است . ولی از این فرض نمیتوان دریافت که چگونه این مطالب و سرگذشتها در میان پیروان (بودا) پیدا شده است زیرا اگر او (بودا) بوده و دانش مقدس را داشته است باید در زمان و مکان معینی بمقام بودائی رسیده و دانش مقدس را فرا گرفته باشد .

ولی پیش از آن زمان چه واقع شده است ؟ در این مورد نیز باید نتیجه را از دوران داستانی که در شرف تشکیل بوده است خواست :

« در سابق ، مدتی بسیار دراز ، این احساس مؤثر و دردناک بر (بودا) مسلط بوده است که چرا هدف و مقصود از او دور است . ولی تا اینجا مطلب تمام نیست ، آیا در این راه طلب و مقصود و در عین این تاجر و نومیدی (بودا) بچه کاری مشغول بوده است ؟ پیروان (بودا) ظاهراً بر علیه اندیشه و تمایل زاهدان و راهبان که رسیدن بنجات و عالم ملکوت را فقط در اثر روزه داری و تحمل ریاضات سخت میدانسته اند مبارزه می پرداخته اند ؟

بدیهی است اشتغال باین مبارزه ها بطریقه های مختلف و متضاد در ضمن بیان اولین کوششهای (گوتاما) برای رسیدن بمقصود منعکس است زیرا بنا بر آنچه روایات حاکی است او پیش از دست یافتن بگنج حقیقی نجات از طریق خطای زهد و ریاضت در جستجوی مطلوب یعنی سلامت و نجات بوده است ، او بیش از دیگر راهبان و برهمن ها در ریاضت و بخود رنج دادن کوشش کرده و سپس خود به بیهودگی این تلاش ها پی برده و پس از آنکه از راه خطا منحرف شد و از طریق صواب داخل گردید بمقام بودائی رسیده است

بطوریکه خوانندگان نیز متوجه میشوند ، آثار مکتوبی که در آغاز موضوع (رسیدن بمقام بودائی) «گوتاما» را خیالی جلوه میدهد و سپس برای این مقام اهمیتی فائل شده و حوادث بعد از رسیدن بمقام بودائی را تشریح میکند ، خود جنبه افسانه و خیالی دارد .

ولی بعقیده نگارنده این موضوع بهیچوجه از وزن و ارزش ادله که در کفه دیگر ترازو میتوان نهاد نمیکاهد .

این تغییر ناگهانی در خط مشی زندگانی درونی (بودا) منحصر باو نبوده است و نظائری دارد .

در تمام ادوار ، طبیعت های متشابه (بودا) ؛ در موقعیت ها می همانند او قرار داشته و حالتی شبیه آنچه ذکر شد در خود احساس کرده اند . نگارنده در این موضوع هیچ شکی روا نمیدارد و اطمینان کامل دارد در دوره های مختلف تاریخ و باشکال بسیار متفاوت نظیر این موضوع را میتوان یافت ، که در فاصله زمان معینی مردی کاملاً تغییر یافته است ، و حتی روز وساعتی را که آن مرد از نادانی و اسارت نجات یافته و بمعرفت و دانش رسیده معلوم است ، و چون آن شخص امیدوار بوده است این حالت ناگهانی که گاهی شدید و طوفانی است و روح را روشن میسازد پیدا شود انتظار موقع را داشته و بالاخره خود آنرا احساس نموده است .

در میان کلیسا و جامعه مسیحی (متدیسم - ۱) این موضوع زیاد دیده میشود ولی تنها منحصر باین دسته هم نیست ؛ بعلاوه این قبیل حوادث منحصر بمردمان طبقه سوم که در محیط عقلی و علمی آشفته زندگی میکنند نمیباشد بلکه بعکس طبایعی که دارای روحی حساستر و ظریفتر و نیروی خیالی قوی تر و فعالترند بیشتر در معرض این پیش آمدها قرار دارند .

آیا این قبیل مردم بطور ناگهانی احساساتی همچنان آمیز و باحرارت تر و تخیلی نیرومند تر از پیش در خود مییابند ؟

آیا در موقع مخصوص حال جذبه بآنها دست میدهد ؟ یا اینکه پس از یکدوره مبارزه های درونی در لحظه معین احساس استراحت و آرامش میکنند ؟

این مطالب را این قبیل اشخاص با بیان خود بدین طریق تعبیر میکنند : « این حالت کار روح است که بمقام کشف و شهود رسیده است این ندای جهان توانا و نیرومند الهی است »

و پس از رسیدن باین حالت این مردان بیان دیگری دارند و زندگی آنها خط مشی نوینی پیدا میکند .

بطوریکه کتب مقدس بودائی حاکی است در زمانهای پیشین و با احتمال قوی در زمان خود (بودا) نیز اعتقاد بروشن شدن ناگهانی ذهن و پیدایش کمال و دانائی روح در يك لحظه ؛ عقیده رائج و عمومی بوده است ، در

(۱) Methodisme یکی از شعب پرستان است که در قرن ۱۸ برای بیدار کردن حس مذهبی تاسیس شده ، اصول و مقرراتش بسیار سخت است

میان بودائیا و (جائیناها) ادعای فوق باصراحت و وضوح دیده‌میشده‌است و عدهٔ با چهرهٔ روشن و با کمال خرسندی بیکدیگر برخورد کرده و مدعی بوده‌اند (راه نجات) از مرگ را یافته‌اند و این سؤال را غالباً از یکدیگر می‌کرده‌اند: آنکس که خواهان و جوینده راه سلامت و نجات است برای رسیدن بمقصود چه اندازه وقت لازم دارد؟

این عده مردان بسختان بیکدیگر با توجه گوش میداده‌اند و گاهی بکمک اندیشه‌های مخصوص و ضرب‌المثل‌ها و کنایات و گاهی بطور مستقیم بیکدیگر میگفته‌اند: «روز و ساعتی که نعمت‌ابدیت روح نصیب انسان میشده بارادهٔ او نبوده ولی استاد بشاگرد خود وعده میداده‌است که اگر راه صحیح را تعقیب کند بمقصود خواهد رسید، آری جوانان نیکو نهاد که برای عشق و علاقهٔ بحقیقت و نجات‌خانهٔ خود را ترک گفته و زندگی رهبانی بر می‌گزینند و رهرو این طریق میگردند پس از اندک زمانی عالیترین مقام قدس را نصیب خواهند داشت و از آن پس حقیقترا شناخته آنرا بالعیان مشاهده میکنند» (۱) این شهود و عیان‌حقیقت را بعضی از راه‌ریاضت‌جستجو می‌کرده و عدهٔ دیگر (در اثر پرورش و انبساط روح که آمیخته با آرامش ممتد جسم باشد) و در اثر یکنوع حالت جذب می‌دانسته‌اند، ولی همه سالکان این راه منتظر لحظهٔ وصول بمقصودیکه یقین داشته‌اند بدان خواهند رسید بوده و پیش از فرا رسیدن آن لحظه وجود طبیعی خود را تیره و مضطرب احساس می‌کرده‌اند

چگونه میتوان حالی‌را که این مردم در جستجوی دریافت آن بوده و از اینرو معتقد باحساس کردن آن میشده‌اند تصور کرد مگر اینکه فرض کنیم حالی روشن و محقق و حاکی از خلوص بوده‌است؟

۱ - مثلا در یکی از کتابها چنین مسطور است .

«شاگردان من، هیچ شاگرد نمیتواند خود تصمیم بگیرد که امروز یا فردا یا پس‌فردا روحش از علاقه و وابستگی بموجودات زمینی آزاد شود؛ ولی بدانید اگر شاگردی با مهارت در راه راست سلوک کند؛ و بتفکر و تعقل پردازد زمانی میرسد که روحش از تمام علائق دنیای خاک‌آلود می‌گردد» سالک مانند دهقانی است که باید زمین را شخم و آمادهٔ زراعت نماید تخم بپاشد؛ آبیاری کند، ولی نمیتواند بگوید من میخواهم حاصل زحمت من امروز یا فردا برسد معذک روزی می‌آید که ثمره و محصول زراعت خود را بدست می‌آورد

بعلاوه این مردم خیالبافی نمیکرده و جهان بیرونی را وهم و خیال نمی‌پنداشته‌اند

آنکس که موفق باحساس حالت‌مذکور میشده برای همیشه‌خاطرهٔ آن را در ذهن خود محفوظ میداشته‌است، چنانکه در کتب مقدسه این مطلب بشرح زیر مسطور است:

همانطوریکه پادشاهی مهذب و عالی‌مقام سال تولد؛ محل تاجگذاری و جائیرا که در آن جنگی رافتح کرده‌است در تمام دورهٔ زندگی بخاطر دارد بیک نفر راهب نیز جائیرا که در آن زندگی معمولی را ترک گفته و لباس زهد و رهبانیت بتن نموده و محلی را که در آن چهارحقیقت مقدس را کشف کرده، و مکانی را که ازهر گناهی پاک؛ بنجات و حقیقت رسیده و آنرا باشهود و عیان رو بروی خود دیده‌است بیاد دارد.

پس در اینصورت چه خلاف واقعی است اگر بگوئیم؛ چنین انتظار و امیدی روح مردی را که از دودمان (ساکبهااست) بهنگام عزیمت از زادگاهش بخود مشغول داشته‌بوده، و او تمام این جنگها و مبارزه‌های آمیخته از بیم و امید را که در تاریخ زندگی تمام بزرگان و بنیادگزاران دین و دانش و اخلاق دیده میشود میدانسته و با آنها آشنائی داشته‌است؛ و پس از یکدوره رنجهای سخت فکری و روحی (چرا نگوئیم؟ حتی جسمانی) در یک لحظه معین احساس آرامش حقیقی و یقین درونی در او ظاهر شده و چون پیدایش نور معرفتی‌را که آرزوی او بوده در خود احساس نموده آنرا نشانهٔ رسیدن بنجات دانسته و در مقابل آن سرتعظیم فرود آورده و از آن پس خود را (بودا) (یعنی‌جانشینی که قانون‌های جهانی برای بوداهای پیشین تعیین نموده) پنداشته و براه افتاده‌است، تا از سعادت و نعمتی که نصیب او شده دیگرانرا نیز بر خور دار سازد؟

و اگر جریان حوادث چنین بوده، چگونه (بودا) برای شاگردانیکه آنان را در راه قدس و وصول بحقیقت راهنمایی می‌کرده آن احساسات درونی را که مقارن وصول به‌هدف و مقصود در خود داشته تشریح نموده‌است؟

میتوان گفت در میان پیروان (بودا) و حتی در وجدان و روح شخص او بر روی این اسرار درونی پرده و قشری از تصورات فلسفی مدرسه‌ای و صور مکتب فلسفهٔ جزمی کشیده شده ولی خاصیت اصلی آنها پیوسته از میان این پرده و از درون این قشر هویدا است. و بدین معنی خلاصه میتوان چنین اندیشید که این داستان یا افلا قسمتی از آن صحیح است.

در جائیکه جز وجوه احتمال چیزی نمیتوان یافت انتقاد تاریخی نمیتواند قضاوت قطعی نماید؛ اکنون هر کس مجاز است هرگونه بخواهد در این مورد تصمیم بگیرد، یا از تصمیم گرفتن خود داری کند ولی نگارنده بخود اجازه میدهد که آنچه راجع بوصول فرزند (ساکیاها) بمقام بودائی در داستان ذکر شد يك قسمت واقعی از تاریخ بداند

فصل سوم = آغاز ارشاد

در منابع و مدارک و آثار بودائی؛ با آغاز این فصل نوین از زندگی (بودا) قسمت های تاریخی بتفصیل شروع میشود. و میتوان ملاحظه کرد که هیئت قدیمی پیروان (بودا) چگونه نخستین اقدامهای (استاد) پیروزی های نخستین مؤمنان و شکست مخالفان را اندیشیده اند.

پیروان (بودا) مدتها در اندیشه تشریح و تثبیت وقایع زندگی (استاد) خود نبودند ولی طبعاً در نظر آنان لازم بوده است برای آغاز زندگی و واپسین روزهای حیات او اهمیت خاصی قائل شوند و از همین جهت بزودی شرح زندگانی او بصورت داستان در آمده است.

هر کس میتواند بتجربه موضوع ذیل را دریابد.

پس از گذشتن یکمده روزهای یکنواخت، خاطره ها و حوادث بتدریج به صورت مبهمی در آمده و با یکدیگر مشتبه میشوند و تنها آثار بعضی لحظه ها و زمانهای درخشان و برجسته بصراحت و روشنی باقی میماند (یا لااقل بصراحت و روشنی نسبی)؛ این لحظه ها عبارت است از آغاز شروع بکار؛ روزهاییکه همه چیز آن ها تازگی داشته، و زمانیکه شخص راه مقصود را دریافته است

چهار دفعه هفت روز (چهار هفته)

آغاز این نوشته های بودائی را چون بخوانیم بی سخن داستان انجیل های خود را بیاد میآوریم.

پیش از آنکه مسیح دعوت عمومی آغاز نمود؛ چهل شبانه روز تمام در بیابان مانده و با روزه و امساک بسر میبرد، در این ایام شیطان در کمین او بود؛ حیوانات پیرامونش رافرا گرفته بودند و فرشتگان بخدمتش اشتغال داشتند. (بودا) نیز پیش از آنکه بارشاد پردازد چهار هفته روزه دار در

نزدیکی (درخت معرفت) بسر برد و از نعمت (نجات) بر خوردار بود آنچه در این موضوع از اساس داستان میتوان باسانی دریافت چنین است:

(بودا) پس از مبارزه دردناک و رنج خیزی پیروزمند گردید، ولی قبل از آنکه بمبارزه های جدیدی پردازد اندکی آرامش و استراحت پرداخت تا از پیروزمندی خود بهره مند گردد، و پیش از آنکه بنجات دیگران پردازد زمانی درنگ کرد تا خود لذت نجات را بچشد. در هفت روز اول (بودا) پای درخت معرفت بتفکر پرداخت، تا در شب هفتم سلسله علل و معلولات را که علت رنج عالم وجودند از نظر خود گذراند و باین ترتیب پس از يك سلسله افکار و اندیشه های واسطه باینجا رسید؛ «از حرکت تولد نتیجه میشود از تولد پیری و مرگ و رنج و شکایت، زحمت و اندوه و نومیدی پدید میآید» اگر علت اولی این سلسله معلولات از بین برود، اگر نادانی نا بود گردد تمام نتایج و آثار آن محو شده و رنج نیز از بین میرود.

در میان این مکاشفات بودای فرخنده حال قسمت های زیر را بر زبان راند: «هنگامیکه در اثر تفکرات عمیق و دقیق برهنم از چهره نظام ابدی نقاب بر گرفته شود و مبدء و اساس و اصل و فصل هر چیز برای او کشف گردد آنگاه بدون شك نباید گریخت»

سه دفعه در سه هنگام بیداری شب این سلسله علل و معلولات پیوسته بیکدیگر را (بودا) از نظر گذراند و سپس باینگونه مطلب را بیان نمود: «هنگامیکه در اثر تفکرات عمیق و دقیق برهنم، نقاب از چهره نظام ابدی بر گرفته شود، برهنم دسته های شیطان را بزیر خاک مدفون میسازد و آفتاب معرفت از خلال ابرها درخشیدن میگیرد»

سیس چون مدت این هفت روز سپری شد (بودا) اندیشه هائی را که در آن ها غور میکرد ترك گفت و جای خود را که زیر درخت معرفت بود رها کرد و بسوی درخت انجیر (آجا پالا - ۱) رهسپار شد.

و منو سمه شیطان

در قسمت تازه تری از داستان های مذکور قصه و ساوس شیطان را در (بودا) ذکر کرده اند؛ عین همین مطلب در موضوع حضرت مسیح هم ذکر شده است؛ هنگامیکه او چهل روز تنها در بیابان بسر میبرد

در معرض وساوس شیطان قرار گرفت و حتی پیش از فرا رسیدن این دوره شیطان کوشش میکرد آثار هدایت و ارشاد ربانی را در وی نابود سازد .

بدون شك اگر ادعا کنیم خاطره صحیح بیدایش موجودات مشخص یعنی ارواح خوب و پلید که (بودا) گمان میکرد است با آنها ارتباط دارد در داستان بودائی باقی مانده است از مقصد دور افتاده و باشتباه دچار شده ایم ؛ و آنچه میتوان اظهار داشت اینست که ظاهراً (بودا) و شاگردانش عقیده عمومی هندیها را راجع بدیدن ارواح پذیرفته و معتقد بوده اند خود نیز آنها را می بینند .

(مارا) شیطان بد خواه متوجه گردید که تهدید و تطمیع هیچیک در (بودا) تأثیری ندارد ، چون او در زیر درخت معرفت تمام افکار و تمایلات پست خاکی را کاملاً مغلوب کرد و ممکن نیست آثار این فتح و پیروزی را از بین برد ، ولی با این وصف هنوز روزنه امیدی برای شیطان باز بود زیرا تصور میکرد میتواند (بودا) را وادار سازد که بکلی بزندگی خاکی پشت کرده و در (نیروانا - ۱) داخل شود ؛ زیرا در اینصورت او خود تنها از چنگال شیطان رها شده و دیگران را نجات نخواهد داد ، این قسمت را (بودا) بعد ها برای شاگرد خود (آناندا - ۲) بطوریکه زیلا مینگاریم شرح داده است :

« در این هنگام شیطان بدخواه بمن نزدیک شد ؛ چون نزدیک من رسید در کنارم جای گرفت ، ای (آناندا) چون شیطان بدخواه پهلوی من ایستاد اینگونه آغاز سخن کرد :

اکنون ای استاد فرخنده حال در (نیروانا) داخل شو ، ای وجود کامل در (نیروانا) داخل شو ؛ زمانی فرارسیده است که استاد فرخنده حال در (نیروانا) داخل شود .

« آناندا » چون شیطان این سخنانرا ادا کرد من باین ترتیب او را پاسخ دادم :

ای شیطان موزی بدخواه ؛ من داخل نیروانا نخواهم شد تا آن که راهبان خردمند و دانا را پیرو خود سازم ؛ آنان باید سخنان مرا درک کنند شریعتم را دریابند و بموجب آن عمل نمایند ، سپس آن شاگردان

بصیر و کاردانی که رفتارشان خوب و مطابق شریعت بوده باید بانشار آن پردازند ، آن شریعت را انتشار دهند ؛ آنرا ب مردم بفهمانند ؛ بیانش پردازند و امر باجرایش نمایند ، آنچه را از زبان استاد شنیده اند توضیح دهند ، اختلافات را بوسیله شرع و قانون از بین ببرند ؛ و باطرزی معجزه آسا عقیده و آئین مرا ابلاغ کنند ،

ای بدخواه شریر ؛ من در (نیروانا) داخل نخواهم شد تا آنکه زندهای راهبه و خردمند را پیرو خود سازم (برحسب عادت و سبک نگارش بودائیها آنچه راجع بمردان راهب گفته میشود ؛ کلمه بکلمه راجع بزنان راهبه و خواهران و برادران علاقمندی که رسماً درسلک راهبان نیستند تکرار میگردد) ای بدخواه موزی ؛ من در (نیروانا) داخل نخواهم شد ، تا روش زندگی مقدسی که تبلیغ میکنم بین جهانیان انتشار یافته و رونق گیرد و بتمام مردم ابلاغ گردد .

اکنون بقدمی ترین قسمت داستان باز میگردیم .

درسه هفته اول (بودا در جاهای مختلف ولی همواره نزدیک (درخت معرفت) باقی ماند تا (نعیم ابدی و نجات) را دریابد ؛ در حقیقت این قسمت آغاز و گشایش پرده نایش و داستانی میباشد که قهرمان آن (بودا) است و حوادث و پیش آمد های مخصوص از روی کنایه و قرینه او را از اتفاقات آینده آگاه ساخت .

(بودا) باقیافه تحقیر کننده برهمنی برخوردار کرد ، و همین موضوع باعث شد که مبارزه پیروز مندانه خود را بر علیه کیش برهمنی شروع نماید ، معلوم نیست باچه طرز تحقیر آمیزی این برهمن ، با (بودا) برخورد کرده است تنها مینویسند که سؤال زیر را از استاد نموده است :

« گویا ما بگو بدانم حقیقت وجود یک برهمن چیست ، و چه خصیصه هائی میتواند یک فرد را تا مقام برهمنی بالا برد ؟ »

در خلال اندیشه های درونی و گفتگوهای خود در زیر (درخت معرفت) (بودا) از این برهمن چنین یاد کرده است :

« در صورتیکه قوانین عالم در اثر اندیشه ها و تفکرات عمیق برهمن کشف میشود ، برهمنی بمن اعتراض کرده و میگوید ، تو که از مردم عادی هستی و مانند آنها زاده شده ای چگونه مدعی رسیدن بمقام برهمنی میباشی ؟ » بالاخره (بودا) با پاسخ زیر خود را از مزاحمت او آزاد میکند :

« برهمن حقیقی کسی است که تمام بدیها را از خود دور کرده از تحقیر و ناپاکی مبری بوده و بر خود مسلط باشد »

در این حالت نه تنها مخالفت هیچ فردی از بشر برای (بودا) بی اهمیت برد بلکه قهر و غضب عناصر طبیعت نیز نتوانست آرامش ابدی و سعادتتی که نصیب او شده بود از وی دور سازد طوفانی برخاست؛ مدت هفت روز سیلاب باران بر سر او بارید؛ سرما؛ طوفان و تاریکیهای مهیب باو هجوم آورد، پادشاه مارها از جایگاه پنهانی خود بیرون آمده هفت دور گرد بدن او پیچید تا در برابر طوفان او را محفوظ دارد ولی پس از هفت روز چون مشاهده کرد آسمان صاف و ابرها پراکنده شده خود را باز کرد، از صورت مار بدر آمد و بشکل جوانی در حضور استاد استاد دستهارا سینه گذارده با و درود گفت، (بودا) چون این حالت را مشاهده کرد چنین سخن آغاز نمود:

« فرخنده باد عزلت و تنهایی نیکبختی که حقیقت را میشناسد و آن را می بیند؛ خوشبخت کسیکه در سیر و سلوک خود ثابت قدم باشد و بهیچ موجودی آزار نرساند، خوشبخت کسیکه هر شهرت و میلی را در خود مغلوب سازد سعادت جاودانی از آن کسی است که بهوای نفس غالب آید. »

یکی از امثال مشهور بودائی ها چنین میگوید:

« نجات دهنده جهان کسی است در بحبوحه قهر طوفان هنگامیکه مار هفت دور گرد بدن از حلقه زده است؛ و در تنهایی سعادت جاودانی و آرامش را احساس نماید »

پس از وقوع حوادثی که ذکر شد دوره فرا رسید که مردمی با وجود فرخنده حال (بودا) بر خورد کرده و او را بعنوان (بودائی) ستودند قضا را دو بازرگان مسافر از نزدیکی او گذشتند؛ یکی از خدایان که در دوره زندگی خاکمی همراه بازرگان بود آنرا متوجه ساخت که مسکن (بودا) نزدیک و سزاوار است خوراکی بآن وجود مقدس برسانند؛ خدایانی که در چهار ناحیه جهان فرمان روائی دارند يك (کشگول صدقه) (ببودا) تقدیم داشتند (بوداهای کامل بدون داشتن کشگول صدقه هیچ خوراکی نمی پذیرند) (بودا) غذای تقدیمی بازرگانان را خورد، و این نخستین خوراکی بود که پس از دوره ای طولانی تناول فرمود.

این دو نفر بازرگان بنام « تاپوسا - ۱ » و « بهالیکا - ۲ » چون دیدند

(۱) Tapoussa (۲) Bhallika

(بودا) غذای خود را تناول کرد و دستها و ظرفش را شست در برابر پاهای او بزانو در آمده چنین گفتند « ما دونفر که اکنون افتخار شرفیابی حضور استاد را داریم؛ بشخص استاد و قانون و شریعتش پناه میبریم و امیدواریم تا آخر عمر ما را بعنوان پیروان و مؤمنان غیر راهب خود پذیرفته و حفظ فرماید »

آنها نخستین کسانی هستند که بدو قسمت از تثلیث (بودا) یعنی خود او و شریعتش ایمان آوردند زیرا قسمت سوم یعنی (جامعه راهبان) که رکن سوم کیش بودائی است در آن هنگام وجود نداشته است.

جای تعجب است در این دوره که آغاز ارشاد و راهنمایی محسوب است (بودا) هیچ اشاره بوظیفه اصلی زندگی خود نکرده است؛ آیا طریقه نجات و شریعت خود را تبلیغ نکرده است؟ آیا در این دوره عده از توده مردم را بسوی خود جلب نکرده است؟ بطوریکه ذکر شد دو نفر بازرگان (بودا) و شریعت او را پذیرفتند در صورتیکه امر شریعت هنوز بآن ها ابلاغ نشده بود.

سرگذشت زندگی (بودا) دلیل این ابهام و اشتباه ظاهری را توضیح میدهد؛ زیرا از مطالعه و بحث آن معلوم میگردد که یافتن حقیقت و مبداء نجات و ابلاغ آن بجهانیان دو امر مختلف است و در آن دوره (بودا) نخستین قدم را برداشته ولی برای انجام قسمت دوم مشکوک بوده و تصمیم قطعی نداشته است زیرا پیش از اتخاذ این تصمیم ناچار لازم بوده است از شك و بیمرهایابی یابد. عین متن کتب مقدسه در این موضوع چنین حاکی است:

هنگامیکه فرخنده حال در تنهایی بسر میبرد این اندیشه بغا طرش رسید: « من آن حقیقت ژرف را که مشاهده و فهمش مشکل ولی تسلیت دهنده و عالی و برتر از هر اندیشه ایست، و تنها خردمند شایستگی دریافت آنرا دارد کشف کردم، در این صحنه پنهان گیتی؛ و بر فراز این خاک تیره جهان بشری در جنبش است؛ در این ورطه گشاده جهان انسان برای خود جایی دارد و در پی میل و خواست خویش در تکاپو است، برای انسان که بر فراز این تیره خاک و در صحنه پنهان گیتی در جنبش است بسیار مشکل است که از راه اندیشه؛ اصل علیت و سلسله پیوسته علل و معلولات را دریابد، و بکمک فکر تمام تمایلات خویشتن را رام سازد، از موجودات خاکی قطع علاقه کند حتی خود پستی را در وجود خویشتن از بین ببرد، آرزو میل را از وجود خود

بیرون نماید و سر انجام در (نیروانا) داخل شود - اگر من بتبلیغ آئین خود پردازم و مردم نفهمند جز ملالت و خستگی حاصلی نخواهم داشت .

در همان لحظه قسمت زیر بنظر استاد رسید و آنرا بیان آورد
پیش از آن هنگام کسی این سخنان را از او نشنیده بود :

« چه سود دارد آنچه را که من در ضمن مجاهدت های سخت خود یافته ام برای جهانیان آشکار سازم ؛ برای کسیکه وجودش انباشته از کینه و آزار است حقیقت پوشیده خواهد ماند ؛ حقیقت رنج دارد ، اسرارآمیز و عمیق و بر ارواح خشن و تیره پوشیده است ؛ آنکس که امیال پست خاکی پرده تاریکی در پیرامون روحش کشیده است نمیتواند حقیقت را دریابد »

هنگامیکه این اندیشه بدهن فرخنده حال آمد قلباً مایل شد در آرامش بماند و بنشر و تبلیغ شریعت خود پردازد ؛ آنگاه خدای بزرگ (برهما شامپاتی - ۱) اندیشه (بودا) را دانست و با او اینسان بسخنگوئی پرداخت : « اگر بودای بزرگ و کامل و مقدس متمایل شود که خود در آرامش بماند و بنشر و تبلیغ پردازد جهان نابود خواهد شد . »

سپس (برهما شامپاتی) با آن اندازه سرعت که مردی نیرومند بازوی بسته خود را بگشاید و یا بازوی گشاده خود را ببندد عرش برهمنائی را ترک گفت و در نزد استاد نمایان گشت یکدست خود را از زیر رو پوش در آورد ، زانوی راست خود را روی زمین گذارد ؛ دست ها را بهم متصل کرد و بسوی (بودا) بلند نموده چنین گفت :

« ای استاد فرخنده حال ، آئین خود را ابلاغ کن ؛ ای استاد کامل طریقت خویش را تبلیغ نما ؛ کسانی را میتوان یافت که از آلودگیهای زمینی پاک باشند ، ولی اگر شریعت تو بآنان ابلاغ نشود نجات نخواهند یافت ؛ این قبیله مردم آئین ترا با آغوش باز خواهند پذیرفت » سپس (برهما شامپاتی) اینگونه بسخن خود ادامه داد :

« در سر زمین مگده تا کنون آئینی ناپاک که مردانی گناهکار آلوده آنرا تبلیغ میکردند اند حکمفرما بوده است ؛ ای خردمند بسزرگ در ابدیت را بروی ما بگشا ، ای نجات دهنده جهانیان آنچه را کشف کرده بما بفهمان ، کسیکه بالا بر فراز قله کوه ایستاده همه مردم را می بیند ، تو نیز ای خردمند بسوی بالا صعود کن تا آنجا که قله های بلند حقیقت از

(۱) Brahma-Shampati

دور بر زمین احاطه دارند بالا رو ، و از آنجا بسوی عالم انسانی رنج کیش که رنج و زحمت تولد و پیری را احساس میکند بنگر ؛ ای قهرمان شجاع که پیروزمند گشته بیا خیز ؛ بسوی جهانیان بشتاب و پیوسته آنان را راهنمایی کن ؛ ای استاد بزرگوار صدای خویش را بلند نما ، بسیاری از مردم کلام ترا در خواهند یافت .»

(بودا) چون از تأثیر کلام خود و انتشار حقیقت مشکوک و بیمناک بود دعوت (برهما) را رد کرد ولی (برهما) سه دفعه خواهش خود را تکرار نمود تا سر انجام (بودا) اظهار موافقت نمود .

در يك برکه در میان گلهای آبی ، نیلوفرهای آبی و سفید که در آب ایجاد شده و در درون آب بطرف بالا میآید بعضی از آنها سر بر نیاورده و در اعماق آن گل میدهند ؛ دست دیگر از نیلوفرهای آبی و سفید که در آب بوجود آمده تا سطح برکه بالا میآیند ؛ دست سوم از نیلوفرهای آبی و سفید در آب رسته ولی از سطح آب سر بدر میآورد ، آب گل آن ها را ترنمیسازد بهمین ترتیب چون بودای فرخنده حال بادیده (بودائی) جهانیان را نگرست عده از موجودات را دید که روحشان از آرایشهای دنیای خاکی پاک بود و عده دیگری را ناپاک مشاهده کرد - مردمی با فکر و مردمی بیخرد موجوداتی عالی و موجوداتی پست ، شنوندگانی خوب و شنوندگانی بد را مجزی و مشخص از یکدیگر ملاحظه نمود ، مردم بسیاری را هم دید که از اندیشه زندگی جهان دیگر و از گناهان خود در بیم بودند پس از این مشاهدات (برهما) را مخاطب قرار داده چنین گفت :

« باب حیات جاودانی بر روی مردم باز باد ، کسیکه گوش هوش دارد کلام حقیقت را بشنود و ایمان بیاورد - ای (برهما) من تا کنون به رنج های بیهوده خود در راه تبلیغ حقیقت میاندمشیدم و از این جهت آنرا برای مردم فاش نکردم »

(برهما شامپاتی) دانست که فرخنده حال خواهش او را پذیرفته آئین نجات را تبلیغ خواهد کرد از اینرو در برابر او بعنوان تکریم خم شد از او روگردانید و ناپدید گشت .

بموجب آنچه از داستان ها بر میآید مطابق ترتیب مذکور آخرین مانع قهرمان (آئین نجات) از بین رفت ، بیمها و شك ها مغلوب گردید و (بودا) تصمیم گرفت دانشی را که خود از آن آرامش یافته است بجهانیان ابلاغ نماید

خطابه (بودا) در بنارس

آیا نخستین کسی که سخن از کیش نوین (بودا) شنید کیست؟
بموجب داستان‌ها، (بودا) پیش از همه از دونفر استاد راهبی که
در جوانی راهنمایی آنانرا خواسته بود یاد کرد.

او گمان میکرد اگر مطلب خود را بآنان عرضه دارد خواهند فهمید
ولی با الهام الهی دانست که هر دو مرده اند، شاید هم مرده بودند؛ اما این
که بودا پیش از همه بخیال آنان افتاد مطلبی است واضح زیرا بعقیده او
هیچکس باندازه این دو نفر شایسته نبود که برای نخستین بار حقیقت با و
عرضه شود و اگر (بودا) پیش از همه مردم دیگر شرح پیروزی‌های گرانبهای
خود را با آنان در میان می‌گذاشت حق ناشناسی بود؛ در هر صورت موضوع
این دو نفر مشکوک است و معلوم نیست (بودا) آنان را دیده و آئین خود
را ابلاغ کرده باشد زیرا کسان دیگری بنام نخستین پیروان او یاد شده اند؛
بنابراین میتوان اظهار نظر کرد که فوت آن پیش از شروع رسالت (بودا) بوده است.
بنا بر این ممکن نشد کسانی که در پیش معلم (بودا) بوده بکیش او
در آیند و نخستین شاگردان او گردند اما وضع پنج نفر زاهدیکه در جستجوها
و مجاهدتها با او همگام بودند گونه دیگری است چه بطوریکه میدا نیم
پنج نفر زاهد نامبرده پس از آن که مدت‌ها با (بودا) بر ریاضت‌های سخت
پرداختند چون دیدند او در مرحله سیروسلوك زهد و ریاضت را ترك گفت
او را رها کردند. ولی چون مسکن آنان در (بنارس) بود (بودا) در
آغاز امر بموجب داستان‌ها پداسوی شتافت تا آنانرا راهنمایی کند، احتمال قوی
میدهد که این قسمت از داستانهای بودائی متکی بر منابع قدیمی بوده و با حقیقت
مطابق باشد در هر صورت (بنارس) در نظر بودائی هاشمیری است که برای
اولین دفعه عده (آئین نجات) را در آن شنیده و بدان ایمان آورده اند.

اکنون سعی ما اینست، طرز بیان (بودا) را که عادت داشته است
بدان سبک آئین نجات را بیاموزد بدقت نشان دهیم، و برای این موضوع
صرفاً بنقل داستان قدیمی میپردازیم؛ این داستان قهرمان خود یعنی (بودا)
را در آغاز کار بهمان وضع و حال که تا آخرین لحظه زندگی طولانی خود بوده
است نشان میدهد، زیرا برای راهبانیکه شرح زندگی (بودا) را نوشته اند
ما اطلاعات خود را بآنان مدیونیم (تکمیل تدریجی در طول زندگی) استاد غیر

مفهوم بوده زیرا در روح بودای کامل که بخارج از جهان رنج خیز ارتقاء
یافته است و در این عالم حوادث نیست که نقص داشته باشد تکامل چه معنی خواهد داشت؟
در ضمن سرگذشت و تاریخ و مطالبی که در پیرامون (خطابه بودا در
بنارس) نگاشته شده، طرز بیان عالی و سبک باشکوه مخصوص کتب مقدس
بودائی مشهود است، متن این سرگذشت چنین است:

«فرخنده حال پیوسته منزل بمنزل راه پیمائی کرد تا به (بنارس) رسید
و در عمارتی که برای شکارگاه بنا شده بود (ایزی پاتانا - ۱) نام داشت و پنج نفر
راهب معهود در آن منزل داشتند وارد شد؛ آن پنج نفر ازدور او را دیدند که
نزدیک مآبد و میان خود چنین گفتند:

«رفقا شخصی که نزد ما می‌آید (گوتاما) است که زهد و ریاضت را
ترك گفت و بزندگی مرفه پرداخت، ما برای او احترامی قائل نمیشویم و بخاطر
ورود او از جای خود حرکت نمیکنیم، کشگول و روپوش او را نیز نمیگیریم
تنها يك کرسی برای وی تهیه میکنیم که اگر میل دارد بنشیند.»

ولی هرچه فرخنده حال بآنان نزدیک میگردد این تصمیم آن‌ها
سست میشد و سر انجام بی اختیار با استقبال وی شتافتند، یکی روپوش و کشگول
او را گرفت، دیگری کرسی برای نشستن وی مهیا کرد، و سومی آب برای
شست و شوی پاها و نیمکت برای جای پای وی پیش آورد، فرخنده حال بر
فراز کرسی نشست و سپس پایهای خود را شست.

پنج نفر زاهد در ضمن صحبت (بودا) را با اسم و با کلمه رفیق می-
خواندند و او در این موضوع بآنان چنین گفت:

«ای راهبان انسان کامل را با اسم نخوانید و او را رفیق خطاب نکنید
ای راهبان انسان کامل وجود مقدس و (بودای) بزرگ است.

ای راهبان گوشهای خود را باز کنید؛ راه (نجات از مرگ) یافته شده
است؛ من شریعت خود را بشما ابلاغ میکنم، آن را بشما میآموزم؛ اگر تعلیمات
مرا پیروی کنید در مدت کوتاهی، جوانان اصیل خانه‌های خود را ترك گفته؛
زندگی بیابانگردی برمیگزینند و سعادت و زندگی عالی نصیب شما خواهد شد
و در این زندگی حقیقت را شناخته و آنرا در برابر خود خواهید دید.»

چون فرخنده حال اینگونه سخنان را بیان نمود پنج نفر زاهد در پاسخ
او چنین گفتند: «ای گوتاما، در صورتیکه در سابق با وجود تمرین‌ها و ریاضت
های سخت نتوانستی بکمال ما فوق انسانی واصل شوی یعنی مقام دانش کامل

و کشف و شهود را که نصیب مقدسین و بزرگان است نتوانستی دریافت کنی چگونه اکنون که ریاضت را ترك گفته و زندگی فرقه و آسوده‌داری میخواهی بکمال انسانی برسی و دانش کامل و وسیع و کشف و شهود را که نصیب مقدسان و بزرگان است دریافت کنی ؟ »

فرخنده حال در پاسخ این سخنان چنین فرمود :

« ای راهبان ، مرد کامل در رفاه و آسایش زندگی نمیکند؛ او مقاصد خود را ترك نگفته و تسلیم خوشیها و زندگی مرفه نگردیده است ؛ ای راهبان مرد کامل وجود مقدس و (بودای) بزرگ است : ای راهبان گوش‌های خود را بگشائید راه نجات از مرك یافته شده است ، من شریعت خود را بشما ابلاغ میکنم و آن را تعلیم میدهم ، اگر شما آموزش مرا پیروی کنید در مدت کوتاهی جوانان اصیل خانه های خود را ترك گفته زندگی بیابان گردی بر میگزینند و سعادت و زندگی عالی نصیب شما خواهد شد و در این زندگی حقیقت را شناخته و آنرا در برابر خود خواهید دید »

اینگونه مبادله کلام برای مرتبه دوم و سوم هم تکرار گردید و سپس فرخنده حال بآن پنج نفر چنین فرمود :

« آیا متوجه هستید که تا کنون هیچگاه اینگونه باشما صحبت نداشته بودم ! »

پنج نفر راهب در پاسخ گفتند ، آری تو هر گز این سخنانرا ادا نکرده ای آنگاه (بودا) مجدداً فرمود :

« ای راهبان . مرد کامل وجود مقدس (بودای) بزرگ است ، ای راهبان گوش های خود را بگشائید راه نجات از مرك یافته شده است . . . تا آخر » آنگاه پنج نفر راهب از نو بگفته های فرخنده حال گوش دادند آری بدقت گوش دادند و افکار خود را متوجه دانش و معرفت ساختند و فرخنده حال خطاب بآنان چنین فرمود :

« ای راهبان دو سر حد و دو انتها وجود دارد ؛ آنکس که در عالم معنویات زندگی میکند باید از آن ها دوری جوید این دو انتها چیست ؟

یکی زندگی مطابق امیال و خواهشهای نفسانی که پست و مخالف روح و ناپایدار است و بیپایان است دیگری زندگی آمیخته با ریاضت و زهدات که آن نیز تیره و ناپایدار است و بی نتیجه است

ای راهبان ، مرد کامل خود را از این دو انتها دور نگاه داشته و راه

اعتدال و حد وسط میان آن دو راه را یافته است ، و آن راهی است که چشم را می‌گشاید ، روح را شکفته و روشن میدارد ، و انسانرا بآرامش ؛ روشنائی دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند .

ای راهبان میدانید این راهی که مرد کامل کشف کرده و چشم زامی‌گشاید روح را شکفته و روشن میدارد و انسانرا بآرامش ، روشنائی دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند کدامست ؟

این راه مقدسی است که دارای هشت شعبه و راه فرعی است باین شرح : عقیده پاک ، اراده پاک ، زبان پاک ، عمل پاک ؛ وسائل زندگی پاک ، کوشش پاک ؛ حافظه پاک اندیشه پاک .

ای راهبان اینست راه میانه ای که مرد کامل کشف کرده است و چشم را می‌گشاید روح را شکفته و روشن میدارد و انسانرا بآرامش ، روشنائی دانش و (نیروانا) میرساند ای راهبان توجه کنید ؛ تا آن حقیقت مقدسی که راجع به رنج است برای شما بیان کنم : تولد رنج است ، پیری رنج است ؛ مرك رنج است .

پیوستگی با آنکس که انسان او را دوست نمیدارد رنج است ، جدائی از کسیکه انسان او را دوست میدارد رنج است ، بآرزوی خود نرسیدن رنج است ، و خلاصه پنج چیزیکه مورد دل بستگی است رنج است ، (یعنی پنج دسته عناصر و اموریکه وجود مادی و نفسانی انسان از آن تشکیل یافته است و آن ها عبارتند از : بدن . احساسات . تخیلات . تمایلات . ادراک یا شناسائی) ای راهبان توجه کنید تا آن حقیقت مقدسی را که راجع بعلت و منشأ رنج یافته ام برای شما بیان کنم :

حقیقت رنج در اثر (تمایل بوجود) پیدا میشود ؛ این تمایل بوجود یا (تشنگی هستی) انسان را از یکدفع تولد جدید بتولد جدید دیگری میکشاند و در دنبال آن لذت و خود پسندی پیدا میشود و او را اینسوی و آنسوی در پی لذت میبرد و خلاصه حقیقت رنج عبارتست از طلب لذت ، جستجوی هستی ؛ خواستن زندگی جاودانی و ابدیت .

ای راهبان توجه کنید تا آن حقیقت مقدسی را که راجع به نابود ساختن رنج و داروی آن دریافته ام برای شما بیان کنم .

برای از بین بردن این تشنگی و طلب باید میل و خواست را کاملاً نابود ساخت یعنی آنرا ترك گفته و از چنگالش خود را نجات داده و جائی برای آن باقی نگذارد

ای راهبان توجه کنید راه نا بود ساختن رنج همان راه مقدسی است که هشت شعبه و راه فرعی دارد: عقیده پاک، اراده پاک، زبان پاک، عمل پاک، وسائل زندگی پاک؛ کوشش پاک، حافظه پاک، اندیشه پاک. ای راهبان توجه کنید: «حقیقت مقدسی را که راجع به رنج یافته‌ام برای شما گفتم؛ بدانید که این اندیشه‌ها را کسی پیش از من نگفته و نشنیده است؛ ولی چشم بصیرت من برچهره این دانش گشوده شد، و معرفت و دانش و کشف و شهود نصیب من گردید.»

عین بیانات بالا در موضوع سه حقیقت دیگر نیز تکرار میشود. «ای راهبان در آن روزگار دراز که این چهار حقیقت مقدس را بطور کامل و واضح میدانستم در تحت سه عنوان (۱) و دوواژه قسمت معرفت کامل و شهود صادق نداشتم و بخوبی میدانستم که در این جهان خاکی و جهان خدایان، جهان (ما را) و جهان (برهما) در میان تمام موجودات؛ زاهدان و برهمن‌ها و خدایان و انسان‌ها هنوز بمقام عالی بودائی و اصل نشده‌ام؛ ولی ای راهبان از آن هنگام که این چهار حقیقت مقدس را با وضوح کامل و از روی بصیرت و کشف و شهود صادق در تحت سه عنوان و دوواژه قسمت دریافته‌ام آری از آن هنگام اطمینان یافته‌ام که در این جهان خاکی و جهان خدایان؛ جهان (مارا) و جهان (برهما)، در میان تمام موجودات؛ زاهدان و برهمن‌ها؛ خدایان و انسانها بمقام بودائی واصل شده‌ام و این مقام را شناخته و دیده‌ام و روح من برای همیشه نجات یافته و از بند رها شده است، این آخرین تولد من است و از این پس برای من تولدهای جدیدی نیست.»

اینگونه فرخنده حال با پنج نفر زاهد بسخنگویی پرداخت، آنان با خرسندی کامل سخنان او را مبارک دانسته و تمجید کردند.

این بود سخنان (بودا) در (بنارس) که بموجب شهادت داستان‌ها آغاز ارشاد استاد بشمار میرود، شاگردان او این اقدام و

(۱) معرفت (بودا) بهر يك از چهار حقیقت در تحت سه عنوان زیر بیان میشود (این است حقیقت مقدس راجع به رنج) (این حقیقت مقدس را راجع به رنج باید

فهمید) (من این حقیقت مقدس را راجع به رنج دانسته‌ام)

دعوت را با این عبارت بیان کرده اند: «بودا چرخهای قانون یا شریعت خود را بحرکت آورده است.»

از لحاظ تاریخی این مطلب مورد توجه واقع شده است که آیا خطابه بودا در (بنارس) همین است که در بالا ذکر شد یا خیر؟ گرچه نگارنده در این موضوع کاملاً مشکوک است ولی در عین حال باید دانست سخنان این خطابه دارای اهمیت اساسی است؛ حتی اگر فرض کنیم که این بیانات مدتها بعد از (بودا) اختراع شده باشد باز در اهمیت و عظمت آن‌ها نباید شك داشت، زیرا با اطمینان کامل میتوان ادعا کرد که اینها کلماتی نیست که در موقع معین و بر حسب تصادف ذکر شده باشد، بلکه حاکی از اندیشه‌های هائی است و جامعه راهبان قدیم حق داشته است آنها را خلاصه قسمتهای اساسی تعلیمات استاد بدانند و در میان آن‌ها مطالب اساسی که بر دنیای محدود افکار جامعه راهبان حکم فرما بوده است دیده میشود؛ هسته مرکزی تمام آن اندیشه‌ها موضوع (نجات) است، آری تنها (نجات) یعنی آنچه انسان را از بند رها میسازد و راهی که او را نجات را هنمایی میکند، قسمت مهم تعلیمات (بودا) است که در خطابه «بنارس» مورد بحث است. خدا و جهان اندیشه یکفر بودائی را بخود مشغول نداشته؛ و او را نگران نمیسازد؛ یکفر بودائی فقط يك اندیشه دارد و آن اینست که در این جهان رنج خیز و محنت زا چگونه باید از رنج رهایی یافت؟ پاسخ این موضوع را بطوریکه از خطابه (بنارس) مفهوم میشود باز مورد بحث قرار میدهیم.

فهمیدین پیروان بودا

هنگامیکه سخنان (بودا) پایان یافت غریبى تند از درون زمین و از خلال تمام جهان خدایان بر خاست و چنین شنیده شد «وجود مقدس (بودا) در بنارس چرخ قانون را بکار انداخت.»

پنج نفر زاهد در تحت سرپرستی (کندانان - ۱) «یعنی همان شخصی که از آن بیعد بنام (کندانای) توبه دهنده معروف گشت» از (بودا) خواهش کردند؛ آنها را درسلك پیروان خود بپذیرد و آئین نوین را بآنان بیاموزد، (بودا) با سخنان زیر آنان را تعلیم داده و پذیرفت؛ «ای راهبان نزدیک بیایید آئین من کاملاً ابلاغ شد، با قدس و تقوی زندگی کنید تا رنج نابود شود» باین

ترتیب جامعهٔ پیروان (بودا) بوجود آمد و نخستین کارمندان آن همین پنج نفر راهب بودند؛ (بودا) خطابهٔ دیگری راجع بنای پاداری و بهبودی تمام موجودات خاکی ایراد کرد؛ این قسمت در روح پنج نفر راهب تأثیر نموده آن‌ها را بسر منزل قدس و عظمت واصل ساخت، میتوان گفت در آن هنگام شش وجود مقدس یعنی (بودا) و پنج شاگردش در عالم وجود داشتند.

انتهای آئین بودا

بزودی بر شمارهٔ گروندگان افزوده گشت و نخستین کسی که بعد از آن پنج نفر (بیودا) گروید شخصی بود موسوم به (یاسا - ۱)؛ او از خانوادهٔ ثروتمندی بود که در (بنارس) مسکن داشته؛ پدر و مادر و زوجهٔ او نیز بوعظ و ارشاد (بودا) گوش داده عقیدهٔ او را پذیرفته‌اند ولی رسماً در سلك پیروان او وارد نشدند؛ دوستان بسیار (یاسا) یعنی جوانانیکه از مهمترین خانواده‌های (بنارس) و شهرهای اطراف آن بودند در سلك راهبان درآمدند و باین ترتیب شماره گروندگان بشصت تن رسید، (بودا) آنانرا باطراف کشور فرستاد تا کیش او را تبلیغ کنند و بدین جهت جامعهٔ راهبان بسرعت توسعه یافت قدرت و سرعت انتشار این رهبانیت مخصوصاً مرهون کوچ کردن دائمی و مسافرت افراد آن ازجائی بجای دیگر بوده است؛ زیرا این جامعه گاهی این جا بود و گاهی آنجا؛ و در هزار جای مختلف پدید می‌آمد و سپس از دیده پنهان میشد. بر حسب آنچه از منابع و آثار بر می‌آید (بودا) برای فرستادن پیروان خود با طراف و رسالت آنان این سخنان را تذکر داده است: شاگردان من؛ من از تمام علائق انسان ها و خدایان رهایی یافته ام شما نیز ای شاگردان من از تمام علائق انسان ها و خدایان نجات یافته اید پس برای سعادت و نجات عده ای بیشمار؛ برای شفقت نسبت بجهانیان برای نیکخواهی، و برای نجات و سعادت خدایان و انسانها ب حرکت آئید و مسافرت کنید؛ و نفر شما نباید از یک جهت حرکت نمائید، ای شاگردان من، آئین و کیشی را تبلیغ کنید که آغاز و پایان و انجامش مبارک و پیروزمند است؛ ظاهر و باطن آنرا تعلیم کنید، زندگی مصفی و درست و پاک و متکی بتقوی را عمومیت دهید؛ در این جهان وجود هائی هستند که گرد و غبار این زمین خاکی آنها را نایبنا نمیسازد ولی اگر آئین من بآنان ابلاغ نشود نجات نخواهند یافت، این مردم با آغوش باز کیش

مرا می پذیرند، ای شاگردان من نیز شخصاً بدهکدهٔ رئیس سپاهیان یعنی به (اورولا) می‌روم تا آنجا آئین خویش را ابلاغ نمایم

در (اورولا) در حدود هزار نفر از برهمنان و تارکان دنیا که در جنگل‌ها زیست میکنند سکونت داشتند؛ بموجب قوانین (ودا) این عده مامور آتش مقدس قربانی بودند و در رودخانه (نرانجارا - ۱) غسل میکردند؛ سه برادر برهمن از خانواده (کاساپا - ۲) زعامت و ریاست این راهبان را بعهده داشتند (بودا) بسوی یکی از آنان رفت و بانبروی خارق عادت خود پادشاه مهیب مارها را که در محل قربانی (کاساپا) جایگزین بود مطیع و رام ساخت برهمن‌ها که از وجود او بتعجب آمدند از او دعوت کردند زمستان را نزد آنان بماند، (بودا) دعوتشانرا پذیرفته و در جنگل نزدیک صومعه (کاساپا) رحل اقامت افکند؛ و هر روز در آن عبادتگاه غذا صرف میکرد؛ معجزه های پی در پی مقام بلند او را بر برهمنان ثابت کرد؛ خدایان از آسمان نزول میکردند تا موعظهٔ او را گوش دهند؛ این موجودات آسمانی شبها مانند شمله های آتش میدرخشیدند، (کاساپا) با کمال تعجب مقام فوق طبیعی مهمان خود را درک میکرد امانیتوانست برای اطاعت و پیروی او تصمیم بگیرد، نوشته های قدیمی در اینخصوص چنین حاکی است:

در آن حال فرخنده حال با خود چنین اندیشید: «مدتهاست این مرد بی فکر خیال میکند که (بودا) یعنی زاهد بزرگ نیروی معجزه آسائی دارد ولی مانند من مقدس و عالی نیست» و سپس تصمیم گرفت بنزد او رفته در قلبش نفوذ کند، آنگاه فرخنده حال به «کاساپا» زاهد (اورولا) چنین گفت: «کاساپا، تو مقدس نیستی، تو هنوز در راه قدس و تقوی وارد نشده ای؛ تو هنوز نمیدانی برای مقدس و عالیقدر بودن و وارد شدن در طریق قدس و تقوی از چه راهی باید رفت»

آنگاه «کاساپای» زاهد در برابر قدمهای فرخنده حال بزانو در آمد و چنین گفت: «ای استاد بزرگ، عنایتی بفرما تا من در سلك پیروان فرخنده حال قرار گرفته، پست و بلند تعلیمات او را فراگیرم» تمام سرگذشت هائی که راجع به تغییر مذهب دادن پیروان (بودا) و گرویدن باو وجود دارد شبیه بهمین داستانست و گاهی داستانهای بودائی شخصیتها ئی را نیز معرفی میکنند که عموماً متوسط هستند و از احساسات عمیق و عواطف عالی خالی نمیباشند ولی نمیتوانند آنگونه که باید نمونه هائی از حیات فردی و شخصیت اصلی را توصیف نمایند

دو برادر (کاساپا) و تمام تارکان دنیا که در پیرامون آنان بودند کیش (بودا) را پذیرفتند، شاید این يك نکته تاریخی باشد (و اگر این نکته را در تمام موارد مشابه تاریخ تکرار کنیم کاملاً صحیح است) که در آغاز پیدایش هر کیش و در میان نخستین پیروان هر عقیده جدید کسانی که زود تر ایمان آورده اند مؤمنان جدی و معتقدان حقیقی کیش تدبیمی و ما قبل بوده اند . خلاصه در اثر تغییر مذهب (کاساپا) تعداد گروندگان بودا یکدفعه بهزار نفر رسید و این هیئت مذهبی از (اورو ولا) بسوی پانتخت ایالت (ماگادا - ۱) یعنی شهر (راجا گاه - ۲) که نزدیک آنجا بود رهسپار شده و نزدیک شهر در يك جنگل خیزران توقف کردند ، (بمبی زارا - ۳) پادشاه جوان چون آمدن (بودا) را بآن مکان شنید با همراهان بسیاری از شهرها و برهمن ها از شهر خارج شد؛ زیرا بسیار مایل بود استادی را که آوازه شهرتش تاراه های دور رفته بشناسد، چون مردم دیدند (بودا) و (کاساپا) پهلوی یکدیگر نشسته مشكوك شدند کداميك از این دو استاد و کداميك شاگرد است ؟ ولسی (کاساپا) از جایگاه خود بلند شده در برابر پاهای (بودا) بزانو در آمده چنین گفت : « فرخنده حال استاد و مولای من است من شاگرد او هستم » (بودا) در برابر پادشاه و همراهانش بوعظ و تبلیغ پرداخته و در نتیجه (بمبی زارا) از پیروان وابسته به جامعه راهبان گردید ، عده زیادی از همراهان او نیز از او پیروی کردند ، این پادشاه از آن هنگام بیعد و در تمام مدت دراز زندگی اش یکی از صمیمی ترین حمایت کنندگان (بودا) و آئین و شریعت او بود . بموجب داستان ها در همین هنگام و در همین شهر (راجا گاه) دو نفر از شاگردان (بودا) بنام (ساریپوتا - ۴) و (موگالانا - ۵) بدویوستند ، این دو نفر در جامعه راهبان بسیار محترم بوده و بعد از شخص استاد در درجه اول اهمیت قرار داشته اند .

« ساریپوتا » و « موگالانا » اصلاً برهمن و بایکدیگر کاملاً دوست و صمیمی بودند و در آن هنگام در شهر (راجا گاه) در خدمت و متابعت یکی از راهبان بیابان گسرد ؛ یعنی یکی از رؤسای زاهدان صحرا نشین (در آن موقع عده اینگونه زاهدان زیاد بوده است) بنام (سانجایا - ۶) سر میبردند

(۱) Magadha (۲) Raiagaha (۳) Bimbisara (۴) Saripoutta
(۵) Moggallana (۶) Sanjaya

و بطوریکه مشهور است در ضمن سیر وسلوک و تحری حقیقت و جستجوی محاسن روحانی با هم پیمان بسته بودند که هر کدام زود تر راه نجات از مرگ را یافت دیگری را آگاه سازد ، روزی (ساریپوتا) یکی از شاگردان (بودا) را بنام (آساجی - ۱) هنگامیکه وی در کوچه های شهر (راجا گاه) برای گرفتن صدقات پرسه میزد ملاقات کرد ، او را کاملاً آرام یافت ، نجات و بزرگی از هیکل و قیافه او آشکار و چشمان خود را بزیر انداخته بود؛ نوشته های مربوط در این مورد چنین نقل میکنند :

هنگامیکه (ساری پوتا) او را دید باخود چنین اندیشید ، « محققاً این شخص یکی از راهبانیست که در این جهان بمقام قدس رسیده و یا در طریق آن داخل شده اند » بنا بر این من اکنون نزد او رفته از او چنین میپرسم : « رفیق بدستور چه کسی دنیا را ترك گفته و استاد تو کیست ؟ آئین و طریقه کدام راهنما را پیروی میکنی ؟ » اما فوراً اندیشه زیر بخاطر (ساریپوتا) خطور کرد : « اکنون موقعیت ندارد که از این راهب سؤال کنم زیرا در شهر و در میان خانه ها حرکت میکند تا صدقه بگیرد بهتر آنست او را مانند کسیکه از او انتظار کمک و نصیبی دارم پیروی کنم »

(آساجی) صدقات را دریافت کرده و از همان راهیکه رفته بود بر گشت و در آن هنگام (ساریپوتا) نزد وی رفته سلام و درود و تحیت آغاز نمود و پس از مبادله تعارفهای دوستانه ، پهلوی او قرار گرفت .

چون (ساریپوتا) راهب بیابان گرد پهلوی (آساجی) آن زا هد بزرگوار استاد چنین گفت : « رفیق ، قیافه تو باز است ؛ رنگ تو پاک و روشن است ؛ بگو بدانم بدستور چه کس دنیا را ترك گفته و استاد تو کیست ؟ آئین و طریقه کدام راهنما را پیروی میکنی ؟

(آساجی) چنین بوی پاسخ داد : « سامانای بزرگ ؛ فرزند . فرخنده (ساکیاها) ؛ که از دودمان ساکیا بوجود آمده دنیا را ترك گفته است ؛ من بنام او و بدستور وی دنیا را ترك گفته ام ، آن وجود فرخنده حال استاد من است و من پیرو طریقه او هستم .

(ساریپوتا) گفت : « رفیق . استاد تو چه میگوید ؟ تعلیمات او چیست ؟ (آساجی) پاسخ داد : « رفیق من تازه پیروی او را اختیار کرده ام مدت زیادی نیست که دنیا را ترك گفته ام ، بتازگی این آئین و نظم نوین

را پذیرفته ام ، بنابراین نمیتوانم کاملا آئین و تعلیمات او را بیان کنم ولی روح مطلب و جان کلام را باختصار میتوانم برایت شرح دهم »
 در این هنگام (ساریپوتا) راهب بیابان گرد به (آساجی) زاهد بزرگوار چنین گفت ، « رفیق : هرطور میدانی عمل کن ؛ کم یا زیاد هرچه ممکن است برای من شرح بده ، اما از روح و حقیقت حرف بزن ؛ قلب من تنها آرزومند این موضوع است ، چرا باید تا این اندازه بظاهر و عبارت پرداخت » سپس (آساجی) برای (ساریپوتا) شرح زیر را از آئین (بودا) بیان کرد :
 « یگمه از امور معلول يك علتند ، (بودای) کامل علت آنها را تعلیم میدهد ؛ و پایان یافتن و بانجام رسیدن آن ها را میآموزد اینست طریقه سامانای بزرگ » اما چون (ساریپوتا) راهب بیابان گرد این کلام را شنید حقیقت را با وضوح و صراحت مشاهده کرد و این معنی واقعی را که « آنچه پدید میآید در معرض نابود شدن است » تشخیص داد و از اینرو به « آساجی » گفت : « اگر آئین و تعلیم (بودا) جز آنچه گفתי نیست تو بجالتی خالی از رنج و محنت یعنی آن حالتی که هزار ها قرن بر گیتی گذشته و کسی از آن آگاه نبوده است واصل شده ای »

(ساریپوتا) پس از شنیدن این سخنان نزد رفیقش « موگالانا » رفت (موگالانا) بمحض دیدن او چنین گفت « رفیق قیافه تو باز است ، رنگ تو پاک و روشن است آیا راه نجات از مرگ را دریافته ای ؟ »
 (ساریپوتا در) در پاسخ او گفت ؛ (آری رفیق عزیزم راه نجات از مرگ را دریافته ام) و سپس از ملاقات خود با (آساجی) او را آگاه ساخت و در نتیجه (موگالانا) بدون هیچ شك و دغدغه حقیقت را روشن و واضح دریافت (سانجایا) استاد این دو راهب بسیار کوشید آنانرا نزد خود نگاه دارد ، ولی کوشش او بیهوده بود زیرا آن دو نفر با عده بسیاری از پیروان (سانجایا) بجانب عمارتیکه (بودا) در آن منزل داشت رهسپار شدند و در نتیجه مقدار زیادی خون گرم از دهان سانجایا بیرون ریخت (بودا) این دو نفر رفیق را دید که بسوی او می آیند ، و پیرامونیان خود گفت این دو نفریکه نزد من میآیند از بهترین و نخستین شاگردان من خواهند بود ؛ هر دو نفر بوسیله شخص (بودا) راهنمایی شده و پیرو او گردیدند ؛ نوشته های بودائی در این موضوع چنین حکایت میکند :

(در آن هنگام بسیاری از جوانان متشخص و اصیل (ماگادا) باین منظور

که با قدس و تقوی زندگی کنند تسلیم و پیرو فرخنده حال شدند ؛ از این جهت مردم بغضب آمده چنین میگفتند « گوتامای زاهد آمده است تا اطفال مارا از ما بگیرد ؛ گوتامای زاهد آمده است تا زنان را بیوه سازد ، گوتامای زاهد آمده است تا کانون خانواده ها را خاموش کند ؛ اخیرا هزار نفر راهب دیرنشین شاگرد او شده و دوست و پنجاه نفر راهب دوره گرد از شاگردان (سانجایا) پیروی او را پذیرفته اند ، عده بسیاری از جوانان متشخص و نجیب زاده (ماگادا) گوتامای زاهد را محط آمال و قبله خویش قرار داده اند تا با قدس و تقوی زندگی کنند »

و چون مردم پیروان (بودا) را میدیدند باین ترتیب بآنان ناسزا می گفتند :
 « راهب بزرگ آمده است تا در شهر (ماگادا) که برفراز کوه بنا شده است مسکن گزیند ، او تمام شاگردان (سانجایا) را از کیش سابقشان برگردانیده است ؛ ولی باید دید چه کس خود این راهب را از کیش خود منحرف میکند ؟ » پیروان (بودا) که متوجه شدند مردم متغیر شده و سخنانی در باره آنان میگویند موضوع را بعرض فرخنده حال رساندند و او در پاسخ آنان چنین گفت : این زمزمه ها دیری نمیپاید ، زیرا فقط هفت روز ادامه دارد و پس از آن کاملا بدست فراموشی سپرده میشود اما اگر مردم بازکر این جمله ها :
 « راهب بزرگ آمده است تا در شهر (ماگادا) که برفراز کوه بنا شده است مسکن گزیند ؛ او تمام شاگردان (سانجایا) را از کیش سابقشان برگردانیده است ولی باید دید چه کس خود این راهب را از کیش خود منحرف میکند ؟ » با شما مبارزه برخواستند ؛ شما نیز با این کلام پاسخ آنان را بگوئید :

« نوابغ و مردان کامل ، با حقیقت کلام خود مردم را از کیش سابق برمیگردانند ، کیست آنکه میخواهد بدانشمندی که با نیروی حقیقت عقیده مردم را تغییر میدهد توهین کند »

ولی بدون شك در کوجه های شهر که مردم با زبان تند و نیشدار صحبت میکنند از اینسوی و آنسوی میان دوستان و دشمنان استاد جوان ناسزاهائی رد و بدل میشد ؛ ما نیز نمونه از حملات مخالفان و جوابهای حاضر و آماده موافقان را یاد کردیم .

فصل چهارم = کار بودا

چون دو نفر راهب معروف و معتبری که ذکر شد تغییر کیش داده جزء

پیروان (بودا) محسوب شدند نظریات سوء و بدگمانی و اضطراب مردم (راجاگاها) آرام شد

تا اینجا سرگذشت (بودا) مرتب در نوشته ها و داستانها مسطور است ولی باین قسمت که میرسد دنباله آن قطع میگردد و هنگامیکه آخرین مسافرت ها و وداع و رحلت استاد مورد بحث قرار میگردد مجدداً سخن آغاز میشود. اما راجع بدوره طولانی زندگی (بودا) در میان آغاز ارشاد و پایان عمرش یعنی دوره که بیش از چهل سال بطول انجامیده است مطالبی که شبیه بیک سرگذشت پیوسته باشد در داستانهای قدیمی نمیتوان یافت و مطالب مسطور عبارتست از مجموعه از سخنان بسیار و خطابه ها و پندها که از زبان (بودا) نقل کرده اند که پاره از آنها ساختگی است و قسمتی هم صحیح و درست است، و در آغاز هر یک از این خطابه ها و سخنان از وضع خارجی مجلس، مکانی که در آن (بودا) سخنرانی کرده است و اشخاصیکه مورد خطاب یا مستمع بوده اند صحبت میشود.

اگر امور را از وجهه خارجی مورد مطالعه قرار دهیم متوجه میشویم که آنچه در داستانهای مربوط بزندگی (بودا) نقل شده یکدوره مبهم و یکنواختی را تشریح کرده است ولی آنچه واقع و حقیقت این وجود است برای ما فاش و آشکارا نیست.

آیا چگونگی و در چه هنگام در روح (بودا) فرضیه مخصوص راجع بزندگی و جهان که پیروان خود را نیز از آن آگاه ساخته پیدا شده است؟ آیا بچه ترتیب و تا چه اندازه عقیده بخود و وظیفه راهنمایی خویش در وی تقویت یافته است؟ آیا فکر هندی و انتقاد مسلک های دینی هند در فکر و مقاصد این استاد تأثیر کرده و چه عکس العملی در آن بوجود آورده است از اینگونه پرسش ها بسیار است، ولی آنکس که منابع اطلاعات ما را از زیر نظر بگذراند از همه آنها یکمرتبه صرف نظر میکند، ما نیز در این باره هیچ نمیدانیم و توانائی کسب اطلاع را هم نداریم.

پس چه میتوان کرد؟ تنها کاری که میتوان کرد اینستکه؛ مجموع آثار متفرق و اطلاعات مختلفی را که داستان ها حاکی است بدون تشخیص زمان جمع آوری کرده و بدین ترتیب از تعلیمات و زندگی (بودا) و روابطش با بزرگ و کوچک و با عده شاگردانیکه در پیرامون شخص او بوده اند و با عده بیشتری از پیروان و مخالفان و حریفانش تصویری در ذهن ایجاد کنیم

ولی آیا میتوان بدین ترتیب و بوسیله جمع آوری آثار بحقیقت تاریخی (بودا) پی برد؟ خیر زیرا این مجموعه نمونه روحيات جمعی را نشان میدهد نه مشخصات یکفرد را یعنی وضع بودائی های اولی را توصیف میکند نه آثار شخصی خود (بودا) را، مثلاً نظیر آنچه را راجع بشخص سقراط (نه پیروان او) و مشخصات او میدانیم از این مجموعه نمیتوان نسبت (بیودا) دانست ولی باوجود این همین نقصی که در اطلاعات خود راجع (بیودا) بدان اشاره کردیم خود باعث اعتماد و اطمینان ما خواهد بود زیرا این نکته را باید دانست که هندوستان کشور نمونه ها است، و در آن کشور نباید در جستجوی اشخاص منفردی که ذوق مخصوص بخود دارند بود، همانگونه که گیاهها در تحت تأثیر کور کورانه و سخت قوای طبیعی میروند و پژمرده میشوند؛ افراد در سرزمین هند؛ دنیا آمده و از دنیا میروند و بدیبهی است که نیروهای طبیعی چیزی جز انواع و نمونه ها نمیتوانند بوجود آورد، تنها در آن جا که نسیم آزادی میوزد شخصیت و اراده انسان بدون هیچ قید و اجبار و با کمال سر افزایی رشد کرده و منبسط میگردد در چنان محیطی ممکن است فردی بوجود آید و قدرت آنرا داشته باشد که تنها بخود شبیه باشد، ولی در هندوستان چنین امری غیر ممکن است؛ در تمام افرادیکه در منظومه ها و داستانها زندگی آنان مورد بحث است باوجود کثرت و قدرت طبیعت یکنوع حالت مشترك و صلابت عجیبی مشهود است، تمام این اشخاص مانند سایه ها و عکسهای هستند که در وجود آنها خون گرم و هیجان آمیز جاری نیست گویا این مطلب از آن جانشی است که ادبیات هندی نمیتواند تا سر حدیکه زندگی فردی با مشخصات مخصوص شروع میشود نفوذ کند؛ و اگر از این موضوع ناشی نباشد پس مربوط بچیست؟

گویا هنر و ذوق توصیف افراد و شخصیت ها در ادبیات هندی ممنوع است و در تاریخ افکار و عقائد هند بهیچوجه از شخص صحبت نمیشود بلکه همواره از روح عمومی ملت هند (یعنی آنچه را ملت در کتب مقدسه خود روح مقدس (وداها) مینامند) گفتگو در میان است؛ خلاصه در هندوستان همه چیز معلول یک روح عمومی و کلی و غیر فردی است؛ فرد هم بیش از آنچه روح و فکر عمومی در او بوجود آورده چیزی نیست.

حال آیا نباید اعتراف کرد که همین قانون کلی در آغاز بر کیش بودائی هم حکمفرما بوده است؟

بطوریکه آثار قدیمی حاکی است شاگردان و پیروان بزرگیکه در پیرامون استاد بوده اند مانند (ساریپوتا) و (موگالانا) و (اوپالی) و (آناندا) کاملاً همانند یکدیگرند ، و تصویری که از شخصیت آنان شده در درجه پائین تر عین تصویری است که از شخصیت (بودا) کرده اند ، و در واقع اگر چنین نبود انسان دچار اشکال میشد ؛ زیرا فرد خلاصه و تجسمی از روح جامعه رهبانیت است و این روح اجتماع و تظاهرات خارجی آن از روح (بودا) و راه و رسم زندگی او بزحمت قابل تفکیک بوده است .

در میان دوره (بودا) و هنگام نگارش داستانی که اکنون راجع به زندگی او در دست است مدت زمانی فاصله بوده است و در این مدت وجود های لایق و شایسته پیدا نشدند که نهضت بزرگ بودائی را در راه نوینی هدایت کنند و آثار شخصیت خود را بر آن ثبت نمایند ؛ در رهبانیت قدیم (بودا) مانند کلیسای مسیح شخصی مانند (سن پول) وجود نداشته است ولی این نکته موضوع مهمی را آشکار میسازد یعنی ثابت میکند که قسمتهای اصلی نهضت بودائی چنانکه از داستان ها نیز بر می آید عین همانست که شخص بودا و نخستین شاگردان او بوجود آورده اند ؛ البته میتوان ادعا کرد که در وجود (بودا) نبوغ و قوه خلاقیت مخصوصی موجود بوده است ؛ مردم کم مایه و متوسطی که زندگی و شخصیت او را توضیح داده و ثبت کرده اند بزرگی و نبوغ او را با تصورات مغز و فکر کوچک خود کاسته اند ، ولی نمیتوان گفت که آن ها از اصل و اساس او را نشناخته اند .

اکنون باید دانست که اگر مجموعه آثار و اطلاعاتیکه از نوشته ها و داستانها مستفاد میشود مورد توجه قرار دهیم و از لحاظ تاریخی دقت کافی بکار بریم فقط کمی از آن ها را میتوان صحیح دانست ولی اگر از نقطه نظر عالیتری تمام مجموعه را در نظر بگیریم ، صحت آنرا میتوان تضمین نمود .

زندگی روزانه (بودا)

فصل مسافرت و فصل باران - در هر سال جدید (بودا) و شاگردانش بنوبت مدتی را بمسافرت و مدتی را باستراحت میگذرانند در ماه (ژوئن) پس از گذشتن گرمای خشک و سوزان تابستان توده های بزرگ ابر و غرش های رعد نزدیکی موسم بادهای بارانی را در هندوستان اعلام میدارد ؛ در این موقع از سال از قدیمترین ازمه تاکنون هندیها خودخانه های خویشان را

برای این فصل که در اثر باران های سیل آسا جریان زندگی متوقف میگردد مهیامی سازند ، در هفته های متوالی بارانهای تند در بسیاری از نواحی مردم را مجبور میسازد در کلبه ها و اقل در دهکده ها بمانند و ارتباط آنان با مردم نزدیک و مجاور بعلت جویبارهای بزرگ و سیلابها و طغیان رودخانهها قطع میگردد .

در یکی از کتب بودائی چنین مسطور است : « بزرگان آسیا نه خود را برفراز درختها میسازند و در فصل بارانی در آنجا پنهان شده بسر میبرند » افراد جامعه های رهبانی (بدون شك تنها در زمان (بودا) چنین نبوده بلکه از موقمیکه در هندوستان دینداران زندگی صحرا نشینی برگزیده اند حال چنین بوده است) ، مطیع این قانون تغییر ناپذیر بوده است ، و در سه ماه بارانی از سیر و سفر صرف نظر میکردند ، در نزدیکی شهرها و دهکده ها که هدایای مؤمنان خوراک آنانرا تامین مینموده در آرامش و سکون بسر میبردند ؛ این انزوای مطلق دلیل دیگری هم دارد و آن اینست که چون فصل بارانی در دنبال خشکی سوزان تابستان فرامیرسد در هر جا نیروی حیاتی بیدار و گیاهها و حیوانات تازه بوفور پیدا میشود و چون قانون مقدسی که بموجب آن (نباید حتی پست ترین موحودات را از بین برد و یا بآنها آزار رساند) نباید نقض شود مسافرت غیر ممکن است زیرا در هر قدم گیاه یا حیوانی پایمال خواهد شد . از این جهت است که در هر سال (بودا) سه ماه بارانی را در محلی اقامت میگزید و عده زیادی از شاگردان در پیرامون او گرد میآمدند تا این فصل را در خدمت استاد بسر برند ؛ پادشاهان و ثروتمندان برای اینکه او و شاگردانش را در باغها و منزلها ؛ بیکه برای جامعه راهبان آماده کرده بودند مهمانی نمایند بر یکدیگر سبقت میگرفته و گاهی بمنازعه میپرداختند . چون فصل بارانی بسر میرسید مسافرتها شروع میشد (بودا) در حالیکه عده از شاگردان همراه او بودند از اینسوی بد آنسوی میرفت ؛ بطوریکه کتب بودائی حاکیست سیصد نفر و گاهی تا پانصد نفر در خدمت او بودند . در بسیاری شوارع و راههای بزرگ که مخصوصاً راهبان صحراگرد و بازرگانان مسافر برای رفت و آمد اختیار میکردند مؤمنان پناهگاهها و منزل هائی برای (بودا) و شاگردانش ساخته بودند ، راهبانیکه کیش (بودا) را تبلیغ میکردند در منزلهائی سکونت داشتند ، این منازل نیز پناه گاه راهبان صحراگرد بود و هر کجا که منزلی وجود نداشت این قبیل مسافران در زیر درختهای انبه و

موز استراحت کرده و یا شب را بروز می‌آوردند .

این مسافرتها بیشتر در نواحی شرقی و مخصوصاً در کشور های قدیمی (کازی - ۱) (کزالا - ۲) و (مگده - ۳) که بکشورهای مستقل محدود بود بعمل می‌آمد. این نواحی امروز با اسم (اود- ۴) و (بهار- ۵) معروف است؛ ولی در کشور های هند غربی وضع کاملاً نوع دیگر بوده است، زیرا آنجا مراکز قدیمی تمدن (وداها) است و برهنه هائیکه در آن نواحی سکونت داشته کاملاً مخالف و دشمن نهضت های دینی مشرق بوده اند، ولی اگر روایت های بودائیهما صحیح باشد در این سرزمین ها نیز در اثر مسافرت های (بودا) تاثیر های جزئی پیدا شده اما ناچیز و فقط در هنگام عبور او بوده است، محل توقف و منزلگاههای مهم (بودا) را میدانیم؛ معمولاً نقطه انتهائی شمال غربی و جنوب شرقی جولانگاه زندگی صحرا گردی (بودا) بوده است، دو شهری که اقامتگاه پادشاهان (کزالا) و (مگده) بوده یکی موسوم به (ساواتی - ۶) و دیگری (راجا گاه - ۷) نامیده میشده است (اکنون اولی را «سپه مه - ۸» و دومی را «راجگیر - ۹» مینامند) در حومه این دو شهر جامعه راهبان بودائی مالک پارکهای زیبای متعدد بوده و در آن ها ساختمان های مختلفی متناسب با لوازم زندگی صومعه نشینی بر پا داشته بودند.

در کتب مقدسه معمولاً این کاخها را اینگونه توصیف میکنند: «نه از شهر خیلی دور و نه زیاد نزدیک بآن است، راه ورود و خروج با شکوه و مجلل است، هر کس بخواهد میتواند با آسانی در آن راه یابد، روزها کم صدا و شبها کاملاً ساکت و آرام است، از قبل و قال اجتماع مردم دور است، این توصیف مخصوص جایگاهی است که برای گوشه نشینی و اندیشه در تنهایی مساعد است. « و لولوانا - ۱۰» یعنی جنگل خیزران که سابقاً تفرجگاه پادشاه (بمبی زارا) بوده و به (بیودا) و جامعه راهبان او اهدا کرده بود با توصیفی که در بالا از این قبیل کاخها شد مطابقت داشته است و یکی دیگر از این جایگاهها که مشهورتر بوده موسوم به « ژتاوانا - ۱۱» و نزدیک (ساواتی) واقع بوده است، این قصر راجوانمردترین پیروان باحمیت (بودا) یعنی یکی از بازرگانان هند موسوم به

- (۱) Kasi (۲) Kosa as (۳) Amg dhas (۴) Aoudh
(۵) Bihar (۶) Savatthi (۷) Rajagaha (۸) Sahet Mahet
(۹) Rajgir (۱۰) Velouvana (۱۱) Jetavana

« آنا تا پیندیکا - ۱ » بوی اهدا کرده بود، آثار منظوم جامعه راهبان قدیم این دو باغ را چنین توصیف میکند:

« ژتاوانا » بیشه و باغ دلفریب و محبوبی است؛ گروه خردمندان از آن عبور کرده و شاهزاده حقیقت در آن منزل نموده است آری آنجا سر منزلی است که روح را خرسند و شادمان میسازد.

تنها کتب مقدسه راجع باین باغ و کاخ بحث نمیکند بلکه ساختمان های منقش و خطوط برجسته مقبره بزرگ (بهار هوت - ۲) ثابت مینماید که تا چه اندازه این هدیه (آنا تا پیندیکا) از روزگار دیرین در میان جامعه راهبان بودائی معروف بوده است؛ میگویند این شخص جوانمرد در جستجوی محلی بود که شایستگی سکونت (بودا) و شاگردانش را داشته باشد و تنها پارک مجلل شاهزاده (ژتا - ۳) را دارای تمام مزایای مطلوب دانست ولی این شاهزاده از فروختن آن امتناع داشت و سرانجام پس از مذاکرات طولانی (آنا تا پیندیکا) آنرا خرید و در مقابل آقدر طلا داد که سطح پارک را میوشاند و سپس آنرا (بیودا) تقدیم کرد، و این مسکن بسیار مطلوب و مورد پسند (بودا) واقع گردید، بسیاری از کتب مقدسه که سخنان و خطابه های (بودا) را نقل میکنند با این کلمات شروع میشود: « در این هنگام بودای مقدس در ساواتی، در ژتاوانا کاخ (آنا تا پیندیکا) منزل داشته است»

در زندگی بیابان گردی و صحرا نشینی (بودا) و شاگردانش میتوان صحبتی از وطن بییان آورد؛ و منزلتهائی مانند (ولووانا) و (ژتاوانا) را مخصوصاً میتوان وطن آنان نامید، این کاخها در نزدیکی مراکز بزرگ زندگی هندیهما واقع و در عین حال از قال و قیل شهرهای بزرگ برکنار بوده است، این جایگاهها در روز گاران پیش از (بودا) محل آسایش و آرامش پادشاهان و بزرگان بوده و در زمان او راهبان فقیر بالباس های مخصوص خود در آن ها بگردش اشتغال داشته اند؛ و جامعه راهبان در چهار کرانه جهان چه حاضر و چه غایب مالک این املاک قدیمی پادشاهان بوده است. در این باغها مساکن و منازل برادران راهب، خانهها، دهلیزهای سر پوشیده؛ سالن های بزرگ و مغازه های خوراک فروشی وجود داشته است، اطراف بر که ها را درخت های سدر و میوه های لذیذ فرا گرفته بوده و درختهای انبه تا فواصل دور بوی

- (۱) Anathapindika (۲) Bbarhut (۳) Jeta

عطر منتشر میساخته است؛ درخت های زیبای خرماي چتری بر فراز توده انبوه برگها بالا رفته، و درخت (نیاگردا - ۱) برگهای سبز خود را گسترده و ریشه های هوایی آن چون برای بازگشت بزمین بطرف پایین سرازیر میشده خود درختهای تازه گردیده و گاهواره ها و خیابان هایی از برك تشكيل میداده است و ظاهراً سایه و هوای خنك در پناه آن ها انسانرا بتفکر و اندیشه دعوت مینموده است.

(بودا) قسمت مهم زندگانی خود و شاید با هیجان ترین و مؤثرترین دوره آنرا در این محیط بسر برده است و در همین جا است که مردم از راهب و غیر راهب دسته دسته برای دیدن او و شنیدن سخنانش هجوم میآورده اند از شهرهای دور نیز مسافرانی میآمدند، این مسافران عموماً راهبان نی بودند که آوازه و شهرت عظمت آئین (بودا) بآنان رسیده بود و پس از تمام شدن فصل باران براه میافتادند تا استاد را از نزدیک دیده با او مواجه شوند. کتب مقدسه در این مورد چنین حاکی است:

بر حسب عادت، راهبان پس از گذشتن فصل باران برای دیدن فرخنده حال حرکت میکنند و عادت (بودای) فرخنده حال بر این جاری است که با لطف و مهربانی و با این سخنان با راهبانیکه از راههای دور میآیند گفتگو نماید: ای راهبان. آیا روزگار باشما مساعد است؟ آیا وضع شما خوب است؟ آیا وسیله ارتزاق دارید؟ آیا فصل باران رادر آرامش و بدون کشمکش گذرانده اید؟ آیا از هیچگونه محرومیتی رنج نبرده اید؟

از یکی از مؤمنین بنام (سنا - ۲) حکایتی نقل میکنند که ذکر آن در اینجا بی مورد نیست: این شخص (در آواتی - ۳) سرزمینی که از نواحی زندگی (بودا) خیلی دور بود بدتیا آمد و در همان ناحیه پیدایش آئین جدید را شنید و در خود احساس کرد که میل دارد در سلك پیروان این عقیده محسوب گردد، مدت سه سال تامل کرد تا موفق شد در آن سرزمین دور افتاده ده نفر راهبی را که وجودشان برای تشکیل شعبه ای از جامعه را هبان لازم بود گرد آورد، و یگروز که در گوشه تنهایی بسر میبرد اندیشه زیر در ذهن او پیدا شد: « من سخنان بسیاری راجع بفرخنده حال شنیده ام؛ میگویند چنین و چنان است ولی هرگز با او مواجه نشده ام؛ اگر راهنمای من اجازه دهد میل دارم وجود مقدس فرخنده حال و (بودای) بزرگ را از نزدیک

ملاقات کنم»

راهنمای وی که از میل او آگاه شد چنین اظهار کرد:

« بسیار خوب (سنا) برو وجود مقدس فرخنده حال و (بودای) بزرگ را زیارت کن؛ تو (بودا) را خواهی دید، فرخنده حال وجودی است که مسرت و شادمانی مینموشد؛ حواس و روح او در حال آرامش است، او در مجاهده با خویشتن پیروزمند گردیده است؛ و بیش از هر کس بحال سکون و آرامش رسیده است، او قهرمانی است که خود را آرام ساخته و بر خویش مسلط گردیده و بر حواس خود لگام زده و آنها را در تحت اختیار خویش آورده است» (سنا) بسوی (ساواتی) یعنی آنجا که (بودا) در (ژتاوانا) کلخ (آنا پیندیکا) ساکن بود رهسپار گردید.

از این قبیل مسافران دسته دسته بسوی اقامتگاه (بودا) میآمده اند و پذیرائی و تعارف میان دسته های تازه وارد و برادران معنوی آنان که ساکن آنجا بوده اند مبادله میشده است، مطالب تازه را بیکدیگر میگفتند، لوازم سکونت مسافران را تهیه میکردند، و در ضمن تمام این اعمال صداها و قال و قیل هایی که برای اشخاص خارجی غیر مانوس است ولی برای شرقیها در این موارد عادی و ضرورست شنیده میشد بطوریکه در کتب مقدسه از این موضوع جداً شکایت میشود.

شهرت (بودا) عده بسیاری از مردم غیر راهب را نیز از دور و نزدیک بسوی او جلب میکرده است، این مطلب را در خلال موضوعهای دیگر باین ترتیب نقل کرده اند: « مردم از شهرها و کشورهای دور حرکت کرده برای مشورت و صلاح اندیشی نزد گوتامای زاهد میآیند»

اغلب هنگامیکه (بودا) نزدیک مقر سلاطین توقف میکرد؛ پادشاهان؛ شاهزادگان و بزرگان با ارابه و یا فیل از شهر بیرون آمده و بخدمت او میشتافتند و از او سؤالاتی میکردند یا بسخنان او گوش میدادند، یکی از این مجالس در آغاز رساله (ثمره زهد) تشریح شده است و تصویر یکی از این محافل در نقش های برجسته (بهار هوت) دیده میشود؛ آنچه در رساله نامبرده مسطور است چنین حاکی است:

پادشاه (ماگادا) موسوم به (آجاتاساتو - ۱) در شب ماهتاب کامل ماه اکتبر که نیلوفرهای آبی گل میدهد و موسوم به شب (نیلوفر آبی) است روی مهتابی

عمارت خود در هوای آزاد نشسته مشاوران و درباریان در پیرامون او بودند در این حال (آجاتاساتو) پسر (ودھی - ۱) این سخنان را از روی تعجب و تحقیق ادا کرد : « واقماً شب مهتاب زیبایی است ، امشب مهتاب دلرباست ؛ واقماً امشب مهتاب با شکوه است و انسان را بشادمانی و سرور میخواند ، واقماً امشب از مهتاب آثار خوشبختی هویدا است ، آیا من نزد کدام زاهد یا برهنه بروم تا روحم از شنیدن سخنان او خرسند و بهره مند گردد ؟ » هر يك از حاضران زاهدی راهنما را پیشنهاد کرد اما (جیواکا - ۲) طبیب شاه در حال سکوت باقی ماند ، آنگاه (آجاتاساتو) پسر (ودھی) طبیب خود چنین گفت : « دوست عزیزم ؛ (جیواکا) ؛ چرا ساکت مانده ای ؟ »

اعلیحضرتنا ، فرخنده حال یعنی وجود مقدس بودای بزرگ با عده از شاگردان و سیصد نفر از راهبان در باغ انبه من منزل کرده اند ، راجع باو یعنی « گوتامای » فرخنده حال سخنان بسیاری شایع است ، مردم در مدح و تمجید او میگویند ، او فرخنده حال است ؛ او مقدس است ، او بودای بزرگ است ، او دانشمند است ؛ او از تمام جهانها آگاه است ، او عالیترین موجودات است ؛ همانگونه که مردم گاوها را تربیت میکنند او انسانرا پرورش میدهد ؛ او راهنمای خدایان و انسانها است ؛ او بودای بزرگ است ، اعلیحضرتنا بروید و سخنان آن وجودگرامی را گوش بدهید ، ممکن است در اثر شنیدن سخنان فرخنده حال روحتان آزاد و شادمان گردد

پادشاه امر داد قیل هارا برای سواری خود و اهل حرم مهیا سازند ؛ موکب سلطنتی در آن شب ماهتاب و در پرتو نور مشعلها وارد باغ (جیواکا) شد ؛ و در همین باغ (بودا) سخنان مشهور خود را راجع (بشمره زهد و تقوی) برای شاه بیان نمود او نیز در پایان همین جلسه تغییر کیش داد و از پیروان وابسته (بودا) گردید

در کتب مقدسه قسمتهای مربوط باین گونه ملاقاتها بسیار زیاد است و هیچ شکی نیست که این نوشته ها قیل و قال ها و صحبتهایی که در خصوص (بودا) شایع بوده است منعکس نه سازد

بموجب آثار مکتوب و نوشتهها چون پای (بودا) بشهر مستقلی میرسید خانواده های بزرگ و اعیان و اشراف آن شهر باستقبال او میرفتند در (کوزینارا - ۳)

(۱) Vedehi (۲) Jivaka (۳) Kousinara

(مالاها - ۱) یعنی افراد خانواده فرمانروای آن شهر برای عرض تبریک مقدم (بودا) از شهر خارج شده و برای اطلاع نیز چنین آگهی نمودند « هر کس برای ملاقات فرخنده حال از شهر بیرون نرود باید مبلغ پانصد ۰۰۰ جریبه بدهد هنگام دیگری (بودا) یکی از مهمترین شهرهای مستقل هندوستان یعنی شهر زرخیز (وزالی - ۲) رسید جوانان اصیل خانواده (لیکاویس - ۳) برگالسه های زیباسوار شده باستقبال او شتافتند ، بعضی از آنان لباسهای سفید پوشیده و بازبوره های سفید خود را آراسته بودند برخی دیگر بالباس های زرد و قرمز و سیاه بودند ، چون (بودا) آنانرا از دور دید بشاگردان خود چنین گفت ؛ شاگردان من : « هر کس از شما که دسته الهی سی و سه تن از خدایان را ندیده است دسته جوانان « لیکاویس » را بنگرد و آنانرا تماشا کند »

غیر از جوانان (وزالی) یکی از شخصیت های برجسته شهر نیز با شکوه و جلالی نظیر آنان باگالسه خود بسوی « بودا » آمد و بانوئی هوشمند و مجلله بود موسوم به (آمبابالی - ۴) و بودا و شاگردانش را برای ناهار در باغ خود که درختان انبه بسیار داشت دعوت کرد و پس از صرف ناهار آن باغ را ببودا و جامعه راهبان او اهداء نمود

خلاصه مردمیکه در پیرامون (بودا) دیده میشده از این قبیل بوده اند ولی برای تکمیل این فصل دسته دیگری از مردم را که در هندوستان بسیار زیاد بوده اند باید نام برد ؛ این مردم دسته های مختلف متکلمین و اهل مدرسه و بحث و جدال بوده اند ؛ مانند برهنه بزرگی که تمام مالیات بلوکی را که از طرف پادشاه بعنوان حقوق دریافت میداشت و باگالسه مجلل خود وعده زیادی از ملتزمین رکاب بدیدن (بودا) آمد و مانند محصل جوانی که علوم مذهبی میآموخت ولی فارغ التحصیل نشده و بمقام برهنه نرسیده بود و استادش او را فرستاد تا راجع به (گوتامای) زاهد که بسیار اشتها داشت اطلاعاتی کسب کند ، زیرا فوق العاده مایل بود در مسابقه و بحث و مجادله بر چنین حریفی غالب گردد و باز مانند سوفسطائی های دینی و غیر دینی ، این طایفه نیز چون شنیدند (گوتامای) زاهد نزدیک محل آنها توقف کرده است ؛ مهیا شدند با سؤالات دو پهلو دومی برای او تهیه نمایند تا هر جوابی بدهد تناقض او را بنمایانند

(۱) Mallas (۲) Vesali (۳) Licchavis (۴) Ambapali

طبیعی است معمولا صحبتها و مکالمه ها بدعوت بناهار منتهی میشد ، حریف های مغلوب شده ویا پیروان (بودا) او و شاگردانش را با این سخنان برای ناهار روز بعد بمنزل خود دعوت میکردند : « استدعا دارم فرخنده حال و شاگردانش دعوت مرا پذیرفته فردا ظهر برای صرف ناهار منزل تشریف بیاورند » (بودا) معمولا قبول دعوت را با سکوت خود اعلام میداشت ؛ روز بعد هنگام ظهر وقتی ناهار حاضر میشد میزبان اینگونه برای (بودا) پیغام میفرستاد : « استاد ؛ هنگام تشریف فرمائی فرا رسیده ناها را حاضر است . » (بودا) خرقه و کشگول صدقات خود را بر میداشت و بهمراهی شاگردانش بسوی شهر یا دهکده ها هر جا منزل میزبان بود رهسپار میشد ، هنگام ناهار غیر از ظرفهای گوشت باقی غذاهای ساده آن زمان را در یک ظرف نهاده و مهمانان همگی با هم از آن ظرف میخوردند ، و میزبان و خانواده اش خود برای خدمت مهمانان قیام میکردند ؛ و معمولا پس از صرف ناهار و شستشوی دستها صاحب منزل و کسانی در کنار (بودا) قرار میگرفتند و او آنان را تشویق نموده اندر زهای معنوی میداد .

برنامه شبانه روز - اگر دعوت مهمانی در کار نبود (بودا) برسم راهبان در شهر یا دهکده پرسه میزد . صبح خیلی زود یعنی هنگام طلوع فجر او و شاگردانش بیدار میشدند ، ساعات اول روز را باعمال مذهبی و یا صحبت باشاگردان میپرداخت ، سپس موقع آن میرسید که با همراهانش بشهر بروند . و در همان اوان که شهرت او باعلی درجه رسیده و یکی از بزرگترین شخصیتهای هندوستان شده بود و پادشاهان در حضورش سر تعظیم فرود میآوردند ، مردم هر روز او را در خیابان ها و کوچه ها میدیدند در حالی که کشگول گدائی بدست داشت ؛ هیچ سؤال نمیکرد ، چشمانش را بزیر انداخته ؛ اندام خود را راست نگاهداشته و ساکت و بیصدا بود و در انتظار بسر میبرد که غذائی در کشگولش بریزند .

چون بودا از گشت و پرسه بر میگشت غذائی تناول مینمود و بر حسب اقتضای آب و هوای هندوستان در محلی بر کنار ، و دور افتاده استراحت میکرد ؛ در ساعات گرم بعد از ظهر ها در گوشه اطاقی آرام و بیصدا و یاد در درون جنگل انبوه که سایه درختان هوا را خنک می داشت با استراحت میپرداخت ، و اندیشه های تنهائی همدم او بودند ؛ و در هنگام

تابستان در این ساعات میخواستید ولی نزدیک شام این حالت سکوت مقدس را ترك میگفت و در میان جمعیت هیجان آمیز و پر قیل و قال دوستان یا دشمنانش بسر میبرد .

شاگردان بودا

تا اندازه که ممکن بود صورت خارجی زندگی (بودا) را تشریح کردیم اکنون جای آنست که زندگی درونی و دوستان او را مورد بحث قرار دهیم ، برای این موضوع نخست باید باگسانیکه مورد خطاب استاد بوده اند آشنا شویم ، و مقصود ما از این اشخاص دسته از شاگردان اوست که کوشش مینموده اند در اثر پیروی پیشوای خود در طریق سعادت و راه نیم ابدی داخل شوند همانگونه که هیئت وزیران و افسران ارشد پیرامون پادشاه فاتحی را میگیرند ؛ هنگامیکه (بودا) در زمینهای مجاور دریا سیر فاتحانه خود را ادامه میداد شاگردان او اطراف راهنمای پیروزمند خود را فرا گرفته بودند . بر حسب تمام ظواهر و امارات این دسته از شاگردان (حتی در آغاز کار) مانند حواریون مسیح مردمی نبوده اند که تنها روابط قلبی آنها را یکدیگر پیوسته باشد ، بلکه از آغاز هیئت و کنگره از زاهدان و دسته منظمی از راهبان بیابان گرد ، و مطیع مقررات و قوانین ثابتی بودند و (بودا) سمت پیشوائی و ریاست آنانرا داشت .

پیش از دوره (بودا) در هندوستان هیئت های بسیاری از راهبان وجود داشته و با قواعد و مقررات مخصوصی زندگی میکردند ، و در زمان او این مطلب بسیار عادی و معمول بوده است ؛ زندگی رهبانی و پارسائی برای دسته هائی از مردم و راهبان که میخواستند در راه نجات و سعادت گامی بردارند شرط طبیعی و لازم بوده و تنه راه رسیدن به هدف محسوب میشده است ؛ بنا بر این ظهور (بودا) از هیچ جهتی برای معاصران او غیر عادی بنظر نرسیده و راجع بزندگی رهبانی اصل و اساس تازه ایجاد نکرده است بلکه بعکس ابتکار و تازگی در این بوده است که انسان برای رسیدن سعادت و نجات بخواهد در غیر راه زندگی زاهدان و رهبانان سلوک کند

سخنان ویژه و سری (بودا) را که برای پذیرفتن پیروان اولی خود بکار میرده چنین ثبت و ضبط کرده اند : « ای راهب نزدیک بیا ، آئین ابلاغ گردید ؛ برای اینکه برنجهای خود خاتمه دهی در راه قدس و پرهیزگاری گام بردار . » بدیهی است نمیتوان اطمینان داشت که این داستان عیناً صحیح بوده و عین این الفاظ ادا میشده است ؛ اما بطور کلی میتوان مطلب محقق زیر را قطعی دانست :

« هیئت شاگردان (بودا) کنگره و اجتماعی از راهبان بوده است و هیچ شخص تازه را در آن نپذیرفته اند مگر آنکه آداب و مناسک مخصوصی را بجا آورد و کلمات معینی را ادا کند »

لباس زرد رنگ مذهبی و تراشیدن میان سر نشانه خارجی راهبانی بوده است که آئین (پسر ساکیاها) را پذیرفته بودند ؛ این راهبان زرد پوش را از زمان باستان (پیروان آئین ساکیاها) نامیده اند ، این دسته از مردم در تمام دوره زندگانی بفقیر و زهد پای بند ؛ و از خانواده پدر و مادر جدا بوده اند ، هیچگونه عشق و وظیفه ای این تشنگان نجات را بدنیا پای بند نمیساخته است ، مردی که مصمم بوده است پیرو (بودا) شود بزن خود چنین میگفته است (ای بدبخت مطمئن باش اگر چه بچه های مرا پیش شغال ها و سگها بیندازی ؛ نمیتوانی برای علاقه من بآنان مرا بیازگشت مصمم سازی)

بدیهی است که در جامعه پیروان (بودا) هیچگونه امتیاز طبقاتی وجود نداشته است ، و بموجب آنچه در کتب مقدسه مسطور است تعلیمات (بودا) در این مورد چنین دستور میدهد :

« شاگردان من ، همانطوریکه رودخانه های بزرگ مانند (کنگ تاعونا ، آسیراوتی و ماهی - ۱) چون باقیانوس بزرگ میرسند نام یا مونا و اصل پیشین خود را از دست داده و نامی جز (اقیانوس بزرگ) ندارند این چهار طبقه از مردم یعنی اعیان ؛ برهمن ها ؛ لشگریان و توده طبقه چهارم چون بر طبق آئین و طریقه که وجود کامل برای آنها تشریح کرده است خانه خود را ترک نمودند و زندگی صحرا نشینی و بیابان گردی بر گزیدند اسم و اصل نژاد خود را از دست داده و جز (راهبان پیرو آئین پسر ساکیاها) نامی نخواهند داشت »

(۱) نام چهار رودخانه بزرگ هندوستانست

این موضوع در خطابه که راجع به (ثمره زهد) ایراد گردیده بدین نحو مورد بحث قرار گرفته است :

پادشاهی بنام (آجاتا ساتو - ۱) از (بودا) سؤال میکند : « کسانی که زندگی خانوادگی را ترک گفته و داخل حیات مذهبی میشوند چه مزایای آن خواهند داشت ؟ » (بودا) در پاسخ او وضع غلام و یا خدمتگزار پادشاهی را تشریح میکند که جامه زرد مذهبی بتن کرده و در سلك رهبانان در آمده است و در زندگی او از لحاظ اندیشه و گفتار و رفتار جای ملامتگری نمیتوان یافت .

و در این مورد (بودا) پادشاه چنین میگوید :

« آیا میخواهی که این خدمتگزار مجدداً غلام تو گردد ؛ پیش از تو از خواب بیدار شود پس از تو بخواب رود ، فرمانت را اطاعت کند ، پیرو هوی و هوس باشد ؛ و برای استماع سخنان تو چشمان خود را بچهره ات بدوزد ؟ »

و پادشاه در پاسخ (بودا) چنین اظهار میدارد : « خیر ای استاد و صاحب اختیار من ، من جلو او بتعظیم خم میشوم ، پیش از او بیدار میگردد وی را بنشستن دعوت میکنم ، آنچه از پوشاک و خوراک و منزل مورد احتیاج او باشد تقدیم میدارم ؛ اگر مریض شد برای معالجه و مداوای او اقدام میکنم ، و آنگونه که شایسته است از او حمایت کرده از حقوقش دفاع مینمایم . »

لباس دینی شاگردان (بودا) آقا و نوکر ؛ برهمن ها و مردم طبقه چهارم را یکسان و یک شکل میساخته است ، زیرا آئین نجات برای سعادت و خرمی و سلامتی عموم مردم ، بدون امتیاز طبقاتی و برای رهائی و آزادی خدایان و افراد بشر از بند و قید بوجود آمده و تعلیم میشده است .

پرواضح است که انتقاد تاریخی جدید با تحقیقات عمیق خود مخصوصاً کوشش فراوان دارد که جنبه های اجتماعی نهضت های دینی را مورد توجه قرار دهد و با این وصف مصلح بودن (بودا) را انکار نکرده است و بموجب این تمایل تاریخ بایستی این مرد مصلح زنجیرهای بیدادگری طبقاتی را پاره کرده و مردم فقیر و بی نوا و ساده و بی اهمیت را در قلمرو معنوی کیش خود مانند نجبا و اشراف یکسان جای داده و بپذیرد ولی این مطلب را نمیتوان کاملاً بتمام جهات

مطابق حقیقت دانست، هر مورخ دانائی که راجع (بودا) تحقیق کرده است باید متوجه شده باشد که (بودا) داعیه چنین انقلابی را (هرگونه که بخواهند آنرا توصیف کنند) نداشته است، البته میتوان يك جنبه دمکراسی در کیش (بودائی) قائل شد، ولی همواره در این زمینه قیود و شروطی را باید منظور نظر داشت؛ هرگز (بودا) در اندیشه اصلاح وضع اجتماعی نبوده، و نمیخواسته است که در روی زمین نظامی مقدس و قلمروی که مطابق کمال مطلوب اجتماعات باشد ایجاد نماید؛ این قبیل اندیشه ها بهیچوجه مربوط با و پیروانش نیست، و اصولاً در هندوستان جنبشی که شباهت بنهضت اجتماعی داشته باشد وجود ندارد، روح (بودا) اساساً آن عاطفه و احساس اجتماعی که پیشوائی برای دادخواهی مظلومان از ظالمان بوجود میآورد توجهی نداشته است، کشور و اجتماع هرگونه میخواهد باشد؛ مردی که دنیا را ترك گفته است تا در سلك راهبان در آید هیچگونه توجهی بکارهای اجتماع ندارد؛ طبقات مردم و مزایای آنها برای او بی معنی است زیرا تمام موجودات زمینی با او بدون رابطه هستند؛ اساساً در فکر او چنین اندیشه نیست که برای مردم جهان خاکی با نیروی خود بکار پردازد و اختلاف طبقاتی را از بین ببرد یا از شدت آن بکاهد.

این موضوع کاملاً صحیح است که کیش بودائی زندگی مذهبی را تنها برای برهمن ها شایسته نمیدانسته است ولی استباه از اینجا آغاز میگردد که تصور شود (بودا) نخستین کسی است که این انحصار و تخصیص را از میان برده و با آن مبارزه پرداخته است، زیرا خیلی پیش از بودا یعنی در روزگار بسیار قدیم که تنها کیش برهمنی رواج داشت جامعه مذهبی دیگری نیز وجود داشت که اهمیت آن در نظر مردم کمتر از سلك برهمن ها نبود؛ این جامعه عبارت بود از جامعه زهاد و عباد که هر کس میخواست بدنیا پشت پا بزند بدون در نظر گرفتن امتیاز طبقاتی در آن پذیرفته میشد. داستان های بودائی داستان این زهاد را یاد آوری میکنند، وجود این زهاد و طرز رفتارشان در آن زمان قابل بحث و تردید نبوده است، بنا بر این بدون اینکه در ارزش و اهمیت داستان بودائی راه افراط پیمائیم بشرح زیر میتوان قضاوت نمود:

(بودا) بهیچوجه بنام حق فقرا و مردم عادی و راجع بزندگی مذهبی آنان با بزرگان و روحانیون مبارزه نپرداخته و لا اقل میتوان بتحقیق

گفت که قسمت مهم زندگی او صرف چنین مبارزه نشده است. تا اینجا آنچه را باید بتحقیق در خصوص این اشتباه تاریخی که (بودا) را قهرمانی پیروزمند برای مبارزه طبقات پست با اشراف و روشن فکران میشناسد، دانست تشریح نکرده و مطلب را بیابان نرسانده ایم. آنچه راجع بتساوی حقوق کسانی که در جامعه رهبانیت (بودا) بسر میبردند گفته میشود صحیح است ولی درك و تشخیص نظریه ای که راجع باین موضوع میان (بودائی) ها شایع بوده است و ذکر اعمال و آثار آنها بیفایده نیست.

چنانکه ذکر شد بودائی ها اصل نظریه تساوی حقوق و عدم امتیاز طبقاتی را برای کسانی که در سلك رهبانیت داخل میشده پذیرفته اند و برای اثبات صحت معقول بودن ادعای خود بایستی هم پذیرفته باشند؛ و بطوریکه از آثار و نوشته ها بر میآید اتفاق هم نیفتاده است کسانی را بر خلاف این قاعده و بعنوان امتیاز طبقاتی رد کرده و در جامعه راهبان پذیرفته باشند ولی چون بتحقیق پیرامونیان (بودا) و بطور کلی جامعه قدیم راهبان را در نظر گیریم، نتیجه با این نظریه های مساوات طلب تطبیق نمیکند.

بدون شك کیش بودائی در آغاز با پذیرفتن همه مردم در سلك راهبان مخالفت نداشته و مانند برهمن ها، با امتیاز طبقاتی اهمیت نمیداده است ولی تقریباً میتوان اطمینان داشت که بموجب اصل توارث تا اندازه باشراف متمایل بوده است؛ قسمتهائی که از کتب مقدسه نقل میکنند و آنچه عیناً در آن ها میخوانیم این نظریه را تأیید میکند، خطابه (بنارس) که بموجب داستانش؛ نخستین تعلیم عمومی (بودا) است با بیانی واضح و مختصر و بدون عنایت و توجه مخصوص وضع و خصوصیات روحی جامعه قدیم راهبان را تشریح میکند؛ در یکجا (بودا) از انجام وظیفه عالی صحبت مینماید و میگوید: « برای عشق بآن وظیفه مقدس و عالی فرزندان خانواده های اعیان و نجبا، خانه های خود را ترك میکنند و زندگی رهبانیت بر میگزینند » پیروان و شاگردان (بودا) که خود از خاندان اشرافی (ساکیها) و از نسل پادشاه معروف (ایکشواکو) است عموماً از خانواده های اعیان بوده اند؛ اگر صورت اسامی گروندگان باین استاد را که در کتب مقدسه مسطور است بتحقیق مورد بر رسی قرار دهیم در میابیم که تمایل اشرافی در این جامعه وجود داشته و عمده افراد آن از طبقه اعیان بوده اند، و رد

میان آنان جوانانی برهمن؛ مانند (ساریوتا) و (موگالانا) و (کاکانا-۱) و مردمی از خانواده های اشرافی همچون (آناندا-۲) و (راهولا-۳) و (آنورودا-۴) و فرزندان بازرگان بزرگ و ملاکین مانند (یاسا-۵) میبایم و بطور خلاصه این مردان و جوانان عموماً از عالیترین طبقات اجتماع بوده و تربیت آنها مرهون شأن و وضع اجتماعشان بوده است، تا آنجا که نگارنده یکنفر (کاندالا-۶) در میان راهبان (بودائی) نمیشناسد بنابر این نظریه مربوط برنج خیز بودن عالم هستی در میان طبقات پست مردم یعنی کسانی که بادسترنج خود زندگی میکردند؛ و با وضعی پست و اسف انگیز بسر میرده اند و نیارمندبهای زندگانی، آنانرا بخود مشغول میداشته تبلیغ نشده است، و محاورات و افکار (بودا) راجع بسلسله علل و معلولات که بوجود آورنده رنج میباشد برای مردم بیفکر که روحشان ناتوان بوده نبوده است، و بطوریکه گفته اند: «آئین (بودا) برای مرد زیرک و هوشمند است نه احمق» و این سخنان برخلاف گفته کسی است که بچه هارا آزاد میگذاشت تا باو نزدیک شوند و آنگاه میفرمود: «کسانی داخل ملکوت آسمان ها میشوند که مانند این بچه ها باشند» آئین (بودا) برای بچه ها و کسانی که مانند آنها هستند پدید نیامده است بعدها ما با دقتی بیشتر و اندیشه عمیق تر قانون و نظام مخصوص رهبانیت (بودائی) را تشریح میکنیم، زیرا اینجا بحث مامربوط بزمان خود اوست، و بدقت این مطلب بر نگارنده معلوم نشده است که آیا نظام و قاعده مخصوص جامعه راهبان بودائی از آغاز یعنی زمان خود (بودا) بهمین نحو بوده است یاخیر؟ ولی گویا مجامع (توبه و استغفار) که هرپانزده روز یکدفعه تشکیل میشده و تأثیر مهمی در کیش ساده و قدیمی (بودا) داشته بوسیله خود او و پیروانیش تشکیل میافته است.

طرز برخورد و گفتگو و ارتباط پیروان (بودا) با یکدیگر آرام، مؤدبانه و حتی میتوان گفت تشریفاتی بوده است و اگر از روی متن

(۱) Kaccana (۲) Ananda (۳)-Rahoula (۴) Anourouddha (۵) Yasa (۶) Candala

(یعنی کسانی که بواسطه نداشتن اصل و نسب عالی و منع مذهب برهما از حقوق اجتماعی محروم و در جامعه منفور بوده اند؛ و اکنون آن هارا پاریا Pariah میگویند)

کتاب مقدسه قضاوت کنیم باید گفت زندگی اجتماعی راهبان بودائی بابکثرت خوبی ملایم و آرام و خرسندی قرین آرامش و اطمینان بخش آمیخته بوده است اما اینحالت بامقدار اندک حرکت و فعالیت و سودی که بر آن مترتب میدانسته اند موازنه نداشته است، حالت شوق و جذب در میان این راهبان کم نبوده و آنرا نعمت عالی روحی و معنوی میدانسته اند؛ این حالات بمرتهای قرین آرامش و حرکت دلفریب و ملایم شبیه تر بوده است تا بجدبه های مستانه و اشتیاق آمیز و در هر فردی جداگانه و پوشیده از دیگران پدید می آمده، و صحبت از آن و خودستانی در برابر برادران ممنوع بوده است، خلسه عمومی و وجدگره‌ی که جمعی را باهم دست دهد و حاضران یکدیگر را این سوی و آنسوی بکشند تا در نتیجه آن خیال تحریک شده و در صدها نفر بکثرت صور ذهنی و تخیلات بوجود آید در میان بودائیان دیده نمیشده است.

از طرف دیگر نباید انگاشت که هر یک از پیروان و شاگردان صمیمی (بودا) وجودی مستقل بوده است تا در نتیجه بخواهیم هر کدام را بطور مشخص و معجزی تصویر و توصیف کنیم بلکه در این مورد نیز مانند سایر موارد، ادبیات هند افراد را مورد نظر قرار نمیدهد بلکه صنف و طبقه و نمونه هارا و صف مینماید؛ در سابق این مطلب را متذکر شدیم که عموم شاگردان و پیروان بزرگ (بودا) باندازه شبیه بوده که بیکدیگر اشتباه میشده اند وجود همه آنان از یک هدف عالی و یک کمال مطلوب لبریز و آن عبارت بوده است از: «پاکی و خلوص؛ کمال آرامش قلب و تسلیم کامل در مقابل (بودا) و فنای در مقام او» و در واقع این عده اشخاص و افرادی نبوده اند بلکه حقیقت وجود آنان روح آئین و رهبانیت (بودا) بوده است.

راجع پاره خصوصیات هر یک از شاگردان (بودا) از قبیل اسامی و مهمترین کیفیات زندگی آنان اطلاعات قطعی تاریخی داریم، بموجب داستانی مورد اعتماد و نقل برهمنی که سابقاً نامشان برده شد و از آغاز جوانی دوست صمیمی یکدیگر بوده اند یعنی (ساریوتا) و (موگالانا) از درجه اول شاگردان (بودا) محسوبند، در پیش بیان شد که این دو نفر چگونه در آغاز دوره بیابانگردی (بودا) بدو پیوستند؛ این دو نفر در دوره زندگی دراز خودشان و (بودا) با صمیمیت کامل از او پیروی میکردند و در روزگار

پیری، اندکی پیش از رحلت استاد هردو بفاصلهٔ زمان کوتاهی زندگی را بدرود گفتند، بعلاوه چنانکه مشهور است (موگالانا) در اثر حادثه از دنیا رفته است.

(سارپوتا) شاگردی است که (بودا) او را در میان پیروان خود در درجهٔ اول محسوب داشته؛ وی بعنوان فرزند ارشد پادشاهی که فرما نروای جهان است یاد شده است که باکمک پدرش چرخ سلطنت و پادشاهی که در روی زمین باید در جریان باشد بحرکت میآورد، با این دو نفر از پیروان صمیمی (بودا) باید نام پسر عموی او (آناندا) را نیز ذکر کرد، این شخص در آغاز جوانی مانند عدهٔ زیادی از جوانان اصیل خانواده (ساکیا) از جمله پیروان مطیع (بودا) گردیده و مراقبت زندگی شخص استاد بعهده او بوده، و وسائل زندگی روزانه او را تهیه میکردند.

بیشتر اوقات در هنگام راه پیماییها و مسافرتها هنگامیکه (بودا) از شاگردان جلو میافتاده تنها (آناندا) با او همراه بوده است و در صفحات آینده این کتاب، در مسافرتها آخری (بودا) و وداع او متوجه اهمیت «آناندا» خواهیم شد و بنا بر این (آناندا) بیش از هر کس شایسته نام «شاگرد بسیار محبوب بودا» میباشد.

در میان پیروان صمیمی و پیرامونیان (بودا) «اوپالی - ۱» را نیز باید یاد کرد؛ این شخص سلمانی مخصوص نجیب زادگان خانواده (ساکیا) بوده و با اربابهای خود در يك زمان جزو پیروان (بودا) گردیده است و در کتب مقدسه مکرر نام وی بعنوان (نخستین کسیکه مقررات کلیسایی جامعهٔ راهبان) را تعلیم داده ذکر شده است، تصور میروود «اوپالی» در تألیف و ترجمهٔ آداب مذهبی قدیم که تمام ادبیات دینی بودائی از آنها استخراج شده مؤثر بوده و تأثیر بسزائی همداشته است.

«راهولا» پسر شخص «بودا» نیز که پیش از عزیمت او از زادگاه خود و ترك خانه بدنيا آمده کیش پدر را پذیرفته است و غالباً نام او در دنباله نام شاگردان بزرگ ذکر میشود ولی بنظر نمیرسد کار مهمی انجام داده یا وظیفهٔ مؤثری بعهده او محول بوده است.

در میان شاگردان «بودا» نام یکنفر نظیر یهودای اسخریوطی نیز برده میشود «ولی با یهودای مسیح این تفاوت را دارد که دام های

او در راه استاد بی اثر مانده است»، این شخص «دواداتا - ۱» نام داشته و عموزاده شخص (بودا) است؛ محرك دشمنی او حسادت و مقصودش این بوده است بجای استاد که بسن پیری رسیده زمام جامعهٔ راهبان را در دست گیرد؛ و چون (بودا) با این درخواست او روی موافق نشان نداده با «آجاتاساتو - ۲» پسر پادشاه «بمبی زارا» که او نیز بتصاحب تاج و تخت پدر خود چشم داشت متفق شد تا (بودا) را از میان بردارد ولی توطئه به نتیجه نرسید و بطوریکه حکایت میکنند بطرز معجزه آسایی که ذیلا بیان میشود (بودا) از آن خلاصی یافت:

«جنایتکارانی که مأمور کشتن وجود مقدس استاد بودند چون باو نزدیک شدند ترس آنانرا فراگرفت و بدنشان بلرزه در آمد، وی با آنان بامهربانی و لطف سخنانی گفت و آنان از پیروان وی گردیدند؛ تخته سنگی برای خرد کردن استاد پیش بینی شده بود، دو قلعه کوه سرا زیر شده و آنرا در میان گرفته متوقف ساختند و لذا سنگ با ملایمت با پای (بودا) تماس حاصل کرد و جراحت مختصری بر آن وارد ساخت

يك فيل وحشی که در کوچی تنگی برای نابود کردن استاد رها کرده بودند در تحت تأثیر سحر آسای (اندیشهٔ دوستانه و نیکخواهی) متوقف شده بآرامی بعقب برگشت

سر انجام (دواداتا) بترتیب زیر آخرین اقدام خود را نمود تا ادارهٔ جامعه راهبان نصیب او گردد:

(دواداتا) صورتی تهیه و در آن پنج اصل نگاشت:

راجع باین موضوع مدارکی مورد اعتماد و شایسته وثوق در دست است، (بودا) در قسمتی از امور مربوط بزندگی راهبان آنان را تا اندازهٔ آزاد گذارده بود که ببیل خود رفتار نمایند، (دواداتا) خواست قواعد سختی برای راهبان وضع کند و از بعضی اصلاحاتی که پیشنهاد کرده و ذیلا بنظر میرسد میتوان راجع باین موضوع قضاوت نمود:

هر راهبی باید تمام زندگی خود را در جنگل بگذراند (در صورتیکه بودا معمولاً نزدیک شهرها و قصبهها بسر میبرد و اجازه داده بود راهبان نیز چنین کنند

هر راهبی باید تنها با آنچه از صدقات که درکشگول او میاندازند

امرار معاش نماید و نباید دعوت اشخاص را برای شام و ناهار بپذیرد، و جامه‌ای که میپوشد باید از کهنه پاره هائیکه در کوچه‌ها جمع میکنند درست شده باشد، (دواداتا) بسیاری دیگر از این قبیل احکام اظهار میکرده و معتقد بوده است هر کس مطابق آنها رفتار نکند باید از میان جمع راهبان برکنار گردد، (دواداتا) این مقررات را وضع نموده و آنها را اساس زندگی واقعی و خشن راهبان میدانسته است.

(دواداتا) این مقررات را برای مخالفت با اصول (بودا) تدوین کرده و اصول کیش او را متناسب با تنبلی و نقاط ضعف انسان میسر کرده است و از اینرو میخواست است پیروان او را بخود جلب نماید. بموجب آنچه در داستانها منقول است این شخص چند صباحی بطور موقت پیشرفت کرد و سپس شکست کامل و قطعی خورد و سرانجام روزگارش با بدبختی قرین گردید.

پیروان غیر راهب (بودا)

اشخاصی که نام آنان برده شد مهمترین شاگردان (بودا) بودند، در کیش بودائی نام شاگرد بر کسی اطلاق میشده است؛ که بموجب مفهوم دستور قدیمی؛ واقعاً تمام موجودات زمینی را ترک گوید تا با قدس و پاکی زندگی کند و از رنج رها گردد و این قبیل مردمان عبارت بودند از مردان راهب و زنان راهبه و آنها را درویش و دوره گرد مینامیدند، ولی پیروان (بودا) منحصر باین دسته نبوده اند.

در تاریخ مسیح با نام بطرس و یوحنا، اسامی اشخاص مانند (ایلمازر)؛ نیقودیموس؛ مریم و مرتا) ذکر میشود؛ در کیش (بودا) نیز در مجاورت نام مردان و زنان راهب و بیابانگرد اسم مردان و زنان متعصب و با حیث و ایمن دیگری مذکور است؛ این قبیل مردم (بودا) را وجود مقدس و راهنمای نجات و کلام او را حقیقت میدانسته اند؛ تنها فرقی که با سایر پیروان داشته اند، آنستکه در زندگی خود تغییری نپدید کرده؛ متأهل میشدند و مال و ثروت خود را نگاه میداشتند، ولی ضمناً باندازه توانائی خود سعی میکردند با هدیه ها و ایجاد همه گونه مؤسسات بر شکوه جامعه راهبان بیفزایند.

برخی پیدایش این دایره وسیع و وجود شماره بسیار پیروان غیر راهب را علت ضعف و انحراف کیش اصلی (بودا) و فراموش شدن خشونت

و جدیت اولی آن و از مختصات و لوازم طبیعت اصلی انسان و ضعف آن دانسته اند؛ بعضی نیز با اطمینان کامل اظهار داشته اند که در قدیمترین کتب و آثار موجود تنها نام اشخاص مقدس یعنی راهبان (در مقابل اشخاص غیر راهب) مذکور است ولی تشخیص بین پیروان راهب و غیر راهب که هر دو دسته مقدس محسوب شده باشند دیده نمیشود، این موضوع کاملاً اشتباه است زیرا قدیمترین داستانها پیروان غیر راهب را برسمیت شناخته و آنها را دوست صمیمی (بودا) و جامعه راهبان ذکر کرده است و این موضوعی است بسیار طبیعی که مجبوریم بدون هیچ شک و شبهه آنها را بپذیریم زیرا وجود راهبان فقیر ناچار مستلزم وجود پیروان غیر راهبی است که بآنان صدقه میداده و احسان میکرده اند، و ناچار روابط دوستی بین جامعه راهبان با پیروان غیر راهب برقرار بوده است. اما چگونگی این روابط که آیا بطریق ثابتی بوده و قواعد معینی داشته است یا نه معلوم نیست، و دانستن آن هم اهمیتی ندارد، آنچه معلوم است این دو دسته هر کدام وجود خود را برای دیگری میدانسته است، یکدسته از دسته دیگر تعلیمات معنوی فرا میگرفته و در مقابل لوازم مختصر زندگی آنها را مهیا می ساخته است و در میان این دو طبقه یعنی راهبان و پیروان غیر راهب جز این ارتباطی نبوده است.

در میان کسانی که در برابر (بودا)، و آئین و جامعه راهبان او تسلیم شده اند یعنی در میان پیروان غیر راهب (بودا)، شاهزادگان؛ نجبا، برهمن ها و بازرگانان شناخته میشوند، در اینجا نیز اغنیا و اشخاص بلند مرتبه بیش از فقرا بوده اند؛ نجات فقرا و تیره بختان و زحمت کشان یعنی کسانی که غیر از رنج بزرگ عمومی که مربوط بنه پایداری متاع فانی این جهانست رنجهای دیگری نیز داشته اند مورد نظر کیش بودائی قرار نگرفته است.

میان پیروان صمیمی غیر راهب دو پادشاه در درجه اول دوستان (بودا) قرار داشته اند یکی (بمبی زارا) پادشاه (مگده) و دیگری (پاسنادی - ۱) پادشاه (کرالا)، این دو نفر تقریباً هم سن (بودا) و در تمام دوره زندگی خود حامی جامعه راهبان او بوده اند؛ (جیواکا) طبیب مشهور و مخصوص (بمبی زارا) را باید در میان این قبیل پیروان (بودا) نام برد این مرد علاوه بر آنکه مراقب

پادشاه و خانمهای حرمسرای او بود مراقبت شخص (بودا) و جامعه راهبان وی را نیز بر عهده داشت؛ بالاخره باید نام (آنا تاپیندیکا) را نیز جزء پیروان غیر راهب ذکر کرد؛ این شخص همان شاهزادهٔ بازرگانی است که منزل مورد پسند (بودا) یعنی باغ (ژنا وانا) را با او تقدیم داشته است. باید دانست در تمام مراکز مهمی که (بودا) در مسافرتهاى خود از نزدیک آنها عبور میکرده است، عدهٔ از این قبیل پیروان میآمده و مجالس و اجتماعاتی تشکیل میداده اند تا فرخنده حال برای آنان سخن گوید. او و تمام همراهانش را مهمانی میکرده و کاخها و منازل خود را برای پذیرائی آنان تخصیص میداده و حتی بجایگاه راهبان می بخشیده اند. چون (بودا) با صدها نفر از شاگردانش بمسافرت میرفت؛ پیروان و پرستندگان مقدس نیز دنبال او با گالسه‌ها و گاری‌ها حرکت میکردند و خوار و بار و روغن و نمک همراه بر میداشتند تا هر يك بنوبهٔ خود خوراک مسافران را تهیه نمایند؛ دسته‌هایی از گدایان نیز دنبال این عده در حرکت بودند تا از بقایای خوراک آنان استفاده کنند.

زنان بودائی

(بودا) و شاگردانش بارها با زنان برخورد کرده اند، و این برخوردها ناچار پیش میآمده است؛ در هنگام پرسه زدن آنها آنان صدقه میداده اند؛ در مجالس مهمانی که از طرف دوستان و پیروان بر پا میشد خانمهای خانوادهٔ میزبان حضور پیدا میکردند؛ و پس از صرف غذا بسنجان (بودا) گوش میدادند؛ و هر روز اینگونه ملاقاتها در مجالس اتفاق می افتاد زیرا زنها در آن هنگام در خانه‌ها محبوس نبودند؛ و حجاب داشتند و مستور بودن زن در خانه بعد از هند مرسوم شد و این عادت در هند قدیم وجود نداشته است؛ زنها در زندگی عادی و کارهای مذهبی مردان سهیم بوده و هندوها (چنانکه قصائد و اشعار زیبای آنان حاکی است) بلطافت روح زن معتقد بوده و در برابر آن خود را با احترام و سپاسداری موظف میدانسته‌اند.

اما مطلب اصلی آنستکه (بودا) در اثر فداکاریهای سخت خود از آنچه در این جهان خاکی زیبا و دوست‌داشتنی است چشم پوشیده بود و چنین روحی آیا میتواندست برای وجود زن سپاس و احترامی قائل باشد

و او را ارجمند بشمارد؛ از طرف دیگر آیا آن آرمان و هدف عالی و غیر مشخص که باید شاگردان برای وصول بآن کوشش کنند برای عقل زنان قابل درک بوده و میتواندست مسرت بخش قلوب آنان گردد؛ و آیا زن نیروی لازم را برای پذیرفتن آئین جدی و خشن (بودا) داشته است؟

در نظر بودائها؛ از میان تمام دامهائی که شیطان برای فریب آدم گسترده زن خطرناکتر است، تمام نیروهای فریبنده که روح را بدین عالم خاکی پای بند میسازد در قالب زن موجود است؛ افسانه‌ها و کتب بودائی در بسیاری از موارد؛ اصلاح ناپذیری زنان و دغلیهای آنان را متعرض شده است. یکی از داستانهای اخلاقی چنین میگوید:

طبیعت زنان همچون مسیر ماهی در آب پنهانی و غیر قابل نفوذ است زنان دزدانی هستند که وجودشان پراز بدذاتی است؛ جستجو و پیدایش حقیقت در وجود آنان مشکل است، در نظر این موجود دروغ مانند حقیقت و حقیقت مانند دروغ است.

(آناندا) از (بودا) چنین میبرد:

استاد گرامی - بایک نفر زن چگونه باید رفتار کرد؟

(بودا) - باید از دیدار او پرهیز کرد

(آناندا) - استاد گرامی اگر او را دیدیم چه باید کرد؟

(بودا) - در اینصورت با او نباید حرف زد.

(آناندا) - اگر با او سخن گفتیم چطور؟

(بودا) - در اینصورت باید کاملاً مراقب خود بود

بطوریکه منقول است (و گمان میرود حقیقت نیز اینگونه باشد) مدت‌ها از دعوت «بودا» گذشت و جز مردان در کیش بودائی پذیرفته نمیشدند ولی سرانجام (بودا) در اثر اصرار نامادری خود (ماهاپاچاپاتی - ۱) با کمال کراهت راضی شد که زنان هم در شماره شاگردان پذیرفته شوند.

(بودا) در این موضوع به (آناندا) چنین میگوید:

(آناندا) همانگونه که در مزرعه برنج سرسبز و خرم آفت زردی پیدا

شده و از اینرو شادابی محصول مزرعه دیری نمی‌پاید؛ اگر در يك طريقه و آئین بزنان اجازهٔ ورود داده شود و آنان در سلك راهبان در آیند

طولی نمیکشد که آن زندگی مقدس پایان نمیرسد .
 (آناندا) اگر در آئین و کیشی که وجود کامل بنیان نهاده است بزنان اجازه داده نشده بود زندگی خانوادگی را ترك گویند و در سلك راهبان وارد شوند، زندگی مقدس و پاک رهبانی مدت ها دوام میگیرد و آئین پاک هر سال محفوظ میماند (آناندا) اما اکنون چون در آئین و کیشی که وجود کامل بنیان نهاده است بزنان اجازه داده شد زندگی خانوادگی را ترك گویند و در سلك راهبان در آئین زندگی پاک و مقدس رهبانی مدت زیادی دوام نخواهد یافت اکنون آئین حق بیش از پانصد سال دوام نخواهد یافت . در متون کتب مقدس قسمتهای مخصوصی مستور است که گویا کلمات و گفتار زنان راهبه است ، این مطلب بطوریکه عده بعدها تصور کرده اند نماینده و نشانه وجود زنان راهبه است .
 (خما - ۱) آن خواهر مقدسه زیبا که در آغاز زوجه پادشاه (بمی زارا) بوده یکی از زنهای معروف بودائی است ؛ این خانم به همراهی راهبه موسوم به (ویالا - ۲) که سابقاً فاحشه بوده ، ولی سرخود را تراشیده ؛ جامه مذهبی بتن کرده و با کمال تقوی و قدس زندگی رهبانی برگزیده برای پرسه و دریافت صدقه حرکت میکرده است .

عده از زنان اعیان و ثروتمندان خوشیهای دنیا و لذات آنرا ترك گفته مانند ققرا و بدبختان زندگی تارکان دنیا را برگزیده بودند ، در میان آنان مثلاً خانمی معرفی شده که شوهرش او را طرد نموده است ؛ از بیوه نام برده میشود که شوهرش زندگی را بدرود گفته است ، از مادری سخن بمیان میآید که فرزند عزیزش مرده و برای دفع غم و آنده و چیره شدن بر جور فلک چاره جز شناختن رنج عمومی حیات و دانستن راه فرار از آن نداشته است ؛ اما در هر صورت این تصویرهای خیالی مقدسات بهیچوجه نباید از اهمیتی که وجود زنان در پیرامون (بودا) داشته است بکاهد . آن قسمت از کتب مقدس که بدون ابهام و غرض در این موضوع بحث کرده است جای شبهه و خطا باقی نمیگذارد .

بطور مسلم میتوان گفت زنانی که جزء شاگردان (بودا) محسوب بوده ، جسماً و روحاً از مردان دور نگاهداشته میشده اند ، در کیش بودائی شخصی مانند (مریم) خواهر (ایلمازر) شناخته نشده است ؛ و چون (بودا)

مقررات مربوط بزنهاى راهبه را خواست تشریح کند آنها را در برابر مردان راهب مطرح نمود و بوسیله آنان باطلاع زنها رسانید . این مقررات و قوانین زنهارا پست تر از مردها معرفی کرده و از آنان جدا میداند ، طرز رفتار راهبان با جامعه زنان طوری بوده که میرساند آنان خود را تحمیل کرده و با کراهت پذیرفته شده اند . در هنگام رحلت استاد نیز هیچک از زنان حضور نداشتند ، و پس از رحلت او شاگردان (آناندا) را ملامت کردند (چه وی اجازه داده بود زنان بجزاوه (بودا) نزدیک شوند و آنرا با اشک های خود بیالایند . این موضوع داستان سقراط را با زوجه اش بیاد میآورد که چون برای وداع آخری با شوهر خود بزندان آمد سقراط بشاگردش (اقریطون) چنین گفت : « ای اقریطون - این زن را بخانه بازگردان »

گفتگویی بودا و (ویزاخا - ۱)

از آنچه در فصل سابق ذکر شد معلوم میشود که در میان اندیشه اساسی (بودا) و شاگردانش طبیعت و تمایلات و درخواستهای زنان اختلاف و تباینی وجود داشته که هیچ چیز قادر بر رفع آن نبوده است ؛ از طرف دیگر این مطلب قطعی و واضح است که زنهای هند در انجام وظایف و اعمالی که جامعه راهبان ب مردم مقدس پیشنهاد می کرده همت شایان توجهی ابراز داشته اند .

زنان از دادن هدیه و ارمغان ، تحمل رنج و انجام خدمات شایسته فرو - گذاری نمیکردند و قسمت مهم کمکهای برجسته و خیراتی که در هر گام بیودائیان میرسید مربوط بزنان بوده است .

بر حسب آنچه در کتب مقدس مسطور است ؛ زن غیرتمندی که سرمشق همت و مردانگی محسوب میشد و ارادتش سستی نمی پذیرفت - هدیه ها و کمک هایش همیشه (بیودا) میرسید خانم محترمه بود بنام (ویزاخا) این خانم یکی از اشراف و ثروتمندان (ساواتی) پایتخت (کراالا) بود ، او فرزندان محترم و نواده های بسیار داشت ، تمام مردم او را در اعیاد و جشن ها دعوت کرده و بیش از حضار دیگر پذیرائی او میدادند و بر آنان مقدمش میداشتند ؛ زیرا چنین مهمانی علت خوشبختی میزبان بود .

(ویزاخا) نخستین کسی است که هنگام ورود شاگردان « بودا »

به «ساواتی» بآنان نیکبها کرد و وسائل فوری و لوازم ضروری زندگی آنانرا مهیا نمود .

در این مورد بذکر آنچه از داستانها برمیآید قناعت میکنیم .

اندیشه این زمان راجع بآرمغان دهنده و گیرنده ، بخشیده و پذیرنده و عظمت و اهمیت آن دو نسبت بیکدیگر بخوبی از داستانها مفهوم و واضح می گردد .

بعقیده این زنان ؛ نیکو کار حقیقی که شایسته سپاسگزاری است آنکس نیست که (بودا) و جامعه راهبان او آرمغان و صدقه میدهد ، بلکه او وجود مقدس (بودا) است که هدیه و آرمغان و صدقه را میبذیرد . زیرا شخص او است که توفیق اعانت و آرمغان دادن می بخشد و از این راه استحقاق پاداش یافتن عطا میفرماید .

روزی (بودا) و شاگردانش برای ناهار منزل (ویزاخا) دعوت داشتند ، پس از صرف طعام این خانم پهلوی استاد نشست و چنین بسخن گفتن آغاز نمود : « مولای من ، من هشت آرزو دارم و از حضرتت عملی شدن آنها را خواستارم »

بودا ؛ « بزرگی وجودهای کامل باندازه ایست که ، هر حاجتی را روا میکنند »

(ویزاخا) : « مولای من ؛ درخواستهای من مشروع بوده و قابل سرزنش نیست »

(بودا) : « اگر چنین است درخواستهای خود را بیان کن »

(ویزاخا) : « مولای من ، میل دارم در تمام دوره عمر خود ، لباسهای بارانی برای جامعه راهبان آماده سازم ؛ برای راهبانیکه از خارج باینجا میآیند خوراک حاضر کنم ، برای راهبانیکه از اینجا میگذرند غذا تهیه نمایم ، برای برادران بیمار خوردنی مهیا سازم ؛ برای کسانیکه بیماران را پرستاری میکنند خوراک تهیه کنم ؛ برای بیماران دارو مهیا نمایم ، خوراک برنج معمولی روزانه را تقسیم کنم ، و جامعه حمام برای جامعه راهبان زن آماده سازم »

(بودا) : « ویزاخا ، چه منظوری داری ، که میخواهی با این هشت

درخواست خود بوجود کامل (بودا) نزدیک شوی ؟ »

(ویزاخا) هر یک از درخواستهای خود را بترتیب زیر

تشریح میکند :

خداوندگارا ، راهبی که از خارج میآید کوچه ها و راهها را نمیداند و اگر بخواهد برای دریافت صدقات حرکت کند خستگی مانع او است ، اگر این راهب از خوراکی که من برای راهبان تازه وارد تهیه میکنم دریافت دارد ممکن است راهها را با پرسیدن و تحقیق یاد گرفته پس از آن با آسایش برای صدقه گرفتن حرکت کند ، خداوندگارا منظور من اینست و از اینجهت میخواهم در تمام دوره زندگی خود برای راهبان تازه وارد خوراک تهیه کنم . ولی خداوندگارا این تنها کافی نیست ؛ یکنفر راهب غایب سبیل اگر مجبور باشد خوراک خویشتن را خود تهیه کند ، از کاروان عقب میافتد ؛ دیر بمنزل میرسد و با خستگی راه خود را مییماید ، اگر این راهب از غذاهائی که من تهیه میکنم دریافت دارد از کاروان عقب نیفتد ؛ بوقت بمنزل میرسد و با آسایش راه خود را ادامه میدهد . خداوندگارا این است منظور من و از اینجهت میل دارم در تمام دوره زندگانی خود برای راهبان مسافر خوراک تهیه کنم ؛ خداوندگارا ممکن است زنان راهب با بدن لخت در رود « آسیراواتی - ۱ » همانجا که روسی ها استحمام میکنند شستشو نمایند ؛ زنان روسی خواهران مقدس را مسخره کرده بآنان چنین میگویند : « چه اندیشه باعث شده است که در بجهت جوانی زندگی تقوی شعار اختیار کنید ؟ آیا بهتر نیست که در این دوره نشاط و کامرانی بخوشگذرانی پردازید ؟ و هنگام پیری را برای ترك دنیا و زندگی مقدس بگذارید ؟ و بدین ترتیب معنای هر دو زندگی حال و آینده را درك خواهید کرد . »

خداوندگارا ، خواهران دینی از این مسخرگی و سرزنش زنان روسی مضطرب میشوند ؛ برهنگی برای زنان بد و شرم آور است ، ادله درخواستهای من اینهاست و از اینجهت میل دارم در تمام دوره زندگانی لباس حمام برای جامعه راهبان زن تهیه کنم .

(بودا) فرمود بسیار خوب (ویزاخا) ، آنچه آرزو داری پسندیده

است و چون نتیجه ای که از موافقت با درخواستهای هشت گانه خود از وجود کامل میطلبی چنین است که گفتم با تو موافقت میکنم . «

سپس وجود مقدس (بودا) (ویزاخا) ؛ مادر « میگارا - ۲ » را

با بیانات زیر تمجید کرد :

خانیکه شاگرد وجود مقدس و کامل (بودا) است و خود منبع فضائل اخلاقی است بدون اینکه مترصد پاداش آسمانی باشد احسان میکند، از رنج مردم میکاهد ؛ جز نیکی رساندن فکری ندارد ؛ خوراک و آب با رضای خاطر و از روی سخاوت طبع بین نیازمندان تقسیم میکند ؛ سهم خود را از نیکبختی و از زندگی سعادت‌مندان دریافت مینماید ، در راه باریک و طریق نورانی افتخار و شرافتمندی گام بر میدارد . این خانم در حالیکه از رنج فارغ و از خرسندی و خوشبختی بهره مند است ، در آن بالا ؛ در اقلیم فرخنده آسمانها پروزگاران دراز پاداش کارهای نیک خود را مییابد .

اینگونه بوده است حال (ویزا خا) ، و چنین بوده اند جامعه مقدس و نیکوکار زنان راهبه ، همه همتی عالی و پاک و ارادتی خلل ناپذیر داشته اند ؛ و البته لازم بود از آنان سخن بمیان آوریم زیرا چون خواستیم فعالیت اشخاصی را که جامعه راهبان بودائی را در آغاز بوجود آورده و تقویت کرده اند مورد نظر قرار دهیم ناچار شایسته نبود در موضوع این زنان سکوت اختیار کنیم .

دشمنان (بودا)

شاگردان و دوستان (بودا) را شناختیم ، اکنون باید دانست دشمنان او چه کسانی بوده اند ، و ضمناً این نکته را باید مورد توجه قرار داد چه مجاهداتی برای پیشرفت و کیش و آئین جدید بودائی بکاررفته است .

بموجب آنچه در کتب بودائی مسطور است ، زندگانی بودا از آغاز تا انجام سیر پیروزمندانۀ درازی بوده است ، هر جا (بودا) قدم میگذاشت سیل مردم هجوم آورده پیرامون او را میگریفتند و طبعاً سایر رهبران روحی متروک میگردیدند ، « هنگامیکه (بودا) صدای شیرآسای خود را بلند میکند دیگران خاموش میشوند ؛ هر کس سخن او را میشوند تغییر کیش میدهد و بآئین او می پیوندند »

هرچند مطلب بالا را نمیتوان تمام حقیقت دانست ولی لا اقل از روی آن میتوان تا اندازه واقعه را دریافت .

آئین برهمنی - باید دانست که وضع (بودا) مانند سایر مصلحین نبوده است زیرا در برابر خود با نیروئی قادر و متمرکز (شایسته) مقاومت

مصادف نشده است (چنانکه معمولاً در موارد مشابه هر عقیده رائج قبلی با عقیده نوینی که میخواسته است جایگزین آن شود بمبارزه برمیخیزد)

معمولاً کیش بودائی را مخالف و مقابل آئین برهمنی می شمارند ، مانند اصلاح کلیسا بوسیله لوتر که مبارز و مخالف دستگاه پاپ محسوب میشود ولی در این مقایسه ممکن است انسان دچار اشتباه شود زیرا نمیتوان کلیسای برهمنی را مورد حمله و مخالف (بودا) دانست ؛ و نشاید معتقد شد که کیش قدیم برهمنی هم نبویه خود درصدد مقاومت برآمده و بامقررات و سازمان نهضت جدید بمخالفت برخاسته است .

در زمان (بودا) و در جاهائیکه وجود او مؤثر واقع شده حکومت معنوی برهمنی بر نفوس مردم و طرز زندگی آنان مسلط نبوده است ، در کشورها و نواحی شرقی هند این نهضت جدید دینی آزادانه توسعه یافت و بشبهه هائی تقسیم گردید ؛ البته آئینها و طریقه های دیگری در همان نواحی موجود بوده است ، بعضی از آنها با آئین جدید حسن تفاهم داشته و برخی با آن بمخالفت پرداخته است ؛ بدیهی است که نمایندگان (وداها) و کیش برهمنی در میان آنها وجود داشته ، ولی از دیگران نیرومند تر و مؤثر تر نبوده اند زیرا سازمانی مقتدر و توانا و کلیسا و معبد رسمی نداشته اند .

در نواحی شرقی که کیش بودائی در آغاز پیدایش توسعه یافت ؛ برهمنان یارانی نداشته و کمک های مادی بآنان نمیرسیده و محترم بودنشان اساساً مورد بحث و گفتگو بوده است ، از برهمن بزرگ که بعنوان عامل رسمی پادشاه بزور پول مردم را گرفته و سپس با شاه هم تقلب میکرده است تا کیشهای پست تر که در موقع دعوت در مهمانیها بدون رعایت هیچگونه تناسب بر خوان میزبانان حاضر شده و حرکات نا هنجاری میکرده اند همگی از لحاظ شخصیت و رفتار در مورد انتقاد قرار داشته ؛ و مردم آزادانه و بدون هیچگونه زحمتی در بارۀ آنان اظهار عقیده میکرده اند ؛ و در نظر مردم از دیر زمانی ارزش و احترام زاهد و راهب کمتر از برهمن نبوده است ، کتب (ودا) نیز که با حروف برجسته شان و شرافت برهمنان را ثبت کرده نمیتوانسته است وسیله مؤثری برای قدرت و وجهه عمومی آنان باشد بدلاوه مگر کسی از میان مردم نمیتوانسته است زیاد بکتب (ودا) یعنی بفرضیه مبهم (قربانی) که خیلی بزحمت قابل فهم بوده و بسرودهای دینی که از (قربانی) نیز نامفهوم تر است و خلاصه برساله های مربوط بادبیات و صرف و نحو قدیم بپردازد ؛ اعمال برهمنها یعنی شغل رمالی و غیب گوئی ، اصل (قربانی) و

نصیر مسأله پر تشریفات (گناه) و (عفو) که پرده بر روی حرص و آزبمی نهایت آنان بوده روان مردم روشن فکر و با اراده را از آن روحا نیان نا ستوده دور میساخته است .

بنا بر آنچه ذکر شد کیش برهمنی برای (بودا) دشمنی شایسته اهمیت و شکست نا پذیر نبوده است ، البته ممکن است (بودا) در مسافرتها و در مسیر خود با برهنهای مشهوری مصادف شده و موقعیت محلی آنان برای او موانعی ایجاد کرده باشد ولی در مقابل این موضوع صدها برهن جزء شاگردان و پیروان او بوده اند و خلاصه در این زمینه مبارزه های مهمی پیش نیامده است .

برهن ها سلاح عادی را فاقد بوده اند و در جنگ با اسلحه معنوی نیز شکست آنان قطعی بوده است .

انتقاد اصل (قربانی)

(بودا) مسئله قربانی را اصلی بدون اعتبار تشخیص میداده (وعلم) بنوشته های (ودا) را حماقت بلکه فریب شرم آوری میدانسته و از آنها با لحن استهزاء و سخریه یاد میکرده است ، غروری را که برهن بمناسبت شغل و معلومات خود داشته نیز سفیهانه و احمقانه مینداشته است ، زیرا بعقیده او این دسته مردم مانند ماشین و بدون هیچ فهم و ادراک سرودها و جمله های شعراء و ادباء و خردمندان قدیم را تکرار میکنند ؛ و بدینجهت خود را خردمند میدانند ؛ در صورتیکه چنین نیست ؛ و مثل آنها مثل مردی بی سر و پایا غلامی اسیر است که در محلی که پادشاه برای ملتزمین رکاب خود صحبت میکند جای گیرد و عین سخنان او را نیز بگوید و بدین سبب خود را پادشاه بداند . این عقیده را هر برهمنی از استاد خود و استاد او از استاد های پیشین فرا گرفته است ؛ بعقیده (بودا) رشته پیوسته سخن برهمنان مانند صف کوران است ، آنکه جلو است هیچ نمیبیند ؛ وسطی هم هیچ نمیبیند آخری نیز هیچ نمیبیند ، پس چون موضوع چنین است آیا عقیده برهمنان بوج نیست ؟

لذا این عمل برهمنان که در حوض آب میروند و از سرما می لرزند و گمان میکنند از خطاها و کارهای ناپسند بدینوسیله پاک میشوند چه حاصلی دارد و اگر پندار آنان درست باشد باید تمام غورباغه ها و خرچنگ ها

بآسمان صعود کنند . و مارهای آبی و خوکهای دریائی و سایر حیوانات که در آب زندگی میکنند باید بملکوت آسمانها واصل شده باشند ؛ بعلاوه اگر آب بتواند کارهای بد را بشوید اعمال نیک را نیز زایل میسازد ؛ آنچه برای برهمنان لازم است اینستکه اعمالی را که میخواهند آثار آنها را با آب بشویند و زائل کنند مرتکب نشده و سپس از روی نادانی و حماقت بدن خود را در معرض سرما قرار ندهند .

قدر و قیمتی را که جامعه قدیم راهبان و حتی شخص (بودا) برای آتین (ودا) و مراسم تقدیمی و قربانی به پیشگاه خدایان ، قائل بوده است بخوبی میدانیم ، این موضوع از مکالمه (بودا) بایکی از برهمنان مشهور که از وی علائم و مشخصات (هدیه و تقدیمی خوب) را پرسیده بود بوضوح معلوم میگردد این مکالمه غیر از موضوع بالا مطلب دیگری را نیز بر ما آشکارا میکند و آن اینستکه بودائی ها میخواسته اند مطالب و اصول مذهب برهمنی را مورد دقت قرار داده و آنرا از لحاظ معنوی و روحانی تفسیر و تأویل کنند .

(بودا) سرگذشت یکی از پادشاهان مقتدر و خوشبخت گذشته را بشرح زیر بیان میکند :

پادشاه پس از آنکه بفتح های بزرگ نائل شد و روی زمین را مسخر نمود تصمیم گرفت هدیه مهمی بخدایان تقدیم دارد و برای این منظور کیش مخصوص خود را احضار نمود و با او مطلب را در میان نهاد و راهنمایی او را خواست ، کیش بوی گفت پیش از تقدیم هدیه باید آرامش و آسایش و امنیت را در قلمرو فرمانروائی خود مستقر سازی ، بنابراین پادشاه پس از علاج تمام دردها و برطرف کردن سختی های کشور خود برای تقدیم هدیه بخدایان همت گماشت ، ولی برای پیشکش کردن هیچ موجود جاندار را بیجان نساخت ؛ نه گاو قربانی کرد و نه گوسفند ، نه درختی را افکند و نه چمنی را درو کرد نوکران او برای انجام مراسم تقدیمی کار کردند ولی نه بافشار دنبال مقصود رفتند و نه اشک ریختند و نه از ترس چوب مراقب خود کوشش نمودند ؛ هر کس با کمال میل همکاری کرد و در هر گونه تصمیمی آزاد بود ، هدیه تقدیمی عبارت بود از مقداری شیر و روغن و عسل ؛ و بدین ترتیب تقدیمی پادشاه بآنجا که باید برسد و بحساب آید رسید .

پس از ذکر این مطالب باز (بودا) بسخن ادامه داده چنین گفت :

با وجودیکه تقدیمی پادشاه پسندیده بود من هدیه عالیتر و آسانتر و آمیخته با تقدس و تبرکی میشناسم؛ و آن عبارت است از اینکه صدقاتی میان راهبان مقدس تقسیم کنید و برای (بودا) و جامعه راهبان محل سکونت بسازید؛ باز یکتوع فداکاری بر تری میشناسم و آن اینستکه مردمی با دلی آکنده از ایمان، (بودا) و آئین و جامعه راهبان را بپذیرند و از سالوس و دروغ نجات یابند؛ باز هم فداکاری و تقدیمی عالیتری میشناسم و آن اینست که چون کسی در سلك راهبان در آید از رنج و شادی هر دو بیخبر و غرق اندیشه مقدس گردد. ولی عالیترین فداکاری هائیکه انسان ممکن است بنماید و هدیه هائی که بدهد و بالاترین مقامی که بدان برسد اینستکه بمقام (نجات) واصل گردد و این موضوع را از روی یقین و با ایمان کامل اظهار نماید: «من دیگر باین دنیا باز نخواهم گشت.» این است آخرین مرحله فداکاری.

چون (بودا) این سخنانرا بیابان رساند، گفتارش در روان برهنمن تأثیر کرد و موجب ایمان گردید و لذا فریاد کرد و گفت: «من در برابر (بودا) آئین و جامعه راهبان سر تسلیم فرود میآورم.» این برهنمن؛ میخواست قربانی بزرگی بکند و برای این کار صدها حیوان مهیا داشته بود ولی پس از تسلیم (بودا) خود چنین گفت: «من این حیوانات را آزاد میکنم تا بهر سو میل دارند رهسپار شوند ولی آرزومندم علف تازه برای خوراک و آب خنکی برای آشامیدن نصیب آنها گردد و بادی بوزد تا آنها را خنک سازد.»

نگارنده اکنون در مقام تفسیر اندیشه هائی که بیان گردید نمی باشد و تنها نتیجه ای که از آن ها مقصود است روشن شدن وضع بودائینها در برابر آئین قدیم برهنمنی است.

آیا برهنمن ها چگونه از خود دفاع میکرده اند؟ و چگونه با عقیده جدید بمبارزه میپرداخته اند؟ راجع باین موضوع هیچگونه اطلاع صحیح و قطعی در دست نیست؛ در میان آخرین متون ادبیات (ودائی) قسمت (مترایانیا اوپنی شاد - ۱) از سایر نوشته های (ودائی) باین مبارزات نزدیکتر است ولی باز اطلاعات مستقیم و محسوسی از پیدایش جامعه بودائینها و سایر فرقه های زهاد از آن بدست نیایند در این کتاب از وجود

اشخاصیکه مذهبشان رسمیت نداشته و قانونی نبوده است شکایت میشود، اشخاصی را مورد ملامت قرار میدهد که «پیوسته راضی و خرسند و در راهها و جاده ها گدائی میکنند»؛ و همچنین از زاهدانی گله میشود که بتحصیل علوم اشتغال میورزند در صورتیکه سابقاً از پیرامونیان پادشاهان و رقاصان و بازیگران آنان بوده اند ولی از روی ریاکاری لباس زرد زاهدان برتن و گوشواره در گوشهای خود کرده اند؛ همچنین در این کتاب نام مردمی برده میشود که سخنران و ناطق بوده و در راهها با پیروان کیش برهنمنی نزدیک گردیده، با مغالطه و استعاره و تمثیل بگفتگو میپردازند؛ و باز از گمراه کنندگان دیگری (دزدان مسلمی که راه آسمان بروی آنها بسته است) صحبت میشود.

البته ممکن است بودائینها جزء این اشخاص و در ضمن این دسته ها معرفی شده باشند ولی این موضوع را نمیتوان اثبات کرد.

اگر بفرض بتوانیم این قسمت از آثار (ودا) یعنی (اوپنی شاد) را نشانه سطح فکر و معرفت نمایندگان آئین برهنمنی بدانیم (بدیهی است این موضوع را باید با قیاد احتیاط تلقی کرد)؛ ناچار تمام آنچه در این کانون اسرار و مبهمات باور نکردنی میتوان یافت نظریه زیر را تأیید میکند:

«در مبارزه آئین برهنمنی و بودائی از آغاز تفوق اخلاقی و در عین حال رحجان و مزیت زندگی خارجی از آن پیروان (بودا) بوده است.»

روابط بودا با سایر

فرقه های رهبانی

مخالفان (بودا) منحصر بنمایندگان کیش قدیم برهنمنی نبوده است بلکه رؤسای فرقه های مختلف زاهدان و جامعه های راهبان در رقابت و مخالفت با او جدی تر و مهتمتر بوده اند، بسیاری از این جوامع از لحاظ فکر و اندیشه (بودا) و پیروانش شباهت داشته اند، بطوریکه مثلاً چون انسان کتب مقدسه (جائینا) را بخواند تصور میکند مربوط بودائینهاست. آیا روابط این فرقه ها با هم چگونه بوده است؟ در این موضوع نمیتوان بامعرفت و یقین کامل اظهار عقیده نمود؛ ولی - تصور نیروی که میان آنها صمیمیت کامل حکمفرما بوده است اما مردم هر صومعه با صومعه دیگر

بطور عادی دید و بازدید میکرده بایکدیگر بتعارف میپرداخته و راجع بمسائل مذهبی با آرامی و ملایمت گفتگو میکرده اند و این ظاهر ملایم و دوستانه مانع نمیشده است که در هنگام حمایت از شخص مؤثری همه گونه مخالفتی با یکدیگر بنمایند و از هر تحریکی برضد هم کوتاهی نکنند، تا آنجا که یکی از پادشاهان موسوم به (آسکا - ۱) مجبور شد در فرمانیکه صادر کرد و قانونی که اعلام داشت خاطر فرقه های دینی را بکنکته زیر معطوف دارد: «هر فرقه بخواهد در اثر بسط عقیده خود و تمجید از آن بمقائد فرقه های دیگر لطمه وارد سازد طبعاً بعقیده خود نیز زیان رسانده است».

آیا در اینخصوص رفتار (بودا) و شاگردانش چگونه بوده است ؟
 آیا هیچگونه ایرادی بآنان وارد نیست و نمیتوان آنانرا ملامت کرد ؟
 این مطلبی است که درست از آن اطلاع نداریم ، ولی آنچه مسلم است ادبیات قدیم کیش بودائی همواره آنگونه نیست که بیهوده بودن قانون (آسکا) را برساند .

بودائیا همواره امور متشابه و هممنوع و اصول و نظریه های دینی را طبقه بندی مینموده و با اعداد معین مرتب میساخته اند ؛ مثلاً اگر (دکاد - ۲) را در نظر بگیریم ؛ تصویری از (ناپرهیز کاری و بی تقوائی راهبان فرقه جاینیا) در تحت ده عنوان بشرح زیر خواهیم یافت : ایمان ندارند . اخلاق ندارند ، حیا ندارند ، از گناه باك ندارند . . . و غیره) ولی جای تعجب است که در ضمن شمردن یکی از معایب ده گانه این طایفه بودائیا آنانرا اینگونه ملامت میکنند : «عادت دارند دیگران را رسوا و مفتضح سازند» .

در میان تمام مخالفان و رقیبان (بودا) (ماکهای گزالا - ۱) که باصل جبر در عالم قائل بوده است بیش از همه مورد ملامت و سرزنش بودائیا واقع شده است ؛ مدارك و منابع مربوطه بفرقه (جاینیا) این شخص را یکی از پیروان بی وفای (ناتاپوتا) ذکر می کند که در هنگام جوانی در اثر بیماری و دیوانگی از پای در آمده است ، و در قسمتی از تعلیمات

(۱) Acoka (۲) Decades

(۳) Makkhali - Gosala

(بودا) از او چنین یاد شده است : « شاگردان من همچنانکه لباسهای مومی از تمام لباسها بدتر است زیرا در فصل گرما گرم و بعلاوه بویش نامطبوع رنگش تیره و خشن است در میان طریقه های زهاد و برهمنان طریقه (ماکهای) از همه بدتر است .

انتقاد ریاضت

(بودا) مخصوصاً در یکموضوع با حریفان خود بهیچوجه موافق نبود ؛ آنها راه ریاضت را راه نجات میدانستند در صورتیکه وی با آن کاملاً مخالف بود ، در پیش بموجب روایت داستانها شرح جستجوها و سیر و سلوک (استاد) را در جوانی ذکر کردیم و خاطر نشان ساختیم که چگونه زهد و ریاضت را تا آخرین مرحله تعقیب کرد و بتجربه بیحاصل بودن آنرا دریافت و معتقد شد آنچه روح را از اندیشه های پست زمینی پاک و منزه میکند روزه و ریاضت بدنی و امساک از خوردن حیوانی نیست ، بلکه عبارتست از کار درونی روح ، و برای آن پیش از هر چیز باید برای تحصیل معرفت کوشید و خود را برای این کوشش نیرومند ساخت و این حالت گرچه از روش تن پروری و خوش خوری دور است ولی از زهد و ریاضت و امساک در خوراك دور تراست . در خطابه (بنارس) که بموجب داستانها طرح برنامه کار (بودا) است مخالفت او بازهد خشك و انحراف زیاد از زندگی عادی مشهود است ، بعقیده (بودا) راه نجات ، از لذات جسمانی و از زهد و ریاضت هر دو دور و بیگانه است زیرا این هر دو کار بیهوده و ناشایسته است در یکی از نوشته های بودائی زندگی واقعی دینی را بیک چنك (بربط) تشبیه کرده اند ، بدیهی است برای اینکه از این سازصدای مطلوب و پسندیده شنیده شود باید سیم ها و زه ها باندازه معینی کشیده شود ؛ هر يك از سیم ها نباید زیاد محکم و یا کاملاً آزاد باشد .

(بودا) به پیروانش توصیه کرده است که تعادل نیروها و نظام درونی را هدف قرار دهند ، همین افکار باعث مخالفت هائی با جامعه راهبان بودائی گردید ، و عده آنانرا متهم بتمايل بلذات و خوشبهای زندگی کرده اند ؛ فرقه (جاینیا) در موردی زندگی با ناز و نعمت بودائیا را بشرح زیر بیان میکند :

« شب بر بستر نرم خوابیدن ، بامداد کاسه پر از خوراك تناول کردن

ظهر خوردن و شب نیز دو باره آشامیدن، و سپس با دهانی پر از شیرینی خوابیدن و در پایان در نتیجه این زندگی بنجات رسیدن، این است آنچه پسر (ساکیاها) گمان کرده است «اساس و آئین فرقه بودائی و آثار حقیقت و راستی که از گفته های متون (و ینایا - ۱) مشهود است؛ گفتگوها و سخنان دشمنان بودائیا را روشن و ارزش و قیمت آنانرا مشخص میسازد و خلاصه آنکه در عده از افراد جامعه راهبان نقاط ضعف و نقصان هائی دیده میشده است ولی باید نسبت بجامعه راهبان بطور کلی قضاوت کرد و اگر بفرض معتقد شویم که (بودا) همان حکومت مطلقه روحانی هندوها و رهبانیت برهنان را با سازمانی که خود داده تعقیب نموده؛ و از حدود مقررات اساسی آنها تجاوزی نمیخواسته است، باید ضمناً اعتراف کنیم تا آنجا که شرایط موجود مساعدت داشته، و امکان پذیر بوده است پایه و اساس اخلاق صحیحی را بنا نهاده است و قدر و قیمت عالی و نتیجه که از مجموع کار او باید مورد نظر قرار داد همین اخلاق عالی و صحیح است. انصافاً باید اعتراف کرد که وی بیش از همکاران و حریفان معاصر خود پرده هائی که بر روی اساس اخلاق کشیده شده بود پاره نمود و حقیقت آنرا واضعتر و روشن تر از همه آنان دید و هسته مرکزی و نقطه اصلی را یافت و زوائد را دور افکند؛ و این موهبت را بشاگردان خود نیز ارزانی داشت. آئین او بر آئین معاصران و حریفانش تا قرنهای بعد از آنان برتری محسوس داشته است، ممکن است گفته شود این برتری در اثر اتفاق و تصادف بوده است اما شاید اگر حجاب ظلمت که چهره آن قرون را مسطور داشته است برطرف گردد و روشنی جای تیرگی را فرا گیرد معلوم شود این امر که نتیجه تصادف انگاشته شده معلول قطعی يك علت درونی بوده است.

آموزش بودا

وظیفه ای که نگارنده در موضوع تشریح آئین (بودا) و شرح زندگی او بعهده گرفته هنوز پایان نیافته است، زیرا بدیهی است که باید از سخنان (بودا) و تعلیمات او نیز گفتگویی بیان آید در این صفحات تنها بظاهر سخنان او قناعت میشود و حقیقت و معنای آنها بقسمتهای دیگر این کتاب محول میگردد.

(۱) Vinaya

تمام کار و کوشش (بودا) با گفتار انجام میشده زیرا او هیچ نوشته است، ظاهراً در آن روزگاران نوشتن را تنها برای پیغام و یاد داشت و اعلامیه بکار میبرده ولی در موضوع مطالب کتاب با موختن و از حفظ فرا گرفتن آنها قناعت میورزیده اند، در عالم مسیحیت بطوریکه معروف است حواریون مطالبی را بعنوان مکتوب نوشته و برای جامعه ها و فرقه های اولی مسیحی میفرستاده اند؛ این مکاتیب تاریخ این اجتماعات و روحیه نوین آنها را به خوبی روشن میسازد، اما در تاریخ و ادبیات بودائی چنین اسنادی وجود ندارد.

زبان بودا

(بودا) بزبان سانسکریت گفتگو نمیکرده؛ بلکه مانند تمام پیرامونیان خود با زبان مردم هند شرقی صحبت میداشته است؛ از روی نوشته ها و مقایسه آنها با زبان (سیلانی) درست میتوان طرز مکالمه او را شناخت؛ این زبان شیرین و ملایم طبع و نوازنده سامعه بوده است و با زبان سانسکریت همان امتیازات اصلی را دارد که میان زبان ایتالیائی و لاتینی موجود است و بعضی حروف صدا دار در هنگام ترکیب ادغام گردیده و خواننده نمیشود. و آخر بعضی کلمات را نیز تلفظ نمیکنند، مثلاً بجای (موکس - ۱) (موت - ۲) و بجای (ویایوت - ۳) (ویجو - ۴) میگویند چنانکه در زبان ایتالیائی بجای (فاکتی - ۵) (فاتی - ۶) و بجای (آمات - ۷) (آما - ۸) تلفظ میکنند. رابطه جمله ها ساده و کم بوده است تا بتوان در اثر تغییر بیان و چند نوع تعبیر برای يك معنی مکالمه را ظریف و زیبا نمود.

آئین نجات در آغاز با این زبان بیان شده است ولی جامعه مذهبی قدیمی برای طرز مکالمه و زبان هیچگونه اهمیتی قائل نبوده و سخنان (بودا) در آن دوران بهیچ زبانی ترجمه نشده است.

بموجب آنچه در داستان ها مسطور است (بودا) به پیروان خود چنین توصیه کرده است: «شاگردان من؛ هرکس باید سخنان (بودا) را بزبان مخصوص خود فرا گیرد»

(۱) Mouktas یعنی آزاد (۲) Moutte

(۳) Viayout یعنی روشنی و برق (۴) Vijjou

(۵) Facti (۶) Fati (۷) Amat (۸) Ama

خطابه ها و خواص تعلیماتی آنها

هنگامیکه انسان تعلیمات را که کتب مقدسه (بودا) نسبت میدهد میخواند، طبعاً این سؤال بخاطر او میآید: آیا ممکن است (بودا) در خطابه های خود تا این اندازه صنعت بکار برده و دقت کرده باشد که با این شکل مخصوص سخن گوید؟ آیا این رشته افکار و اندیشه های منظم را که در ظرافت آنها بیش از صراحت و وضوحشان سعی شده شخص (بودا) بهمین ترتیب ادا کرده است و اینهمه تکرار از زبان او است؟

طبع انسان مایل است که در این دورنمای روزگار نخستین جزاشتیاق و هیجان و بحران جوانی در قلب استاد و شاگردان چیزی نبیند و هرگونه صنعت و ساخت و پرداخت و تناقض را از آن دور میدانند.

طبیعی است اگر بخواهیم از آموزش (بودا) و ارشاد و تبلیغ او آگاهی یابیم بجای آنکه خود را بداستان جامعه راهبان بودایی محدودسازیم باید از منبع دیگری نیز که با آن آشنا هستیم (یعنی کیفیت تعلیمات مسیح) استفاده نمائیم: سادگی اصول و قوانین؛ طبیعی بودن طرز بیان؛ رسا بودن معانی و این قبیل خواص است که طبعاً انسان از بیان طریقه (بودا) طالب است و تا آن هنگام که هیجان و حرارت دوره نخستین باقی است وجود اینگونه خواص طبیعی است.

با اطمینان کامل میتوان خاطر نشان ساخت که ملاحظات مذکور شایسته دقت است؛ ولی با این وصف قبل از اعتماد باینگونه مطالب انتقاد تاریخی باید با دقت و احتیاط در مبداء و اصل آنها بتحقیق پردازد.

نباید فراموش کرد که از لحاظ افکار و عواطف میان مسیحی های اولی و بودائیهای نخستین فرقه های اساسی موجود بوده است و ممکن نیست این فرقه ها در راه و رسم تبلیغ دینی آنها بی اثر باشد.

در نظر مسیحی ها ما فوق عاطفه و احساس خالص طبیعی و بر تراز سادگی قلب و ایمان، هیچ عاملی وجود نداشته است این دسته مردم اطفالی بوده اند که پدر آسمانی نعمت و سعادت را بآنان ارزانی داشته است، بنا براین باید دانست چه چیز تا رهای وجود آنان را مرتمش ساخته و باهتر از آورده است؟

در این قبیل مردم يك کلام ساده و کوتاه که از روح پاکي بیرون

آید پیش از بیان منطقی یکدستگاه فلسفی تأثیر خواهد داشت اما (بودا) در دنیای دیگری میزیسته، و با مطالب نوع دیگری روبرو شده و از جهت دیگری امور را مورد توجه قرار داده است، نجات و هلاکت را وابسته دانائی و نادانی میدانسته است، آخرین ریشه هر بدی در نظر او نادانی، و تنها نیرویی که بتواند ریشه بدی را بر کند معرفت بوده است. پس مسأله نجات بیش از هر چیز مربوط بمسأله معرفت است و تعلیم راه نجات جز بیان این دانش و معرفت یعنی توضیح یکرشته حقایق و جمله های معلوم و اطلاعات چیزی نمیباشد بنابراین بعنوان تشبیه (بودا) و مسیح نباید از حقیقت دور افتاده و

مطالب و اصولی که اساساً برای هندوستان بوجود نیامده است بدان نسبت دهیم؛ و توسعه و بسط فکر و اندیشه هندو را که اساس مطلب است با شادی و خرمی و آرامش قلب اشتباه کنیم؛ ما نباید (بودا) را درعالم خیال مانند یکی از طبایع متحرک بعامل درونی قلبی که کشف و شهود را اساس کار دانسته و دانش را پوچ می شمارد بدانیم، زیرا فکر او از توسعه و بسط نظریات مابعد الطبیعه و از تعمق در فلسفه و طبقه بندی و طراحی که باروحیه هندیا آمیخته است بر خوردار بوده است و از این لحاظ بتکلمین مسیحی مانند (اورپون - ۱) نزدیک تر است تا بمؤسس کیش مسیح، داستانهای مربوط، طریقه های مختلف سخنگویی (بودا) را شرح میدهد اما اهمیت خطابه های او را بیشتر از لحاظ اطلاعات مهم و معرفت و دانش میدانند؛ ضرب المثل ها، افسانه ها و اندرزها را امور فرعی و یا صرفاً از قبیل زینت و آرایش کلامی پندارند

ادبیات (ودائی) سبک تشریفاتی را که از روزگار پیش در خطابه های مذهبی معمول بوده است بخوبی تشریح میکند، مدت های پیش از تولد (بودا) در مدارس برهمنان و در جایگاههای قربانی سبکی مخصوص در خطابه بکار میرفته است و مردم بسخنائی که برای بیان مطالب مقدس استعمال میشده است بعنوان آلت و وسیله میمون و مجللی مینگریسته اند، در این خطابه های مذهبی جمله ها باطرزی با شکوه و طریقی خاص بیکدیگر میپیوسته و دیری نکشیده است که همین صورت ظاهر سنگینی و وقاری برای معانی محسوب شده است؛ وضع ظاهری خطیب و واعظ هم مورد نظر بوده و

بی اهمیت تلقی نمیشده، وقفه ها و حرکات او بر طبق تشریفات معین و معلومی بوده است، عادت حوزه های برهمنی مدتها پیش از (بودا) بر این سیره جاری و شیوه جامعه راهبان بودائی تا آن زمان که کتب مقدس نشان میدهد همین گونه بوده است. در اینصورت آیا میتوان تصور کرد که شخص (بودا) و پیرامونیانش که میان این دو دوره میزیسته این احساسات را نداشته اند؟ ممکن است اطلاعاتی که در کتب مقدسه راجع به سخنانی های مؤثر و خطابه های ایراد شده مذکور است با آنچه ما خود نسبت با آنها میانداشیم (از لحاظ ظاهر و آهنگ صدا و حرکات) فرق داشته باشد، اما آنچه مسلم است همواره برای بیان تمایلات و احساسات مختلف باید عبارات و جمله های متفاوت استعمال نمود. و چگونه میتوان طریق و سبک سخنرانی (بودا) را با شکوه و وقار مخصوص بخود، نمونه خطابه هائی که در داستان ها منقول است کمتر شبیه دانست تا با آنچه ما با احساس طبیعی خود بجای آنها می بینیم. در سخنرانیهای (بودا) بر حسب ادوار مختلف هیچگونه نهضتی دیده نمیشود، همه یکنواخت و همانند است؛ تاریکی و روشنی، ابهام و صراحت آنها یکسان است، در همه آنها انعکاسی از جهان؛ (همان جهان توصیف شده که در آن همه چیز برای نابود شدن بوجود میآید و با سیر یکنواخت و رنج خیزی پیوسته در حرکت است، و در زیر پرده های ظاهری آن پرتگاههای ساکن و بیحرکت (نیروانا) قرار دارد) همانگونه که جامعه راهبان آنرا می پنداشته اند دیده میشود. در اینگونه ارشاد هیچگونه هدف و مقصود و کوشش متکی بمواظف و احساسات، و کلمات مهیج که قلب دو نفر را به یکدیگر نزدیک کند نمیتوان یافت؛ تحریک و فشاری برای جلب گروندگان و اظهار تفر و مخالفتی نسبت ب مردم غیر معتقد دیده نمیشود.

در این خطابه ها هر کلمه و هر جمله با ملایمت و تناسب پهلوی کلمات و جمله های دیگر قرار دارد؛ و این موضوع که جمله یا کلمه ای مطلبی مهم یا ناچیز را بیان میکند مورد نظر و توجه نیست و اساساً این مسئله با اهمیت تلقی نمیشود.

بعقیده بودائی ها جبر و لزوم ابدی تنها بر جهان خدایان و انسانها حکمفرما نیست بلکه بر جهان اندیشه ها و حقایق معنوی نیز فرمانروا است برای بیان و فهم هر معنایی طریقی معین و مشخص وجود دارد؛ و جز آنها راهی موجود نیست؛ این طریق را شخص متفکر ایجاد نمیکند بلکه آنرا

کشف مینماید، هر سخنی را که (بودا) میگوید در دوره های افزون از شماره جهان؛ بوداهای بیشمار پیشین گفته و بوداهای آینده نیز خواهند گفت؛ بنا بر این چیزیکه مانند اثر مستقل فکری آزاد باشد وجود ندارد حق طبیعی هر اندیشه اینستکه در جای خود بطور کامل و بدون اختصار شنیده شود: از اینرو پیروان (بودا) از شنیدن جمله های مکرر و تمام نشدنی اظهار خستگی نمیکرده و هر دفعه که جمله ای از نو ذکر میشده مورد احترام آنان بوده است.

بعقیده بودائی ها بیان های مکرر هر يك برای اندیشه مقدس بمنزله لباسی بوده است، اما باید دانست چون این شیوه دوام یافته عده نیز با آن آغاز مخالفت کرده اند چنانکه در کتب مقدسه در موارد بسیار از راهبانی که هنگام عرضه داشتن سخنان و خطابه های بودای کامل راجع بامور معنوی گوش نمیداده اند شکایت شده است، این راهبان تنها خطابه هائی را که صنعت شاعرانه و کلمات زیبا و مسجع در آنها بکار رفته میبسنندیدند. در واقع همه موفق نشده اند که تعلیمات (بودا) را تا آخر بدقت کامل گوش کنند و مورد توجه قرار دهند.

مثلاً یکی از حقایق که خلاصه اش اینست: «هر کس بیشتر علاقه داشته باشد زیادتر رنج میبرد» بترتیب زیر تشریح شده است: «کسیکه نود نوع علاقه دارد نود قسم رنج خواهد داشت؛ کسیکه هشتاد و نه نوع علاقه دارد هشتاد و نه قسم رنج خواهد داشت.....» این بیان بهمین ترتیب برای سلسله اعداد مرتباً ادامه پیدا میکند تا باین نتیجه میرسد: «کسیکه يك علاقه دارد يك رنج خواهد داشت و هر کس هیچ علاقه ندارد؛ رنج نمیرد»

بسیاری از تعلیمات (بودا) یعنی اغلب آنها کم و بیش مانند همین حقیقتی که ذکر شد بیان میگرددیده است.

یکی از تعلیمات مشهور (بودا) بیان این معنی است که حواس انسان چون باجهانی که درک میکنند میآمیزند رنج هائی که ناشی از نا پایداری و وجودات زمینی است مانند اخگری سوزان آنها را فرا میگیرد؛ در هنگام خواندن خطابه ای که این حقیقت را توضیح میدهد این گمان انسان قوت میگیرد که در زمان (بودا) فکر آدمی هنوز قدرت بیان کافی نداشته است که جمله های درهم و برهم مجاور یکدیگر را بصورتی مختصر و واحد پیوسته

در آورد؛ لغات و کلمات توانا بوده ولی حالت ترکیبی آنها کامل نبوده است
این مطلب از سخنان بودا که ذیلا نقل میشود و مقصود از آنها بیان همان
حقیقتی است که در فوق ذکر گردید، واضح میگردد:
در آن حال (بودا) بشاگردانش چنین گفت: شاگردان من،
همه چیز مشتعل و سوزانست، این مجموعه سوزان چیست؟ شاگردان من
چشم مشتعل و سوزانست، آنچه دیده میشود در حال سوختن است، معرفت
بحال آنچه دیده میشود سوزانست؛ تماس با آنچه دیده میشود سوزانست؛
احساس و عاطفتی که در اثر تماس با آنچه دیده میشود حاصل میگردد؛
(چه احساس غم باشد یا شادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) سوزانست؛ کدام
اخگر و شراره سبب این سوزندگی است؟ میل، کینه، جهالت، تولد؛
پیری؛ مرگ، زحمتها، شکایتها؛ رنج، غصه و نومیدی علت این
سوزندگی است، اینها است سخنان من، سامعه سوزانست، احساس و
عاطفتی که در اثر تماس با شندنیها حاصل میگردد (چه احساس غم باشد یا
شادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) سوزانست. کدام اخگر و شراره سبب
این سوزندگی است؟ میل، کینه، جهالت؛ تولد، پیری، مرگ؛ زحمتها
شکایتها؛ رنج، غصه و نومیدی علت این سوزندگی است. اینها است
سخنان من؛ شامه سوزانست (در موضوع شامه هم عین جمله های بالا
تکرار میشود) ذائقه سوزانست ۰۰۰ لامسه سوزانست ۰۰۰ فکر و اندیشه
درونی سوزانست ۰۰۰ در هر يك از موارد بدون هیچگونه اختصاری عین
جمله های مذکور تکرار شده و سپس دنباله صحبت چنین ادامه پیدا کرده است
(شاگردان من چون این قسمت ها دانسته شد یکنفر خردمند و مستمع
با اصل و نسبی که طریقه و آئین مرا می پذیرد از چشم متنفر میشود؛ از
آنچه دیدنی است متنفر میشود؛ از معرفت آنچه دیدنی است متنفر میشود؛ از
احساس و عاطفتی که در اثر تماس با دیدنیها حاصل میشود (چه احساس غم
باشد یا شادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) متنفر میشود. از سامعه متنفر
میشود ۰۰۰)

راجع بهر يك از حواس عین جمله های بالا تکرار شده و سخن
بدین ترتیب خاتمه پیدا کرده است
چون شخص خردمند از تمام آنچه گفته شد متنفر گردید از بندخواهش
ها و قید تمایل آزاد میگردد و چون آزاد شد ورهائی یافت نجات مییابد و در

شخص نجات یافته این معرفت و دانش پیدا میشود: «من نجات یافته ام؛
تولد جدیدی برای من نیست، قدس و پاکی من کامل شده و وظیفه ام بسر
انجام رسیده است، دیگر بزندگی این دنیا بازگشت نخواهم کرد» این است
معرفتی که نصیب او میگردد.

نمونه چند از داستانهای تغییر کیش

قسمتی را که راجع بشعله های سوزان ذکر شده؛ چنانکه معروف
است (بودا) برای هزار نفر راهب (اورولا) بیان کرده است، این هزار نفر
قبل از این سخنرانی تغییر کیش داده و جزء پیروان او محبوب بوده اند
و بموجب اصطلاح معمولی کتب مقدسه: (احساس دیدن حقیقت بطور
وضوح و آشکارا و بدون هیچ خدشه در آنها بیدار شده و دانسته بودند که
بر هر چه قانون تولد حکم فرماست؛ قانون مرگ و نابودی نیز فرما نروا
خواهد بود) اما هنگامیکه میخواستند برای کسیکه تازه ایمان آورده
و عادت بشنیدن سخنرانیهای (بودا) نداشته است مسأله رنج و نجات را
بیان کنند طرز بیانی بکار میرفته که کتب مقدسه متعرض است و با سبکی
که ذکر شد کاملاً متفاوت میباشد و برای اینکه از این قسمت نیز اطلاع
حاصل شود، با اجازه خوانندگان داستان هشتاد هزار تن پیران دهکده های
قلمرو پادشاه (مگده) را شرح میدهیم:

پادشاه (مگده) پیر مردها را احضار نمود پس از تشکیل مجلس و
صحبت داشتن آنانرا بنزد (بودا) فرستاد تا سخنان او را از نزدیک بشنوند.
چون پادشاه (مگده) بنام (سنیا بمبی زارا - ۱) برای هشتاد
هزار تن پیران دهکده ها نظامات دنیای محسوس را بیان کرد آنانرا از حضور
خویش مرخص نموده چنین گفت: «دوستان من، نظامات دنیای محسوس
را برای شما بیان کردم، اکنون نزد فرخنده حال بروید او مطالب مربوط
بجهان دیگر را برای شما بیان خواهد فرمود»

آنگاه این مردم بسوی کوه (جیجا کوتا) رهسپار شدند، در آن وقت
ساگاتا - ۲) مأمور خدمات شخصی فرخنده حال بود، آنها نیز بمقر او

رفتند و چون نزد وی رسیدند چنین گفتند: «آقا ما برای دیدار فرخنده حال اینجا آمده ایم، ما را از دیدار او بهره مند ساز.»

(ساگاتا) بانان گفت: «دوستان من صبر کنید تا بفرخنده حال اطلاع دهم.» آنگاه از بالای پله ها و از برابر چشم آنان ناپدید شده و حضور فرخنده حال حاضر گردید و باو چنین گفت: «مولای من، هشتاد هزار تن پیران دهکده ها برای زیارت فرخنده حال آمده اند اکنون هر چه می فرمائید اطاعت خواهد شد.»

(بودا) در پاسخ او فرمود: یک صدلی برای نشستن من در سایه صومعه بگذارید (ساگاتا) گفت: «اطاعت میشود؛ مولای من» پس از آنکه بفرموده فرخنده حال پاسخ داد، یک صدلی همراه برداشت و از حضور او خارج شده و در بالای پله ها در برابر چشم هشتاد هزار تن پیران ظاهر گردید و در سایه صومعه جای استاد را آماده ساخت، آنگاه فرخنده حال از صومعه بیرون آمد، و بر روی صدلی که در سایه برای وی میپاشده بود قرار گرفت؛ هشتاد هزار تن پیران طرف او آمده و چون نزدیک رسیدند سر تعظیم فرود آوردند و نزد وی قرار یافتند در آن هنگام هشتاد هزار تن پیران تنها به (ساگاتا) توجه داشتند و متوجه فرخنده حال نبودند؛ او نیز اندیشه آنانرا دانست و به (ساگاتا) چنین فرمود: «ساگاتا؛ معجزه بزرگی که ما فوق نیروی انسانی باشد از خود ظاهر ساز» ساگاتا گفت: «اطاعت میکنم» سپس در فضا بالا رفت، در قسمتهای بالای جو راه میرفت میایستاد میخواست، می نشست، دودها و شعله ها از وجود خود نشان میداد و خود را نامرئی میساخت؛ و چون در قسمتهای فوقانی جو این معجزه را بطرق مختلفی که مافوق نیروی انسان بود نشان داد سر خود را در برابر پا های فرخنده حال خم نمود و چنین گفت: «آقا و استاد من حضرت فرخنده حال است؛ من شاگرد او هستم آقا و استاد من حضرت فرخنده حال است، من شاگرد او هستم.»

آنگاه هشتاد هزار تن پیران دهکده ها پیش خود چنین اندیشیدند: «واقعا چیز عجیبی است، واقعا حیرت آور است، اگر شاگرد این اندازه نیرومند است؛ پس نیروی استاد چقدر است!» و سپس توجه خود را از (ساگاتا) بسوی فرخنده حال منعطف ساختند، فرخنده حال اندیشه آنانرا دانست و با ایشان راجع بصدقه، راستی و درستی؛ آسمانها؛ گناهان؛ کبر، ناپاکی حرص

افتخار کسانیکه بنده شهوت نیستند؛ سخن گفت و چون دانست که ارواح آنان آماده گشته و انبساط یافته، و از بند نفس آزاد شده و ترقی نموده و باو متوجه شده اند، آنچه را که (بوداها) پیش از هر چیز میآموزند (یعنی معنای رنج؛ منشأ رنج، نابود ساختن رنج؛ راه نابود ساختن رنج) برای آنان بیان کرد

اگر يك پارچه پاك و نظيف را كه هيچ لكه و نا پاكي روى آن نيست در رنگي قرار دهند، كاملا رنگ را بخود جذب ميكند، بهمين گونه حقيقت در وجود اين هشتاد هزار تن پيران در همان حاليكه در آنجا نشسته بودند جلوه گر گردید و بدون هيچ شك و تردیدی دریافتند که: «بر آنچه در معرض قانون تولد قرار دارد قانون مرك و نابودی نیز حکمفرما است.»

و چون آئين (بودا) را دانستند؛ و بیان او در آنان تأثیر کرد و آنانرا دریافتند و در آن با غور و تعمق متحقق شدند شك و تردیدشان زایل شد و ایمانشان با استاد تقوی نداشت با فرخنده حال چنین بسخن پرداختند: «بزرگوارا ای مولای بزرگوار؛ همانگونه که شخص از با افتاده را دستگیری میکنند یا پرده از روی راز پنهان برمیگیرند، یا بگمشده راه را نشان میدهند، یا در تاریکی ها مشعل فروزانی را بر پا میدارند، تا هر کس بینا است بتواند مناظر اشیاء را مشاهده کند؛ فرخنده حال در ضمن خطابه های مختلف آئين خود را آموخت؛ مولای بزرگوار، مادر برابر فرخنده حال و آئين و جامعه راهبانش تسلیم میشویم و بدانها پناه میبریم و امیدواریم فرخنده حال ما را جزء پیروان غیرراهب خود بپذیرد و از امروز ببعد در تمام دوره زندگی در پناه او باشیم.» شرح ملاقات پیر مردان را با (بودا) میتوان نمونه از این قبیل برخوردها و تغییر کیش ها انگاشت: و تقریباً در موارد مشابه در کتب مقدس همین سخنان ذکر شده است. (بودا) در آغاز سخن هیچگاه آنچه را اساس تبلیغ و ارشاد او است نمیگفته است بلکه مردم را بفضائل مخصوص بزندگی این دنیا؛ و بسخاوت مندی و راستی و درستی در این جهان خاکی تشویق می نموده، از آسمانها و پاداش هائیکه آنجا برای نیکوکاران ذخیره شده گفتگو میکرده است، و هنگامیکه مطمئن میشده است شنوندگان برای درك اندیشه های عمیق تر مهیا شده اند تصمیم میگرفته است که راجع بآنچه برحسب اصطلاح کتب مقدسه (بیش از هر چیز اساس تبلیغات بوداها است) یعنی مبحث رنج و نجات با آنان گفتگو کند؛ و همواره شنوندگانیکه تغییر

کیش میداده اند با لحن معین و مخصوصی اظهار خرسندی و حق شناسی
میکرده اند و در پایان برادران و خواهران دینی با جمله معینی (یعنی پذیرفتن
قسمتهای سه گانه و تثلیث کلیسای بودائی که عبارتست از (بودا) - آیین
و جامعه راهبان او) پذیرفتن کیش او را اظهار مینموده اند ؛ در بعضی موارد
ولی بسیار بندرت ؛ قصه ای عجیب یعنی معجزه ای نیز نقل میشود ولی امری
استثنائی و بی اهمیت تلقی میگردد.

چون بهر یک از انجیل‌های چهار گانه مراجعه کنیم ، در هر صفحه آثار
دقیق و عمیق نفوذ مسیح را خواهیم یافت ؛ و تسلیت و سلامت و نجات و آن
گونه تقویت روحی ؛ که روح بروح و شخص بشخص می بخشد مشهود است.
آنچه از جامعه قدیم راهبان بودائی راجع بتأثیر و نفوذ استاد معلوم میشود
کاملاً با داستان مسیح فرق دارد ؛ نیروی علاقه که تا اعماق وجود هر موجودی
را تکان میدهد خیلی کم دیده میشود ؛ فرد انسانی زنده و مشخص کمتر مورد
بحث است ؛ هر چیز در پشت پرده طرح‌ها و جمله‌ها مخفی است ، شخصی
مانند مسیح وجود ندارد که ستم‌دیدگان و بیچارگان را تسلیت بخشد بلکه
هر رنج شخصی و خصوصی با رنج عمومی جهان سنجیده و مقایسه میشود
تا بدین ترتیب روح آماده گردد و بر فراز رنج و محنت بال‌گسترده .

مجاوره = تمثیل = استعناج

در بعضی موارد در کیفیت خارجی بیانات (بودا) تغییری دیده میشود
بدین معنی که بجای سخنرانی مجاوره و مکالمه بکار میرود ، گاهی (بودا)
سؤال میکند و گاهی دیگران از او پرسشهایی مینمایند
باید دانست این گفتگوها چگونه انجام میشده است ؛ وظیفه اصلی
مؤلفان و نویسندگان کتب مقدسه این بوده است که مجالسی که در پیرامون
(بودا) یا در مجامع مخصوص تشکیل میشده است و مناظر و پرده‌های
مختلف وقایع کوچک را درست تشریح و توصیف کنند ؛ ولی آنان وقت خود
را بیهوده تلف نموده و سعی کرده اند از انواع سؤالهایی که ممکن بوده است
بکار رود صورت دقیقی تنظیم نمایند و متأسفانه در این قسمت هم کاملاً ب
نشده اند ، این نویسندگان هنرمندی از خود نشان نداده اند و مخصوصاً
استعداد و قریحه درام نویسی آنان بسیار کم بوده است .
بر حسب ظاهر کتب مقدسه کسانی که طرف صحبت (بودا) بوده‌جوایی

جزا (بلی) نداشته و اگر حریفهای بدخواهی بوده اند ساکت و شرمنده
مینانده اند در صورتیکه پیش از گفتگو و بحث تمیز کیش نداده و جزء
پیروان (بودا) در نیامده بودند سر انجام با او میگریزیده‌اند .
ولی با این وصف در مقابل این اشکال که ظواهر کتب مقدسه حقیقت
زنده را در برابر ما مجسم نمیکند نباید مأیوس گزیده‌یم ، اگر با دقت مطالب
منطقی معاورات را بررسی کنیم ، در موارد متعدد آثار روش بحث و تحقیق
مخصوصی را در می یابیم ، یعنی آثار همان روش و طریقه‌ها که مردی دانستند
برای ملت‌های خردمند تر از ملت هندو . با طرز کاملتری بکار میبرده و تاریخ
آنها مطابق حق و حقیقت بنام بکار برنده آن ؛ روش استفهامی (سقراط) نامیده است
در هند و یونان (بودا) و سقراط هنگام محاوره و بحث یک روش را
بکار میبرده اند ، یعنی وسیله سؤالهایی مربوط بزندگی عادی و روزانه
همگان مطالب و اندیشه‌ها را مانند کودک خوزادی که از مادر زاده شود
از ذهن شخص مخاطب بیرون میآورده اند ، این دو نفر بگونه مطلب را آغاز
میکرده و روش استقراتی بکار میبرده‌اند ، برای درک این موضوع بی‌مناسبت
نیست مکالمه (بودا) را با (سنا - ۱) مورد دقت قرار دهیم .

(سنا) سالکی است که ریاضت‌های سخت را تحمل کرد و چون سرانجام
بیهوده بودن آنها را دانست تصمیم گرفت از افراط بتفریط بردارد و مطابق
هوای نفس خود رفتار کند ، (بودا) بوی چنین میگوید :

بگو بدانم مطلب چگونه است ؟ آیا تو سابقاً یعنی پیش از آنکه
ترک‌خانه کنی در نواختن چنگ مهارت داشتی ؟

(سنا) - بلی خداوندگار .

(بودا) در این موضوع چه میاندیشی ؟ آیا اگر سیم‌ها و تارهای
چنگ زیاده از حد کشیده شود میتوان آنها را بکار برد و صدای مطلوب را از
آن در آورد ؟

(سنا) - خیر . خداوندگار . چنین چیزی ممکن نیست

(بودا) - پس چه (سنا) ؟ - آیا اگر تارهای چنگ نه زیاد محکم (۱)

و کشیده و نه بسیار آراد ورها باشد میتوان آنها را بکار برد و صدای مطلوب
را از آن در آورد ؟

(سنا) - بلی خداوندگار

(بودا) - بسیار خوب پس بدان اگر نیروهای روح آدمی زیاد ریاضت و سختی بیند افراط است و اگر خیلی عاقل ماند تبلی و اهمال است ؛ بنا بر این نیروهای خود را متعادل نگاهدار و پیوسته برای تعادل قوای روحی خود بکوش و این مطلب را هدف خود بدان ؛ در مورد دیگری (بودا) با برهمنی طرف گفتگو بوده و صحبت آنان راجع بطبقات چهارگانه (۱) مردم هند و دلالی است که بموجب آنها طبقات بالاتر طبقات پست تر را بخدمت و اطاعت خود موظف میدانند .

(بودا) بحث انتقادی خود را بصورت سؤال و جواب و مکالمه در آورده و چنین میگوید :

از یکنفر کشاتریا (اشراف و جنگجویان) سؤال میکنیم بخدمتگذاری کدامیک از دو نفر زیر مایل است : یکی آنکه چون در خدمتش بسر برد در اثر انجام وظائف و خدمات لازم خود را بدتر از آغاز یابد نه بهتر از آن دیگر آنکه چون بخدمتش گماشته شود خود را بهتر از آغاز یابد نه بدتر از آن ، اگر این شخص مغاطب درست فکر کند باید چنین پاسخ دهد : من خدمت آنکسی را اختیار نمیکنم که پس از انجام وظیفه خود نسبت باو بدتر باشم نه بهتر بلکه خدمت کسی را بر میگزینم که پس از خدمتگزاری او بهتر باشم نه بدتر ؛ (بودا) دنباله سخن روشن و ثابت و منطقی خود را بدین ترتیب تعقیب میکند : اگر عین سؤال بالا را از يك برهمن یا يك (ویسیا یا يك (سودرا) بنمائیم در هر حال پاسخ همان است که در بالا ذکر شد .

و این تحلیل و تجزیه سرانجام بدین نتیجه میرسد :

« اگر در اثر خدمتگزاری شخصی اتسان حس کند که ایمانش قوی

طبقات چهار گانه مردم هند عبارتند :

۱ - برهمن ها ۲ - کشاتریا (Kshattreya) یا امراء و اشراف جنگی که از اعقاب کسانی محسوبند که در جنگ با بومیان پیشرو بوده اند .

۳ - ویسیا (Vaisyas) یا توده مردم که بکارهای معمولی مخصوصاً زراعت اشتغال دارند

۴ - سودرا (Sudras) که بکارهای پست و بردگی اشتغال داشته

از شرکت در آداب مذهبی محرومند

میگردد ؛ دانش و معرفتش توسعه مییابد ، و عقلش در راه کمال و ترقی پیش میرود در اینصورت من معتقدم باید خدمت او را اختیار کند »

کنايات و امثال

گاهی در ضمن سخنرانیهای مذهبی و اخلاقی (بودا) امثال و کنایات نیز دیده میشود ، (چنانکه در انجیل های مسیح هم کنایه و استعاره دیده میشود)

(بودا) خود در مواردی چنین میگوید :

« اکنون میخواهم برای شما مثلی بیاورم ؛ زیرا در ضمن امثال بسیاری

از خردمندان معنای حقیقی و مقصود واقعی را کاملاً درک میکنند »

امثال و استعاره ها از روی اعمال و حرکات انسان و طبیعت اقتباس شده است و بازندگی معنوی و اعمال دینی و مسأله نجات و جامعه نجات یافتگان ارتباط کامل دارد .

بیان (بودا) را در مورد مسأله نجات بعمل طبیعی تشبیه کرده اند

که تیر زهر آلود را از درون زخم خارج میکند و با گیاههای صحت بخش نیروی سم را از بین میبرد .

جامعه شاگردان یعنی اجتماع ارواح شریفی را که تمام امتیازات خانوادگی

و اشرافی از میان آنها رخت بر بسته است بدریا و عجائب آن تشبیه کرده اند.

در اعماق دریا مروارید و سنگهای گرانها موجود است ، مخلوقات

عظیم الجثه در حرکتند ، شط های بزرگ بدریا میریزد و نام و هویت خود را از دست میدهد و بشکل آن درمیآید .

همانگونه که گل سوسن سراز آب ها بیرون میکند و خارج آب بزندگی

خود ادامه میدهد ، (بودا) ها نیز در این عالم بوجود میآیند ، ولی بر تراز

این جهان و بر فراز نا پاکی های آن قرار میگیرند.

دهقان زمین را شخم میزند ، دانه را میکارد ؛ آبیاری میکند ولی

نیتواند چنین حکم کند : « امروز باید دانه سبز شود ؛ فردا باید نمو کند

روز بعد باید بشمر برسد » بلکه باید تأمل نماید تا فصل مناسب در رسد و

وسیله بشمر رسیدن محصول زراعت او تأمین گردد ؛ حال شاگرد ورهروی که

برای رسیدن بنجات کوشش میکند نیز چنین است ؛ او باید مطابق

قانون زندگی رهنمایی عمل کنید، خود را تسلیم آیدیشه های منتهی نماید و کاملاً آئین نجات را بیاموزد ولی حق ندارد چنین بیندیشد : « امروز یا فردا باید روح من از تقاض آرایش های زمینی پاك گردد » بلکه باید منتظر فرا رسیدن زمانی باشد که نجات نصیب او شود .

مثال دیگری راجع بشیطان که سعی دارد انسان را باز راه نجات دور افکند و در طریق بتی و هلاکت بیندازد و راجع نجات دهنده ای که او را در راه صولب و نجات میرد ذکر کرده اند که ذیلاً بنقل آن میردازیم : « شاگردان من ؛ در دامنه کوهستانی و در طبقه پست و زیرین آن جنگل و بوکه آبی فرض کنید که در نزدیکی آن دسته بزرگی از حیوانات وحشی قرار دارند ز مروی بدانجا میرسند و رنج و بدبختی و هلاک آن حیوانات را منظور خویش قرار میدهند ، و برای رسیدن بمقصود خود جاده و راه خوبی را که باسانی و اطمینان میتوان از آن عبور کرد مستور ساخته ، و راه تنك باتلاقی ویدی را میکشاید و در نتیجه گله بزرگ حیوانات وحشی بزخمت و خطر هادچار شده پیوسته از عده آنها کاسته میگردد ؛ اما اگر مرد تنك اندیشی فرا رسد و خواهان ترقی و آسایش و سعادت این حیوانات باشد او درستی را که باسانی و اطمینان میتوان از آن گذشت میکشاید ، راه بد را خراب و مسدود میسازد و راه تنك باتلاقی را از بین میرد ؛ در اینصورت این گله بزرگ حیوانات رو باز دیاد و ترقی میگذارد

شاگردان من ، این مثال را برای شما بیان کردم تا حقیقت آنرا دریابید و معنای واقعی آن چنین است :

طبقه پست و زیرین و بر عهده آب امیال و خواهشهای نفسانی است ، مردی که طالب هلاک و رنج و بدبختی دیگران میباشد (مارا) شیطان بد خواه است ؛ راه بد طریق خطائی است که مرکب از هشت شعبه و راه است یعنی عقیده نا پاك ، اراده نا پاك ، زبان نا پاك ، عمل نا پاك ؛ و سائل زندگی اینهاست ، استعمالات نا پاك ، حافظه نا پاك ؛ اندیشه نا پاك - جاده باتلاقی متابعت امیال و عیش و خوشگذرانی است ؛ راه تنك باتلاقی جهالت و نادانی است .

شاگردان من ؛ مردیکه خواهان ترقی و آسایش و سعادت است وجود کامل و مقدس (بودای) بزرگ است ؛ راه راست و اطمینان بخش که از آن باسانی میتوان گذشت طریق مقدسی است که هشت شعبه دارد یعنی عقیده پاك ، اراده پاك ؛ زبان پاك ، عمل پاك ؛ و سائل زندگی پاك ،

استعمالات پاك ، حافظه پاك و اندیشه پاك
شاگردان من ، پس من هستم که راه درست و اطمینان بخشی را که باسانی میتوان پیمود گشوده ام ، راه خطا را ویران و جاده تنك باتلاقی را نابود گردانیده ام

شاگردان من آنچه را استاد از روی شفقت و عنایت باید برای سعادت شاگردان خود انجام دهد من برای شما انجام داده ام «
امثال و تشبیه هائیکه خطابه های مربوط برنج و نجات را زینت می بخشد از نوعی است که ذکر شد ، و در میان شکوه و تشریفات ظاهر و سبک کلیسایی راهبان این خود نسیم جدیدی است که میوزد و نشانه احساس عمیق حیات و طبیعت است و اثر تمایلی طبیعی است که بدانوسیله انسان کوشش میکند سر هستی و رمز وجود را از این جهان متغیر دریابد .
چه میدانیم ؟ شاید بوسیله همین تمایل طبیعی انسان بتواند جهان روح و معنویت و اسرار آنرا با رموز و کنایات دریابد ؟

افسانه ها و حکایات

فاصله میان امثال و تشبیهات با افسانه ها و حکایات يك گام بیش نیست ، راهبان بودائی در این موضوع روح هندی را در خود حفظ کرده و از تمایل باستانی مردم هند بداستان سرائی و قصه گوئی برخوردار بوده اند ، کتب مقدسه حکایاتی از زبان (بودا) نقل میکند ؛ حکایت منقول گاهی افسانه است که بازیگران آن حیواناتند ، و گاهی داستانی است حاکی از تغییرات عجیب این جهان و هزاران تغییر مربوط بزندگی انسان ؛ ولی هدف و مقصود آن گاه جدی و گاهی تفریح و شوخی است ، معمولاً (بودا) داستان سرائی را اینگونه آغاز میکند :

در روزگار پیش دو برادر بودند . . .

در روزگار پیش در شهر (بنارس) ؛ پادشاهی بود موسوم به (برهما داتا - ۱) که مقصود داستان پادشاه تبعید شده (درازرنج) و پسرش (دراز عمر) است

گاهی افسانه منقول مربوط بکبک و میمون و فیل است که با کمک هوش و خرد طبیعی طرز زندگی با یکدیگر را فرا گرفته اند .

در آخر هر داستانی بطرزی شایسته نتیجه اخلاقی ذکر میشود .

قطعات

جای آنست که از زیباترین سخنان (بودا) یعنی قطعه های شاعرانه که راجع بآنها تا کنون سخنی نگفته ایم یاد کنیم .
این قطعه ها مانند کانونی است که خلاصه و عصاره بهترین فکر بودائی و فروغ و گرمی آن را در آن ها میتوان یافت .

این قطعه ها را نباید زینت هائی پنداشت که بعد ها جامعه راهبان به بیانات بنیادگزار کیش خود افزوده اند ؛ طبیعی قابل انعطاف و قریحه ای شاعرانه این بدیهه گوئیهای کوتاه را بوجود آورده است ؛ کاملاً امکان پذیر است که این قطعه های کوچک از طبع شخص (بودا) یا شاگردان با قریحه او تراوش کرده باشد .

اگر این قطعه ها با نثرهای خشک مذهبی سنجیده شود عدم تناسب غریبی مشهود میگردد و ناچار این سؤال بذهن انسان میآید که آیا این دو نوع اثر را اندیشه یکنوع مردم بوجود آورده است ؟ و شخص این مطلب را احساس میکند که تا چه اندازه نثرهای خشک و جامد ، استعمال کنندگان را در تنگنا و سختی میافکنده است .

اما آنجا که دنباله نثر قطع میشود ؛ آنجا که بجای افکار محدود و دقیق احساسات ؛ رنج ها آرزوهای قلبی باید با کمال سادگی بیان شود ، پیدایش آثار حیات احساس میگردد و گل زندگی (یعنی شعر) میشکند ، و احساسات بسیار عمیق از خلال روپوش و حجابی که سبک پر از استعاره و کنایه هندی بدانها پوشانده است در برابر دیدگان درخشیدن آغاز میآید ، ترانه ها با اوزان و قافیه های منظم و دلچسب که یکنواختی و رنگارنگی را در خود با هم آمیخته اند از هر سو جلب نظر مینماید ؛ این ترانه ها بموجهای ملایم دریاچه میماند که در میان سوسن های رنگارنگ روشنائی آسمانرا منعکس میکند .

اما حقیقت و معنای این ترانه ها همان عقیده بودائی است ، و در تمام ترانه ها با آهنگی عالی و یکنواخت این حقیقت منعکس است : « ناپایداری موجودات این جهان شوم و اندوه آور است . خوشبخت آنکس که چیزی پایدار و ابدی او را نصیب گردد »

همین حقیقت است که فلسفه اخلاقی بودائیا را رونق میبخشد و باعث روشنائی عمیق و فرخنده آن میگردد ؛ و بر اثر همین معنی است که در ضمن جمله ها و عبارات زیبا میگویند : « خدایان نیز بر این معنی عالی اخلاقی حسد میورزند » و از فراز همین معرفت و روشنائی است که یکنفر بودائی بحرکات آشفته این جهان نظر میافکند ، و بسوی انسان مضطرب متمایل میشود ؛ و بدون اینکه سخنی بر زبان آرد تصویر آرامش قلب را در برابر دیدگان خود ملاحظه میکند .

برای آنکس که در کیش بودائی بتحقیق میپردازد این خود نعمت بزرگی است که از آغاز (دهها ما پادا - ۱) یعنی بزرگترین و زیباترین دیوان اشعار را در دسترس داشته باشد ؛ و هر کس بخواهد روح و حقیقت بودائی را دریابد باید باین دیوان مراجعه کند ؛ ما نیز در قسمت دوم این کتاب که آئین (بودا) را مورد بحث قرار میدهیم اغلب بقسمتهای مختلف آن استشهد خواهیم کرد .

(۱) Dhammapada

ترجمه چند قطعه از اشعار (دهاما پادا) ذیلا نگاهشته میشود :

« برای کسی که خواب بچشمانش راه ندارد ؛ شب دراز است ؛ برای مرد خسته راه دراز است ، برای کسانی که حرفی از حقیقت نیاموخته اند راه ناهموار و ناهنجار تولد های جدید دراز است »

« همانگونه که دریای ژرف صاف و روشن است ، همانگونه خردمندان

حقیقت را می نیوشند و آرامش میرسند »

« ای برهنه ، بانبرومندی و قدرت جریان سیل را متوقف ساز ؛ هوای نفس را از خود دور کن ، اگر بیابان آنچه نا پایدار است و قوف یافتی حیات جاوید وجود ابدی را در مییابی »

« من بیهوده در راه تولدهای جدید بسیار با سرگردانی بسر میبرم و در جستجوی سازنده خانه (بدن) میبومم - پیوسته از نو متولد شدن رنج بزرگی است ، اکنون ای سازنده خانه ترا یافته ام - تو نباید دیگر از نو خانه را بسازی - چوبهای تو همه شکسته و خانه از پای بست ویران شده است

چون روح از نا پایداری این جهان نجات یافت هوای نفس رانابود ساخته است . »

فصل پنجم وفات (بودا)

(بودا) هشتاد سال در این جهان خاکی زیست؛ چهل و چهار سال از این مدت را بکار اجتماعی یا اگر بزبان پیروان او سخن گوئیم (بوظیفه بودائی) پرداخت، سال وفات او یکی از مشخص ترین تاریخهای هندباستان است و محاسباتی که زیاد از حقیقت دور نیست وفات او را بسال ۴۸۰ پیش از میلاد تعیین میکند.

از ماههای آخر زندگی (بودا) و از آخرین مسافرت بزرگ او از (راجا گاه) به (کوزینارا) یعنی جایگاه وفاتش اطلاع کافی و مبسوط در دست است، و این قسمت در فصلی از کتب مقدسه که بزبان سیلانی نوشته شده مسطور است؛ کیفیات خارجی و ظاهر این قسمت از روایات میرساند که وقایع بدقت ثبت شده و حقایق ضبط گردیده است ولی در آن قسمت از سخنان و خطابه های (بودا) که بوسیله کنایه ها و استعاره های واضح یا مبهم نزدیکی وفات او ذکر شده قطعاً قوه خیال تأثیر بسزائی داشته است، بنا بر این شایسته است در اینجا ترجمه قسمتی از فصل مذکور را گاهی بطور خلاصه و گاهی عیناً نقل کنیم: (بودا) از شهر (راجا گاه) پایتخت قدیمی (مگده) بجانب شمال رهسپار گردید و از رود (کنگ) از همان نقطه که شهر جدید و مقر سلطنتی (پاتالی پوتا - ۱) (که در قرون بعد پایتخت هند گردید) تحت سرپرستی مأمورین عالیرتبه (مگده) در آنجا ساخته شده بود عبور نمود و بزرگی و عظمت آینده این شهر را پیشگویی کرد سپس راه نو را بسوی شهر آزاد و ثروتمند و زیبای (وزالی) ادامه داد، نزدیک این شهر در قصبه (بلو و - ۲) شاگردانرا که همراهش بودند مرخص کرده و در آنجا سه ماه بارانی را در تنهایی و انزوا گذراند و گمان می رود که این آخرین فصل بارانی دوره زندگانی او بوده است. در (بلو و) بیماری سختی همراه با دردهای شدید بر او عارض گشت بطوریکه وفاتش بنظر نزدیک مینمود در این هنگام بیاد شاگردان خود افتاد و چنین اندیشید: «شایسته نیست پیش از آنکه با علاقه مندان خود بگفتگو بپردازم؛ و با جامعه شاگردان

(۱) Patalipoutta (۲) Belouva

صحبت کنم در (نیروانا) داخل شوم، من میخواهم با نیروی اراده بر این بیماری فائق آمده و زنده بمانم؛ سپس فرخنده حال بر بیماری فائق آمد و حیات را در خود نگاهداشت؛ بیماری از وجود فرخنده حال زائل شد؛ و از بستر کسالت برخاست؛ از خانه بیرون آمد و در سایه دیوار آن پرفراز يك کرسی که برای وی آماده کرده بودند نشست (آناندا) نزد او رفت و پس از اداء سلام و احترام پهلویش نشست، و چون پهلوی او جای گرفت چنین سخن آغاز نمود:

«خداوند گارا من حال فرخنده حال را خوب می بینم. خداوند گارا من حال فرخنده حال را بهتر مینگریم. من قوای خود را از دست داده و بسرگیجه دچار شده بودم. فکر من نمیتوانست کسالت فرخنده حال را تحمل کند. خداوند گارا با این وصف این اندیشه مرا مطمئن میساخت که فرخنده حال پیش از آنکه اندیشه های خود را راجع بجامعه شاگردان بآنان بفهماند در (نیروانا) داخل نخواهد شد.»

(بودا) در پاسخ اظهار فرمود: (آناندا)؛ بگو بدانم جامعه شاگردان از من چه میخواهد؛ من آئین نجات را اعلام داشتم، و میان درون و برون هیچگونه امتیازی قائل نشدم، (آناندا) بودای کامل آئین حقیقت را بدون آنکه برایش حدی قائل شود آموخت، هر کس اندیشه زیر را دارد: «من میخواهم بجامعه راهبان فرمانروائی کنم» یا «جامعه راهبان باید مطیع من باشد.» مقاصد و اندیشه های خود را راجع بجامعه راهبان بآنان می فهماند، اما بودای کامل این اندیشه ها را ندارد، (آناندا)؛ چه حاصلی دارد بودای کامل اندیشه های خود را راجع بجامعه راهبان بفهماند؟

(آناندا) من اکنون بیرونا توان شده ام. موهام سپید شده است و پایان راه زندگی دنیا یعنی پیری رسیده ام؛ شما خود چراغ هدایت و پناه خویشن باشید و دنبال ملجأ و پناه دیگری نروید. حقیقت را راهنما و پناه خود بدانید و در جستجوی پناه دیگری نباشید؛ کسانیکه از همین اکنون یا پس از رفتن من از اینجهان راهنما و پناه خود باشند و دنبال ملجأ و پناه دیگری نروند، حقیقت را پناه و راهنمای خود دانند و پناه دیگری نجویند شاگردان حقیقی من هستند و در راه صحیح زندگی گام برمیدارند.

پس از آن (بودا) به (وزالی) رفت و بر حسب معمول در شهر پرسه زد؛ (مارا) شیطان بد خواه نزد او آمد و او را تشویق کرد تا فوراً داخل

(نیروانا) شود، (بودا) باین سخنان او را از خود راند : « ای بدخواه بیهوده باین اندیشه خود را مشغول مدار ، هنوز مدت کوتاهی باقیمانده است تا بودای کامل داخل (نیروانا) شود ، و از این تاریخ چون سه ماه بگذرد داخل نیروانا خواهم شده . » در این حال (بودا) اراده حیات را در خود نابود ساخت و چون تصمیم گرفت در (نیروانا) داخل شود ، زمین بلرزه آمد و صدای رعد شنیده شد .

عصر همان روز بوسیله (آناندا) تمام راهبانرا که در نزدیکی (وزالی) بودند جمع کرد و میان جمع آنان نشسته چنین گفت :

« شاگردان من دانشی را که من فرا گرفته و بشما آموختم ؛ خوب فراگیرید در همان راه گام بردارید ، در آن تمرین نموده آنرا تقویت کنید ؛ تا این زندگی مقدس مدتی بطول انجامد ، و این حیات مبارک برای پیشرفت بسیاری از مردم و خرمی آنان و برای خیر خواهی جهانیان و برای ترقی خدایان و انسانها ادامه پیدا کند .

شاگردان من ترقی و خرمی خدایان و افراد انسان کدامست ؟ و آن دانش چیست که من فرا گرفته و بشما آموخته ام و بر شما لازم است که خوب فراگیرید ؛ بر وفق آن عمل کنید و آنرا تقویت نمایید تا زندگی مقدس مدتی بطول انجامد و حیات مبارک برای ترقی بسیاری از مردم و خرمی آنان و برای خیر خواهی جهانیان و برای نجات و ترقی و خرمی خدایان و افراد انسان ادامه پیدا کند ؟

این دانش عبارتست از مراقبت و دقت کامل و رعایت قسمتهای چهار گانه نیروی مقدس یعنی حواس پنجگانه ، قوای پنجگانه ، عناصر هفتگانه ، معرفت و راه مقدسی که دارای هشت شعبه و جاده فرعی است ، شاگردان من اینست دانشی که من فرا گرفته و بشما نیز فهمانده ام »

سیس فرخنده حال راهبان را مخاطب ساخته سخن خود را چنین دنبال کرد :
« ای راهبان ، حقیقتی را که باید برای شما بگویم اینست که تمام موجودات زمینی فانی هستند پیوسته مجاهده نمایید ، مدت کوتاهی باقی مانده است تا بودای کامل داخل نیروانا شود ، از این تاریخ تا سه ماه دیگر بودای کامل داخل نیروانا خواهد شد . »

فرخنده حال چنین سخن گفت ؛ بودای کامل این سخنان را فرمود ؛ استاد دنباله سخن را چنین ادامه داد :

« زندگی من پایان رسیده است ؛ پایان حیات من نزدیک است .
من میروم و شما در این جهان میمانید ، پناه گاهی برای من مهیاست .
شاگردان من ، پیوسته کوشش کنید ؛ همواره با تقوی زندگی نمائید همیشه روح خود را آماده نگاه دارید .

آنکس که بدون تزلزل ایمان خود را نسبت بکلام حق نگاه دارد از چنگال تولد و مرگ رسته و فوراً رنج او پایان میرسد . »

فردای آن روز هم (بودا) یکدفعه در کوچه های شهر (وزالی) پرسه زد ، سپس واپسین نگاهی بشهر افکند و بآهسته بسیاری از شاگردان که همراه او بودند بسوی (کوزینارا) رهسپار شدند ، و در همین محل است که خود را آماده نمود تا در (نیروانا) داخل شود ، در راه در (پاوا) بیماری آخرین که بوفات او منتهی گردید بر او عارض شد ؛ بموجب روایات منقول این بیماری در اثر خوردن گوشت خوک که (کوندا - ۱) پسر آهنگری از اهل (پاوا) برای وی تهیه کرده بود عارض گردید .

(بودا) بیمار و ناتوان راه خود را بسوی (کوزینارا) ادامه داد ؛ چند شعر سیار قدیمی که راجع باین مسافرت سروده شده باقیمانده است و ذیلا بترجمه آنها میپردازیم :

« بودا در طی مسافرت برودخانه (کاکوتا - ۲) رسید ، (کاکوتا) آن رودخانه آرام و صافی که آبش زلال است
استاد خسته و ناتوان ، آن وجود عالی و کامل ؛ آن موجود بی نظیر در رودخانه آب تنی کرد .

پس از آب تنی ؛ آب آشامید و از رودخانه بیرون آمد ، هیئت شاگردان در پیرامون استاد بودند .

استاد مقدس ؛ مبلغ حقیقت و خردمند کامل بسوی جنگل درختهای انبه رهسپار شد سپس به (کوندا) یکی از راهبان گفت شغل مرا چهار تا کن تا بخوابم .

(کوندا) آن مرد خوشبخت آنچه را استاد امر فرموده بود انجام داد ؛ شغل را چهار تا زده و فوراً روی زمین پهن نمود .

استاد در اثر ضعف بیماری خوابید و (کوندا) پهلوی او نشست « بالاخره (بودا) به (کوزینارا) رسید ؛ در آنجا در کنار رودخانه

هیرانیا ولتی - ۱) بیشتر از درختهای (سالاس) موجود بود.

(بودا) به (آناندا) چنین گفت: «آناندا، برو و در میان دو درخت بهم پیوسته بستری برای من آماده ساز، بطوریکه سرم بسوی شمال باشد؛» «آناندا» من بیمارم و میل بخواب دارم.

موسم گل داشتن درختهای سالاس نبود، با این وصف دو درخت بهم پیوسته از پاتا سرغرق در گل بود، (بودا) مانند شیری در زیر درختهای گل دار خوابید؛ و گل ها همچون برف بر روی بدن او ریخت؛ باران گل از آسمان فرود آمد، و در آن بالا آهنگ های آسمانی برای تجلیل وجود مقدس (بودا) که نزدیک وفات بود شنیده میشد.

آنگاه فرخنده حال به «آناندا» چنین گفت:

«آناندا، گرچه موسم گل نیست، ولی این دو درخت بهم پیوسته غرق گل است و انبوه گل ها مانند باران روی بدن بودای کامل میریزد، آهنگ ها و سرودهای آسمانی که برای تجلیل و افتخار بودای کامل سروده میشود بگوش میرسد؛ اما تجلیل و افتخار و سود دیگری نیز برای بودای کامل وجود دارد - آری راهب و راهبه؛ برادران و خواهران مؤمن، که آئین تبلیغ شده را بکار بندند؛ و از روی بصیرت و کاردانی بنیکی گرایند و آئین نجات را راهنمای زندگی خود سازند؛ آنان بهتر و بیشتر باعث افتخار و مباحثات و احترام وجود کامل (بودا) میشوند، (آناندا) از اینجهت است که شما باید تمام کوشش خود را صرف کنید و تصمیم بگیرید آئین نجات را بکار بندید، و از روی بصیرت بنیکی گرائید، و آئین (بودا) را سر مشق زندگی خود قرار دهید.»

در این هنگام (آناندا) داخل خانه گردید در حالی که اشک از دیدگان فرو میریخت و چنین میگفت: «من هنوز پاک نشده ام و بگنا هان خویش آلوده ام، من هنوز بکمال مطلوب خود نرسیده ام، و استاد من آن وجود گرامی که بمن علاقه داشت داخل نیروانا میگردد.»

(بودا) یکی از شاگردان را دنبال او فرستاد و چنین فرمود: «شاگرد

من، برو از قول من به (آناندا) بگو استاد میخواهد با تو صحبت کند.»

(آناندا) نزد استاد آمد، در مقابل او تعظیم نمود و پهلویش نشست سپس (بودا) بوی چنین گفت: (با اینحال از نزد من مرو، ناله مکن، نومید

(۱) Hiranyavati

مباش؛ مگر سابقاً بتو نگفته ام، که انسان از آنچه دوست میدارد و بدان شادمان است جدا میشود و از آن مهجور و محروم میگردد، (آناندا) چگونه ممکن است موجودی که متولد شده؛ و ایجاد گردیده و ناپایدار است جا وید بماند؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست؛ ولی (آناندا) تو روزگاری دراز بدون هیچگونه تصنع و بخود بندی باخرسندی بسیار و بارضای خاطر با مهربانیها و مراقبت های خود؛ در اندیشه و گفتار و رفتار بودای کامل خدمت کرده ای - (آناندا) تو خوبی کرده ای، ثابت قدم باش بزودی از گناه آلودگی آن پاک خواهی شد.»

شب فرا رسید؛ اشراف (کوزنیارا) و «مالا» ها دسته دسته با زنان و کودکان خود بیرون آمده در جنگل جمع شدند تا برای آخرین دفعه وظایف خود را نسبت به (بودا) که در حال احتضار بود انجام دهند راهبی از فرقه دیگر بنام (سوبهادا - ۱) که آرزومند بود از فیض صحبت استاد بهره مند شود با او گفتگو کرد؛ او را پذیرفت و با او گروید، این آخرین کسی است از ایمان آورندگان که با استاد مواجه شده است

اندکی پیش از آنکه «بودا» از این جهان خاکی رخت بر بندد (آناندا) را مخاطب ساخته چنین فرمود: «ممکن است این اندیشه بخاطر شما آید که صاحب کلام مقدس و بنیادگزار کیش ما از دنیا رفته است و ما دیگر از فیض وجود استاد محروم هستیم؛ (آناندا)؛ نباید اینگونه اندیشه ها در شما راه یابد زیرا چون من از میان جمع شما برکنار شوم و این جهان خاکی را ترک گویم آئین و کیشی که آموخته ام استاد شما خواهد بود.» سپس شاگردان خود را مخاطب ساخته چنین فرمود: «شاگردان من؛ در واقع چنانکه سابقاً بشما گفته ام؛ هرچه لباس هستی پوشد سپنجی و فناپذیر است؛ پیوسته مجاهده و کوشش کنید.»

این بود آخرین سخن «بودا» و از آن لحظه بیمد روح او را جذبه های بی در پی فراگرفت و داخل (نیروانا) گردید.

زمین بلرزه آمد، رعد غریدن آغاز کرد؛ و در همان لحظه که «بودا» داخل نیروانا شد «برهما» خدای بزرگ این سخنانرا ادا کرد:

«در تمام جهان ها، تمام موجودات روزی از قید تن میرهند،

(۱) Soubhadda

امروز هم « بودا » شاهزاده پیروزی ، استاد بزرگ جهان ، آن وجود کامل
و توانا داخل نیروانا گردید «
در برابر دروازه های شهر ، هنگام بر آمدن آفتاب ، نجبا و اشراف
« کوزینا را » با انجام تمام تشریفاتى که برای جنازه پادشاه فرمانفرمای
جهان شایسته بود جسد (بودا) را سوزاندند

پایان قسمت اول

قسمت دوم

آئین (بودا)

فصل اول

بیان حقیقت رنج

کیش بودائی گفتگویی است از رنج و نجات

در یکی از کتب بودائی چنین مسطور است :

روزی (فرخنده حال) (در کزامبی - ۱) درون جنگلی از درختهای (سن ساپاس - ۲) جایگزین بود ، (فرخنده حال) چند دانه از برگهای درخت (سن ساپاس) را در دست گرفت و بشاگردان خود چنین گفت :
 « شاگردان من ، راجع باین موضوع چگونه میاندیشید ؟ آیا چند برگی که من در دست دارم بیشتر است یا همه برگهای دیگری که برفراز سر ما در جنگل درختهای (سن ساپاس) موجود است ؟ »

شاگردان چنین پاسخ دادند : « ای استاد بزرگوار ، این چند برگ که (فرخنده حال) در دست دارد اندک است و برگهای دیگری که برفراز سر ما در جنگل درختهای (سن ساپاس) وجود دارند بسیار از آنها بیشتر است » (فرخنده حال) گفت : شاگردان من ؛ بهمین گونه آنچه را من کشف کرده ام و دانسته ام ولی شما را آگاه نساخته ام بسی بیشتر از چیزهاییست که برای شما فاش ساخته ام . چرا من این مطالب را بشما نیاموختم ؟ زیرا ، ای شاگردان ، این امور برای شما سودمند نیست ، و برای پیشرفت در راه

قدس و پاکی شما را کمک نمیکند و برای رهائی از بند این جهان خاکی و نابود ساختن امیال و آرزوها ؛ و دوری از موجودات سپنجی و وصول بآرامش و معرفت و شهود و بالاخره (نیروانا) شما را راهنمایی ننمایند از اینجهت من این مطالب را بشما نیاموختم . پس ای شاگردان ، من از چه اموری شما را آگاه ساختم ؟ حقیقت و ماهیت رنج را بشما آموختم ، از علت و اساس رنج شما را آگاه ساختم ؛ نابود شدن رنج را بشما آموختم ؛ راهی را که انسان را بنا بود ساختن رنج راهنمایی میکند بشما یاد دادم .»

قسمتی از مطالب مذکور در متن فوق بطور خلاصه ولی باصراحت کامل آنچه را آئین بودائی میجوید و آنچه را در جستجوی آن نیست بیان میکند ؛ آئین (بودا) نمیخواهد بایجاد فلسفه ای پردازد که برای آرام ساختن و ارضاء تمایل دانش طلبی و حقیقت جوئی تا اعماق اشیاء نفوذ نماید و حجاب از چهره جهان و فضا ها و اعماق آن ها برگیرد ، آئین (بودا) خود را بانسان رنج کیش و پریشان عرضه میدارد و در عین اینکه رنجش را بوی میشناساند راه نجات یعنی راه نابود ساختن آن رنج را نیز نشان میدهد و این تنها مسئله ای است که اندیشه بودائی را بخود مشغول میدارد در یکی از کتب بودائی چنین مسطور است :

« شاگردان من ؛ همانگونه که در همه جای دریای بزرگ تنها يك طعم یعنی طعم نمک حس میشود ، از این آئین نیز يك امر بیشتر احساس نمیشود و آن مسئله نجات است »

گفتگو ها و مباحثات مدرسه ای در کیش بودائی

درک مسئله نجات درخور توانائی مردم سست اندیشه و اندک مایه نیست بلکه تنها ویژه خردمندان و دانایانست ؛ غرور و مناعت تفکر و خردمندی که روح مرد دانا با آن آمیخته است بر تری او را نسبت بنادانان و مردم بیخرد و عاری از فضیلت و دانش ظاهر میسازد و این احساس باعث میشود که او خود را غیر از آنان پندارد ، تنها مرد صاحب فکر میتواند قوانین کلی جهان و حوادث را دریابد ؛ و هم او از خلال این جهان حوادث میتواند راهی بآرامش ابدی پیدا کند ، باین ترتیب در کیش بودائی ، (مسئله نجات) از اندیشه های ساده اخلاقی که ممکن است در يك قلب صاف و ساده راه

یابد امتیاز کلی دارد؛ بدیهست اصول کلی آئین بودائیرا مردم حساس جامعه راهبان در مییابند و اما جزئیات دقیق مطلب که درک آنها بسیار مشکل است نیز امری زائد و غیر لازم محسوب نمیشود، بنابر این ممکن است در میان ملتی مانند هندو ها که برای درک آراء و نظریات و فرضیه ها استعداد مخصوصی دارد و در میان کسانی که تمام زندگی خود را تنها در راه درک این اندیشه ها صرف میکنند عده بسیار کمی بعمق و حقیقت آنها رسیده باشند و از اینجهت در جامعه رهبانیت قدیم برای سخنان ذیل که (بودا) پیش از تصمیم گرفتن بتعلیم آئین خود با خویشان حدیث نفس میکرده است اهمیت بسزائی قائل بوده اند:

« برای جامعه بشری که در میان گرد باد حوادث در جنبش است؛ و آرامگاه او در آغوش همان گرد باد است، و لذت خویش را در همان جا میجوید بسیار مشکل است با فکر خود اصل علیت و پیوستگی علل و معلولات را دریابد.»

از اینجهت چون بکتب مقدس بودائی عطف توجهی بنمائیم در جنب خطابه های اخلاقی بسیار ساده و زیبایی (دها ما پادا - ۱) افکار و اندیشه های جزمی و فلسفی که با هزار صورت بیکدیگر آمیخته اند و طبقه بندیهای مرتب و سلسله مطالب و مقولات طولانی که بوسیله اصل علیت یا اصل منطقی دیگری بهم پیوسته اند ملاحظه میکنیم. مثلاً: « اگر چنین است چنانست؛ اگر این بوجود آید آن نیز بوجود میآید، اگر این نباشد آن نیز نخواهد بود؛ اگر این نابود شود آن نیز نابود خواهد شد» - طرز بحث و استدلال در زمان نگاشتن کتب مقدس بودائی اینگونه بوده است و بطوریکه در قسمت اول این کتاب یاد آور شدیم ظاهراً طرز بیان و سخن شخص (بودا) نیز همین نوع بوده است؛ خلاصه آنکه در گفتگوها و مباحثات همواره بهمین طریق خاص مدرسه ای و طرز غیر مستقیم بحث متوسل میشده اند.

ولی با بررسی درست میتوان اندیشه های اساسی را که در متون

(۱) Dhammapada - یا دیوان زیبای قطعات و اشعار بودائی که در این کتاب ترجمه قسمتهائی از آن نقل میشود.

کتب مقدس مسطور است منسوب بزمان شخص (بودا) دانست و بدیهست که در بسیاری از موارد نمیتوان باور کرد، خطابه ها و سخنان (بودا) در موضوع مسئله نجات همانگونه که از زبان او شنیده شده است تاکنون باقی مانده باشد؛ در این مورد باید دقت کرد که اگر در میان توده عظیم ادبیات قدیم بودائی، بعضی سخنان برجسته؛ بعضی فرمولها و بیان عقاید بودائی راجع بهمترن مسائل مذهبی؛ همیشه بیک شکل معین ادا میشود چه مانعی دارد اگر تصور کنیم این سخنان عیناً مربوط به بنیاد گزار کیش بودائی است و او در دوران ممتد زندگی خود، آنها را صدها و هزار ها دفعه تکرار کرده است؟

مشکلات درک اندیشه بودائی

اما راجع بمعانی و اندیشه ها که از سخنانیکه در بالا یاد شد مفهوم میشود باید دانست با وجود اینکه (رهبانیت بودا) همواره معتقد بعمق و اهمیت فوق العاده آنها بوده است انتقاد صحیح و بیطرفانه نمیتواند این مطلب را بپذیرد، عظمت و اهمیت (بودا) از نظر اندیشه های عمیق دیگر است و آنرا باید در جای دیگر جستجو کرد، محققاً تصویری که از اینجهان خاکی میکرده بطور کلی آثار هنرمندی مشخص و محسوسی داشته است ولی آثار اصلی آن جزو میراث گذشتگان بوده و مجموعاً تناقض و ابهام و امور غیر قابل فهم در آنها دیده میشود؛ اما این اشکالات و تناقضها برای زمان ما محسوس است، در زمان (بودا) بتعریف منطقی کردن آشنا نبوده اند، و فن اثبات و استدلال در آغاز دوره خود بوده است و در مورد بحث و اثبات، بیشتر بتوالی کلمات و جمله ها و طبقه بندی و تغییر جای جمله ها و ترکیبات میپرداخته اند. در میان این سلسله کلمات و جمله ها انبوهی از عبارات علمی و فنی دیده میشود ولی هیچگاه صورت یک بحث و تحقیق منظم مشهود نیست؛ بحث در اینورد بهمین جا خاتمه نمیباید بلکه باضافه آنچه گفته شد غالباً یک عبارت را در معانی کاملاً مختلف استعمال میکرده اند گاهگاه هم بنظریات متفکرین قدیم که در کتابهای بودائی آن هارا اقتباس و وارد کرده اند برخورد میکنیم ولی تشخیص آنها از فکر بودائی بسیار آسانست و گرچه در متون کتب مجاور بیکدیگر قرار دارند کاملاً از

هم مجزی و ممتاز هستند؛ بارز ترین علامت اندیشه بودائی (بعضی میگویند بارزترین نقطه ضعف اندیشه بودائی) بی اعتنائی و نفرت مخصوصی است که سابقاً یاد کردیم و بموجب آن بتحقیق در اشیاء و ادامه دادن سلسله آن ها تا مبادی اولیه بی اعتنا است و هر امری را که منتهی بانقطاع انسان از موجودات اینجهان خاکی و نابود ساختن میل و آرزو و صرف نظر کردن از جهان سپنجی و رسیدن بآرامش؛ معرفت، روشن ضمیری و بالاخره (نیروانا) نگردد قابل توجه نمیشمارد. حکمت نظری بودائی جز قطعه هائی از يك دایره را توضیح نمیدهد اما تکمیل آن دایره و یافتن مرکز آن ممنوع است، زیرا بحث در مسائلی است که با وصول بنجات و ملکوت آسمانها ارتباطی ندارد، پس چون بدون هیچ منظوری در اندیشه های بودائی بیحسب پردازیم متوجه میشویم که تذکر کتب مقدس بودائی بیهوده نبوده است و حق داشته اند این نکته را متعرض میشده اند که « وجود کامل (بودا)؛ بیش از آنچه بشاگردان خود آموخته چیز های بسیاری میدانسته که گفتن آنها را بآنان لازم و مفید نمینداشته است » و برای تکمیل و تفسیر اندیشه های بودائی که بیان شده آراء و اندیشه های دیگری لازم بوده است ولی بذکر آنها نپرداخته اند زیرا آنها را برای وصول بآرامش و روشن ضمیری و (نیروانا) بیفایده تشخیص داده بودند. اما بهیچوجه نمیتوان تصور کرد؛ شخص (بودا) و پیروان او که کتب دینی را تألیف کرده اند از این آراء و اندیشه های مکمل نظریات اصلی بی اطلاع بوده اند.

چهار حقیقت مقدس

حقیقت اول - بدینی بودائی

نقطه عزیمت و آغاز سخن ما راجع بشریح آئین (بودا) از روی داستان و بالطبع خود بخود و بدون هیچ تردید معین است، اگر اندیشه بودائی را بطور کلی مورد توجه قرار دهیم مطلب مسلمی که همواره هر بحثی بآن باز میگردد عبارتست از: « احساس رنج و محنت هر موجود بر فراز این خاک تیره » چهار حقیقت مقدس بودائیه عبارتست از بحث

از رنج؛ مبدأ رنج؛ نابود ساختن رنج - و راه نابودساختن رنج - موضوع رنج همواره پدید آورنده اندیشه بودائی است.

نخستین اندیشه و اساسی ترین فکر بودائی را باید در این چهار حقیقت مقدس جستجو کرد، این چهار حقیقت را میتوان اساس عقیده و اندیشه بودائی دانست، مطالب و جزئیات آئین بودائی که در کتب مسطوراست بعنوان عقاید اختصاصی این کیش مورد بحث قرار نگرفته بلکه خاصیت طبیعی تمام ارواح مذهبی است، اما این چهار حقیقت مقدس همواره از حقوق اختصاصی و انحصاری بودائیهها و هسته مرکزی آئین و محور طریقه آنانست. (بودا) برای پیمودن راه درازی که بدانائی هدایتش نمود درجات مختلف معرفت را پیمود؛ ولی همواره برای وصول بمعرفت (نجات بخش) چیزی کسر داشت، ولی سر انجام در آن شب مخصوص در (اورو ولا - ۱) دیده بصیرتش نسبت بچهار حقیقت گشوده گشت؛ این چهار حقیقت اساس و پایه معرفت او گردید و از آن هنگام بمقام بودائی واصل شد؛ هنگامی که بسوی (بنارس) رهسپار شد نا آنچه را دریافته است برای پنج نفر راهب معروف بیان کند: (ای راهبان گوشهای خود را باز کنید، راه نجات از مرگ را یافته ام آنرا بشما یاد میدهم و آئین خود را بشما میآموزم) راه نجات را بوسیله همین چهار حقیقت مقدس بیان نمود؛ و بطوریکه در کتب مقدس مسطور است؛ (بودا) در دوره ارشاد و راهنمایی همواره در سخنرانیهای خود، چهار حقیقت مقدس را عالیترین پیام و میراث بوداها یاد می کرده است. همانگونه که جای پای فیل چون بزرگتر از جای پای سایر حیوانات است همه آنها را در خود جای میدهد، چهار حقیقت مقدس تمام نیکیها را در خود دارد، بودائی ها میگویند پنهان ترین و آخرین ریشه هر رنجی در اینجهان (نادانی) است اما اگر با اصرار از آنان پرسیده شود که: « این نیروی شوم و جبری که نامش نادانی است چیست؟ » بیش از يك پاسخ در اینمورد اظهار نمیدارند یعنی صریحاً میگویند مقصود از نادانی ندانستن چهار حقیقت مقدس است، از اینرو در

کتاب مقدس بودائی در موارد بسیار جمله هائی راجع بچهار حقیقت مقدس مورد بحث و تحقیق و تفسیر قرار گرفته و همواره تکرار میشوند ، و شاید بتوان این مطلب را انکار کرد که عین این جمله ها همیشه حتی زمان شاگردان بیواسطه (بودا) و زمان شخص او همین گونه تکرار میشده است .

در اینجا این جمله ها را که عیناً در ضمن (خطابه بنارس) نقل کردیم یاد آوری مینمائیم و آنها را پایه و بنیاد بیان و شرح آئین بودائی قرار میدهیم :

« ای راهبان ؛ اینست حقیقت مقدس راجع برنج ، تولد رنج است ؛ پیری رنج است ؛ بیماری رنج است ؛ مرگ رنج است ؛ پیوستگی با آنکس که دوستش نمیداریم رنج است ، جدائی از آنکس که دوستش میداریم رنج است ، بارزوی خود نرسیدن رنج است ، خلاصه پنج دسته امور مورد علاقه موجب رنج است .

« ای راهبان اینست حقیقت مقدس راجع بمبدأ رنج ، دوستی حیات که انسانرا در معرض تولدهای جدید قرار میدهد ، و بهمراهی آرزو و حرص باین سوی و آن سوی بدنیاال هوس و مطلوبش میکشد ، آری آرزوها ، دوستی حیات و خواستن زندگی جاویدان در اینجهان مبدأ و علت رنج است .

« ای راهبان اینست حقیقت مقدس راجع بنا بود ساختن رنج ، باید این حیات و دوستی و خواست را با عدم کامل میل و آرزو نابود ساخت ، باید خواست را از خود دور کرد و از چنگال آن نجات یافت و هیچ جائی برای آن باز نگذاشت .

« ای راهبان اینست حقیقت مقدس راجع براه نابود ساختن رنج ، این راه مقدس هشت شعبه فرعی دارد که عبارتند از : عقیده پاک ، اراده پاک ؛ زبان پاک ، عمل پاک ، وسائل زندگی پاک ، کوشش پاک ، حافظه پاک ، اندیشه پاک »

عدم و رنج

چهار حقیقت مقدس عبارتند از بیان اصل و اساس بد بینی بودائی و در آغاز این مطلب را عیان میسازند که این بد بینی وجود ندارد .

بموجب يك عقیده معروف مبدأ این بدبینی را در این عقیده باید جستجو کرد که اساس هر وجودی عدمست و در حقیقت تنها عدم وجود دارد ؛ اگر تصور کنیم جهانیکه پیرامون ما را فرا گرفته و یا بنظر میرسد که چنین باشد کاملاً غیر واقعی نیست و اگر فرض کنیم که حتی وجود بیمنی و پوچ آن انکار ناشدنی است مسلماً بیدبختی و خطا دچار شده ایم زیرا تنها عدم وجود دارد ؛ این اشتباه باید رفع شود ما باید آنرا بر طرف سازیم وجودیکه از عدم زائیده شده و بواسطه آن موجود است باید بدان بازگشت کند زیرا اساساً جز عدم چیزی وجود ندارد .

مسلماً کیش بودائیرا اینگونه معرفی کردن و بیانات بالا را پذیرفتن خطای بزرگی است ، فرضیه ها و نظریه های قرون بعدی را باید دور انداخت و آنچه را قدیمترین داستانها راجع بآئین (بودا) و جامعه راهبان فقیر و بیابانگرد او حکایت میکنند باید پذیرفت و محقق دانست ؛ در این داستان بهیچوجه نه در ظاهر و نه با تأویل و تفسیر این قبیل اندیشه های راجع بعدم را نمیتوان یافت ، بیان چهار حقیقت مقدس کاملاً این ادعای ما را ثابت میکند ؛ اگر بودائیها این عالم را سنجیده و آنرا بیقدر و قیمت دانسته اند نه از آنچه است که آنرا وهم و خلاء و عدم پنداشته اند بلکه بدان سبب است که این جهان محتوی رنج است و جز رنج محتوی چیزی نیست .

بنیاد منطقی بدبینی - بحث راجع باعیان خارجی

سر تا پای زندگی رنج است ، این کلام مورد گفتگو هائی انجام ناپذیر است که گاهی بعنوان بحث فلسفی و گاهی بصورت جمله های شاعرانه همواره نوشته های بودائی آنرا بگوش شنوندگان میخوانند و پیوسته بتکرار آن میکوشند ، ما نیز در آغاز اندیشه فوق را از لحاظ بحث منطقی و فلسفی مورد توجه قرار میدهیم و برای نمونه سخنرانی (بودا) را که در (بنارس) برای پنج نفر راهب ایراد کرد و بفاصله کمی پس از آن ، برای نخستین بار چهار حقیقت مقدس را بآنان آموخت یاد آور میشویم .

(فرخنده حال) برای پنج نفر راهب چنین آغاز سخن نمود :

ای راهب.....ان ، طبیعت جسمانی ممکن نیست شخصیت (خود)

آدمی باشد، ای راهبان اگر طبیعت جسمانی شخصیت (خود) آدمی بود در معرض بیماری قرار نگیرفت و ممکن بود راجع بآن چنین گفت: «میخواهم جسم من چنین باشد یا چنان نباشد»

ولی ای راهبان چون طبیعت جسمانی شخصیت (خود) آدمی نیست در معرض بیماری قرار دارد و راجع بآن نمیتوان گفت: «میخواهم جسم من چنین باشد یا چنان نباشد»

ای راهبان احساسات شخصیت (خود) آدمی نیستند . . . (در اینجا نیز عین آنچه راجع بطبیعت جسمانی ذکر شده تکرار میگردد)

سپس همین بحث تحلیلی راجع به دسته عنصر دیگریکه با طبیعت جسمانی و احساسات وجود مادی و معنوی انسانرا تشکیل میدهند تکرار میشود و در تمقیب آن (بودا) چنین بسخن خود ادامه میدهد:

اکنون ای راهبان راجع بطبیعت جسمانی چگونه میاندیشید آیا سنجی است یا جاودانی؟

(راهبان) - خداوندگار طبیعت جسمانی سنجی است

(بودا) - آیا آنچه سنجی میباشد رنج است یا شادی؟

(راهبان) - خداوندگار رنج سنجی است

(بودا) - پس آیا در مورد آنچه سنجی است؛ از رنج مالا مال و در معرض تغییر است میتوان گفت: «آن از آن منست، من آن هستم یا آن (خود) منست؟»

راهبان - خداوندگار نمیتوان چنین گفت.

سپس همین بحث تحلیلی راجع با احساسات؛ تصورات، صور، شناسائی تکرار میشود و سخن چنین ادامه مییابد:

«پس ای راهبان؛ آنچه طبیعت جسمانی فرض شود، هرگونه که در گذشته بوده و اکنون هست و در آینده باشد؛ چه در درون و چه در جهان بیرونی تصور شود؛ چه نیرومند باشد و چه ناتوان؛ چه بلند و چه پست؛ چه دور و چه نزدیک و در هر صورت طبیعت جسمانی از آن من نیست من آن نیستم و آن نیز خود من نمیشد کسیکه میخواهد دانش حقیقی فراگیرد باید حقیقت این مطلب را دریابد، ای راهبان آنکس که اشیاء

را اینگونه بنگرد چون خردمند و شنونده شرافتمند کلام حق است، از طبیعت جسمانی؛ از احساسات، تصورات؛ صور و از شناسائی روگردان میشود و چون از این امور برکنار شد از تمایل و خواستن آزاد میگردد و در نتیجه این آزادی بنجات واصل میشود؛ شخص نجات یافته از نجات خود آگاهی پیدا میکند؛ دیگر برای او تولد جدیدی نیست؛ قدس او بسر حد کمال رسیده و وظیفه اش انجام یافته است، او دیگر باینجهان باز نمیگردد و اینست مجموع آنچه که او میداند»

دورنماهای اصلی و مخصوص افکار دوره قدیم یعنی دوره پیش از ظهور کیش بودائی بر این سخنان (بودا) سلطه و غلبه دارد، ما ثابت کردیم که چگونه عاقبت این افکار به ثنویت کشید اکنون بکتاب (اوپنیشاد - ۱) مراجعه و توجه کنید:

از یکطرف موجود ابدی و تغییرناپذیر و آراسته بصفات عالی و سعادت‌های جاودانی (برهما) نام دارد و (برهما) جز (خود) انسان چیزی نیست، از طرف دیگر تظاهر و جلوه (برهما) را در جهان کون و فساد و در عالم تولد و پیری و مرگ بنگرید، در قسمت اول این کتاب یاد آور شدیم که از دوره پیش از (بودا) که این ثنویت را هنوز محقق می دانستند این عقیده که جهان بیرونی جلوه یک جوهر عالی خدائست متروک گردید و چنین پنداشته شد که عالم خارج موجودیست مستقل و بموجب قوانین ویژه خود توسعه پیدا میکند و همواره قلمرو و در معرض رنج و محنت شوم و تیره است و بیانات اساسی تعلیم (بودا) راجع بعالم خارج نیز از همین ثنویت نتیجه میشود، مثلاً یکی از این تعلیمات اساسی که برای بودائیها بدیهی است و احتیاج بدلیلی ندارد، اینستکه؛ نجات در جهانیکه تولد و مرگ در آن پایان یافته ممکن است نه در جهان رنج و ناپایداری؛ دیگر آنکه معتقدند شخصیت (خود) انسان (یعنی اتمان که بموجب نظریه قدیمی با با ذات جاویدان برهما متحد است) ممکن است وابسته این جهان کون و فساد باشد - تمام عناصر و اجزاء وجود آدمی در معرض تغییر دائمی است؛ زندگی بدن همچون حیات روح در جریان و در گذر است، هر واقعه وابسته

واقعه دیگر بوده و بدنبال آن کشیده میشود، انسان در چنین جهانی در میان سیلابی که امواج آنرا نمیتواند متوقف سازد و اداره کند با کمال بد بختی بسر میرود - چگونه ممکن است درجهاییکه همه چیزش سپنجی است و ناچار در معرض تغییر است بیچاره آدمی در جستجوی شادمانی و صلح و آرامش باشد .

اما اگر انسان نمیتواند اراده خود را بر جهان گذران و اشیاء ناپایدار تحمیل کند لا اقل میتواند خود را از آنها برکنار دارد، و در برابر تمام حوادث و حتی نمودارهای روحی و معنوی و در مقابل صحنه تمام افکار و اراده ها و رنجها و شادبها چنین گوید : « من ارتباطی با آنها ندارم ؛ آنها از آن من نیستند » و باین ترتیب ارتباط او با تمام موجودات جهان خاکی قطع میگردد و نجات و آزادی نصیب وی میشود .

در ضمن بیان این مطلب و در این تعلیم نکته فراموش شده و نقصی موجود است و بطوریکه بعداً خاطر نشان میسازیم عمداً از رفع و جبران آن احتراز کرده اند ، یکطرف این ثنویت که در (اوپنی شاد) ذکر شده است یعنی منظره این جهان خاکی که در ضمن تولد و مرگ و رنج هویدا است بدون هیچ قید و شرطی کاملاً پذیرفته میشود ؛ ولی باید دانست برای تعلیم طرف دیگر این ثنویت یعنی (اتمان) و موجود ابدی (بودا) چه وضعی بخود میگیرد .

میگویند آنچه در معرض تغییر و رنج است نمیتواند شخصیت (خود) انسان باشد و تمام مظاهر و جلوه های خارجی زندگی که در جهان حوادث نمودار است از جسم گرفته تا شناسائی و معرفت ؛ شخصیت (خود) انسان نیز نیستند . پس آیا شخصیت انسان چیزی غیر از جهان محسوس و بالا تر از آنست ؛ یا اساساً وجودی ندارد ؟ و آیا نجات عبارتست از اینکه شخصیت انسان که لحظه در جهان سپنجی بسر برده است بخود و با آزادی خویشتن باز گردد ؟ یا آنکه در اینجهان سپنجی و در میان اشیاء گذران هیچ حقیقت ثابت و غیر متغیری نمیتوان یافت ؟ در اینمورد بذكر این نکته قناعت میکنم که تعلیمات (بودا) در (بنارس) راه این سئوالها را گشوده است و اما راجع بیاسخ آنها باید دانست که بآنچه بودائینها اظهار داشته اند نمیتوان

پرداخت مگر آنکه با سلسله افکار دیگری آشنا شد .

اکنون باندیشه (بودائینها) در باره ناپایداری و رنج این جهان باز میگردیم ، بیان فلسفی و معنوی این تعلیم را یاد آور شدیم ، این بیان امور جهان را از یکطرف توجیه میکند اما تصویر جهان و عالم انسانی که در معرض رنج هستند پیوسته باصورت خارجی حقیقی و بوجهی مؤثر و نافذ همچون واقعیت تلخی در برابر دیدگان بودائینها نمایانست ؛ رنج و مرگ نه تنها سایه ها و ابرهائی بر فراز زندگی انسان میگسترند بلکه مرگ و رنج خود با هر موجودی پیوسته اند ، هرچه بیشتر انسان درد دنیا از لذت برخوردار شود بیشتر رنج دارد ، زمان حال رنج خیز مسبوق بگذشته ازلی محنت انگیز است ؛ همچنین از خلال دور نماهای نامتناهی که اعتقاد بتناسخ ارواح در برابر خیال وحشت زده آدمی میگسترند ؛ برای کسانیکه موفق بنجات یافتن نشده اند آینده وحشتناک و دردناکی که پایان ندارد در پیش است ، در یکی از کتب مقدسه از قول بودا چنین مسطور است :

« شاگردان من ؛ تناسخ و مرگ موجودات را آغاز و انجامی نیست موجوداتیکه در نادانی غوطه ورنند و حب حیات آنها را بسوی خود میکشد در عوالم مرگهای متوالی و تناسخ سرگردانند و برای این سرگردانی آغازی نمیتوان یافت - شاگردان من در این موضوع چه میانندیشید ؟ آیا آبهای چهار اقیانوس بزرگ بیشتر است یا اشکهاییکه شما در ضمن مسافرت های طولانی خود ریخته اید ، آری همان مسافرتی که در آن کور کورانه دستخوش مرگهای پی در پی بوده اید و چون آنچه را نمیخواسته اید بشما میرسد است و از آنچه دوست میداشته اید بهره مند نمیشده اید گریه ها کرده و ناله ها از دل بر آورده اید ؟ مرگ پدر ، مادر ، برادر ؛ پسر ؛ دختر از دست دادن خویشاوندان ، تلف شدن مال و خواسته ها . آری تمام این رنجها را در طول قرنهای بسیار احساس کرده اید ، و هنگامیکه در طول قرنهای بسیار از تحمل این رنجها ناچار بوده اید - آری هنگامیکه در طول این مسافرت دراز کور کورانه دستخوش مرگهای پی در پی و سرگردان بوده اید و چون آنچه را نمیخواسته اید بشما میرسیده است و از آنچه دوست میداشته اید بهره مند نمیشده اید گریه ها کرده و ناله ها از دل بر آورده اید - بیش از

آبهای چهار اقیانوس بزرگ از چشمان شما اشک جاری شده است»
مادری در اثر مرگ دخترش ناله میکند و پیوسته نام محبوب او را
بر زبان میآورد و میگوید: (جیوا! جیوا - ۱) در پاسخ او چنین گفته
میشود: «جسد هشتاد و چهار هزار دختر جوان که نام همه آنان جیوا بوده
است در این مکان سوزانده اند تو برای کدامیک از آنان گریه میکنی؟»
صورت‌های اصلی که در این جهان خاکی نماینده رنجند عبارتند از:

صورت تولد، پیری، مرگ؛ و در این مورد (بودا) چنین میگوید:

«شاگردان من؛ اگر سه چیز در اینجهان وجود نداشت وجود کامل
و مقدس و عالی (بودا) باین عالم نیآید و آئین و تعلیم او درخشیدن آغاز
نمینمود، این سه چیز کدامند؟ تولد؛ پیری؛ مرگ» سنجی بودن و نا
پایداری با نیروی اجتناب نا پذیر و لزوم و اجبار طبیعی بر این جهان
حکمفرما است و در این مورد در کتب مقدسه چنین مسطور است:

« پنج کار است که هیچ زاهد؛ هیچ برهمن، هیچیک از خدایان، مارا،
برهما و هیچیک از موجودات دیگر جهان نمیتوانند انجام دهند، این پنج کار
کدامند؟ موجودی که در معرض پیری است پیر نشود؛ موجودیکه در معرض
بیماری است بیمار نشود؛ موجودیکه در معرض مرگ است نمیرد، موجودی
که در معرض ویرانی است ویران نشود؛ موجودیکه سنجی است جاودانی
ماند؛ اینست آنچه هیچ زاهد، هیچ برهمن، هیچیک از خدایان، مارا،
برهما و هیچیک از موجودات دیگر جهان نمیتوانند انجام دهند.»

کارهای انسان که هدف آنها جستجوی سعادت این جهان خاکی است
از پیش محکوم بعدم نتیجه و بیحاصلی است؛ حرکات شخص نادان که از قید
اینجهان نرسته است مانند تلاشهای سگی است که بمیخ محکم یا ستونی بسته
و سخت در بند است؛ راه و رسم تقدیر و سرنوشت، سخت و رحمت نا پذیر
و دردناک و فریبنده؛ اینست که بتدریج همه چیز را بکاهش سوق میدهد؛ همه
چیز را نابود میسازد، امید لذت را برنج و مرگ مبدل میکند؛ آنکس که
در جستجوی متاع دنیا و مال و ثروت است، تاجر باشد یا دهقان و شبان و یا
سرباز و عامل پادشاه باید خود را در معرض آزار سرما و گرمای نیش مارها

و گرسنگی و تشنگی قرار دهد، و اگر کوشش های او نتیجه نبخشد نا له
شکایت آغاز میکند و چنین میگوید: «من بیهوده رنج بردم، حاصل زحمت
من هیچ است» و اگر بمقصود برسد باید با هزار گونه دقت و هزار نوع
تلاش خستگی آور مراقب مال خود باشد تا پادشاهان یا دزدان آنرا از وی
نربایند، حریق آنرا از میان بر ندارد، سیل آنرا باخود نبرد، و یابدست
خویشان که دشمن اویند نیفتد - برای بدست آوردن مال و تحصیل لذت
پادشاهان بجنگ میپردازند، پدر و مادر با فرزند خود و برادران بایکدیگر
نزاع میکنند، برای جلب مال تیرهای جنگجویان پرتاب میشود و شمشیر
های آنان برق میزند و در نتیجه مرگ ورنجهای مرگ آور را با ید
تحمل کرد، افراد بشر برای کسب لذت، پیمانها میشکنند، دزدی هامیکنند
مرتکب جنایتها و فسق و فجور میگردند و در نتیجه در اینجهان مصیبت
ها ورنجهای سخت پاداش آنانست و چون مرگشان فرا میرسد بجائی که بد
کاران سکونت دارند رهسپار میشوند و در دوزخ برای تحمل رنج های تازه
زنده میگردند.

همین نا پایداری ورنج که زندگی افراد انسان در معرض آن میباشد
و عذاب و دوزخ نتیجه آنست بر اقالیم آسمانها نیز حکمفرما است، بدیهی
است که طول عمر و خوشبختی خدایان بسیار بیش از انسا نها است و لسی
آنان نیز جاودان و مصون از رنج و محنت نیستند؛ در اینمورد کتب مقدس
چنین حاکی است:

«سی و سه تن خدایان، خدایان (یاما) خدایان خوشبخت؛ خدایانی
که از آفرینش مخصوص بهره مندند و خدایان بلند مرتبه چون همگی با
زنجیر میل و آرزو مقیدند در تحت قدرت و نفوذ (مارا) قرار میگیرند؛ تمام
جهانرا شعله ها فرو گرفته است؛ تمام جهانرا ابرهای تیره دود مانند در
بردارد، تمام جهان در میان آتش است؛ تمام جهان لرزان و متزلزل
است.»

مخصوصا مطالب خردمندانه و سخنان حکیمانه دیوان معروف
(دها ما پادا) احساسات مخصوص بوداییها را که همه موجودات جهان خاکی
را سنجی و فنا پذیر میدانند منعکس مینمایند. در این دیوان چنین

مسطور است :

« انسان گلپهائی برای خود چیده و فراهم میکند ، تمام افکار او وابسته لذتهاست ، اما مرك همچون سیل خروشانى که دهکده را فرا گیرد در کمین اوست . »

« انسان گلپهائی برای خود چیده و فراهم میکند ، تمام افکار او وابسته لذتهاست ، هوسهای انسان اشباع نمیشوند ولی در هر حال او طعمه مرك و نابودی است »

« اگر در اقالیم آسمانها بروی ، اگر بدریاها پناهنده شوی ، اگر در غارهای کوهها پنهان گردی ؛ در تمام جهان جایی را پیدا نمیکنى که از چنگ (مارا) رهائی داشته باشی »

« از شادی رنج بوجود میآید ، از شادی ترس زائیده میشود ، برای کسی که از قید شادی رسته است رنجی وجود ندارد ، پس چگونه و از کجا ترس بسراغ او میآید . »

از عشق رنج بوجود میآید ، از عشق ترس زائیده میشود ؛ برای کسیکه از قید عشق رسته است رنجی وجود ندارد ، پس چگونه و از کجا ترس بسراغ او میآید ؟ »

« کسیکه از دنیا چشم میپوشد و آنرا مانند توده از کف ناچیز و همچون رؤیائی میندازد از برابر دیدگان خدای قادر مرك گریخته است »

« کسیکه بر فراز راه ناهنجار و غیر قابل عبور (سامسارا - ۱) قرار گرفته است ، کسیکه بساحل مقصود رسیده است و در عالم تفکر و اندیشه بسر میرود و از میل و آرزو و نقصان رهائی یافته است ، کسیکه از هستی رسته و بعالم خاموشی و انقطاع گزاینده است ، آری چنین کسی را من برهن حقیقی مینامم . »

آیا تمام این مطالب جز سخنان ادبی و تزئینات مناظره مانند چیزی نیست ؟ آیا فقط همین ترادف و توالی کلمات تولد و نیستی و رنج است که جهان را در نظر بودائیها بیابانی پر از رنج و محنت جلوه میدهد ؟

آنجا که فکر ملتی تواند اساس و پایه استوار و اطمینان بخشی

(۱) Samisara

از واقعیت روشن و متین اثر تاریخی خود بیابد ، آنجا که ملتی بدون حفظ تعادل ، خود را تسلیم رجحان بیش از حد فکر و اصول نظری و قیاسهای منطقی و مطالب فرضی کند ، تأثیر بیرون از حسابی بوجود میآید و تصمیم اشخاص یا همه افراد ملتی راجع بدانستن این مسئله که آیا زندگی اینجهان ارزش رنج زنده بودن را دارد یا نه نتیجه همان تأثیر مذکور است ولی در نزد مردم هندوستان تنها این اصول موجب از بین رفتن تعادل نمیشود بلکه فرضیات و نظریات با آرزوها و خواستههای (هندیها توأم میگرددند و مانند آنها از خشونت اضطراب آمیزی که در مکتب واقعیت وجود ندارد برخوردار میشوند - اندیشه هندی که فوراً از جزئیات میگردد و صورت کلیت و اطلاق بخود میگیرد مطلوب خود را در این تمایل مضطرب میجوید که بموجب آن هر خیر و نیکی سپنجی و غیر عالی مورد تحقیر است - اما باید دانست این خیر عالی چیست ؟ همانگونه که حرارت شدید آفتاب هندوستان استراحت در سایه خنک را برای جسم خسته خیر عالی جلوه میدهد ، استراحت و آرامش ابدی نیز تنها هدف و درخواست روح خسته و ناتوانست .

فکر هندی جز بظاهر آن زندگانی که موجب طراوت و نیرومندی ملت فعلی است و ملازم هزاران وظیفه و هزاران پاداش است نظر نمی افکند و با کراهت از آن روی گردان میشود ؛ غلام از بردگی خود خسته است و پادشاه مطلق العنان زود تر از بنده و بیش از او از قدرت مطلقه و بهره مندیهای بی منتهای خود خسته میشود ، جمله ها و کلمات بودائیها راجع برنج خیزی موجودات سپنجی بیان قاطع احوال مردم هند است ؛ این تعبیرات را نه تنها در (خطابه بنارس) و در ضمن قطعات دیوان اشعار (دها. ماپادا) میتوان یافت بلکه آثار آنها همه جا در تاریخ دردناک این ملت بدبخت هویدا است .

نغمه بدبینی بودائی

در چند قطعه از قطعات دیوان (دها ما پادا) که از آن ها یاد کردیم ضمن بیان نا پایداری و بی ثباتی این جهان خاکی از کسی که بتواند درهای این زندان را بگشاید و زنجیرهای آنرا بگسلد ستایش شده است ، این مطلب سبب میشود (مخصوصاً نسبت بیک نکته اساسی) بیان خود رانست

بید بینی بودائی کامل کنیم: معمولا مشخص اساسی این بدبینی را در حزن و اندوه عمیقی میدانند و آن عبارتست از شکایتهای بی نهایت از بی ثباتی زندگانی؛ ولی این مطلب کاملا اشتباه است، شاگرد حقیقی (بودا)؛ این جهانرا سر منزل رنج دائمی میندازد ولی این رنج کیشی جز حس شفقت و همدردی نسبت بکسانیکه هنوز در اینجهان پای بند هستند چیزی در او ایجاد نمیکند اما برای خویشتن نه اندوهی دارد و نه نیازمند شفقتی است؛ زیرا خود را بهدفع یعنی پیروزی که در انتظار اوست نزدیک می بیند آیا هدف او عالم نیستی است؟ شاید. ولی ماهنوز نمیتوانیم باین سؤال پاسخ دهیم. اما هدف مذکور هرچه باشد؛ یکنفر بودائی از وضع نظام اشیاء و قانون جهان که آن امر را هدف زندگی قرار داده و جز آن هدفی معین ننموده است شکایتی ندارد و آن را بیعدالتی و بدبختی نیشمارد، و در برابر آن مانند یک تقدیر اجتناب نا پذیر با تلخی و تأثر تسلیم نمیگردد بلکه با همان شادمانی و احساس پیروزی که یکنفر مسیحی بسوی هدف خود یعنی زندگی جاوید رهسپار است او بجانب (نیروانا) میروود این مطالب با صراحت کامل در قطعات دیوان (دهاماپادا) مسطور است:

« آنکس که همچون اسبهاییکه سوارکاران آنها را رام کرده اند حواس او در حال آرامش است، آنکس اینگونه بسر حد کمال رسیده است، حتی خدایان نیز بر وی رشک میبرند »

« در دنیای پر از کینه و دشمنی، ما با کمال شادمانی و بدون داشتن دشمنان بسر میبریم، در میان مردمی که وجودشان آمیخته با دشمنی است ما بدون دشمنی زیست مینمائیم »

« در میان بیماران ما با کمال شادمانی صحیح و سالم زندگی میکنیم در میان مردم بیمار ما بدون بیماری بسر میبریم »

« در میان خستگان ما با کمال شادمانی صحیح و سالم زندگی میکنیم در میان مردم خسته ما بدون خستگی بسر میبریم »

« ما که هیچ مال و خواسته ای نداریم با کمال شادمانی زندگی میکنیم و همچون خدایان تابناک غذای ما شادی است »

« راهبی که در جایگاه تنهایی مسکن میگزیند و روحش کاملا در

آرامش بسر میبرد، سعادتی برتر از جهان بشری نصیب او شده است، او حقیقت را آشکارا مشاهده میکند »

کافی نیست متذکر شویم؛ هدفیکه یکنفر بودائی برای فرار از رنج این جهان خاکی جستجو میکند (نیروانا) است بلکه باید شفاف و شادمانی درونی و بدون دغدغه او را برای رسیدن باین هدف همچون حقیقتی مسلم و خالی از شك یاد آوری نمائیم.



فصل دوم

حقایق چند راجع بمنشأ رنج و نابود ساختن آن

«رابطه علیت»

برای اینکه بدرستی دریابیم که نخستین حقیقت از حقایق چهارگانه یعنی (مسئله رنج) در اندیشه بوداییها چه نفوذ و تأثیری داشته است کفایت در اینموضوع تحقیق کنیم که (بودا) در ضمن وعظ و ارشاد خود وقایع زندگانی روزانه و تمایلات و استعداد هائیرا که اعمال انسانی نتیجه آنهاست و آثار و عواقب آن اعمال را چگونه مورد انتقاد قرار می دهد بیان قضایا و اصول مربوط بمنشأ رنج و نابود ساختن آن ما را از دنیای عقاید و افکار عادی بجهان سر تا پا مجرد و معنوی آئین بودایی میکشاند، ولی در اینمورد؛ در هر گام زمین زیر گامهای ما لغزنده و فرار میگردد.

متون کتب مقدسه راجع باین دو حقیقت چنین حاکی است :

« ای راهبان اینست حقیقت مقدس راجع بمنشأ رنج - تمایل شدید بهستی انسانرا بتولدهای جدید میکشاند و در دنبال آن میل و علاقه پیدا میشود و ناچار انسان بدینسوی و آنسوی در جستجوی امیال خود میشتابد آری منشأ رنج میل شدید بحصول آرزوها و بهستی و باین زندگانی فانی است »

« ای راهبان اینست حقیقت مقدس راجع بنابود ساختن رنج - برای اینکار باید بوسیله نابود ساختن کامل آرزو و میل تمایل بهستی را از میان برد؛ باید آنرا ترك گفت، باید خود را از چنگال آن نجات داد، باید فرصتی برای وجود آن باقی نگذاشت .

هستی جلوه گریها و پنهان شدن های خود و آنگونه که در اینجهان باجزر و مدهای پیوسته ای پیرامون ما را فرا گرفته است اساس بدبختی ماست

بنیاد وریشه این بدبختی اراده انسانست، آری همین اراده است که مابوسیله آن میخواهیم زنده باشیم و میل داریم هستی خود را باهستی دیگران بیامیزیم و آن را بسط و توسعه دهیم، نابودی این اراده هستی ما را تباہ میسازد و باین ترتیب این دو مسئله (یعنی منشأ رنج و نابود ساختن آن) شامل مجموعه سر نوشت انسانی است، اما این مجموعه را باید بعناصر ترکیب کننده آن تحلیل نمود، آنچه ذکر شد راجع بتمایل شدیدی بود که انسانرا بتولدهای جدید میکشاند ولی باید دانست علت ومبدأ این تمایل کجاست؟ آیا اساس هستی ما خود بر چه پایه استوار شده است؟ تجدید هستی و تولد جدید با تمام رنجهایی که در پی دارد بر پایه چه قانون و چه اساس و چه وسایطی بنیاد نهاده شده است؟

این مسئله در قدیمترین داستان ها که ما آنچه راجع بنظریه بوداییها میدانیم از آنجا نقل میکنیم مورد نظر و توجه قرار گرفته است؛ بموجب نظریه بوداییها خلاصه چهار حقیقت مقدس متممی دارد و از اینجهت دو اصل یا يك اصل که دارای دو قسمت است در دنباله آنها ذکر میکنند و آن عبارت است از اصل (رابطه علیت) .

این اصل را داستانهای قدیمی بعد از چهار حقیقت مقدس در نخستین مرتبه اهمیت قرار داده و کاملاً دنباله آنها دانسته اند، (بودا) بوسیله معرفت حقایق مقدس بمقام بودایی رسید و اصل (رابطه علیت) را پیش از رسیدن بمقام بودایی و مقام معرفت دریافت؛ در آن هنگام که (بودا) پای درخت معرفت نشسته بود و سعادت نجات را درك کرد، اندیشه وی باصل (رابطه علیت) مشغول بود و آنگاه که میهراسید سخنانش را مردم جهان خاکبازی درك نکنند مخصوصاً از (رابطه علیت) و مفهوم نبودن آن نگرانی داشت و با خود چنین میگفت: « برای جهان انسانی که در این دنیای پست و در میان گرد باد عالم در جنبش است و در خلال این طوفان بدنبال امیال و خواهش های نفسانی خود در تکاپو است درك (رابطه علیت) و پیوستگی علل و معلولات بسیار مشکل خواهد بود »

در این مورد متون کتب مقدس جلوتر رفته و (رابطه علیت) را جزء اساسی و کامل کننده چهار حقیقت مقدس میپندارند و آنرا در مرتبه حقیقت

دوم یاسوم شرار میدهند .

برای توضیح این اصل یعنی (رابطه علیت) بیانرا که معمولا در متون داستانهای قدیمی ذکر شده است و میتوان آنرا قدیمترین تعبیر دانست ذکر میکنیم و متن آنرا که شامل دو رشته عبارت یکی مثبت و دیگری منفی است ، ذیلا بیان مینمائیم :

« از نادانی تصورات و صور بوجود میآیند ؛ از تصورات شناسائی حاصل میشود ؛ از شناسائی نام و جسم زائیده میگردد از نام و جسم (شش حس - ۱) پدیدار میشود ؛ از شش حس بر خورد و تماس (بر خورد میان حواس و موضوع خارجی آنها) نتیجه میگردد ، از تماس احساس حاصل میشود از احساس میل پیدا میگردد ، از میل (علاقه بهستی) بوجود میآید از علاقه بهستی ، هستی پیدا میشود ؛ از هستی تولد نتیجه میگردد ، از تولد پیری و مرگ و محنت و ناله و رنج و غصه و نومیدی پدید میآیند این است بنیاد چیرگی و فرمانروائی رنج . »

« اما اگر نادانی بوسیله نابود ساختن کامل میل از میان برود ، تصورات و صور نیز از میان میروند و در نتیجه نابود شدن تصورات و صور شناسائی معدوم میگردد و چون شناسائی نابود گردید ، نام و جسم از میان میروند و در اثر نابود شدن نام و جسم شش حس معدوم میگردد و چون شش حس از میان رفت تماس از بین میبرد و چون تماس نابود شد احساس نابود میگردد و اگر احساس نباشد میل وجود ندارد و در اثر نابودی میل علاقه بهستی درکار نیست و اگر علاقه بهستی درکار نباشد هستی موضوع پیدا نمی کند و در اثر نبودن هستی تولد بی معنی است و اگر تولد نباشد پیری و مرگ و محنت و ناله و رنج و غصه و نومیدی وجود نخواهند یافت اینست اساس نابود ساختن چیرگی و فرمانروائی رنج . »

بطوریکه مشهود است برای سواپیکه یا کمال دلیری و شهامت در باره آخرین ریشه و بنیاد رنج اینجهان شده است پاسخ بالا نقاط مبهم و تاریک بسیار دارد و بنا بر این نگارنده کوشش دارد آنچه را رهبانیت

۱ - هندیها علاوه بر حواس پنجگانه حس ششمی قائل و آنرا هوش یا دراکه مینامند

قدیم بودائی در نظر داشته است تعبیر و تفسیر نماید .

سومین قضیه از قضایای سلسله علیت

شناسائی و طبیعت جسمانی

بر حسب ظاهر ؛ مناسب چنین است که در تحقیق و مطالعه راجع باصل علیت مطلب را از آغاز آن شروع نکنیم ، نخستین عبارات و قضایای مربوط بسلسله علل و معلولات (نخستین و خارجی ترین علت وجود زندگی این جهان خاکی یعنی نادانی و تصورات و صور که از نادانی حادث میشوند) طبعاً بسیار کمتر از قسمتها و سلسله های بعدی در خور تعبیر و تفسیر حقیقی هستند ، ما از این پس در صفحات بعدی این کتاب بتحقیق و آزمایش در آنچه علة العلل یا نخستین علت نامیده میشود میپردازیم و باین مطلب باز میگردیم اما اکنون در سلسله قضایای مذکور با آن قسمتی که در آن از (شناسائی) نامبرده میشود شروع مینمائیم یعنی با بحث در موضوعی که درکش آسانتر است مطلب را آغاز میکنیم ؛ متون کتب مقدس نیز باین ترتیب بحث ما را روا داشته اند زیرا در آن آثار نیز در موارد بسیار از نخستین مطالب مربوط بسلسله علیت صرف نظر و بحث از قسمت شناسائی آغاز شده است (نادانی و تصورات و صور) بطور قطع جزء اموری هستند که روحا نیان بودائی از ذکر آن ها پرهیز داشته اند ؛ در صورتیکه میتوانسته اند نوع دیگر عمل کنند .

بموجب سومین جمله سلسله عبارات مذکور : « از شناسائی نام و جسم بوجود میآیند »

(بودا) در یکی از مکالمات خود ؛ مهمترین قسمت (اصل علیت) را برای شاگرد محبوب خود (آناندا) بیان میکند ، و ما از این مکالمه يك تعبیر اساسی که معنی و مفهوم اولی خود را نیز محفوظ داشته است ؛ درک میکنیم :

« ای آناند - اگر (شناسائی) در درون مادر نازل نشود آیا نام و جسم در آنجا بوجود میآیند ؟

نه خداوندگار

ای آناندا - اگر (شناسائی) پس از نزول در درون مادر مجدداً جای خود را ترك کند آیا نام و جسم در اینجهان زندگی بوجود می آید؟ نه خداوندگارا

ای آناندا - اگر (شناسائی) در هنگام کودکی پسر و دختر مجدداً از میان برود آیا نام و جسم نمو و رشد و ترقی پیدا میکند؟ نه خداوندگارا

باین ترتیب جمله: «از شناسائی نام و جسم بوجود می آید» ما را باین اندیشه و امیدارد که بدانیم آیا این قدرت شناسائی چیست که بنیادوجود هر موجود جدیدی را استوار میسازد؟

همانگونه که جسم انسان از عناصر مادی تشکیل شده است (شناسائی) موجودی است که از عنصری همانند آنها بوجود آمده است، (بودا) در این مورد چنین میگوید:

«شاگردان من، شش عنصر وجود دارد، عنصرخاک، عنصر آب، عنصر آتش، عنصر هوا، عنصر ائیر و عنصر شناسائی»
عنصریکه (شناسائی) را بوجود می آورد بسی عالتر از عناصردیگر است؛ عبارت دیگر این عنصر در جهان مخصوص بخود جای دارد و در این مورد چنین گفته اند:

«شناسائی فنا ناپذیر، نامتناهی و فروزانست؛ و در محل و منزلتی قرار دارد که آب و آتش و خاک و هوارا در آنجا راه نیست؛ در آنجا بزرگی و کوچکی؛ نا توانی و توانائی؛ زیبایی و زشتی و نام و جسم از یکدیگر امتیازی ندارند»

تا آن هنگام که موجودی گرفتار تناسخ، و تغییر بدن دادن روح است (شناسائی) زنجریست که این وجودهای مختلف را بیکدیگر می پیوندد، ولی آنگاه که موجودی کامل بهدفع نجات یعنی (نیروانا) واصل میشود و ساعت مرگش فرا میرسد (شناسائی) نیز نابود شده و در جهان عدم داخل میگردد، اما موجودیکه هنوز کامل نشده است و مرگش فرا میرسد عنصر (شناسائی) که از سایر عناصر این جهان عالتر است جوانه و هسته مرکزی وجود نوینی میشود، این جوانه معنوی در درون مادر؛ در تکاپو است و

آن جوهر مادی را که وجودش برای ساختمان موجود تازه لازمست و نام و جسم مشخص آنست پیدا میکند.

اما همانگونه که (نامها و جسمها) متکی (شناسائی) هستند (شناسائی) نیز متکی بآنها است، بعضی متون کتب مقدس که سلسله علل را تا آخرین حد خود یعنی (نادانی) ادامه نمیدهند معمولاً آنرا از آغاز منحرف کرده و باین دو مقوله که هر یک وابسته دیگریست میکشاند.

در مکالمه (بودا) با (آناندا) بسط و توسعه ای را که یکی از وجوه این سلسله یافته است یاد آور شدیم؛ و در قسمتهای بعدی همین مکالمه چنین مسطور است:

«ای آناندا - اگر (شناسائی) برای نقطه اتکاء خود، نام و جسم را نیافته بود؛ آیا در سلسله تولد و پیری و مرگ، اساس و بنیاد و توسعه و بسط رنج ظاهر میشد؟
نه خداوندگارا

پس ای (آناندا)، علت و اساس و پایه (شناسائی) نام و جسم است» خلاصه آنکه باین ترتیب هرگونه نامیدن و وجود موجودات و تولد و مرگ و تولد جدیدشان متکی به (نام و جسم پیوسته شناسائی) است. اکنون، قسمتهای زیر را که باطرز مخصوصی بیان شده است و بخوبی مقصود را میرسانند از متون دیگر انتخاب نموده و بیان میکنیم:

«برای وجود یافتن نام و جسم وجود چه امری لازمست؟ نامها و اجسام از کجا پیدا میشوند؟ برای وجود یافتن نام و جسم وجود شناسائی لازمست؛ از شناسائی نامها و اجسام پیدا میشوند.

برای وجود یافتن شناسائی وجود چه امری لازمست؟ شناسائی از کجا پیدا میشود؟ برای وجود یافتن شناسائی وجود نام و جسم لازمست از نامها و اجسام شناسائی پیدا میشود؛ شاگردان من (بدهیزاتا و بیاسی - ۱) چنین فکر میکرده است که شناسائی نیز وابسته نام و جسم است. «
رشته سخن در اینجا قطع میشود و دیگر ادامه پیدا نمیکند.

(۱) Bodhisatta Vipassi نام یکی از بوداهای افسانه‌ای گذشته

در جای دیگر از زبان (ساریپوتا - ۱) یکی از مهمترین شاگردان (بودا) سنجش زیر را نقل میکنند :

« رفیق ! همانگونه که دو دسته نای که یکی بدیگری متکی باشد راست میایستند ؛ شناسائی از نامها و جسمها بوجود میآید و نامها و جسمها از شناسائی زائیده میشوند . »

از الفاظ (بوجود آمدن و زائیده شدن) مقصود این نیست که (شناسائی) ماده و عنصریست که نام و جسم از آن ساخته شده است ، منظور اینست که (شناسائی) علت صوری است و از عناصر مادی موجودی را بوجود میآورد که دارای نامی است و جسمی دارد .

(کاما - ۲) - پاداش اخلاقی

اکنون باید دانست چرا موجود جدید هنگامیکه لباس هستی میپوشد در میان تمام اجسام قابل فرض جسم مخصوص را انتخاب میکند ؟

در اینمورد در داستانها چنین مسطور است :

« شاگردان من ؛ این جسم از آن شما نیست ؛ جسم دیگران نیز نمیشد بلکه خلاصه و نتیجه اعمال گذشته است که شکل مخصوصی بخود گرفته و بوسیله اراده تحقق یافته و قابل لمس و محسوس گشته است »

باین ترتیب موضوع بفرضیه (کاما) یا پاداش اخلاقی که در جلد اول در ضمن نظریات (ودائی) در مبادی آن تحقیق کردیم مربوط میگردد .

وجود کنونی ما نتیجه و محصول اعمالی است که انجام داده ایم ؛ این جمله را که در یکی از متون (برهمانا) باین ترتیب : « وجود کنونی هر فرد نتیجه اعمال او است » مسطور است سابقاً ذکر کردیم ؛ کیش بودائی در این مورد چنین میآموزد :

« اعمال من جزء دارائی من است ، اعمال من ترکه و میراث من است اعمال من مجموعه ایست که وجودم از آن زائیده میشود ، اعمال من نژاد و تباری است که من بدان پیوستگی دارم ، اعمال من پناهگاه من است »

همانگونه که درختها بر حسب اختلاف دانه و هسته آنها که کاشته شده مختلف هستند ؛ شخصیت و سر نوشت انسانها نیز متناسب با اعمالیکه ثمره

(۱) Saripoutta(۲)Kamma

و نتیجه آنها را درو میکند تغییر مینماید .

بنا بر این (قانون علیت) بصورت يك قدرت اخلاقی که تمام عالم را اداره میکند در میآید و هیچ امری از نفوذ و سلطه آن بیرون نیست . در دیوان اشعار (دها ما پادا) چنین مسطور است :

« نه در آغوش فضا ، نه در میان دریا و نه درغارهای کوهها ؛ آری در هیچ نقطه ای از جهان جایی را پیدا نمیکنی که بتوانی برای فرار از نتیجه اعمال خود بدانجا پناه بری . »

« با همان آرامش تدریجی که شیر منعقد میشود و بماست مبدل میگردد اعمال بدیکه انسان مرتکب شده است نتیجه و ثمره خود را آشکارا میسازد اعمال بد پاهای مرتکب می پیچند و همچون آتشی که زیر خاکستر پنهان است میسوزانند »

« کسیکه پس از مسافرت طولانی و از راه دور بخانه باز میگردد ؛ دوستان و خویشاوندان و رفقا از وی پذیرائی میکنند ؛ همینگونه کسی که کار خوبی انجام داده است چون بجهان دیگر منتقل شود کارهای نیکش مانند خویشان و دوستان مردی که از سفر بازگشته است از وی پذیرائی و استقبال می کنند . »

« در خلال پنج مرحله مسافرت و تناسخ ارواح یعنی وجود الهی ، وجود انسانی ؛ عالم اشباح ؛ عالم حیوانی و سرمنزلهای دوزخی نیروی اعمال راهنمای ما است ؛ آری نعیم آسمانی در انتظار خوبانست و مالکان دوزخ بدان را تا پیشگاه (یاما) میکشانند ؛ (یاما) از شخص بدکار چنین میبرد ؛ مگر در دوران زندگی پیغمبران پنجگانه خدایان را که برای آگاهی و راهنمایی بشر فرستاده شده اند ندیدی . مگر پنج نماینده ناتوانی و رنج بشری یعنی کودک ؛ پیرمرد ؛ بیمار بزهکاری که بسزای خود رسیده است و مرده را ملاحظه نکردی ؛ قطباً آنها را دیده ای . »

« ای فرزند آدم ؛ هنگامیکه بسن بلوغ رسیدی و آنگاه که پیرشدی هیچ با خود نیندیشیدی و نگفتی ؟ من هم در معرض تولد و پیری و مرگ هستم من نمیتوانم از قلمرو تولد و پیری و مرگ فرار کنم و بنا بر این باید اندیشه نیک ؛ گفتار نیک و کردار نیک را شعار خود سازم »

«فرزند آدم در پاسخ (یاما) چنین میگوید : خداوندگارا من نمیتوانستم چنین رفتار شایسته ای داشته باشم ، سبکری من موجب شد که از وظیفه خود غفلت کنم . - ۱ »

(یاما) چنین اظهار میدارد : ای فرزند آدم ؛ این کارهای زشت از آن تست ، مادر و پدر ، و خواهر و دوستان و هم نشینان و بستگان تو ، زاهدان و برهمنان و خدایان آنها را انجام نداده اند ؛ تنها تو هستی که بارتکاب آنها پرداخته ای و تنها تو باید پاداش آنها را دریافت داری . »

سپس مالکان دوزخ گناهکار را بجایگاه شکنجه میکشاند ؛ بازنجیر های آهنین گداخته او رامیکشند ؛ در دریاچه هایی از خون سوزانش میافکنند بر فراز کوههایی از زغالهای افروخته شکنجه اش میکنند ؛ گناهکار تا هنگامیکه پاداش کوچکترین وواپسین جزء خطای خود را دریافت ندارد نسیمیرد (۲) دایره پایان ناپذیر عوالم وجودی که پیوسته تجدید میشوند و (کاما) یعنی پاداش نیک و بد مدیر و مدبر آنهاست در مکالمات (میلنداپانها) نیز مورد بحث قرار میگیرد ؛ گاهی آن دایره را بچرخشی که دور خود میگردد تشبیه میکنند و گاهی آن عوالم را با وجود آمدن دائمی درخت بوسیله هسته و هسته بوسیله میوه درخت میسجند ؛ وزمانی بوسیله ایجاد متوالی مرغ از تخم و تخم از مرغ این موضوع را بیان میکنند - چشم و گوش و بدن و روح چون با جهان بیرونی ارتباط یافت احساس و تمایل و عمل پیدا میشوند نتیجه عمل ؛ چشم و گوش و بدن و روح تازه ایجاد میکند و اینها وجود بعدی موجود را موجب میشوند

موضوع (کاما) ما را برضع و موعیکه مستقیماً پیش از سومین قضیه

۱ - مفاد دو آیه شریفه (۱۰۷) و (۱۰۸) از سوره مومنون . الم تکن آتانی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون . قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین . ۲ - مفاد آیات شریفه از آیه (۲۵ تا ۳۲) سوره (الحاقه) : و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه و لم ادر ما حسابیه بالیتها کانت القاضیه ، ما اغنی عنی مالیه ؛ هلك عنی سلطانیه ، خذوه فظلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله العظیم

(سلسله علیت) قرار دارد یعنی دانستن ارتباط ووابستگی (شناسائی) با (نام و جسم) میکشاند ، برای تحقیق در این ارتباط چنین بنظر میرسد که بموجب (اصل علیت) ؛ (ناما) و نتایج آنرا باید در همان مقوله (شناسائی) و (نام و جسم) یعنی مقوله (صور) مندرج دانست ولی پیش از پرداختن باین موضوعات نگارنده قصد دارد (سلسله علیت) را تا پایانش مورد بحث و دقت قرار دهد .

قضایای چهارم تا یازدهم از (اصل علیت)

باکمک ارتباط (شناسائی) با (نام و جسم) روح بدن خود و بدن روح خود را باز یافته است ، این موجود مادی و معنوی از اعضاء بوجود میآید تا با عالم خارج ارتباط حاصل کند ، بموجب قضیه چهارم (از نامها و اجسام شش حس بوجود میآید) ، این شش حس (حواس شخص حس کننده) عبارتند از چشم ، گوش ، بینی ، زبان ، بدن (عضو احساسات لمسی) و دراکه ؛ و شش دسته از امور دنیای خارج که مربوط با این شش حسند عبارتند از : اجسام (یعنی مدرکات بصری) ، اصوات ، بوها ؛ طعم ها ؛ لمس شدن آنها و بالاخره افکار (یعنی مدرکات فهم و هوش) ، افکار و اندیشه ها در این نظریه همچون موجودات خارجی فرض شده و مانند اجسام که در برابر چشم واقعد در مقابل قوه دراکه قرار دارند .

اعضای حواس شخص حس کننده با عالم محسوس خارجی ارتباط حاصل میکنند : « بوسیله شش حس تماس با عالم خارج حاصل میشود و از این تماس احساس بوجود میآید » ، در کتب مقدس بودائی برای توضیح و تصریح بیشتر این اعمال حسی کوششی مشهود است ولی موضوع ؛ واضح و روشن بیان نشده و شاید درست مفهوم نبوده است : « بوسیله چشم و اجسام مرئی شناسائی متناسب با چشم بوجود میآید و از این هر سه تماس و ارتباط حاصل میشود و از تماس احساس پدیدار میگردد » و آن هر سه عبارتند از عضو احساس و شیئی مرئی و (شناسائی) که در مرحله سوم واقع و ناظر و شاهد برخوردار دو تای اولی است ؛ در تعلیمات (بودا) بطوری که در قسمت اول این کتاب (صفحه ۱۷۴) ذکر شد سلسله اعمالی که در اینجا مورد بحث است با کلمات زیر که برجستگی خاصی داشته و خود مورد

نظرند: « چشم؛ اجسام؛ شناسائی که متوجه چشم میشود، تماس و ارتباط چشم با اشیاء، احساسی که در نتیجه تماس چشم با اشیاء حاصل میشود، چه احساس شادی باشد یا رنج یا احساس هیچکدام نباشد» بیان میشود و بموجب آنها احساس از تماس و ارتباط پیدا میشود (درست مانند آنکه از نزدیکی اصطکاک دو قطعه چوب حرارت بوجود میآید و آتش پدیدار میگردد)

مطالبی که نسبت به چشم ذکر میشود در موضوع سایر اعضای حواس نیز عیناً تکرار میگردد و سپس دنباله مطلب باین ترتیب ادامه پیدا میکند: «از احساس تمایل پیدا میشود» و در این مورد بهمان رشته از سخنان بر خورد میکنیم که دو حقیقت از حقایق چهار گانه راجع بمبدأ رنج و نابود ساختن آن با آنها آغاز میگردد، (تمایل که انسا را از تولد جدید بتولد جدیدی میکشاند) باز پسین علت رنج نیست بلکه نیرومندترین علت آنست انسان وجود پیدا میکند چون تمایل بهستی دارد و رنج میبرد چون بلذت مایل است و در این مورد در کتب بودائی چنین مسطور است:

«تمایل، این تمایل منفور که از لوازم این جهانست هر کس رامطیع و رام ساخت رنج در وجود او همچون گیاه نمو میکند؛ ولی آنکس که تمایل، این تمایل منفور را که فرار از آن در این جهان بسیار مشکل است مغلوب کرد و مطیع و رام ساخت، رنج همچون قطره آبی که از گل نیلوفر متصاعد شود از وی دور میگردد»

«همانگونه که اگر ساقه درختی را قطع کنند ولی ریشه اش پای بر جا باشد دوباره باقوت میروید؛ اگر تمایل نیز در وجود انسان کاملانمیرد رنج همواره ظاهر میشود و پیوسته نمودار میگردد»

«ارمغان حقیقت برهر ارمغانی مقدم است، شهد حقیقت برهر شهیدی فائق است؛ شادی در حقیقت برهر شادی راجع است، ویران ساختن اساس تمایل موجب پیروزی و غلبه برهر رنجست.»

بموجب آیین قدیم (تمایل) را بر حسب آنکه هر يك از حس ها موجد آن باشند بشش قسمت میتوان تحلیل کرد و با (علاقه) که در فرمول (اصل علیت) نتیجه و دنباله آنست همواره بستگی کامل دارد و مقصود از (علاقه) دل بستگی بعالم خارجی و هستی است، فرمول چنین حاکی است: «از

تمایل علاقه پیدا میشود» - کلمه واصطلاح (علاقه) را بصورتی که در این جا بیان میشود میتوان با تشبیه و استعاره ذیل کاملاً روشن ساخت: «شعله و زبانه آتش گرچه وجودی دارد که جنبه مادی آن بسیار ضعیف است و باین جهت آزادانه در فضا و بسوی آسمان در سیر و حرکت است ولی معدنک وابسته جسم سوختنی است، و تصور آن بدون ماده غیر ممکن است حتی آنگاه که باد زبانه آتش را بفضاها دور میبرد شعله لا اقل پیاد که خود هنصریست بستگی دارد، وجود هر موجودی همچون زبانه آتش است، زندگی ما مانند شعله واحدی یکنوع احتراق است، نجات یا (نیروانا) عبارتست از خاموش شدن کامل شعله (۱) اما تا روغنی برای فروزان داشتن شعله تهیه میشود ممکن نیست آنرا خاموش کرد؛ همانگونه که زبانه آتش تا آنگاه که تکیه گاهی از باد دارد تا آخر دنیا میروید؛ نا تره وجود انسان نیز در یکجا ثابت نمیماند بلکه با تغییر بدن دادن ارواح در اعماق فضا سرگردانست؛ از آسمان بزمین و از طبقات زمین بآسمانها حرکت میکند» زبانه آتش در سیر و حرکت خود بیاد اتکاء دارد پس آیا وجود

انسان که مانند آنست در این سیر و سفرها بچه چیز متکی است؟

(بودا) در ضمن مکالمه باراهبی که از پیروان او نیست چنین میگوید: «ای (واکشا - ۲) من بشما میگویم که هیولی و نقطه اتکاء وجود هر موجود (تمایل) است زیرا (تمایل) در هر لحظه نقطه اتکاء موجودیست که در سیر و سفر سرگردانست»

پس در صورتیکه کمترین علاقه ای باقی بماند (نجات) کامل نیست آنکس که از تمام اشیاء گذران و فانی دل بر کند و بر کاملترین آرامشها دست یابد اگر در عالم اندیشه تنها بهمین آرامش دل بندد و از آن خشنود باشد هنوز در اسارت و قید باقی است (۳)؛ بهترین دل بستگیها علاقه بحالت عمیق جذب و بخود فرو رفتن است (زیرا سبکترین و راحت ترین علاقههاست)

(۱) جمله عالم زین غلط کردند راه - کز عدم ترسند و آن آمد پناه (مثنوی مولوی) ۲ - Vaccha ۳ - هر چه گوئی آیدم هستی از آن - پرده دیگر بر آن بستی از آن - آفت ادراک این حالت و قال - خون بخون شستن محالست و محال - (مثنوی مولوی)

این حالت بیک اندازه از آگاهی و نا آگاهی برتر است؛ ولی (نجات کامل) از این دل بستگی نیز برتر میباشد.

«بوسیله قطع هر علاقه و نابود ساختن هر نوع دل بستگی؛ روح از هر آلودگی و بنیاد هر گناهی رهائی مییابد» - این جمله عبارت ساده و معینی است که متون کتب مقدس در موردیکه میخوانند بیان کنند پیرو (بودا) از قدس و پاکی بهره مند شده و نجات یافته است آنرا ادا مینمایند.

تا اینجا با آنچه ذکر شد ارتباط علل و معلولات در سلسله مقولات مذکور روشن و واضح است و چنین مفهوم میگردد آن موجود زنده ای که تصورش در آغاز (سلسله علیت) با این عبارت مشخص شد (از شناسایی نام و جسم بوجود میآید) با جمله های بعدی فرمول در صحنه زندگی واقعی وارد میشود و بنا براین با جهان بیرونی تماس یافته بدارائی و متاعهای آن علاقه مند میگردد؛ همین معنی در مکالمه (بودا) و (آناندا) که بارها یاد آوری شده مذکور است در این مکالمه در دنباله جمله: (از احساس تمایل پیدامیشود) يك سلسله از فعالیتهای انسانی مانند تکابوی او برای وصول لذت؛ نفع کسب، کار، مالکیت، حرص، نزاع، جنگ؛ تهمت و دروغ و غیره افزوده میگردد و تمام این کلمات ذکر میشود از اینجهت جای بسی شگفتی است که فرمول (اصل علیت) چون در مورد توصیف نظری عالم بشریح حساس زندگی اجتماعی و مبارزات و تصادم خود پسندیها رسید مجدداً با آغاز باز میگردد و موجودی را که در گذشته فعالیتش را در جهان مشاهده کردیم اکنون بذکر ایجادش در زمان حال میپردازد؛ بالاخره سه قسمت آخر فرمول چنین حاکی است: «از علاقه بهستی، هستی نتیجه میشود، هستی علت تولد است، از تولد پیری، مرگ، محنت، شکایت، رنج، غصه و نومیدی تولید میگردد»

ممکن است تصور شود در این سلسله مطالب شکاف ورخنه ایست که بستن آن ممکن نمیباشد یا آنکه فرمول کلی (اصل علیت) بیک نوع بازی کلمات همانند است ولی این مطلب را باسانی نمیتوان پذیرفت بلکه باید کاملاً متوجه این نکته بود که مجموع جمله های اخیر فرمول مانند جمله های قبلی آن کاملاً مفهومیست و با اندیشه های کلی بودائیها راجع بعالم، توافق

دارد و در مجموع جمله ها نشانه ای از رخنه و گسیختگی نمیتوان یافت زیرا این موضوع که احتیاج؛ سرچشمه و مبدأ رنج است و رنج در تحت سه عنوان تولد و پیری و مرگ ظاهر میشود. چنانکه از چهار حقیقت مقدس نیز معلوم است - فرضیه اصلی کیش بودائی است (اصل علیت) هم جزاین چیزی را نمیرساند که (تمایل) با واسطه (علاقه) و مقوله مبهم (وجود) رنج تولد و مرگ را باعث میشود، یکی از متون خطابی؛ مطلب را بنحو ذیل تشریح میکند:

کودک متولد میشود بکمک مادر تحصیل غذا میکند، چون بتدریج بزرگ میگردد و حواس او با اشیاء خارجی تماس حاصل میکند؛ احساس پسند یا ناپسند یا بیطرفی در وی پیدا میشود؛ و باین ترتیب لذت و علاقه بهستی را احساس میکند و در نتیجه هستی را مییابد و هستی ناچار مستلزم تولد پیری و مرگ است، واضح است که چون از موجود زنده ای صحبت شود که در منتهای فعالیت و در معرض تولد است (چون این موجود هنوز در بندهای لذات و در حرکات بسوی هستی مضطرب و پریشانست) حتماً مقصود از تولد؛ تولد آینده ایست که این موجود در پیش دارد؛ مسلماً (اصل علیت) را با این معنی باید توجیه کرد، زیرا این اصل آغاز نمو و توسعه هستی را در زمان گذشته و پیش از پیدایش تمایل میدانند و چگونگی وجود قبلی عناصری را که علت وجود این (تمایل) شوم و اجباری هستند در عالم تصور ثابت میکند سپس رنجهایی را که در آینده از این تمایل نتیجه میشود یعنی رنجهای يك تولد جدید و يك مرگ نوین را یاد آوری مینماید در این عمل مضاعف (اصل علیت) دو مرتبه بدوره تولد میرسد و آنچه انسانرا دچار حیرت میکند و موضوع را تاریک و مبهم میگرداند آنست که در هر کدام از این دو دفعه اصطلاحات و عبارات مختلف و مخصوصی بکار میرود تا تأثیر (اصل علیت) بانحاء متفاوت در موضوع تجدید تولد ها ثابت گردد.

این بحث را با نقل چند قطعه از دیوان اشعار (دها ما پادا) خاتمه میدهیم؛ این قطعه ها آخرین جمله های فرمول (اصل علیت) را از صورت علمی و منطقی بیرون آورده و با زبان شعر و عاطفه بیان میکنند:

« این صورت مرتسم را بنگر؛ این جسم رنج کیش و ناتوان را که نفخات و نفس هائی در آن جایگزین است و هیچ نیرو و تکیه گاهی ندارد نگاه کن .

« این صورت در معرض پیری و لانه عجز و ناتوانی است؛ بدن سپنجی نابود میگردد، زیرا پایان زندگی مرگ است .

« این استخوانهای سفید پوسیده را که همچون کدوها در هنگام پائیز روی زمین افتاده چگونه میتوان دید و باز از خرسندی بهره مند و بر خوددار بود .

« این بدن را همچون توده ای از کف پندار، این لاشه را چون سرایی بنگر، بیکانهای وسوسه شیطانرا در هم شکن، راه مستقیم را در پیش گیر و بجائی رهسپار شو که نظاره های پادشاه مستبد مرگ بتو راه نداشته باشد »

اما باید دانست که مرگ پایان رشته طولانی رنج نیست، زیرا بعد از مرگ نیز نوبت تولد جدید، رنجهای تازه و مرگ نوینی فرا میرسد (۱)

قضیه اول و دوم (اصل علیت)

اکنون جای آن دارد که از پایان فرمول (اصل علیت) باآغاز آن بازگشته و راجع بدو جمله اول آن بحث کنیم .

فرمول مذکور اینگونه آغاز میشود: « از نادانی تصورات و صور بوجود میآیند »

« از تصورات و صور شناسائی ایجاد میشود »

بنابر این معلوم میشود که نادانی علت العلل رنج است پس ناچار این سؤال پیش میآید: « چه کسیرا باید نادان نامید؟ و او چه چیز را نمیداند؟ »

نادانی

چون مقوله نادانی در مبدأ و آغاز (سلسله علیت) قرار دارد ناچار

۱ - مفاد آیه شریفه ۱۴ از سوره (ق) افعینا بالخلق الاول بل هم فی لیس من خلق جدید

انسان متوجه تمییراتی میشود که برای جهالت يك نوع نیروی تکوینی و مؤثری در اصل و مبدأ اشیاء قائلند و یا ممکن است از خلال سطور تاریخ این اندیشه را پذیرفت که در جهانی برتر از زمان خطائی شده و بدبختی روی داده و در اثر آن معدوم؛ محکوم بوجود یعنی محکوم برنج شده است و بموجب همین اندیشه است که در مکتب های اخیر برهنی از (مایا - ۱) یعنی از نیروی خیالی که تصویر فریننده جهان آفرینش را در نزد (وجود یگانه و نا آفریده) حقیقت جلوه میدهد؛ سخن میرود و در این مورد چنین گفته اند: « او یعنی وجود دانا خود را تسلیم رؤیاهای مبهم نمود؛ و چون در آرامش و خوابیکه (مایا) برایش ترتیب داده بود فرو رفت هزاران نوع رؤیا در عالم بیهوشی و بیخبری در نظرش جلوه گر شد، مثلاً: « من هستم، این پدر من است و این دیگر مادرم، آن مزرعه من است و آن دیگر ثروتم »

(نادانی) در کیش بودائی همانند (مایا) در تصوف برهنی است؛ تنها با این تفاوت که (مایا) سراب فریننده از موجود حقیقی و ابدی است و (نادانی) سرابی از (عدم) که نزد بودائینها جایگزین موجود حقیقی و ابدی است میباشد .

این تعبیرات که بموجب آنها (نادانی) را عدمی بصورت فریننده و خیالی وجود میدانند کاملاً مطابق اظهار صریح متون بودائیهی اخیر است نظریه مذکور عین نظریه (نیپیلیست - ۲) و در عین حال صوفیانه ایست که در قرون اول میلادی در میان متکلمین بودائی رایج و مقبول بوده است . در متن کتاب (تکامل دانش) که از کتب مقدس محسوب است مطالب زیر مسطور میباشد، (بودا) به (ساریپوتا) چنین میگوید:

« ای ساریپوتا - اشیاء آنگونه که مردمان نادان که در این خصوص

۱ - Maya

۲ - Nihiliste یعنی بیرو مکتب Nihilisme - این کلمه در لغت بمعنی نفی و عدم و انکار است و در اصطلاح نام مسلکی است که طرفداران آن معتقدند باید اوضاع اجتماعی را دگرگون ساخت ولی خود نیز وضع ثابتی برای اجتماعات پیشنهاد نمیکنند .

تعلیمات لازم را فرا نگرفته‌اند و بر طبق علاقه و میل خود آنها رامیندازند نمی‌باشند.

ساراپوتنا - پس اشیاء چگونه اند ؟

بودا - اشیاء در واقع وجودی ندارند و از اینجهت آنها را (اودیدیا-۱) مینامند؛ مردم غوام و نادان که در اینخصوص اطلاعی ندارند با این اشیاء دلبستگی دارند «

سپس (بودا) از یکی از قدیسین شاگردان خود بنام (سوبهوتی-۲) چنین می‌پرسد :

« ای سوبهوتی در اینمورد چه میاندیشی ، آیا وهم و خیال چیز است و طبیعت جسمانی چیز دیگری ؟ آیا وهم و خیال چیز است و احساسات چیز دیگری ؟ آیا وهم و خیال چیز است و تصورات و صور و شناسائی چیز های دیگری ؟ »

(سوبهوتی) در پاسخ چنین اظهار میدارد :

« نه . خداوندگارا ؛ وهم و خیال و طبیعت جسمانی دو چیز نیستند - طبیعت جسمانی عین وهم و خیال است - وهم و خیال عبارت است از طبیعت جسمانی ، احساسات ، تصورات صور ؛ و شناسائی »

آنگاه (بودا) چنین میگوید :

« علت وجود موجودات را باید در طبیعت وهم و خیال جستجو کرد ای سوبهوتی . اینموضوع نظیر آنستکه یک افسونگر زبر دست با شاگرد افسونگری بر سر فلکه ای که چهار خیابان بزرگ را یکدیگر می‌پیوند ، جمعیت بسیاری از مردم را با سحر پدید آورد و سپس آنانرا ناپدیدسازد» این نظریاتی بود که در کتاب (تکامل دانش) مسطور است و بموجب آنها (نادانی) علت العلل پیدایش جهان و در عین حال طبیعت اصلی عالم که در واقع نیستی است میباشد - نادانی و (عدم‌الوجود) دلفظ مترادفند نگارنده از پرداختن باین مطالب و تغییرات بعدی اندیشه بودائی تنها یک هدف دارد و آن اینست که از نسبت دادن این اندیشه ها بکیش اصلی

۱ - Avidya یعنی (عدم) و یا (نا دانسته) ۲ - soudhouti

بودائی و آئین قدیمی خود را محفوظ و برکنار دارد و در تعبیر متون قدیمی و مخصوصاً در تفسیر (اصل علیت) این مطالب را بهیچوجه دخالت ندهد؛ وضع دانشمندانیکه تنها بکمک این نظریه های ادوار بعدی خواسته اند اصول پیوستگی سلسله علل و معلولات را دریابند همانند وضع یک مورخ مسیحی است که بخواهد از روی گفته های (گنوستیک - ۱) آئین مسیح را درک کند .

خوشبختانه راهی که باید در تحقیقات خود تعقیب کنیم کاملاً معین است یعنی باید در باستانی ترین داستانهای مربوط بکیش بودائی که در متون کتب مقدس جزیره (سیلان) مسطور است جستجو کرده و دریابیم (نادانی) که علت العلل هر رنج میباشد کدامست ؟

هر جا که در نوشته های (سیلانی) این مطلب مورد بحث واقع میشود خواه در ضمن تعلیمات شخص (بودا) یا مشهور ترین شاگردان او و یا در مستخرجهای از تألیفات اصلی متکلمین بعدی همواره پاسخ یکی است و در هیچ مورد (نادانی) همچون یک نیروی جهانی و یایک گناه و خطای اصلی و سری تعریف نشده و بهیچوجه از حدود واقعیات اینجهان خاکی که قابل درک باشند نتیجه نگردیده است ؛ بلکه در همه موارد (نادانی) عبارتست از آگاه نبودن از چهار حقیقت مقدس .

ساراپوتنا چنین میگوید :

« دوست من ، نشاختن رنج ؛ نشناختن مبدأ رنج ، نشناختن نا بود ساختن رنج ، نشناختن راهی که انسان را بنا بود ساختن رنج هدایت میکند عبارتست از نادانی .

« من چون چهار حقیقت مقدس را آنگونه که باید نشناختم ، ناچار راه درازی را که از تولدی بتولد دیگر میبوند پیمودم ، اما اکنون آن چهار حقیقت را شناختم ام و بنا بر این جریان میل هستی متوقف شده و ریشه و اساس رنج تیره گردیده است و از این پس تولد جدیدی در پیش ندارم» حتی هنگامیکه فلسفه قدیم بودائی علل و مبادی هستی موجود رنج

۱ - Gnostique طرفداران فلسفه مذهبی Gnosticisme که معتقدند نسبت

بطبیعت و صفات خداوند معرفتی کامل و عالی دارند

کیش را هنگام سیروسفرش در جهان آمیخته بارنج تا بر تر از لحظه ای که شناسائی لباس (نام و جسم) بخود میبوشد یعنی بر تر از لحظه ادراك و تصور تعقیب مینماید، بر موز يك وجود قبلی و اسرار آمیز توجهی ندارد؛ بلکه ریشه وجود مادی کنونیرا در وجود محسوس و مادی دیگری میندازد؛ بدیهی است وجود ثانوی نتیجه عللی را که در وجود اولی پایدارند باید تحمل نماید، بنا بر این منظور از اینکه (نادانی علت و اصل و اساس و جود کنونی ما است اینستکه در دوره پیش موجودی بجای هستی کنونی ما وجود داشته است و حقیقت زندگی آن موجود در روی زمین یا در یکی از آسمانها و یا در اعماق زمینها کمتر از حقیقت زندگی کنونی ما نبوده است ولی آن موجود شناسائی مشخص نداشته است تا بتواند حدود آن را کلمه بکلمه بیان کند، خلاصه آنکه در اثر گرفتاری در بندهای تناسخ ارواح ناچار و بدون هیچگونه اختیاری وجود کنونی ما را موجب شده است.

در قسمت اول این کتاب متذکر شدیم که بموجب نظریه مسطور در رسائل (اوپنی شاد) دد برابر این پرسش: «چه نیروئی روح را بجیات سپنجی میبوندند و کدام دشمن را برای وصول بنجات باید مغلوب ساخت؟» علتی که ذکر میشود همانا (نادانی) است.

بعقیده دانشمندان (ودائی) ، (نادائی) عبارتست از درست نشناختن اتحاد اصلی وجود فردی و محدود باوجود نا متناهی و نا محدود که خود مبدأ و اصل هر تشخص و فردیتی است، ولی آئین بودائی این قبیل اندیشهها و تمام فرضیه های ما بعد الطبیعه را که موجد آنها است بدور میافکند. اما (کلمه و لفظ) بیش از معنی و اندیشه پایداری کرده و باقی مانده است؛ زیرا چه در روزگار قدیم و چه در دوره های بعد از آن همواره ریشه و بنیاد اصلی هر رنجی را تحت کلمه (نادانی) ذکر کرده اند ولی مقصود از این کلمه تغییراتی کرده است.

طبیعی است که مقصود از (نادانی) فقدان آن معرفتی است که حصول آنرا بودائیه هدف اصلی و نهائی هر اندیشه و فکری مینداشته اند، و خلاصه منظور از معرفت شناختن رنج و نابود ساختن آن بوده است - اما اگر در واقع از این شناسائی و معرفت پایان رنج یعنی پایان هستی را

منظور داشته اند پس چگونه ضد آن یعنی وهم و گمانی را که جوهر و ارزش حقیقی جهان را از انسان پوشیده میدارد بنیاد اصلی هر موجود پنداشته اند؟

هستی یعنی رنج بردن؛ اما (نادانی) انسان را در مورد این رنج میفریبد و تصویر دروغی سعادت و لذت را بجای رنج بوی نشان میدهد. راجع باین موضوع بازهم مطلب دیگری باقی است که باید بتوضیح آن پرداخت:

بموجب طرح کلی فرمول (اصل علیت) انسان طبعاً انتظار دارد که توضیحات چندی راجع بآخرین پایه و اساس زندگی این جهان خاکی داده شود.

پس از فرض وجود زندگانی در این خاکدان؛ چنین بنظر میرسد، (نادانی) که بنا بر آنچه گذشت موجودات را بسوی هستی میخواند خود حالت مخصوصی از روح موجودات زنده میباشد، و در این مورد نقطه مبهم و تاریکی در اندیشه بودائی وجود دارد، آیا این ابهام از آنجهت است که کلمه مخصوص قدیمی (نادانی) بدون هیچگونه تغییر در مکتب ها و نظریه های جدید نقل شده است؟ بعقیده نگارنده اشتباه بیشتر متوجه ما است. چرا ما در این مبحث میخواهیم آخرین بنیاد و اساس هستی را با صراحت درک کنیم؟ مگر هستی موجودات (نادان) را (بنادانی) سلسله موجودات گذشته (تالایتناهی) نسبت نداده اند؟ در ضمن بیان این مطلب فکر خود را باین ترتیب قانع میسازند که میگویند این (دور - ۱) و تناوب زندگانی همواره امریست که پایه و اساسی ندارد، و یا آنکه اساس و پایه اش با عقل انسانی سازگار و مربوط نیست:

در یکی از متون مذهبی چنین مسطور است:

« ای راهبان، حد پیشین و آغازی برای (نادانی) نمیتوان تصور

کرد یعنی زمانی را در گذشته نمیتوان فرض کرد که (نادانی) نبوده و سپس پیدا شده است (۲) ولی اگر در زمان حاضر جریان امور چنین نباشد مطلبی را

۱ - منظور از (دور) اصطلاح معروف فلسفی است که غالباً با تسلسل ذکر میشود

۲ - با اصطلاح فلسفی باید گفت (نادانی) قدیم زمان نیست نه مسبوق بدم زمانی

که لا اقل میتوان کشف کرد اینست که وجود (نادانی) را در گذشته علتی بوده است »

ولی چون انسان بخواهد نام آن علت را بداند ؛ تقایص و عیوبی را نام میرند که از یکدیگر زائیده میشوند و مجموعاً نادانرا بسر حد کمالش میرسانند ، اما این عوامل را بعنوان علت (نادانی) بحساب نمیآوردند بلکه وسیلهٔ رشد و نمو آن میدانند .

« کتاب (میلندا پانها) که از متون قدیمی نیست و دوره های بعدی تألیف شده است در این مورد باجمله هائی کاملاً مشابه آنچه ذکر شد بحث میردازد و چنین حاکی است :

« آغاز این راه را نمیتوان پیدا کرد ؛ همانگونه که پیدایش دانه از گیاه و گیاه از دانه و بوجود آمدن متقابل تخم مرغ و مرغ از یکدیگر جاویدانست ، (دور) و تناوب وجود ها نیز نامتناهی است »

« پیدا کردن آغاز و حد پیشین برای (نادانی) یعنی فرض کردن زمانیکه (نادانی) وجود نداشته غیر ممکن است »

صور و تمثالات (سانخاراها - ۱)

اکنون باید دید نتیجه مستقیم (نادانی) چیست ؟ قضیه اول (اصل) علیت چنین حاکی است : « از نادانی تصورات و صور (سانخاراها) بوجود میآیند »

غیر ممکن است بتوان برای بعضی اصطلاحات بودائی (مبهم و تاریک بودن این اصطلاحات براین عدم امکان میافزاید) مرادفی در زبان های اروپائی یافت ، این اشکال در موضوع مورد بحث کاملاً احساس میشود ؛ کلمه (سانخارا) ازلفظی مشتق است که بمعنی مهیا ساختن و آماده کردن میباشد ، (سانخارا) هم بمعنی (چیز آماده شده) است و هم بمعنی عمل (آماده ساختن) ، این دو معنی نیز در افکار بودائیها بیش از اندیشه ما با یکدیگر تطابق پیدا میکنند ، زیرا در نظر آنها (در این مورد در صفحات آینده مفصلاً بحث میکنیم) آنچه ایجاد میشود وجود ندارد مگر آنگاه و تا آن اندازه که در حال وجود یافتن است ، موجود درحقیقت دارای وجود نیست

بلکه (برای نابود شدن) در حال وجود یافتن است ، بنا بر این در این جهان که هرچیز برای ناپدید شدن پدیدار میگردد ، هیچ اثر محسوسی را نمیتوان یافت که مفهوم (صورت و تمثل) برآن صادق نباشد و از اینجهت است در آینده باین نکته برخورد میکنیم که کلمه (سانخارا) برای تعیین مجموعهٔ اشیاء عمومی ترین و معمولترین اصطلاحاتست ، در فرمول مورد بحث که ربطی به امر کلی عالم ندارد بلکه مربوط پدید آمدن و ناپدید شدن زندگی شخصی و فردی است و پدیدار شدن و وجود را تا جائی تعقیب میکند که در آنجا درجه و مرتبه (سانخاراها) جز برای يك موجود بحساب نمی آید مقصود از این کلمه باید معنی محدود تری باشد و آنرا یکنوع صورت یافتن و تمثل دانست که در زمینهٔ وجود شخصی خواه مادی و خواه معنوی انجام میگردد ، در واقع مقصود از (سانخارا) غالباً اوضاع و تمایلات مادی یا معنوی است که نتیجه ای را سبب میشوند ، و کلمه (سانخارا) یا (صورت و تمثل را در جمله های زیر بهمین معانی استعمال کرده اند :

« در هنگام پیری چون (بودا) تصمیم گرفت پایان حیاتش نزدیک شود از اندیشه و دریافتن (تمایل) زندگی آزاد گردید .

« هنگامیکه (بودا) میخواست معجزه یا خرق عادت بنماید بمعجزه (تمایل) پیدا میکرد و باین ترتیب بنتیجه مطلوب میرسید .

« شخصی که قصد داشت با ادب و احترام نزد (بودا) رود راجع باو سخنان تهمت آمیز شنید و از اینجهت (تمایل) ملاقات (فرخنده حال) در وی نابود شد »

خلاصه از جمله ها و قضایای (اصل علیت) که (سانخارا) را معلول (نادانی) و علت معرفت میشارند تقریباً مقصود اینستکه (نادانی) چون با موجودی مقرون شد تمایلاتی در او بوجود میآورد ؛ این تمایلات بنوبه خود در دوره تولد جدیدی از موجود مورد بحث یکنوع تکامل و رشد وسیله معرفت را برای او باعث میشوند - و (همچنین نامها و اجسام و سایر عبارات مربوط باصل علیت)

بطور قطع موضوعیکه در بالا مورد دقت و بحث قرار گرفت موافق داستانها و متون کتب مذهبی است ولی تعبیر و تفسیریکه معمولاً برای

جمله های مورد نظر ما (یعنی مبحث علیت) در این متون بعمل می آید کاملاً معنی و مفهوم دیگری را میرساند، در بسیاری از موارد چون سؤال میشود (سانخاراها) کدامند؟ در پاسخ چنین اظهار میگردد: سه نوع (سانخارا) وجود دارد: (سانخارا)ی جسم، (سانخارا)ی سخن و کلام و (سانخارا)ی روح. (سانخارا)ی جسم از شهیق و زفیر تشکیل میشود (زیرا شهیق و زفیر از اعمال بدنی و حالات مربوط با جسم میباشد) - (سانخارا)ی سخن و کلام از مشاهدات و تفکرات بوجود می آید (زیرا پس از مشاهده و تفکر انسان سخن میگوید) - (سانخارا)ی روح را در تصورات و احساسات باید جست (زیرا تصورات و احساسات از اعمال روحی و حالات مربوط بروح می باشند)

اگر با این طرز توضیحی که راجع به (سانخارا) داده شد بخواهیم در (اصل علیت) بیحث پردازیم تنها با زحمت و اشکال فراوان میتوان بمعنای آن پی برد و با ابهام و پیچیدگی بسیار بر خورد میکنیم؛ در موضوع تقسیم (سانخارا) به سه نوع جسمانی و کلامی و روحی اگر از ارتباط این سه دسته و وجه مشترکشان سؤال شود پاسخ درستی نمیتوان یافت و همچنین اگر مقصود دانستن این نکته باشد که چرا از تمام اعمال بدنی یا مربوط ببدن (شهیق و زفیر) و از اعمال روحی (تصورات و احساسات) مورد نظر قرار گرفته اند علت معلوم نخواهد شد، ذکر (تصورات و احساسات) در اینجا از آنجهت شگفتی آور است که آن دو در ضمن پنج دسته عناصریکه (۱) وجود مادی و معنوی انسان از آنها ترکیب شده است قرین و همسنگ (سانخارا) قرار گرفته اند و مخصوصاً (احساسات) در بیان (اصل علیت) بسیار پائین تر و پست تر و در شماره آثاریکه از (نادانی) و (سانخاراها) پیدامیشوند یاد شده است.

ضمناً مطلب زیر را نیز باید یاد آوری کرد:

۱ - پنج دسته عناصری که وجود مادی و معنوی انسان از آن ها ترکیب یافته است عبارتند از: جسم، احساسات، تصورات، صور (تمایلات یا سانخاراها) و شناسائی - آنکس که بعالم نجات واصل نشده است با این عناصر قرین است و کاملاً بدانها دلبستگی دارد

غیر از تفسیر فوق که راجع به (سانخاراها) از کتب مذهبی استخراج کردیم در چند مورد از همین کتب تعبیر و تفسیری راجع باین موضوع دیده میشود که با توضیحات و تفسیراتی که ما خود در اینمورد کردیم مناسبتراست، تعبیر مذکور را تقریباً میتوان اینگونه بیان کرد: « سانخاراها؛ عبارتند از حالات و عوامل اراده و فعالیت که تولد جدید معلول آنها است »

متن کتب مذهبی راجع بموضوع بالا چنین حاکی است:

« اگر موجودیکه اسیر نادانی است در خود صورت و اندیشه ای که هدفش پاکی و خلوص است ایجاد نماید وجدانش وجودی پاک و خالص پیدا میکند و اگر صورت و اندیشه ای که هدفش ناپاکی است در خود بوجود آورد وجدانش وجودی ناپاک و آلوده بخود میگیرد و اگر صورت و اندیشه ای که هدفش بی قیدی و بی اعتنائی است در خود بوجود آورد وجدانش وجودی بی قید و بی اعتناء پیدا میکند - اما اگر راهبی از نادانی رهائی یافت و بداناتی و اصل گشت بعلت رهائی از نادانی و وصول بدانش صورت و اندیشه در وی بوجود می آید که هدفش نه پاکی است و نه ناپاکی و نه بی قیدی؛ چنین راهبی احتیاج بتولد جدید ندارد، ب مقام قدس و پاکی واصل گردیده و وظیفه اش را انجام داده است و دیگر بدینجهان باز نمیگردد؛ او از این حالت نجات خود نیز آگاه میشود »

در اینجا مقصود از پاکی شایستگی اخلاقی است که در جهان دیگر پاداش نیک دارد و منظور از ناپاکی ناپاکی اخلاقی است که پاداش بد و عقوبت همراه آنست باین ترتیب مقوله (تصورات و صور) بمسئله جزای اخلاقی یا (کاما) (که برای روحی که در سیر و سفر سرگردان است راه معینی را در این جهان خاکی و در آسمانها و اعماق هاویه مشخص میسازد) منتهی و کشانده میشود - وجود قبلی هر فرد نتیجه اعمال (کاما) یک وجود قبلی است، و نیروی (کاما) نیروی تشکیل یافتن (صورت گرفتن) نامیده میشود، (بودا) درجائی چنین میگوید: « این نه جسم من است و نه جسم دیگران باید در این بدن اعمال گذشته را یافت که متمثل شده و این جسم را بوجود آورده اند »

بطور قطع خطابه ای که در یکی از کتب مذهبی در موضوع (تجدید

زندگی بر حسب صور و تمثلات) دیده میشود مربوط برشته افکار مذکور بالا است، در آنجا چنین مسطور است:

« شاگردان من؛ گاهی اتفاق میافتد؛ راهبی که ایمان دارد درست کار است، از معرفت آئین بر خوردار شده، دنیا را ترك گفته و عاقل و خردمند گردیده است با خود چنین میاندیشد: - آیا ممکن است پس از مرگ چون بدنم خاك شود در خانه پادشاهی از نو متولد شوم؟ - این اندیشه ها در ذهن راهب خطور میکند و در نتیجه متوقف میشود و از آنها تغذیه مینماید؛ این صور و تمثلات (سانخاراها) و این حالات درونی که غذای او شده و تشویقش کرده اند وی را برای تجدید حیات و یافتن چنین وجودیکه در عالم اندیشه دارد آماده میسازند، این مدخل و راه تولد جدیدی است که او را بچنین وجودی میکشاند»

راجع بزندگانگی افراد بشر و خدایان همین شرح و بسط داده میشود، راهب با ایمان و پاکدامن که در زندگی این دنیا افکار و خواستهای خود را باین نوع حیات متوجه میسازد پس از مرگ در این قبیل محیط های زندگانی از نو متولد میشود، و باین ترتیب بتدریج بعالیترین طبقه خدایان میرسد که فقط مختصر نا پاکی زمینی (که بتدریج از میان میرود) آنها را از (نیروانا) جدا میسازد (در عوالم این خدایان نه تصورات وجود دارد و نه عدم تصورات)

بالاخره راجع با آخرین منزل راهبی که در سیروسفر است در (سوترا-۱)

چنین مسطور است:

کسی که اینگونه با خود می اندیشد: « آیا ممکن است بوسیله ترك كامل علاقه در زندگی این جهان علماً و عملاً عالم نجاتی را که از علاقه آزاد است بشناسم و با آن مواجه گردم و در آن منزل و مأوای حقیقی خود را بیابم؟ » - در زندگی اینجهان بوسیله ترك كامل علاقه؛ علماً و عملاً عالم نجاتی را که از علاقه آزاد است میشناسد؛ بان مواجه میگردد و در آن منزل و مأوای حقیقی خود را می یابد، برای این راهب دیگرتولد جدیدی نیست.

وضوح و صراحتی که اینجا در مبحث (صور و عوالم وجود) مشهود است میرساند که ما در اینمورد درست بمعنای اصلی فرمول (اصل علیت) بر خورد کرده ایم (نه در تعبیرات کتب مقدس راجع به نوع سانخارا که سابقاً ذکر شد)

(سانخارا) ها که بموجب فرمول (اصل علیت) اهمیت مخصوصی در تجدید حیات (تولد جدید) افراد بشر دارند جز صورت و تصور درونی روح چیزی نمیباشند، این تصور درونی گاهی بعظمت های اینجهان خاکي قانع می شود و گاهی از اینعالم قدم فراتر میگذارد و تا جهان خدایان و عالیترین مرتبه ها اوج میگیرد و موجودی را که در معرض تولد جدید است عملاتاً آنجا با خود میبرد؛ ولی بر فراز بلندترین مقامان نیز رنج حکمفرماست؛ و نیروی تصور حتی اگر بتواند تا درون اینجهان های عالی راه یابد باز قادر نیست آزاد کامل باشد مگر آنجا که رنج هرگونه هستی مورد غفلت قرار گیرد، بنا بر این خردمند واقعی طالب هیچیک از سعادتها و اقبالهای انسان ها و خدایان نیست و از اینجهت اندیشه و صورت درونی خود را طوری می پروراند که از هر تصور و صورتی دور باشد.

اما همانگونه که ماده سوختنی نیگدازد شعله خاموش شود چون تصور فرد نادان متوجه هدفهای محدودی است در هنگام مرگ او را بزنگی علاقمند میسازد و بنابراین روح او از نو (نام جسمی) بخود میگیرد و در زندگی جدید مجدداً در معرض دور ابدی تولد و پیری و رنج و مرگ واقع میشود.

وجود - تکوین - جوهر و عرض

تا اینجا سعی کافی بعمل آوردیم که قضایای (سلسله علیت) را يك يك تفسیر کنیم، اما اکنون (اگر جایز باشد که در این مورد اصطلاح ماهیت و ساختمان را بکار بریم) باید دانست بودائیان راجع به ماهیت و ساختمان (موجود) یا (وجود) چه اندیشه ای داشته اند؟ و در برابر این سؤال که چگونه اشیاء موجود میشوند چه پاسخی میداده اند؟ (اصل علیت) و فصول دیگر کتب مقدس در این مورد چه اطلاعاتی بما میدهند؟ پیش از پرداختن باین موضوع باید آنرا محدود ساخته و يك نکته را متذکر شویم و آن

این است که باید دانست مقصود از (وجود) هستی این جهان خاکی و سپنجی است.

آیا بعقیده بودائها بالاتر و برتر از وجود خاکی جهان دیگری با قوانین و اصول مخصوص بخود وجود دارد؟ و آیا بر فراز اشیاء موقتی و جهان گذران ابدیتی موجود است؟ در این مورد هنوز نمیتوانیم بیحث پردازیم

در یکی از تعلیمات (بودا) مبدأ و مدرکی برای تحقیق در این موضوع میبایم؛ در این تعلیم (بودا) توضیح میدهد که یک راهب در میان کوششهای خود برای (نجات) بوسیله چه اندیشه هائی موفق شده است ریشه شادی و غم را از دل برکند و متن تعلیم مربوط بقرار زیر است:

«شاگردان من؛ در وجود این راهب که این اندازه بخود متوجه شده و وجدانش را رام میسازد، و از تلاشهای سخت و مراقبت نسبت بخود تصور نمیورزد؛ احساس لذتی پیدا میشود و از این رو نکته زیر را در می یابد:

«در من این احساس لذت بوجود آمده است این احساس علتی دارد و بدون علت پیدا نشده است. این علت متکی بچیست؟ این علت متکی به وجود جسمانی من است. وجود جسمانی من سپنجی و فنا پذیر است و خود بوسیله سلسله عللی ایجاد شده پس چگونه احساس لذتی که متکی بجسم فنا پذیر و معلول علتها نیست ممکن است جاویدان باشد؟

باین ترتیب راهب از آنچه مربوط بجسم و احساس لذت است منصرف شده و بمطالعه امور سپنجی و فناپذیر و از خود گذشتگی و قطع علاقه و ترک آن متوجه میشود، و چون از آنچه مربوط بجسم و لذت است منصرف شد و بمطالعه امور سپنجی و غیره پرداخت از هر تمایلی نسبت بجسم و احساس لذت آزاد و فارغ میگردد»

اگر انسان از سبک دقیق و خسته کننده این خطابه ها و قسمتها و بندهای آن خسته و رو گردان نشود اندیشه را که در کیش بودائی اهمیت فوق العاده دارد در میباید، باین معنی که موجودات سپنجی و فانی را با آنچه نتیجه و حاصل (اصل علیت) است همانند میشناسد.

علیت و یا اگر درست مفهوم لغت هندی آن (پاتیکا ساموپادا - ۱) را تعبیر نمائیم یعنی آغاز و پیدایش يك چیز بوسیله چیز دیگر، میان دو جمله و عبارت که یکی چون وابسته دیگری است هیچگاه همانند خود باقی نمیماند رابطه ای بر قرار میسازد؛ هیچیک از موجوداتی را که مطیع (اصل علیت) هستند نمیتوان یافت که در اثر تحلیل و تجزیه با تغییر و تکوینی تغییر نشود؛ واقعیت موجودات این جهان عبارتست از همین نوسان و تغییر دائمی میان وجود و عدم که در اثر قانون طبیعی علیت بوجود میآید، در این مورد در کتب مقدس چنین مسطور است:

«ای (کاکانا - ۲) این جهان وابسته ثنویت وجود و عدم است - (این نیست) و (این هست) - اما ای (کاکانا) برای آنکس که در حقیقت و در عالم عقلی مشاهده میکند که اشیاء اینجهان چگونه بوجود میآیند؛ آری برای چنین شخصی: (این نیست) معنی ندارد، ای (کاکانا) برای آن کس که در حقیقت و در عالم عقلی مشاهده میکند که اشیاء اینجهان چگونه نابود میشوند، آری برای چنین شخصی: (این هست) معنی ندارد. . . آنجا که چیزی بوجود میآید تنها رنج پیدا میگردد و آنجا که چیزی نابود میشود تنها رنج ناپدید میگردد، ای (کاکانا) «همه چیز موجود است» یکی از دو حد مطلب و «هیچ چیز موجود نیست» حد دیگر آنست ای (کاکانا) وجود کامل خود را از این دو حد و انتها دور نگاهداشته و در میان این دو حقیقت تعلیم میدهد: «از نادانی تصورات و صور بوجود میآیند» از دنباله فرمول (اصل علیت) چنین بر میآید که جهان عبارتست از (تغییر جهان) و بیان این تغییر یا اقلاتنها صورتی از آن که باعث اضطراب انسانیکه اسیر رنج و نگران نجاتست میباشد عبارتست از فرمول (اصل علیت)

اعتقاد باین اصل که يك قانون مطلق و کلی که در این فرمول بیان شده، بر تکوین جهان حاکم است یکی از اصول اساسی مکتب فلسفی بودائی است.

دهاما (۳) - سانخارا

اشیاء و ذوات (بمعنا نیکه معمولاً استعمال میشوند یعنی موجودات

مستقل و جوهری) بنا بر آنچه ذکر شد بهیچوجه در کیش بودائی مورد نظر نیست؛ و برای تعیین و تشخیص کلی اشیا، که روابط متعادل آنها در فرمول (اصل علیت) بیان میشود زبان بودائی دو تعبیر و اصطلاح مخصوص (دهاما) و (سانخارا) را بکار میبرد این دو کلمه را میتوان تقریباً انتظام (تانون) و تمثیل (صورت گرفتن) معنی کرد ولی هر دو مترادف یکدیگرند و نسبت بهر دو یکنوع تصور و تعبیر بعمل آمده است.

بعقیده بودائیهها، واقعیت امری منتظم و صورت یافته نمیشد بلکه امریست در شرف انتظام و صورت یافتن، هر انتظام و صورتی از روی اجبار باید جای خود را بانتظامات و صور دیگری واگذار کند، تکامل بدنی و عقلی انسان؛ همه احساسات و تصورات و شرایط و آنچه وجود دارد (یعنی آنچه در حال تکوین است) همه عبارتند از انتظام (دهاما) یا صورت یافتن (سانخارا)؛ همانگونه که بموجب نظریه قدیمی کیش برهمنائی تمام عالم وجود در نفس کلی و تغییر ناپذیر یعنی (اتمان) خلاصه میشد در دوره رولج آئین بودائی اصل اساسی زیر مورد اتفاق بوده است:

« همه انتظامها (دهاما) خارج از وجود انسان و غیر از نفس او میباشند زیرا همه فانی و سپنجی هستند »

در چندین مورد در کتب مقدس قطعه زیر را که خدای (اندرا-۱) هنگام دخول (بودا) در (نیروانا) سروده است میتوان یافت:

« صور (سانخاراها) که مطیع قانون کون و فسادند سپنجی و فانی میباشند؛ همانگونه که بوجود آمده اند پایانی ندارند؛ ناپودی آنها یعنی سعادت ازلی »

بعضی تصور کرده اند که در مورد وجود اشیا، میان کیش برهمنی و آئین بودائی اختلافی موجود است یعنی اندیشه عالم کون و فساد نزد برهمنان با وجود و نزد بودائیهها با عدم همانند و قرین است ولی نگارنده اجتناب از این عقیده را که بموجب آن آئین بودائی عدم را جوهر حقیقی اشیا میدانند ترجیح میدهد و در اینمورد بتوضیح زیر اکتفا میشود:

برهمنان در هر تعبیر و کون و فساد و وجودی حقیقی فائلند و بودائیهها

در هر وجود ظاهری تغییر و کون و فساد میگردند در نظر دسته اول وجود جوهری در جهان هست و علیت بی معنی است و بعقیده دسته دوم علیت بر همه جهان حکمفرماست و وجود جوهری حقیقی ندارد.

بنابر این باید دانست این علیت چگونه کار خود را آغاز میکند و مبدأ قدرت آن کجاست؟ این سؤال را کیش بودائی اساساً مطرح ننماید و در این بحث وارد نمیشود که این جهان کون و فساد را خدائی ایجاد کرده یا در نتیجه عمل یک اصل طبیعی بوجود آمده است؛ وجود جهان اثری است موجود و نتیجه کار قانونی است که بر آن حکمفرما میآید، اگر خصوصیات اندیشه بودائی را از نظر دور نداریم نام وجود مطلق را در اینجهان محدود جز بقانون کلی و قاهر علیت نمیتوان اطلاق کرد؛ آنجا که هیچ چیز وجود ندارد بلکه هر امری در جریان و گذر است اصل ثابت نخستین و واپسین را باید همچون قانونی بنداشت نه مانند جوهری.

از چه هنگام این قانون حکمفرما بوده است؟ و تا چه هنگام فرمانروا است؟ هیچگونه آغاز زمانی و حد و نهایت مکانی برای آن نمیتوان یافت؛ و چون پرسیده شود که: « آیا برای این قانون حد یا چیزی که همانند حد باشد نمیتوان یافت؟ » در پاسخ چنین میگویند: « این مطلب را وجود عالی بودا آشکارا نساخته است »:

شاگردان من؛ مانند مردم این اندیشه هارا بخود راه ندهید:

(جهان جاودانی است) یا (جهان جاودانی نیست) ... (جهان متناهی است) یا (جهان نامتناهی است) ... شاگردان من اگر میخواهید اندیشه ای داشته باشید این اندیشهها را در خود پرورش دهید: (این رنج است) ... (این مبدأ رنج است) ... (این پایان رنج است) ... (این راهی است که ما را به پایان رنج هدایت میکند).

روح

چون دامنه بحث ما تا باینجا کشید، ممکن است عقیده جزمی (آئین بودا) راجع بانکار روح کاملاً مفهوم گردد.

اگر چه (آئین بودا) وجود روح را انکار میکند و قطعی دانستن این مطلب نادرست نیست ولی بهیچوجه نباید باین آئین صورت فلسفه مادی داد؛ زیرا با همان قطع و یقین نیز میتوان مدعی شد که وجود جسم را هم

انکار میکند؛ جسم نیز بموجب (آئین بودا) وجود مشخصی که قائم بذات باشد ندارد؛ روح و جسم هر دو عبارتند از مجموعه نمودارهای درهم و برهمی که پدید میآیند و نابود میشوند؛ احساسات؛ تصورات و تمام آثاری که زندگی درونی را بوجود میآورند، همچون سیلی بعضی در درون بعضی دیگر جریان دارند و (معرفت) در مرکز این کثرات متغیر قرار دارد اگر جسم را بشهری مانند کنیم (معرفت) صاحب و فرمانروای این شهر است و بر رفت و آمد اندیشه ها و احساسات حکومت میکند اما از آنها کاملاً ممتاز نیست و وجود مشخص ندارد بلکه خود نیز يك (سانخارا) و یا مجموعه از (سانخاراها) و مانند سایر آنها متغیر و بدون وجود جوهری میباشد، برای درك این مطالب باید کاملاً از اندیشه های معمولی خود صرف نظر کنیم، زیرا ما؛ بر طبق خوی و عادت خویش آنگاه میتوانیم برای زندگی درونی ارزش و معنای قابل فهمی قائل شویم که محتویات متغیر آنرا (مثلاً هر احساس بخصوص و هر قصد و عمل ارادی) بوجودی واحد (خود) که همواره همانند خویش است نسبت دهیم ولی این طرز اندیشه کاملاً با فکر بودائی مخالفت دارد؛ بودائی ها نقطه اتکالی را که مابرای رفت و آمد دائمی نمودارها تصور میکنیم نمیپذیرند و آن وجود جوهری را که نمودارها در آن یا بوسیله آن پدید میآیند انکار میکنند؛ بموجب عقیده آنها احساسات بینائی، شنوائی؛ آثار وجدان و ادراک (و مقدم بر همه اینها احساس رنج) وجود دارند ولی وجود مستقل و قائم بذاتی را که بیننده و شنونده و احساس کننده رنج باشد نمیشناسند.

نگارنده اجازه میخواهد که از حدود متون کتب مقدس قدیمی اندکی خارج شده و تعییرات روشنی را که در مورد این قبیل مسائل در یکی از رساله های بعدی دیده میشود یادآوری نماید: نام این رساله یعنی مکالمات و سئوالات (میلندا) را سابقاً یادآوری کردیم و اکنون نیز متذکر میگردیم که از بسیاری جهات قابل توجه است.

نمیتوان تصور کرد که در قرن بعد از لشگرکشی اسکندر به هندوستان یعنی واقعه ای که برای تاریخ این کشور اهمیت بسزائی دارد (آثار آن دوره هنوز در سکه های یونانی که در هندوستان زده شده و در صورتهای

نیمه یونانی حجاربهای باستانی بودائی مشهود است) - ملاقاتهای متعددی میان یونانیهای ماهر در سخنوری و سخنوران هندی در ناحیه رود (اندوس) اتفاق نیفتاده باشد؛ ادبیات بودائی خاطره یکی از این ملاقاتها را در (مکالمه میلندا) بخوبی حفظ کرده است.

(میلندا - ۱) بقدیس بزرگی بنام (ناگاسنا - ۲) چنین میگوید:
(میلندا) - ای قدیس ترا چگونه میشناسند. ای استاد نامت چیست؟
(ناگاسنا) - نام من (ناگاسنا) است؛ ولی ای پادشاه بزرگ (ناگاسنا) جز نامی نیست؛ (ناگاسنا) اسم است، (ناگاسنا) تسمیه و بیانی است (ناگاسنا) صرفاً يك کلمه است و حقیقتی ندارد.

(میلندا) - آیا پانصد نفر (یاواناها) و هشتاد هزار نفر راهب ممکن است این مطلب را که (ناگاسنا) میگوید: « حقیقتی ندارد » بشنوند و بپذیرند؟ سپس پادشاه، (ناگاسنا) را مخاطب ساخته دنباله سخن را چنین ادامه میدهد:

ای (ناگاسنا) مقدس؛ اگر چنین است، اگر (ناگاسنا) حقیقتی ندارد و کلمه ای بیش نیست، پس آنکه نیازمندیهای شمارا آماده میکند و آن کس که خوراک و پوشاک و منزل و دوی بیماران را تهیه مینماید کیست؟ آنکس که از همه چیز بهره مند میشود کیست؟ آنکس که زندگی تقوی شعار دارد کیست؟ آنکس که وجود خود را می آراید کیست؟ آنکس که در راه قدس و پاکی گام برمیدارد و از نتیجه آن بهره مند میشود کیست؟ آنکس که به (نیروانا) واصل میشود کیست؟ آنکس که مرتکب قتل میشود کیست؟ دزد کیست؟ آنکس که از لذات زندگی بهره میبرد کیست؟ دروغگو کیست؟ آنکس که میآشامد کیست؟ آنکس که مرتکب پنچ گناه میشود کیست؟ اگر چنین است خوبی و بدی وجود ندارد، هنرمندی بی معنی است؛ فاعل کارهای زیبا و زشت موجود نیست؛ خوبی و شرارت را پاداش و نتیجه ای نمیباشد، ای (ناگاسنا) مقدس، اگر کسی ترا بکشد خیانتی مرتکب نشده

۱ - (Milinda) پادشاه؛ یاواناها (Yavanas) یعنی شاهزاده، ایونی (Ionie) یا یونانی که در حدود صد سال پیش از میلاد مسیح میزیسته است Nagasena - ۲

است . ای (ناگاسنا) آیا موهایت (ناگاسنا) هستند ؟
 (ناگاسنا) - نه چنین است . ای پادشاه بزرگ .
 پادشاه - آیا ناخنها ؛ دندانها ، پوست و گوشت یا استخوانها
 (ناگاسنا) هستند ؟
 (ناگاسنا) - نه چنین است . ای پادشاه بزرگ .
 پادشاه - آیا (نامها و اجسام) (ناگاسنا) هستند ؟
 (ناگاسنا) - نه چنین است . ای پادشاه بزرگ
 پادشاه - آیا تصورات ، صور ، و معرفت (ناگاسنا) هستند ؟
 (ناگاسنا) - نه چنین است ای پادشاه بزرگ .
 پادشاه - بسیار خوب ای استاد ، پس شاید مجموعه نامها و اجسام
 و احساسات و تصورات و صور و معرفت (ناگاسنا) است ؟
 (ناگاسنا) - نه چنین است . ای پادشاه بزرگ .
 پادشاه - ای استاد بلین ترتیب از هر طرف که سؤال میکنم
 (ناگاسنا) را نمیام بنابر این (ناگاسنا) يك کلمه ولغت میان تهی است
 اگر چنین نیست پس (ناگاسنا) چیست ؟ ای استاد تو باشتباه سخن میگوئی
 تو دروغ میگوئی ؛ (ناگاسنا) وجود ندارد .
 (ناگاسنا) ی مقدس این عبارات را در پاسخ پادشاه اظهار داشت :
 ای پادشاه بزرگوار ؛ تو تمام راحتی و آسایشی که مخصوص زندگانی
 شاهانه است یعنی بالاترین آسایشها خو گرفته ای ؛ اگر هنگام نيمروز
 روی خاکهای داغ ، شن های سوزان ، سنگهای تیز و سنگریزه ها راه
 بروی پاهایت آزارت میدهند ، خسته میشوی ، فکرت پریشان میشود و یکنوع
 رنج جسمانی ادراك میکنی ، اکنون بگو بدانم با پای پیاده اینجا آمده
 ای یا با تخت روان ؟
 پادشاه - من پیاده راه نيمروم ، با تخت روان آمده ام .
 (ناگاسنا) - ای پادشاه بزرگ اگر با تخت روان آمده ای بگو
 بدانم آیا مال بند تخت روانست ؟
 (ناگاسنا ، همان استدلالهایی را که پادشاه بکار برد علیه او اعمال
 میکند و باین نتیجه میرسد که تخت روان نه مال بند است و نه چرخها و نه

نشین گاه و نه یراقها ؛ مجموع اینها هم نیست و چیزی بیرون از وجود آنها
 نیز نمیباشد)
 (ناگاسنا) - ای پادشاه از هر طرف که سؤال میکنم تخت روان را
 نمیابم ؛ بنابر این تخت روان يك کلمه و لغت میان تهی است و اگر چنین
 نیست پس تخت روان چیست ؟ ای پادشاه بزرگ تو باشتباه سخن میگوئی
 تو دروغ میگوئی ، تخت روان وجود ندارد ؛ ای پادشاه بزرگ ؛ تو
 فرمانروای تمام هندوستانی ، از که میترسی که راست نمیگوئی ، بسیار
 خوب آیا بانصد نفر (یاوانا) ها و هشتاد هزار نفر راهب این مطلب را که
 پادشاه بزرگوار میگوید : « من با تخت روان آمده ام » و چون از او
 چنین میپرسم : « ای پادشاه بزرگ اگر با تخت روان آمده ای ، آنرا برای
 من تشریح کن که چیست ؟ » او نمیتواند آنرا تشریح کند میتواند بشنوند و
 بپذیرند ؟
 چون (ناگاسنا) این سخنانرا گفت بانصد نفر (یاوانا) ها باصدای
 بلند گفته او را تصدیق کردند و پادشاه چنین گفتند : « ای پادشاه بزرگ
 اکنون اگر میتوانی پاسخ بده »
 اما پادشاه به (ناگاسنا) چنین گفت : « من خلاف حقیقتی نگفتم ؛ در
 برابر ، مال بند و محور و چرخها و نشین گاه و ته تخت روان کلمه (تخت
 روان) را بکار میبرند و استعمال میکنند .
 (ناگاسنا) - ای پادشاه بزرگ ، چنین است و در حقیقت تخت روان
 را میشناسی ، پس بدانکه بهمین ترتیب در برابر موها و پوست بدن و
 استخوانهای من ، در برابر نامها و جسمها ؛ احساسات و تصورات و صور و
 معرفت کلمه (ناگاسنا) را بکار میبرند و استعمال میکنند اما بمعنای واقعی
 کلمه (موضوعی) وجود ندارد ، ای پادشاه بزرگ توجه کن چگونه
 (واژیرا - ۱) ی راهبه در حضور (بودای فرخنده حال) احساسات و عقیده
 خود را بیان کرده است :
 « چون قسمتهای مختلف تخت روان با یکدیگر جمع شوند کلمه
 (تخت روان) را در مورد آنها بکار میبرند ، همین گونه آنجا که پنج دسته

عناصر پیدا شده اند کلمه (شخص) استعمال میشود عقیده عمومی جامعه راهبان چنین است »

پادشاه بزرگ سر انجام چنین گفت :

مرحبا ای (ناگاسنا) - ای (ناگاسنا) ی مقدس عجب سخن گفتی !
سؤالهای بسیاری از هر نوع بخاطر من میگذشت و تو همه آنها را حل کردی اگر (بودا) زنده میشد از شنیدن سخنان تو صدا بتحسین بلند میکرد ، بسیار خوب . آفرین ای (ناگاسنا) سؤالهای بسیاری از هر نوع بخاطر من میگذشت و تو آنها را حل کردی .
نگارنده مخصوصا این قسمت را از (مکالمه میلندا) نقل نمودم ، زیرا با صراحتی بیش از کتب مقدس مذهبی وجود یک روح جوهری را انکار میکند اما در حقیقت متون کتب مقدس نیز همین اصل را حاکی است و در تنظیم (مکالمه میلندا) از آنها استفاده شده است .

(میلندا بانها) بطور قطع در شمال غربی شبه جزیره هندوستان نوشته شده ، و متون کتب مقدس همانگونه که در صومعه های جزیره (سیلان) یافت شده محفوظ مانده است ، و در آنها نیز گفته های (واژرا) ی راهبه را همانگونه که در مکالمه (میلندا) یاد کردیم میابیم و با ملاحظه اهمیت و بسط و توسعه گفته های او بهیچوجه نباید شك کرد که این مکالمه پادشاه یونانی و (ناگاسنا) انعکاس حقیقی عقیده قدیمی بودائیا است .

(مارا) شیطان بد خواه که کوشش دارد افراد بشر را در راه خطا و کفر و زندقه بیفکند در برابر یک نفر راهبه پدیدار شده و باو چنین میگوید :
« اشخاص را که آفریده است ؟ آفریننده شخص کيست ؟ شخصی که زاده میشود از کجا میآید ؟ شخصی که میمیرد بکجا میرود ؟ »

راهبه در پاسخ شیطان بدخواه چنین میگوید :

« ای مارا ، مقصودت از (شخص) چیست ؟ عقیده تو اشتباه است ، این موجود مجموعه ای از صور تغییر پذیر است اینجا (شخص) وجود ندارد اگر مجموعه قسمتهای تخت روان با هم مجتمع شدند کلمه تخت روان را استعمال میکنند ؛ همین گونه چون پنج دسته عناصر بیکدیگر پیوستند کلمه

(شخص) را بکار میبرند ، عقیده عمومی جامعه راهبان چنین است ؛ هر چه زائیده میشود رنج است ؛ آنکه هست و آنکه از دنیا میرود رنج است ، جز رنج چیزی بوجود نمیآید و جز رنج چیزی از میان نمیرود »

در جای دیگر از کتاب مقدس چنین مسطور است :

« شاگردان من ، اگر يك شخص عادی که آئین نجات را فرا نگرفته است ، جسمی را که از چهار عنصر ترکیب یافته است شخصیت (خود) فرض کند بهتر است تا آنکه در مورد روح چنین پنداری داشته باشد ، چرا ؟ زیرا جسمیکه از چهار عنصر ترکیب یافته است ظاهرا يك یادوسال . . . یا صد سال و بیشتر دوام دارد ولی آنچه روح یا فکر یا معرفت نامیده میشود با تغییر پیوسته شب و روز پدید میآید و نا پدید میگردد ؛ شاگردان من ؛ همان گونه که يك بوزینه هنگامیکه در جنگل یا بیشه ای مشغول بازی وجست و خیز است شاخه ای را میگیرد و سپس آنرا رها کرده و در شاخه دیگری دست میآویزد ، آنچه را فکر و روح و معرفت مینامند نیز در ضمن تغییر پیوسته شب و روز پدید میآید و نا پدید میگردد »

راهبی که میخواهد در مورد احساس و لمس ، احساس کننده و لمس کننده ای تشخیص دهد از (بودا) چنین میپرسد : « کی لمس میکند ؟ چه کس احساس میکند ؟ » و (فرخنده حال) در پاسخ چنین میگوید : « این سؤال دریافتنی نیست ؛ من نمیگویم (او) لمس میکند اگر من بگویم (او) لمس میکند این سؤال دریافتنی خواهد بود اما چنین چیز را نمیگویم و چون چنین مطلبی نمیرد از من میتوان طرح سؤال ذیل را پذیرفت : ای استاد لایمه از کجا آغاز میشود ؟ »

موجودیکه در کتب (اوپنی شاد) مورد بحث قرار گرفته و همچون سنگ ، استوار و محکم و باقی بحساب آمده است اندیشه بودائی آن را خرد و متلاشی ساخته است و نتیجه این عمل ؛ چنین بیان میشود :

اگر حرکت و فرار پیوسته و دائمی اشیاء موجب رنج است هرگز نمیتوان چنین گفت : « من رنج میبرم » یا « تو رنج میبری » تنها يك امر محقق میباشد و آن اینستکه رنج وجود دارد ؛ یا بهتر آنست بگوئیم ؛ رنج در جریانست یعنی پدید میآید و نا پدید میشود سیل و جریان (سانخارا) ها

بوجود می‌آید و نابود می‌گردد، در این جریان (من) یا (تو) بحقیقت وجود ندارد؛ بلکه صورت ظاهری از (من) و (تو) را مردم (شخصیت) مینامند. در تحقیقات فلسفی چون قوهٔ تخیل کمک کند، برای اندیشه های مبهم و نامحدود نشانه‌هایی در قسمت‌های مختلف طبیعت میتوان یافت؛ از اینجهت برای مفهوم‌ساختن تصور موجودیکه اساس و ذاتش حرکت و تغییر است همواره در زمان گذشته تشبیه بدو موجود را راجع دانسته اند یکی آب که آنرا جریانش با خود میبرد و دیگری شعله آتش که خود را می‌بخورد، این دو سنجش و تشبیه در سخنان مبهم (هراکلیت - ۱) دانشمند بزرگی که معاصر (بودا) بوده و از تمام دانشمندان یونانی عقیدهٔ او راجع به عالم هستی (بیودا) نزدیکتر است بصراحت دیده میشود. سخنان (هراکلیت) همواره باین دو موضوع بر میگردد: «همه چیز در جریان و گذر است» - «جهان آتشی است که همیشه روشن است»

زبان پر استعاره (بودا) نیز دو مفهوم (جریان و شعله آتش) را نشانهٔ حرکت دائمی که در اعماق عالم وجود مییابد قرار داده است، اما در يك مورد زبان استعاره آمیز (بودا) با (هراکلیت) اختلاف دارد یعنی آئین بودائی با هر نتیجه فلسفی که متکی بیک نتیجه اخلاقی نباشد بیگانه است؛ آنچه بکنفر بودائی در مناظر آب و آتش مینگردد تنها حرکت نیست بلکه منظور او از این دو مثال بیشتر نیروی نابودکنندهٔ حرکت است که با کمال قدرت و بدون هیچ تردید بطومار زندگی انسان را در هم مپیچد، چهار موج در جهان انسان‌ها طغیان دارد برای اینکه همه چیز آنرا ویران سازد موج میل، موج تولد، موج خطا و موج نادانی:

«شاگردان من؛ یکفرد عادی که آئین نجات را نپذیرفته است (دریا) (دریا) مینامد؛ اما آنچه را این فرد (دریا) مینامد نمیتوان (دریا) را گفت، بلکه عبارتست از يك توده بزرگ و يك مد دامنه دار آب؛ شاگردان من چشم انسان (دریا) و موجودات مرئی طغیان این (دریا) است و آنکس را که بر فراز امواج خشنانک موجودات مرئی قرار گرفته است (برهن)»

۱ - Heracite فیلسوف معروف یونانی (۵۷۶ - ۴۸۰) پیش از میلاد) که آتش را اصل و اساس اجسام میدانسته است.

مینامند، (برهن) درحقیقت ازبای در چشم و موجها و گردبادها و گردابها و موجودات عجیب الخلقه آن در گذشته؛ بساحل رسیده و بر روی زمین ثابت و استوار قرار گرفته است»

(راجع بدریای سامعه و سایر حواس نیز عین همین مطلب ذکر می شود)

(فرزنده حال) چنین فرمود و چون وجود کامل این سخنان را ادا کرد بگفتگوی خود اینگونه ادامه داد:

«اگر از این دریا و گودالهایش که پر از موجها و گردابها و موجودات عجیب الخلقه است بگذری، آنگاه از خرد و قدس بهره مند میشوی. در اینصورت تو بساحل رسیده ای و به هدف جهان واصل شده ای» باید دانست، هیچ مثالی برای بیان طبیعت هستی در آئین (بودا) مناسبتر از شعله آتش نیست؛ شعله آتش گرچه برحسب ظاهر همواره ثابت و همانند خویش است اما در حقیقت بوجود می‌آید و نابود میگردد و در عین حال نیروی آزار دهنده و نابودکننده ای را که دشمن خرمی و خنکی مقدس و آرامش و سعادتست مجسم میسازد:

«همانگونه که هر جا حرارت وجود دارد انسان در تکاپو و جستجوی خنکی و خرمی است هر جا نیز که آتش‌های سه گانه (آتش عشق، آتش کینه؛ آتش ناپیئائی) دیده شود باید در جستجوی وسیلهٔ خاموش کردن آتش یعنی (نیروانا) بود.»

«شاگردان من، همه چیز مشتعل و سوزانست؛ آنچه مشتعل و سوزانست چیست؟ چشم سوزانست... و غیره... چه آتشی همه هستی را مشتعل و سوزان میدارد؟ آتش عشق؛ آتش کینه و آتش ناپیئائی همه هستی را مشتعل و سوزان میدارد، تولد، پیری، مرگ، دردها، ناله ها و رنج و نومییدی همه هستی را مشتعل و سوزان میدارد؛ این ها است سخنان من.»

«تمام جهان مشتعل و سوزانست، تمام جهان را ابرهای دودمانندی احاطه کرده است، تمام جهان را آتش فرا گرفته است تمام جهان بخود می لرزد»

غیر از جنبه اخلاقی؛ مسئله سنجش جهان هستی با آتش مورد استعمال مهمتری نیز دارد زیرا میتوان با توسل باین مقایسه و سنجش، طبیعت هستی را نشو و نما و تغییر پیوسته ای دانست؛ متون و نوشته های بعدی این سنجش را کاملاً روشن ساخته اند، در این نوشته های مقدس کاملاً این نکته احساس میشود که فکر و اندیشه باید بسیار با (اصطلاح) مبارزه کند و بچنگد موجودات همانند شعله آتش هستند؛ وجود و تولدهای جدید آنها نیز شعله ایست؛ این شعله بماده سوزنده ای که جهان نا پایدار آنرا آماده میسازد بستگی کامل داشته و از آن تغذیه میکند، همانگونه که شعله چون با باد مقرون گردد؛ باد آنرا میبرد و جاهای دور را نیز آتش میزند، هستی موجودات که همانند شعله است در هنگام تولد جدید بفواصل دور میرسد، در اینجا موجود جسم دیرین را ترك میکند و در آنجا جسم نویی بخود میگیرد؛ همانگونه که باد آتش را بهر سو میبرد، تمایل چون با هستی پیوست روح را از يك زندگانی بزندگانی دیگری میکشاند.

در (مکالمه میلندا) که اندکی پیش ذکر شد چون دامنه سخن بمسئله همانندی یا اختلاف (موجود) در ضمن وجودهای مختلفی که پیدا میکند میکشد، (ناگاسنا) چنین میگوید:

«در سلسله وجودهای پی در پی نه يك موجود است که تغییر زندگی میدهد و نه موجودهای مختلف» و چون (میلندا) از او میخواهد که بامثالی این موضوع را روشن سازد چنین میگوید:

«ای پادشاه اگر مردی فتیله ای را روشن کند آیا آن فتیله تمام

شب نمیسوزد؟

پادشاه: «چرا ای استاد؛ فتیله تمام شب را میسوزد»

ناگاسنا: «ای پادشاه بزرگ آیا شعله فتیله در قسمت اول شب بین

شعله آن در قسمت میانه شب است؟»

پادشاه: «نه ای استاد»

ناگاسنا: «آیا شعله فتیله در قسمت میانه شب عین شعله آن در قسمت

آخر شب است؟»

پادشاه: «نه ای استاد»

ناگاسنا: «ای پادشاه بزرگ؛ پس مطلب چگونه است؛ آیا شعله فتیله در قسمت اول چیز دیگری است و در قسمت دوم یا سوم چیزی دیگر؟»

پادشاه: «نه ای استاد. فتیله در تمام طول شب سوخته است و

همواره از يك ماده برای سوختن تغذیه کرده است.»

ناگاسنا: «پس ای پادشاه بزرگ، بدانکه رشته و سلسله عناصر عالم وجود نیز همین گونه بستگی و پیوند یافته است؛ یکی متولد میشود، دیگری میمیرد؛ دایره هستی مانند خط مسدودی است بدون آغاز و انجام و از اینجهت موجودی که سر انجام بمعرفت واصل میشود نه همانند خود است و نه غیر از خود»

میتوان گفت که هستی عبارتست از نشو و نما و تغییری که در معرض قانون علیت و کون و فساد است و در هر لحظه نابود میشود و از نو بوجود میآید و آنچه را موجود زنده مینامند قسمت مخصوصی از عالم کون و فساد و شعله ای در این دریای مشتعل است و همانگونه که آتش چون پیوسته خوراک تازه (یعنی ماده سوختنی) مصرف میکند باقی مینماند؛ در میان پیدایش و نابودی عناصر تازه ای که از جهان محسوس حاصل میشود، ادراک و احساس و کار و رنج دوام و بقاء دارد ولی آن بیچاره سرگردان که فریب تغییر دائمی ظواهر را خورده است گمان میکند در این میان موجودی حقیقی و موضوعی هست.

وجود مقدس - خود - نیروانا (۱)

(بودا) در آن هنگام که زیر درخت معرفت نشسته بود با خود چنین گفت:

«یافتن قانون علیت و پیوستگی علل و معلولات برای عالم انسانی کار مشکلی است؛ بسیار دشوار است که انسان بآرامش و جدائی از تمام تصورات و صور، و برهائی از بندهای تمام موجودات خاکی و بهالمی که در آن هر علاقه و خواست ناود و هرمیلی از بین رفته است و بالاخره بیایان کار و نیروانا واصل شود»

۱ - Nirvana یعنی هدف اصلی بودائیان که نظیر (ملکوت آسمانها) ی مسیحیان و (بهشت موعود) مسلمانان است.

این سخنان سلسله و دایره فکر بودائی را بدو نیمه طبیعی تقسیم میکند؛ یکطرف آن جهان خاکست که قانون علیت بر آن حکمفرما است اما طرف دیگر نامعلوم است. آیا طرف دیگر ابدیت است؟ آیا عدم است؟ در اینجا باید با تردید قضاوت کرد ولی آنچه تاکنون مسلم است اینست که طرف دیگر، جهانیست که قانون علیت بر آن حکومت ندارد. تحقیقات نگارنده نیز با صراحت هر چه تمامتر این تقسیم را تعقیب می کند.

آنکس که بمقام دانائی رسیده است از میان شعله ها و شراره های تولد و مرگ و رنج نجات یافته و بسر منزل خاموشی و (نیروانا) و آرامش و آسایش صلح ابدی واصل شده است، سلسله اندیشه ها و احساسات و افکار در نظر یکفرد معمولی این پندار را بیدار میکند که حقیقت وجود خود را در میان آنها بیابد؛ ولی چشم بینای شخص دانا در آنها جز بازی و رفت و آمد اشباحی که با خود او ربطی ندارند چیزی نمی بیند:

« آن از من نیست؛ من آن نیستم، آن (خود) من نمیباشد »

« شهر میسوخت ولی چیزیکه (خود) شهر بود نمی سوخت » - « مملکت غارت شد ولی چیزیکه (خود) مملکت بود غارت نمیشد »

دانا بر نادانی پیروز میشود و در همان حال از قید طبیعی که او را بقانون علیت بسته است آزاد میگردد، او چهار حقیقت مقدس را در مییابد:

« چون این معرفت و بصیرت را یافت روحش از بستگی بمیل و آرزو از علاقه بمالم کون و فساد؛ از قید خطا و اشتباه و از ارتباط با نادانی آزاد میگردد، شخص نجات یافته از نجات خود نیز آگاه میشود؛ دیگر تولد جدیدی برای او نیست؛ او بمقام قدس رسیده و وظیفه خود را کاملاً انجام داده است؛ دیگر باینجهان باز نمیگردد؛ اینها چیزهایی است که او میدانند»

« شاگردان من؛ این موضوع چنانست که شعله چراغی که بافتیله و روغن می سوزد روشن باشد و هیچکس در موقع لازم روغن در آن چراغ نریزد و سرفتیله را نچیند و صاف نکند، در نتیجه ماده سوختنی تمام میشود و چون مجدداً در چراغ روغن نمیریزند بناچار خاموش میگردد شاگردان من بهمین گونه در وجود آنکس، که از سپنجی بودن تمام سلسله

جهان هستی آگاه گردد و در این آگاهی استوار باشد؛ میل بزندگان نبود میشود... و اینست نابود ساختن هرگونه سلطه رنج»

نابودی مذکور تحت عنوان (پایان جهان) یاد شده است، و مقصود از جهان عالمیست که پایان آن مورد علاقه شخص مؤمن است در این مورد (بودا) چنین میگوید:

« اگر کسی (پایان جهان) نرسیده باشد من برای رنج او پایانی سراغ ندارم ولی بشما میگویم که جهان، مبدأ آن، پایان بخشیدن بآن و راه پایان یافتن آن همه در این موجود جاننداری که بیش از دو متر ارتفاع ندارد جایگزین است »

(نیروانا) در این جهان

شاگرد (بودا)، آرزوی وصول بنعیم ابدی را تنها در جهانی برتر و بالاتر از این جهان خاکی جستجو نمیکند؛ آنکس که در مبارزه خود برای وصول بنجات پیروز گردیده است در همین جهان خاکی نیز از پاداش و نعیم عالی بهره مند خواهد شد؛ ممکن است زندگی مادی او با زدن بند این جهان رنج خیز باشد ولی در عین حال بداند آنکه رفت و آمد (ساختار) ها را احساس میکند (وجود حقیقی) او نیست.

خرد و دانش موزون و خوش آهنگ بودائیها، در موارد متعدد وصول به (نیروانا) را برای وجود مقدسی که بمقام دانائی رسیده است در همین جهان و روی همین زمین تصریح میکند:

« شاگردیکه لذت و تمایل را فراموش کرده است و از خرد بهره کافی دارد، در همین جهان از مرگ نجات یافته و بآرامش و (نیروانا) و سر منزل ابدی واصل شده است »

« آنکس که از راههای فریبنده و مبهم و تاریک و دشوار (سامسارا) نجات یافته است، آنکس که بسوی دیگر راه خود یعنی بساحل نجات رسیده است و بدون عجز و ناتوانی و شک بخود میپردازد، آنکس که از عوارض اینجهان خاکی رسته و به (نیروانا) رسیده است آری چنین شخصی را من برهن حقیقی مینامم »

اعتراف باین مطلب یعنی وصول به (نیروانا) در این جهان خاکی

نه از آنجهت است که (مستقبل محقق الوقوع) بنزله (ماضی) بحساب میآید بلکه حقیقت و بیان دقیق عقیده مذهبی بودائیا است ، (نیروانا) فقط مقامی نیست که در جهان دیگر در انتظار شخص نجات یافته است ، بلکه کمالیت که در همین جهان از او بهره مند میشود ؛ آتشی که باید خاموش شود آتش میل و کینه و گمراهی است ، و آن نیز در وجود شخص نجات یافته خاموش شده است ؛ بیم ها و امید ها باندازه ای از وجود او دورند که اساساً میتوان گفت دیگر وجود ندارند ؛ اراده و علاقه بیندازهای خود مغلوب شده است چون انسان باین مقام برسد آرزوها و خیالات کودکانه را بیکسو مینهد پس چه اهمیت دارد اگر این هستی گذران که اساس و ریشه اش بر باد رفته است چند لحظه با یکقرن دیگر بظاهر دوام داشته باشد ؟ وجودهای مقدس و نجات یافته هر لحظه میخواهند بزندگی خاکی خود پایان دهند و توانائی اینکار را نیز دارند ولی اغلب آنان باشکیائی در انتظار پایان طبیعی زندگی هستند (۱) و سخنان زیر که از زبان یکی از بزرگان پیروان (بودا) نقل شده راجع بهمین موضوع است :

« من میل بسیار بمرگ ندارم ، من میل بسیار بزندگی ندارم ، ولی همچون خدمتگزاری که انتظار پاداش خود را دارد منتظر فرارسیدن ساعت موعود میباشم ، من میل بسیار بمرگ ندارم ، من میل بسیار بزندگی ندارم ولی مراقب و مترصدم که ساعت موعود فرارسد »

برای اینکه بدقت آن هدف حقیقی را که بودائیا وصول بآن را خواهانند مشخص سازیم ، نباید رسیدن (وجود کامل) را در هنگام مرگ به اقلیم ابدیت مورد توجه و نظر اصلی قرار دهیم (اعم از اینکه منظور از ابدیت ، ابدیت در وجود باشد یا در عدم) بلکه کافیت هنگامی را در نظر گیریم که (وجود کامل) در همین زندگی خاکی بعالمی خالی از رنج و گناه واصل شده است ، مقصود از (نیروانا) حقیقی نیز همین است ؛ البته ممکن است بودائیا وجود (نجات یافته) را محود در عدم بیندارند در اینصورت نیز

۱ - قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کتم صادقین و لا یتمنونه ابدأ بما قدمتم ایدیهم والله علیم بالظالمین .
(آیه های ۶ و ۷ از سوره جمعه)

مسلم است که نابود شدن در دریای عدم برای عشق و علاقه بودائیا بعدم نیست. بدون بیم از تکرار باز هم یاد آوری میکنیم که تنها هدف یکنفر بودائی نجات یافتن از تنگنای این جهان رنج خیز و عالم کون و فساد است ، اکنون فرض کنیم که راه این نجات مستقیماً بسوی عدم باشد ؛ این یکنوع تعبیر و بیان نتیجه است و با بعضی نظریه های متا فیزیکی که مخالف فرضیه وجود ابدی و سعادت لم یزلی است ارتباطی ندارد ، زندگانی مذهبی راهبان بودائی و اساس رهبانیت بودائیا ن نخستین بهیچوجه تحت تأثیر اندیشه (عدم) قرار نگرفته است .

« شاگردان من ؛ همانگونه که آب دریای بزرگ همواره يك طعم دارد و آن طعم نمک است از آئین و نظم نوین نیز يك مزه بیشتر احساس نمیشود و آن مزه نجات است »

نگارنده را عقیده بر اینستکه ما نباید مطابق نظریات خود اساس عقیده ای را جستجو کنیم بلکه باید توصیف و تشریح هر عقیده را بکسانی که بدان گرویده اند واگذاریم ، وظیفه تاریخ نگار آنستکه تعریف و توصیف گروندگان را ارائه دهد ، اگر کیش بودائی را (دیانت عدم) تعریف کنیم و این معنی را ممیز آن بدانیم و سپس سعی کنیم همه اصول و فروع آنرا از این هسته مرکزی استخراج نماییم تنها نتیجه ای که حاصل میشود اینستکه در موضوع آنچه در نظر شخص (بودا) و نخستین پیروانش هدف اصلی بوده است باشتباه دچار شویم .

پایان زندگی وجود مقدس

بموجب محتویات یکی از متون قدیمی چون زندگی خاکی وجود مقدس و (نجات یافته) بیایان رسد وضع او همانند شخص (بودا) است :
« شاگردان من ، بدن وجود کامل (بودا) بدون هیچگونه ارتباطی با سیل و جریان جهان کون و فساد باقی است ؛ و تا آنگاه که بدن او باقی است خدایان و افراد انسان وی را می بینند ولی چون بدنش منحل شد و زندگانی را بدرود گفت دیگر بهیچوجه خدایان و افراد انسان او را نخواهند دید »

اما در مورد موجوداتی که اسیر تناسخ ارواح هستند باید دانست معرفت و ادراکی که از مرده آن ها زایل میشود هسته مرکزی زندگی نویسی

میگردد، ولی معرفت و ادراک وجود مقدس و (نجات یافته) بهنگام مرگ کاملاً نابود میشود.

(بودا) در آن هنگام که یکی از شاگردانش در (نیروانا) داخل شد چنین گفت:

«بدنش منحل شد، تخیلات و احساساتش نابود گردید؛ تصورات و صور او منقطع و معرفت وی در آرامش و سکون داخل گردید»

هنگامیکه (گدهیکا - ۱) ی مقدس یکی از رگهای خود را باز کرد و مرد شاگردان ابر تیره دودمانندی را دیدند که در پیرامون جنازه او بهرسو حرکت میکرد و از (بودا) راجع باین موضوع سؤال کردند و او در پاسخ چنین اظهار داشت:

«شاگردان من؛ این شبخ (مارا) شیطان بدخواه است و در جستجوی (معرفت) (گدهیکا) ی بزرگوار است»

«آیا معرفت (گدهیکا) ی بزرگوار کجا جایگزین شده است؟»

«گدهیکای بزرگوار در (نیروانا) داخل شده است، معرفت او در

هیچ جا قرار ندارد»

آیا نیروانا عدم است؟

آیا پایان زندگی خاکی؛ پایان مطلق هستی است؟ آیا وجود کامل در هنگام مرگ معدوم میگردد؟

بتدریج ما پیاسخ این موضوع نزدیک شده ایم، بعضی گمان کرده اند که پاسخ سؤال بالا در کلمه (نیروانا) که بمعنای (خاموشی و فقدان) است آماده و موجود است؛ ظاهراً نیز این تعبیر طبیعی مینماید؛ زیرا (خاموشی و فقدان) یعنی پایان یافتن وجود در عدم؛ اما اینگونه حل سریع موضوع شبیه هائی اساسی بوجود میآورد زیرا ممکن است مقصود از کلمه خاموشی و فقدان (و مسلم است که هندیها این لغت را در این معنی استعمال کرده اند) این باشد که موجود در حالی که از عدم هم بسیار دور است از سختی های سوزان رنج رهایی یابد و راهی را که با آرامش و خرمی و نعیم ابدی و

سعادت ازلی منتهی میشود کشف نماید، مخصوصاً (ماکس مولر - ۱) با بیان بر حرارتی این مطلب را بیان کرده است که (نیروانا) عالیترین درجه کمال وجود است نه نابود شدن آن و خلاصه فرضیه این دانشمند چنین است:

«بدون شك حکمای متأخر بودائی هدف عالی وجود و پایان زندگی

خاکی را عدم دانسته اند اما آئین اصلی (بودا) و عقیده رهبانیت نخستین وی نوع دیگر بوده است؛ در نظر بودائیهای اولی (نیروانا) عبارتست از داخل شدن روح در یکنوع آرامش سعادت‌مندانه که بینهایت بر فراز شادبها و رنجهای این جهان سپنجی قرار دارد.»

(ماکس مولر) میگوید: آبیاداتی را که پایان زندگی را عدم میدانند میتوان دین پنداشت؟ خیر. زیرا هدف دیانت این است (و باید این باشد) که خود را بمنزله پلی میان عالم متناهی و جهان نامتناهی قرار دهد؛ اما پلی که ناگهان تخته روی آن بشکند و در آن لحظه که انسان گمان میکند بابدیت واصل شده است او را در پرتگاههای عدم بیفکند پل دروغی و فریبنده است.

نگارنده قصد ندارد منظور این دانشمند بزرگ را که میخواهد در میان آنچه باید هدف ادیان باشد و آنچه نباید باشد حدی پیدا کند؛ تعقیب نماید، در میان آرامش اختناق آور هندوستان که با هزاران رؤیا و خیال آمیخته است اندیشه ها بوجود میآیند و نشو و نما میکنند ولی نه بطریق دنیای غرب؛ شاید آنچه در هندوستان مفهوم واقع میشود در دنیای غرب قابل فهم نباشد، ما در عین اینکه حدود مشخصی برای امور قابل درک فرض میکنیم باید وجود امور غیر قابل فهم را نیز بپذیریم و منتظر آینده باشیم که مارا بحل معما نزدیک تر سازد.

تحقیقات (ماکس مولر) فقط بقسمتی از متون کتب مقدس که بیحس در این مطلب مخصوص پرداخته متکی است اما باید اعتراف کرد که مطالعات او در کشوریکه بهتر از هر جای دیگر تشکیلات و اطلاعات راجع بکیش

۱ - Max, Muller دانشمند معروف آلمانی که در زبانشناسی و علم

اساطیر تحقیقات دقیقی داشته است (۱۸۲۳-۱۹۰۰)

بودایی را محفوظ داشته است یعنی در جزیره (سیلان) توجه دانشمندان محلی را بخود جلب کرده است و در نتیجه سیلانیها که در ادبیات بودایی بسیار ورزیدگی و تبحر دارند مانند مرحوم (جیمس دالویس - ۱) تحقیقات خود را با مطالعات دانشمندان اروپایی که معروفترین آنان عبارتند از (چیلدر - ۲) (ریس داوید - ۳) و ترنکر (۴) آمیختند و بدینوسیله مواد ادبی که برای روشن ساختن مسئله (نیروانا) لازم بود پیدا شد .

نگارنده سعی دارد اسناد و مدارکی که این دانشمندان از مراجه بنوشته ها و متون مقدس سیلانی که مربوط بتعلیمات (بودا) و یا قواعد و انتظامات رهبانیت او است بدست آورده اند تکمیل نماید و با این ترتیب امیدوار است هیچ گونه توضیح کم اهمیتی که متکلمین قدیمی بودایی و شعرای دینی راجع بمسئله (نیروانا) داده اند از نظر دور ندارد ، نتیجه این تحقیقات بسیار ساده است و میتوان از آنها چنین استنباط کرد : از دو برهان مخالفی که در این زمینه اقامه کرده اند خواسته اند ثابت کنند که در رهبانیت قدیم (نیروانا) همچون عدم مطلق یا نعیم عالی ابدی تلقی میشده است هیچ کدام قطعی نیست .

اکنون این مسئله را آنگونه که باید مطرح میکنیم و مطابق علم کلام بودایی مقدمات آنرا مینسجیم و سپس پاسخ منطقی آن مینگریم . فرض کنیم در پس پرده هستی سنجی ، ابدیت کاملی در آینده وجود داشته باشد ؛ بموجب این عقیده اقلیم ابدیت جز در پایان اینجهان گذران و فانی ممکن نیست وجود پیدا کند و البته آن اقلیم ابدی و جهان پایدار را نمیتوان دنباله ناگهانی و مستقیم عدم دانست و بنا بر این ناچار باید در همین جهان سنجی و فانی ، عنصریکه حوادث دنیای گذران در آن تأثیری ندارد وجود داشته باشد ؛ این عنصر گرچه مجهول و مبهم است ولی حقیقی و موجود میباشد و بمنزله هسته مرکزی و نگاهبان ابدیت است ، بی شبهه در مواردیکه اصول و لوازم بحث نوع دیگر باشد ؛ فکر ممکن است در پذیرفتن نتیجه مذکور درنگ و تردید نماید اما آنچه لازم است اینستکه پیش از

۱ - Jamesd, Alwis ۲ - Childers ۳ - Rhys
۴ - Trenckner

ایجاد اشکال ها و انحرافهای ممکن در دنباله منطقی این افکار باید آنها را آنگونه که بودائیهها میاندرشیده اند مورد توجه و در معرض نظر تیز بین قرار دهیم .

بموجب فلسفه جرمی بودائی اینجهان محدود تنها بخود ا تکه دارد آنچه انسان می بیند و میشوند واحساسات وموضوعات خارجی آنها همه جزء دایره کون و فسادند ، هر امری فرض شود یا (دهاما) است و یا (سانخارا) و این دو پایان پذیر و سنجی هستند . آغاز و مبدأ سلسله عالم وجود کجا است ؟ این سؤال در نظر بودائیهها بی اهمیت است ؛ و مسلم است که عالم از زمانیکه آغازش نا پیداست موجود بوده است ؛ وجود مشروط و مقید این جهان همچون اثری موجود پذیرفته شده است و فکر بودائی بهیچوجه در صدد نیست که سلسله طولی علل را تعقیب کرده و بوجود مطلق یا باصطلاح کتب (اوپنی شاد) به (برهما) برسد .

و چگونه ممکن است جز این باشد ؟ آنجا که مطابق پندار هندیهها تضاد و اختلاف میان سنجی و جاودانی بدرجه مورد بحث برسد هیچگونه رابطه ای میان آن دو نمیتوان یافت ؛ و اگر بفرض نشانه ای از ابدیت در حوادث اینجهان سنجی موجود باشد هر چه این نشانه کوچکتر و نا چیزتر فرض شود آیا نا یابداری و سنجی بودن بر آن سایه نیافکند ؟ امر متغیر و مشروط را جز بوسیله امر دیگری که کمتر از آن متغیر و مشروط نباشد نمیتوان درک کرد ؛ اگر جز نتیجه منطقی این اندیشه ها چیزی را منظور قرار ندهیم ، چگونه میتوان اندیشید در جهانیکه اینگونه متصور شود و سلسله ای از شروط و علل در آن آغاز گردیده و پایان پذیرند جز عدم و خلاء چیزی باقی بماند ؟

اما آیا آئین بودائی این نتیجه را پذیرفته است ؟ نگارنده لازم میدانم در اینجا بعنوان جمله معترضه راجع بهمترین اصطلاح مخصوصی که کتب مقدس بودائی در مورد این پرسش ها بکار میبرند تذکراتی داده شود .

در اغلب متون از عنصر جوهری و ابدی شخصیت ، یعنی عنصریکه شناسائی با انکار وجود آن مورد نظر است بحث میشود ؛ این عنصر را

(سانا - ۱) مینامند ؛ لفظ (سانا) را تقریباً میتوان با کلمه (شخصیت) تعبیر کرد .

(واژیرا) ی راهبه به (مارا) چنین میگوید : « این جز انبوهی از تصورات و صور تغییر پذیر چیزی نیست در اینجا (شخص) وجود ندارد »
 گر چه این بیان انکار مستقیم و مطلق شخصیت نیست اما در واقع اعتقاد بوجود يك (شخص) را در اینجهان تصورات و صور غیر ممکن میشمارد .
 کلمه دیگری رانیز باید متذکر شد که در متون کتب مذهبی که بمسائل مورد بحث ما میپردازند بیش از کلمه (سانا) اهمیت دارد ، چنانکه در سابق یاد آور شدیم نظریه برهنی باین کلمه بسیار اهمیت میدهد ؛ این کلمه عبارت است از (اتمان) که اصطلاح مخصوصی است برای عنصر جاودانی که در جوهر روح وجود دارد ؛ (اتمان) یعنی (ذات یا خود) و بزبان سیلانی آن (اتا - ۲) گویند .

پس از ذکر این دو اصطلاح کلمه سومی را نیز باید یاد آوری کرد و آن عبارتست از (تاتهاگاتا - ۳) یعنی (وجود کامل) ، (بودا) از آنرا هنگامی که بمقام بودائی رسید بعد خود را همواره با این کلمه نام میبرد ، بحث از ذات و وجود بعدی (تاتهاگاتا) کاملاً مانند بحث از ذات و وجود بعدی (اتمان) است ، اگر فرض کنیم (اتمان) و ذاتی وجود داشته باشد بدون شبهه شخصیت کامل و مقدس (تاتهاگاتا) لیاقت این نام را بعالیترین معنای آن دارد و بیش از هر چیز شایسته زندگی جاویدانست .

ملاقات (بودا) با (واکشاگتا - ۴)

اکنون باید دانست کتب مقدسه راجع بحقیقت وجود و شخصیت موجود کامل چگونه بحث میکنند :

در آن هنگام (واکشاگتا) راهب بیابان گرد باقامتگاه (فرخنده حال) رفت ، چون نزد (فرخنده حال) رسید سلام کرد و احوالپرسی نمود و پس از آنکه سخنان دوستانه و تعارفات ، میان آندو رد و بدل شد پهلوی (فرخنده حال) نشست پس از آنکه (واکشاگتا) راهب بیابانگرد ؛ پهلوی

۱ - Satta ۲ - Atta ۳ - Tathagata
 ۴ - Vacchagotta

(فرخنده حال) نشست با او چنین بگفتگو پرداخت : « ای گوناامای مقدس مطلب چگونه است آیا نفس وجود دارد ؟ »

(فرخنده حال) در برابر این سؤال مهرخاموشی از لب برنگرفت و راهب باز چنین گفت :

« ای گوناامای مقدس ؛ مطلب چگونه است ، آیا نفس وجود ندارد ؟ »
 بازم (فرخنده حال) مهر خاموشی از لب بر نگرفت ؛ آن گاه (واکشاگتا) راهب بیابانگرد از کرسی خود برخاست و رفت ؛ بمحض آنکه (واکشاگتا) راهب بیابانگرد دور شد ؛ (آناندا) آن شاگرد محبوب (فرخنده حال) چنین گفت : « خداوندگارا چرا (فرخنده حال) پرسش (واکشاگتا) راهب بیابانگرد را پاسخ نداد ؟ » و (فرخنده حال) چنین فرمود ای (آناندا) اگر هنگامیکه (واکشاگتا) راهب بیابانگرد از من پرسید : « آیا نفس وجود دارد » من باو پاسخ داده بودم : « نفس وجود دارد » ؛ گفته زهاد و برهنهائی ثابت میشد که بابدیت حیات معتقدند ؛ ای (آناندا) اگر هنگامیکه (واکشاگتا) راهب بیابانگرد از من پرسید « آیا نفس وجود ندارد ؟ » من باو پاسخ داده بودم : « نفس وجود دارد » آیا این پاسخ بمن کمک بسیاری میکرد که این معرفت را در وی ایجاد کنم : « تمام موجودات حقایق خارجی هستند »

(آناندا) - خیر خداوندگارا .

پس ای (آناندا) اگر هنگامیکه (واکشاگتا) راهب بیابانگرد از من پرسید : « آیا نفس وجود ندارد ؟ » من باو پاسخ داده بودم : « نفس وجود ندارد » آیا نتیجه منحصر بفرد پاسخ من این نبود که او را از يك سرگردانی برگردانی دیگری دچار سازم و او با خود چنین گوید : « آیا نفس من در سابق وجود نداشته است ؟ پس اکنون نیز هیچگونه وجودی ندارد ؛ »

بطوریکه مشهود است مقصود تنظیم کننده این مکالمه بانکار وجود نفس بسیار نزدیک است ، و تقریباً میتوان گفت اگر چه عمداً نخواسته این نتیجه را صریح بیان کند بفری و انکار آن نیز نپرداخته است ، اگر (بودا)

از انکار وجود نفس خود داری میکند فقط برای اینست که با فکر محدود شونده بمبارزه نپردازد و طفره او از پاسخ دادن صریح براهب پاسخ واقعی او را آشکار میسازد؛ این پاسخ مستقیماً از صغری و کبرای آئین بودائی نتیجه میشود: «نفس وجود ندارد»

جمله های زیر که از یکی از متون دیگر اقتباس شده است صریح تر موضوع را میسراند:

شاگردان من؛ اگر نفس و چیزیکه وابسته آنست در واقع و بطور قطع قابل درک نباشد آیا عقیده ایکه حاصلش چنین است: «این جهانست این نفس من است، من در هنگام مرگ وجود ثابت و ابدی و جاودانی پیدا میکنم؛ من آنجا در عالم ابدیت بسر میبرم» دیوانگی محض و رأی بیهوده ای نیست؟

خدایان و گدازا چگونه ممکن است این عقیده، دیوانگی محض و رأی بیهوده ای نباشد.

بنا بر این آنکس که وجود نفس را انکار میکند؛ بابایانیکه بزرگوار میتوان آنرا از انکار امتیاز داد از نفس بحث مینماید؛ یا آنرا نشناختنی معرفی میکند نمیتواند (نیروانا) را عدم نداند.

البته معلومست که مردمان با فکر و دانشمندانیکه توانائی و درک این نتیجه آخرین را داشته اند بجه علت از رسمیت دادن آن در میان عقاید معمولی رهبانیت پرهیز داشته اند. کسانی که میخواسته اند از پیروان فرزند (ساکیاها) شوند از امیال و آرزوهای بسیاری باید محروم گردند، پس دیگر برای چه حقیقت را با تمام خشونت خود بآن مردم ضعیف و ناتوان ارائه دهند و بآنان بگویند که آخرین پاداش شخص نجات یافته جز عدم چیزی نیست؟ بی شبهه این دانشمندان متفکر مجاز نبوده اند دروغ را بجای حقیقت ترویج کنند اما میتوانسته اند حجاب مساعدی بر چهره حقیقت پوشانند تا آنانکه آماده دیدن آن نیستند گمراه نگردند و این شیوه را زیانی نبوده است، تنها چیزی که برای خواهان نجات اهمیت دارد اینست که یقین بدانند که نجات تنها آنگاه پیدا میشود که لذت و رنج این جهان پایان یابد حال اگر حجاب نامبرده بر چهره حقیقت کشیده شود از نیروی نجات چیزی

نمیکاهد؛ آیا آنکس که توانسته است خود را از چنگال هرگونه محدودیت رهایی بخشد اگر این عقیده را بطور قطع بپذیرد که ماورای این جهان محدود جز عدم چیزی نیست، از آزادی و رهایی کاملتری بهره مند میگردد؟ باید دانست سیره رسمی کلیسایی بر این جاریست که در برابر سؤال از اینکه: «آیا نفس وجود دارد؟ و آیا وجود کامل را پس از مرگ حیاتی هست یا نه؟» بشرح زیر پاسخ دهند: «فرخنده حال راجع با این موضوع تعلم نداده است»

انکار زندگی جاویدان - گفتگوی (بودا) و (مالونکیاپوتا - ۱)
از متونی که صریحاً مسئله فوق را انکار کرده اند مکالمه زیر را نقل میکنیم:

(مالونکیاپوتا) ی مقدس استاد را یافت و تعجب خود را از بدون جواب ماندن یک سلسله از مهمترین سئوالات: «آیا جهان جاویدانست یا پایان زمانی دارد؟ آیا بودای کامل پس از مرگ حیاتی دارد؟» در ضمن بیانات وی اظهار داشت، این راهب اظهار داشت که بدون جواب ماندن این سئوالات بنظر پسندیده و درست نیست از اینجهت بدنبال استاد آمده ام تا این مسائل مشکوک را از وی پرسم، امیدوارم اگر (بودا) بتواند باین سئوالات پاسخ دهد: (اما اگر کسی مطلبی را نداند و نسبت با مرئی معرفت ندارد و شخص راستگویی باشد چنین میگوید: من اینموضوع را نمیدانم من در اینخصوص معرفتی ندارم»

بطوریکه ملاحظه میشود این راهب تا آنجا که ممکن بوده مستقیماً مسئله (نیروانا) را نزد (بودا) مطرح کرده است، آیا بودا در پاسخ وی چه گفته است؟ او بطریق بحث سقراطی خود که خالی از استهزاء مختصری نیست چنین اظهار میدارد:

«مالونکیاپوتا - مگر من پیش از این بتو چه گفته ام؟ آیا من بتو گفته ام: (مالونکیاپوتا) بیا و شاگرد من باش، من میخواهم بتو بیاموزم که جهان جاویدانست یا سپنجی - محدود است یا نامتناهی - آیا نیروی

حیاتی همانند جسم است یا با آن فرق دارد؛ آیا وجود کامل پس از مرگ حیات دارد یا نه - یا آنکه وجود کامل پس از مرگ هم حیات دارد و هم ندارد و یا نه مرگ دارد و نه مرگ ندارد؟ . . .

(مالونکیا پوتا) - خداوند گارا؛ خیر چنین مطالبی را بمن نگفته‌ای (بودا) - بسیار خوب. آیا تو بمن چنین گفته‌ای: من میخواهم شاگرد تو باشم، برای من بیان کن آیا جهان فانی است یا نه؟ و غیره . . . در این مورد نیز (مالونکیا پوتا) ناچار است اظهار کند که چنین امری واقع نشده است.

(بودا) چنین سخن ادامه میدهد: فرض کنیم تیر زهر آلودی بیدن مردی برخورد کرده است، فوراً دوستان و خویشاوندان او پزشکی ما هری را بیالین وی می‌آورند، اگر چنین بگوید: «من پیش از آنکه بدانم چه کسی مرا تیر زده است، و آیا او از طبقه (نجیا)، (برهنها) (ویسیا) و یا از طبقه (سودرا) است نمیگذارم بر زخم من مرهم نهد» چه خواهد شد؟ یا اگر چنین بگوید: «من نمیگذارم بر زخم مرهم نهد؛ مگر نام مردی را که مرا تیر زده است بدانم و بعلاوه بفهمم از چه خانواده است آیا بلند قامت است یا کوتاه یا متوسط و سلاحی که مرا با آن زده است چه شکلی دارد» نتیجه چه خواهد بود؟ ناچار این مرد در نتیجه زخمی که برداشته است هلاک میشود.

چرا (بودا) بشاگردان خود نیاموخت که آیا جهان متناهی است یا نامتناهی؟ و آیا وجود مقدس پس از مرگ باقی میماند یا نه؟ زیرا معرفت این امور هیچگونه ترقی و پیشرفتی را در راه قدس و پاکی موجب نمیشود و برای دانائی و نجات نتیجه‌ای ندارد؛ آنچه برای آرامش و دانائی لازم است (بودا) بشاگردان خود آموخته است و آن عبارتست از دانستن: حقیقت رنج، حقیقت مبدأ رنج، حقیقت نابود ساختن رنج و حقیقت راه نابود ساختن رنج؛ ای (مالونکیا پوتا) آنچه را نیاموختم معرفتش لازم نبوده و آنچه را آموخته‌ام شناختن آن لازم بوده است.

حل قطعی مسئله مورد بحث در بسیاری از متون کتب مقدس تصریح شده است و ما باید همانگونه که ذکر شده است آنرا بپذیریم و هیچ تعبیر

و تفسیری لازم ندارد؛ هیچگونه تغییری در آن نباید داد، آئین راست و درست رهبانیت قدیم از مؤمنان مخصوصاً میخواسته است که راجع بوجود بعد از مرگ موجود کامل و نجات یافته بحث نکنند و از دانستن این موضوع در گذرند.

این بود عقیده رسمی و معروف بودائی، اما تحقیقات ما نباید بآن قناعت ورزد. چه کسی میتواند ادعا کند که تا اعماق قلب يك مؤمن نفوذ کرده و عقاید و آرزوهای آنرا بحقیقت دریافته است؛ اگر چه آئینی را که کلیسا ثبت و ضبط کرده است و مؤمنان کاملاً پذیرفته اند بخوبی بدانند؟ و سؤالی که بترتیب مذکور مردود و ممنوع گردید آیا از آن سئوالها نیست که وجدان شخص مؤمن نمیتواند از آن چشم پوشد؟ و اگرچه ظاهراً از سئوال خود داری کند آیا واقعاً آنرا در دل ندارد؟ و آیا میتوان احتیاج يك پاسخ مثبت یا منفی (آری یا نه) را از فکر شاگردان بیرون راند؟ این (آری) یا (نه) را در حقیقت نمیشده است صریحاً بیان کرد زیرا این امر با گفته شخص (بودا) مخالفت داشته و کفر محسوب میشده است.

ولی البته از ظاهر امر و از خلال احوال بعضی افراد ممکن بوده است عقیده کلی آنان را حدس زد، و احساس این عقیده آسانتر از بیان آن بوده است، آنجا که انسان میخواهد با خالصترین و پاکترین عقیده و ایمان مطیع و تابع آئینی باشد ممکن است در ضمن يك بیان نسنجیده و یا ذکر يك کلمه کم و زیاد از آن آئین تجاوز کند؛ در مکالمه (بودا) و (آناندا) که در چند صفحه پیش نقل شد ظاهراً معلوم گردید که در میان جامعه راهبان عده‌ای از مردمان جدی از این مطلب دور نبوده اند که از نتایج مستقیم آئین بودائی صریحاً بانکار وجود روح و دنیای جاودانی آینده رسیده باشند؛ اما اینکه آئین رسمی این قبیل سئوالات را بطور قطع و صریحاً رد نمی کرده از آن جهت است که این کار ممکن بود موجب آزادی عقیده شود و هر کس شخصاً راه حلی پیدا کند و در این صورت البته اختلاف بسیار بزرگتر از هنگامی میشد که مسئله عادی و مستقیمی مورد بحث باشد.

آیا ممکن نیست نتیجه این (نفی) که ما آن را دنباله و اثر يك استدلال جدی دانستیم (اثبات) باشد؟ آیا قلبهایی که با وحشت و بیم از

برابر عدم میگریخته و آرزوی سعادت و نعيم جاودانی را نمیتوانسته اند از دل بدرکنند نایستی سکوت (بودا) را بنفع خود تعبیر نمایند و از آن چنین نتیجه بگیرند که آرزوی ابدیت برای آنان ممنوع نیست ؟

پاسخ سر بسته مسئله فوق - گفتگوی (خما - ۱) و (پاسنادی - ۴) در میان گفتگوهای مذهبی و مطالبی که در مجموع نوشته های کتب مقدس جمع کرده اند ، مطالبی شبیه آنچه مورد بحث ما است بشرح زیر میتوان یافت :

میگویند (پاسنادی) پادشاه (کزالا) روزی میان دو شهر بزرگ کشور خود مسافرت میکرد ، در راه یکی از شاگردان (بودا) بنام (خما) که بخردمندی شهرت یافته بود بر خورد کرد ، پادشاه با او با احترام رفتار کرد و سئوالهایی راجع بآئین مقدس از وی نمود .

پادشاه - ای راهبه مقدس آیا (وجود کامل) پس از مرگ نیز باقی است ؟

راهبه - ای پادشاه بزرگ (فرخنده حال) صریحاً نگفته است که (وجود کامل) پس از مرگ باقی است .

پادشاه - پس ای راهبه مقدس آیا (وجود کامل) پس از مرگ باقی نیست ؟

راهبه - ای پادشاه بزرگ ، (فرخنده حال) صریحاً نگفته است که (وجود کامل) پس از مرگ باقی نیست .

پادشاه - پس ای راهبه مقدس آیا (وجود کامل) پس از مرگ وجود دارد و در عین حال وجود ندارد. پس ای راهبه مقدس آیا (وجود کامل) پس از مرگ معدوم میگردد و در عین حال معدوم نمیگردد ؟

در برابر این پرسش همواره پاسخ راهبه مقدس چنین است : « فرخنده حال صریحاً این موضوع را ذکر نکرده است » ولی پادشاه با دقت و صراحت فکر خود که باندازه توانائی وی رشد کرده است قانع نمیشود که بحث در پیرامون دو طرف وجود و عدم را خاتمه دهد و سعی میکند تمام راهها و رخنه ها را ببندد و نگذارد موضوع مورد بحث از روزنه های رشته

منطقی خارج گردد ولی کوشش وی بجائی نمیرسد زیرا بالاخره نتیجه آخری نیز چنین است : « فرخنده حال صریحاً این موضوع را ذکر نکرده است »

بالاخره پادشاه از روی تعجب چنین میگوید : « ای راهبه مقدس بچه دلیل و بکدام علت (فرخنده حال) این موضوع را صریحاً ذکر نکرده است ؟ » راهبه اینگونه پاسخ میدهد : مرا اجازه فرما از تو سئوالی کنم و آنچه بنظرت میرسد در پاسخ من اظهار کن : « در این موضوع چگونه میاندیشی . آیا یکنفر محاسب یا صراف یا خزانه داری را مهشاسی که بتواند شن های رودخانه (گنگ) را بشمارد و بگوید چند دانه شن ؛ مثلاً صدها ، هزارها ، یا صد هزارها دانه شن در این رودخانه موجود است ؟

پادشاه - ای راهبه مقدس چنین کسی را نمیشناسم .

راهبه - ای پادشاه بزرگ - آیا یکنفر محاسب یا خزانه دار یا صرافی را سراغ داری که مقدار آبهای اقیانوس بزرگ را اندازه بگیرد و بگوید ؛ چه مقدار آب ؛ مثلاً صدها ؛ هزارها ، یا صد هزارها پیمانان آب در اقیانوس بزرگ موجود است ؟

پادشاه - ای راهبه مقدس من چنین کسی را در اختیار ندارم .

راهبه چرا چنین کسی در اختیار تو نیست ؟ زیرا اقیانوس بزرگ عمیق است ، قابل اندازه گرفتن نیست ؛ نمیتوان در آن غور کرد ای پادشاه بزرگ ، مطلب بهمین گونه است اگر بخواهند با مقیاس های (نامها و اجسام) هستی (وجود کامل) را دریابند ، این مقیاسهای (نامها و اجسام) در هستی (وجود کامل) از میان میرود ؛ ریشه آنها نابود میشود ، و همچون يك درخت تبریزی ؛ بطوری از ریشه کنده و بیکیو افکنده میشود که در آینده از نو نشو و نما نکند ، ای پادشاه بزرگ (وجود کامل) از این قید رسته است که هستی بی مقیاس خود را با مقیاس اینجهان خاکي بسنجد (وجود کامل) همچون اقیانوس بزرگ عمیق است ، قابل اندازه گرفتن نیست نمیتوان در آن غور کرد ؛ اگر بگوئیم (وجود کامل) پس از مرگ وجود دارد صحیح نیست ، اگر بگوئیم پس از مرگ وجود ندارد صحیح نیست اگر بگوئیم پس از مرگ هم وجود دارد و هم وجود ندارد صحیح نیست

واگر بگوئیم (وجود کامل) پس از مرگ هم معدوم است و هم معدوم نیست باز صحیح نیست .

(یاسنادی) پادشاه (کزالا) با خرسندی و بسمع قبول سخنان (خما) را پذیرفت ، از کرسی خود برخاست در برابر راهب تعظیم کرد بدور او گردید و رفت .

برای نگارنده میسر نیست خود را بفریید و گمان کند که در این مکالمه مطلب بطرز محسوس از مجرای اصلی خود منحرف شده است و از اینجهت بامکالمه سابق یعنی گفتگوی (بودا) و (مالونکیاپوتا) اختلاف دارد ؛ زیرا در حقیقت در هر دو مکالمه سئوالی که راجع بهستی جاودانی (وجود کامل) بعمل آمده بدون پاسخ مانده است ؛ اما چرا این پرسش را پاسخ نیست ؟ زیرا (وجود کامل) همچون دریای بزرگ عمیق است و نمیتوان در آن غور کرد ؛ اندیشه مردمان خاکی تعریفهای مناسبی برای بررسی اینگونه وجودهای عمیق ندارد ؛ صفاتی مانند وجود و عدم برای موجودات محدود و مشروط مناسب است ؛ اگر بخواهیم اینگونه صفات را در مورد وجود مطلق و غیر مشروط بکار ببریم مانند آنستکه کسی بخواهد دانههای شن رودخانه (گنگ) و قطره های آب دریای بزرگ را بشمارد و بهمین علت است که نمیتوان راجع بجاودانی بودن (وجود کامل) اظهار نظر کرد اما آیا ذکر این علت خود يك جواب و آنگاه يك جواب مثبت نیست ؟

غیر ممکن است کلمه (هستی) را بمعنای عادی آن در این مورد بکار برد و بطریق اولی کلمه (نیستی) را نیز نمیتوان استعمال کرد ، زیرا بحث مادر موضوع حقیقتی عالی است که فکر نمیتواند آن را دریابد و زبان قادر بیانش نیست ولی ارواحیکه تشنه ابدیت هستند درخشیدن این حقیقت را از دور و در میان جلال و شکوهی اسرار آمیز مینگرند .

گفتگوی (ساریپوتا) و (یاماکا - ۱)

قطعه دیگر را از متون کتب مقدس که در موضوع سئوال مورد بحث مکالمه بالا را تأیید میکند ذیلا نقل میکنیم :

در آن هنگام راهبی بنام (یاماکا) عقیده کفر آمیز زیر را پیدا کرده

بود : « من آیین فرخنده حال را بدین ترتیب پذیرفته ام که بموجب آن راهبی که از گناه آزاد شده است چون بدنش متلاشی شد بجهان عدم می پیوندد و نابود میشود او پس از مرگ وجودی نخواهد داشت »

آنکس که میاندیشد بموجب عقیده بودائی پایان هستی (وجود کامل) عدم است در مییابد که (یاماکا)ی راهب همین عقیده را داشته است و لسی ضمناً بهمین سبب محکوم بکفر و زندقه گردیده است .

(ساریپوتا) - (یاماکا) ؛ رفیق عزیزم ، چگونه میاندیشی ، آیا (وجود کامل) همانند (نامها و اجسام) است ، اندیشه تو چنین است ؟
(یاماکا) - نه رفیق ، چنین نمیاندیشم .

(ساریپوتا) - آیا (وجود کامل) همانند احساسات است ؟ همانند تصورات است ؟ همانند صور است ؟ همانند شناسائی است ؟ اندیشه تو چنین است ؟

(یاماکا) - نه رفیق چنین نمیاندیشم .
(ساریپوتا) - پس ای رفیق چگونه میاندیشی ؟ آیا (وجود کامل) محدود در نامها و اجسام است (. . . احساسات و غیره) ، اندیشه تو چنین است ؟

(یاماکا) - نه رفیق چنین نمیاندیشم .
(ساریپوتا) - آیا وجود کامل از (نامها و اجسام) امتیاز دارد اندیشه تو چنین است ؟

(یاماکا) - نه رفیق چنین نمیاندیشم .
(ساریپوتا) - پس ای رفیق چگونه میاندیشی ؟ آیا (نامها و اجسام) احساسات ؛ تصورات ؛ صور و شناسائی مجموعاً (وجود کامل) را ایجاد میکنند ؟ اندیشه تو چنین است ؟

(یاماکا) - نه رفیق چنین نمیاندیشم .
(ساریپوتا) - پس ای رفیق چگونه می اندیشی ؟ آیا (وجود کامل) از (نامها و اجسام) ؛ احساسات ، تصورات ، صور و شناسائی امتیاز دارد ؟
اندیشه تو چنین است ؟

(یاماکا) - نه رفیق چنین نمیاندیشم .

(ساریپوتا) - ای رفیق حقیقت و ذات (موجود کامل) را در این جهان نمیتوانی شناخت پس بموجب کدام حق میگوئی: « من آئین (فرخنده حال) را باین ترتیب پذیرفته ام؛ راهی که از گناه آزاد شده است چون بدنش متلاشی شد، بجهان عدم می پیوندد و نابود میشود، او پس از مرگ وجودی نخواهد داشت.»

(یاما کا) - ای رفیق، این عقیده کفر آمیزی بود که از روی نادانی پذیرفته بودم ولی اکنون که سخنان ترا ای (ساریپوتا) ی مقدس راجع بتشریح آئین شنیدم آن عقیده خطا و کفر آمیز مرا ترك گفت من اکنون آئین را درست تشخیص داده ام.

بنابر آنچه گفته شد معلوم گردید که تمام مقاصد و کوشش هایی که برای تعریف منطقی هستی (موجود کامل) بکار میرود با عدم موفقیت قرین میگردد ولی البته از آنچه نقل شد چنین بر نمی آید که اگر راه دیگری در نظر گرفته شود با موفقیت بی پایان برسد، آنچه معلومست (ساریپوتا) این مسئله را پنهان نگاهداشته است اما از عدم موفقیت راههای پیموده شده نباید نتیجه گرفت که هستی جاودانی (موجود کامل) مورد انکار است بلکه (ساریپوتا) میخواهد بگوید که در این مسئله فکر بحدود سر پنهانی و غیر قابل نفوذی رسیده است و کوشش برای کشف آن بیهوده است راهی که طالب نجات روح خویش است نباید باین مسئله پردازد بلکه وظیفه دیگری دارد و باید آن را بانجام رساند.

اگر بنا بود زندگی جاودانی دنیای دیگر صریحاً انکار شود طبعا صورت بحث نوعی دیگر بود، و در این مورد میتوان گفت که: « قلب در پس پرده نا شناختنی ها پناهگاهی برای خود میجوید » اما عقل چون نمیتواند زندگی جاودانی قابل درکی را بپذیرد درنگ میکند و قلب تلاش میکند از همین درنگ نتیجه بگیرد و خود را بیک زندگی که برتر از هر گونه ادراک است امیدوار سازد.

بدیهی است تعریفهایی که بر یک چنین زندگی قابل انطباق باشند عموماً جنبه منفی دارند:

« شاگردان من، جایگاهی را سراغ دارم که در آنجا نه خاک هست

و نه آب، نه نور هست و نه هوا، نه مکان نا متناهی هست و نه عقل نا متناهی نه فقدان کلی همه چیز مقرر است و نه نسخ و الغاء متقارن تصور و عدم تصور آنجا، نه اینجهانست و نه آنجهان، نه خورشید و جود دارد و نه ماه، من آنجهان را نه رفتن مینامم و نه آمدن و نه مرگ و نه تولد، آنجا را نه مبدئی هست و نه ترقی و نه توقف؛ اینجهانی که من وصفش را میکنم عبارتست از پایان رنج، شاگردان من، من يك موجود متولد نشده، بوجود نیامده خلق نشده و تشکیل نشده سراغ دارم، شاگردان من، اگر يك موجود متولد نشده، بوجود نیامده، خلق نشده و تشکیل نشده وجود نداشت برای موجود متولد شده، بوجود آمده، خلق شده و تشکیل شده راه نجات و رهایی موجود نبود.»

بر حسب ظاهر، این کلمات، آهنگ سخنان فلاسفه (اوپنی شاد) را بیاد میآورد که با ذکر (برهما) گوش را مینوازد، (برهما) یعنی موجودی که نه آغاز دارد و نه انجام؛ نه بزرگ است نه کوچک و چون هیچ لغتی نمیتواند طبیعت آنرا برساند (نه) نامیده میشود؛ در واقع در اینجا موردی بر خورد کرده ایم که اندیشه قدیمی (برهما) در نظریه کلی آئین (بودا) آشکار میشود، گرچه اندیشه (نیروانا) از اندیشه (برهما) نتیجه شده است ولی اختلافهای عمیق آن دو را از یکدیگر جدا میسازد، در نظر يك دانشمند برهمنی، (برهما) موجود نا آفریده و جاویدان و واقعیت مطلق است که در برابر آن جهان آفریده نا چیز و بی اعتبار است. و تنها بوسیله موجود نا آفریده است که آفریده ها هستی و زندگی را میبایند؛ اما هنگامیکه یک نفر بودایی از (نیروانا) سخن میگوید مقصودش از این کلمات: « موجود غیر آفریده ای وجود دارد » تنها اینست که هر آفریده ای میتواند از رنجی که سر تا پای جهان آفرینش را فرا گرفته است رهایی یابد.

يك راه برای گذشتن از جهان آفرینش و رسیدن بفضای وسیع نا متناهی وجود دارد؛ آیا پایان این راه هستی جدیدی است؟ آیا سر انجام این راه عدم است؟ عقیده بودایی درست در سر این دو راهی متوقف و در میان این دو فرضیه مردد است، آرزوها و درخواستهای قلبی که تشنه ابدیت است نمیتواند از چنین غذای معنوی صرف نظر کند ولی عقل هم

دست آویزی ندارد که بدان اتکاء نماید؛ اندیشه نامتناهی و ابدیت نمیتواند در دورنماهاییکه در برابر ایمان گسترده است نابود گردد؛ در آنجا بزحمت نور ضعیفی وجود دارد که نزدیک است در دریای عدم فرو رود و از برابر دیدگان نا پدید گردد.

این مبحث را باز کر چند مثال که از مجموعه قطعات ادبی قدیمی بودائی انتخاب شده است پایان میرسانیم، این گفته ها چیز تازه ای بر آنچه نقل کردیم نمیافزاید اما بطور محسوس نشان میدهد هنگامیکه در میان اجتماع قدیمی راهبان سیمهای (تار نیروانا) مرتعش میشود چه رستاخیزی بر پا میگردد:

« هنگامیکه موجها؛ آری موجهای سهمناک بپا خاست؛ در آنجا مردمیکه آب پیرامونشان را فرا گرفته است و از رنج پیری و مرگ بستوه آمده اند آیا جزیره ای که بدان پناه برند مییابند؟»

ای (کاپا - ۱) اینست آنچه میخواهم بتو بیاموزم:

« آنجا هیچ چیز وجود ندارد، آنجا که هیچ دلبستگی نیست، جزیره منفردی وجود دارد که آنرا (نیروانا) مینامیم؛ آنجا پایان رنج پیری و مرگ است.»

« مردمی سرسخت و پای برجا که همواره با دلیری مشغول مبارزه هستند و در عالم تفکر و اندیشه فرو رفته اند به (نیروانا) واصل میشوند آنان خردمندانند و آن پروزی که بر تراز همه پیروزیها است بهره آنان میباشد» (گرسنگی دردناکترین بیماریها است، (سانخارا)ها دردناک - ترین رنجها میباشند؛ آنکس که این دانش را دریافت بنعیم عالی ابدی و (نیروانا) واصل شده است.»

« خردمندانی که نسبت به هیچ موجودی بدی روا نمیدارند و همواره عنان لذتهای جسمانی را در اختیار دارند بسوی سر منزل جاودانی رهسپارند هر کس باین مقام برسد دیگر نمیداند رنج چیست.»

(آنکس که وجودش با نیکی آمیخته است، راهبی که با نین (بودا) علاقه مند است بسوی اقلیم آسایش، آنجا که جهان نا پایدار پایان می یابد و بآرامش می پیوندد و بجانب نعیم ابدی روی آور است»

فصل سوم

حقیقت راجع براه نابود ساختن رنج

وظایف انسان نسبت بینی آدم

بموجب ترتیبی که از روی نظام طبیعی چهار حقیقت مقدس اتخاذ کردیم آنچه را که باید فلسفه اولی و متافیزیک بودائی نامید در ضمن حقیقت دوم و سوم بیان نمودیم، در آغاز نمودار جهانی که وابسته سلسله علت است و زندگی رنج خیز این دنیای خاک و سپس جهان بالا که در آن تولد و مرگ پابان یافته و آتش رنج خاموش شده است تشریح گردید چهارمین حقیقت مقدس این موضوع را بیان میکند که چه راهی را باید انتخاب کرد تا از اینجا نرنج خیز رهایی یافت و باقلیم نجات واصل گشت، مجموع اندیشه های را جمع باین حقیقت را میتوان علم اخلاق بودائی نام نهاد.

«شاگردان من این است حقیقت مقدس راجع براه نابود ساختن رنج، این حقیقت مقدس دارای هشت راه فرعی است، عقیده پاک، اراده پاک، زبان پاک، عمل پاک، وسائل زندگی پاک، کوشش پاک؛ حافظه پاک؛ اندیشه پاک.»

این معانی در تعلیمات متعدد (بودا) که بوسیله آنها راه سلامتی و نجات را تشریح میکند، اهمیت بسیاری دارند، تشریفات بحث مدرسه ای که هیچگاه فکر هنسی نمیتواند خود را از آن کاملاً رهایی بخشد در اینجا نیز رعایت شده است، هر موضوعی بنحوی معین بیان شده و طرز بیان همواره و برای همیشه ثابت است؛ تعداد فضایل و رذایل معین است؛ انسان چهار نوع کوشش در پیش دارد؛ زندگی اخلاقی دارای پنج قوه و پنج عضو است، پنج مانع و هفت عنصر لازم برای روشن بینی راحتی کافران و مخالفان نیز میدانند ولی تنها شاگردان (بودا) توجه دارند که چگونه هر

يك از این پنج توه و هفت مانع دو برابر شده و تعداد آنها مبدل بده و چهارده میگردد.

برای درك اندیشه اخلاقی بودائیا وسائلی بهتر از این بحث‌های مدرسه‌ای وجود دارند که عبارتند از قطعه‌های شاعرانه بسیار زیبا، افسانه‌ها و تمثیل‌ها و بیش از هر چیز (صورت اید آلی) وجود (بودا) که خیال و تصور مقدس شاگردان آنرا تشریح کرده است، به موجب این شرحها کوشش‌های (بودا) تنها در آخرین زندگی وی نبوده است، بلکه در صدها وجود گذشته خود پیوسته کوشش کرده است تا تکاملهایی را که او را شایسته مقام بودائی مینمایند در وجود خود متحقق سازد، (بودا) بسبب اعمال بسیار و ثبات و استقامت بی اندازه و فداکاری و از خود گذشتگی که در وی وجود داشته برای پیروان خود سر مشقی است که باید از وی تقلید کنند، قسمتهای اصلی که این هدف اخلاقی را بوجود می‌آورند طبعاً مخلصت رهبانی اخلاق بودائی را آشکار می‌سازند، زندگی مقدس و پاک حقیقی زندگانی رهبانی است، زندگی معمولی حالتی است ناقص و شایستگی آنرا ندارد که قلب را خرسندی بخشد، این نوع زندگی نخستین منزل ارواح نانو است، اما قاعده اساسی که باید یکنفر راهب پیروی کند این نیست: «تو در این جهان زندگی میکنی، آنرا باید بجهانی مبدل سازی که باندازه زحمت زندگی ارزش داشته باشد»، بلکه سرمشق زندگی راهب باید این باشد: «تو باید از این جهان دل بر کنی.»

مقولات سه‌گانه درستکاری - تفکر و خردمندی

در اینجا تذکر این لازم است نکته که ——— نگارنده مدعی نیست از شمردن این اندیشه ه——ای اخلاقی و این قطعه‌ها و اشعار میتوان (يك علم اخلاق بدون) بوجود آورد بلکه چنین قصدی با تحقیق علمی سازگار نیست، مهربان از بعضی قسمتهای کتب مقدس چنین بر می‌آید که اندیشه بودائی راهی در قلمرو اخلاقی ترسیم کرده است، این راه هم پهن‌تر و هم متنوع است و از این جهت قسمتی از آن که برای وصول بنعم ابدی و نجات مؤثر است بیخشیهای معین تقسیم میگردد و مخصوصاً راجع به مقوله درستکاری، تفکر و خردمندی بقدری بحث شده است که آن‌ها را میتوان

عناوین سه فصل از علم اخلاق دانست، در ضمن آخرین سخنان (بودا) خلاصه راه نجات را که برای شاگردان بیان کرده است با عبارات زیر ذکر کرده اند:

« این درستکاری است، این تفکر است؛ این خردمندی است، چون تفکر با درستکاری همراه باشد مؤثر و متعالی است و اگر روح با خردمندی همراه باشد بطور کلی از هر گونه علاقه و دلبستگی مانند علاقه بلذت و میل علاقه بهستی؛ علاقه بخطا و علاقه بنادائی رهایی میباید.»

این سه مرحله زندگی اخلاقی را به منزل راه سفر تشبیه کرده‌اند و پایان این سفر (نجات) است؛ اساس این منازل درستی رفتار است؛ اما درستی رفتار خارجی جز بخردمندی مقدس بر چیزی متکی نیست:

« همانگونه که دست را بکمک دست و پا را بکمک پا میشوند درستی را خردمندی بی آرایش میسازد و خردمندی را درستی پاک میکند هر جا درستی باشد خردمندی وجود دارد و آنجا که خردمندی هستی درستی نیز موجود است، خردمندی مرد درستکار و درستکاری مرد خردمند در این جهان گرانها ترین خردمندیا و درستکاریها است.»

اما راجع باصلی که، بنیاد و تأثیر او امر اخلاقی بدان متکی است، بدیهی است که بودائی‌ها نه اراده يك فرمانده و قانونگذار فرمانروای جهانرا معتقدند و نه يك (امر مطلق) اخلاقی را؛ بر تری و ترجیح مسلم اعمال اخلاقی بر کارهای خلاف اخلاق بیشتر از لحاظ نتیجه ایست که برای فاعل خود بیار می‌آورند؛ بموجب يك جبر طبیعی در دنباله اعمال دسته اول پاداشی نيك و در دنباله کارهای دسته دوم عقوبتی است:

« همانگونه که چرخهای درشگه در دنبال پای حیوانی که بدان بسته اند روانست؛ رنج نیز کسی را که با اندیشه نا پاک سخن میگوید یا کاری میکند تعقیب مینماید. اما کسیکه با اندیشه پاک سخنی گوید یا کاری کند، شادمانی همچون سایه اش که او را رها نمیکنند در دنبال او است.»

« دهقانی که زمین حاصلخیزی را ببیند و در آن تخم نکارد نمیتواند در انتظار محصول باشد، بهمین گونه من که پاداش کارهای نيك را جویا هستم اگر فرصت مناسبی دست دهد و نیکی نکنم نباید انتظار پاداش

نيك داشته باشم .

بنا بر این عمل اخلاقی ارزشی ندارد مگر آنکه وسیله رسیدن بهدنی باشد ، در درجات دانی و پست وسیله رسیدن بهدنی کم ارجی که سعادت این زندگی و زندگیهای آینده است میباشد و در درجات عالی وسیله رسیدن بهدنی عالی و مطلق یعنی (نجات) است .

اوامر و نواهی

در آغاز بیعت در دستورهائی میپردازیم که بودائیها آن را شرط اول و نخستین منزل هر کمال عالی اخلاقی (رستگاری) و درستکاری میدانند این دستور ها بوسیله یکرشته اوامر و فرمانهای همانند و منفی بیان میشود مرد درست کسی است که در رفتار و گفتار ؛ خود را از هر نا پاکی دوردارد یکدسته از منهیات مختلفی که در کتب مقدس بودائی دستور داده اند و بنام (اصول پنجگانه) موسوم است منزلتی مخصوص و برتر از سایر دسته ها دارد ، مراعات دقیق و جدی آنها موجب (درستکاریهای پنجگانه) میگردد و آن ها عبارتند از :

۱ - هیچ موجود زنده ای را نباید کشت (۱) ؛ ۲ - هیچ فردی نباید جز آنچه را که متعلق بخود اوست تملك کند ۳ - بازن دیگری نباید معاشرت کرد ؛ ۴ - جز حقیقت سخنی نباید گفت ؛ ۵ - نوشابه مستی آور نباید نوشید و برای راهبان اصل مطلق تجرد و پارسائی جایگزین اصل سوم است ؛ وبعلاوه يك رشته منهیات دیگر نیز برای آنان مقرر گردیده است . اجتناب از این منهیات وظیفه راهبان است و بموجب آنها باید از

۱ - اندیشه هندی و مخصوصاً کیش بودائی برای زندگی موجودات حتی ناچیز ترین حیوانات احترامی فوق العاده قائل است ، این احترام موجب صدور دستورات بسیاری برای زندگی روزانه راهبان شده است ، راهبان نباید آبی را که آثار حیات حیوانی در آن مشهود باشد بنوشند و یا بریزند اگر راهبان هوس پوشیدن لباسهای ابریشمی در خود احساس کنند بافندگان چنین میگویند : « از بدبختی ما است که باید برای زندگی زن و فرزندان خود این اندازه حیوانات کوچک را بکشیم » و از اینجهت (بودا) پوشیدن لباسهای ابریشمی را برای راهبان ممنوع داشته است .

آسایشها و شادبهای عوومی ، اشتغالات دنیوی و از هر گونه مسامحه و سهل انگاری خود داری کنند .

با بیان مشروحی که در دنباله هر يك از منهیات ذکر میشود ، غالباً مسئله از حدود جنبه منفی تجاوز میکند و جز این هم نمیتواند باشد ، اعم از اینکه اصول اساسی علم اخلاق بودائی ، اخلاق را تحریک مثبت فعالیت انسان بداند یا نه ، فعالیت عاطفه اخلاقی ناچار باید بامور مثبت متوسل شود و از این نظر بتدریج دستور : « تو نباید چنین کنی » بایستی مبدل بدستور : « تو باید چنان کنی » گردد و از اینجهت اصل اول منهیات نامبرده که مربوط بقتل است از طرز بیان همین اصل در عالم مسیحیت که بیرون قدیمی گفته میشود است : « تو نباید مرتکب قتل شوی » چندان دور نیست . (بودا) این سؤال را مطرح میکند . چگونه درستکاری نصیب يك نفر راهب میشود ؟ و شخصاً پاسخ آنرا بعهده میگیرد و باین ترتیب سخن می گوید :

« یکنفر راهب از کشتن موجودات زنده اجتناب مینماید ؛ او از هلاک ساختن موجودات زنده خودداری میکند ؛ او چوب دستی را بزمین مینهد و اسلحه را بدور میافکند ، او مهربان ورحیم است ، او خیر و سعادت هر موجود زنده ای را دوستانه طالب است و این قسمتی از درستکاری او است »

اگر موضوع نهی از تهمت زدن و افتراء را مورد دقت قرار دهیم متوجه میشویم که در دنباله تعلیم بالا (بودا) باین نهی جنبه اثباتی میدهد : « او از هر سخن تهمت آمیز اجتناب مینماید ، او از هر سخن تهمت آمیز خود داری مینماید ، آنچه در اینجا شنیده است برای بهم زدن میان این و آن آنجا نقل نمیکند ؛ آنچه آنجا شنیده است برای بهم زدن میان آن و این اینجا بازگو نمینماید ؛ میان کسانی که کدورتی با یکدیگر دارند آشتی میدهد و روابط کسانی که باهم در حال آشتی بسر میبرند مستحکمتر میکند ؛ آشتی و موافقت موجب خرسندی و لذت و اشتغال او است ؛ او سخنانی میگوید که ایجاد آشتی و موافقت نماید این نیز قسمتی از درستکاری او است »

با همه آنچه ذکر شد در علم اخلاق بودائی نواهی بر اوامر بسیار غلبه دارد، حد اوامر و دستورات اخلاقی که بسیار کم ممکن است از آن تجاوز کند دنباله طبیعی تاثیر باطنی وجود مردمان نیک است بدون اینکه احتیاجی بعملی ساختن آن دستورات باشد، و باید دانست که این صفت بیشتر مخصوص زنانست که بک چنین تاثیر باطنی در پیرامون خود داشته باشند و بنا بر این در هدف اخلاق بودائی میتوان خصلت زنانه‌ای یافت.

نیکو کاری و مهربانی

بمنظور نزدیک کردن آئین بودائی و مسیحیت اساس اخلاق بودائی را نیکخواهی و مهربانی نسبت به تمام موجودات دانسته‌اند، در این عقیده قسمتی از حقیقت مشهود است ولی اختلاف این دو آئین در اخلاق پوشیده نیست، در زبان بودائی کلامی را نمیتوان یافت که نغمه نیکو و آهنگ مهربانی مسیحیت را که با بیان هیجان آمیز (سن پول - ۱) تشریح شده است بسراید، آری همان نیکو و مهربانی که بزرگتر از ایمان و امید است؛ همان نیکو و مهربانی که اگر بدون آن کسی با زبان فرشته‌ها یا انسان‌ها سخن گوید مانند نانی است که صدائی در آن پیچیده و یا زنگی است که بصدادر آمده است، حقایقی که این نغمه زیبا در جهان مسیحیت متجسم ساخته است همانند هائی در تاریخ بودائی ندارند؛ میتوان گفت نیکو و مهربانی آنگونه که در آئین بودائی میان نفی و اثبات جمال میگردد نیکو و مهربانی آنگونه که در آئین بودائی میان نفی و اثبات جمال میگردد نیکو و مهربانی مسیحیت نزدیک میشود ولی بمقام آن نرسد؛ چنانکه سعادت (نیروانا) که با (ملکوت آسمانها) و (نعیم ابدی) مسیحیت اختلاف فاحشی دارد همانگونه که ذکر کردیم تا حدی با آن همانند و بدانسوی متمایل است؛ آئین (بودا) دستور نمیدهد که دشمن را باید دوست داشت بلکه میگوید او را نباید دشمن داشت؛ این آئین رحم و شفقت را نسبت به تمام جهانیان توصیه میکند اما این مطلب را نیز از نظر دور نمیدارد که علاقه مندی بموجودات؛ انسان را در قید شادبها و در نتیجه در بند رنجهای اینجهان

۱ - Saint paul یا بولس رسول که یکی از بزرگترین بنیاد گزاران کلیسا است و رسائل متعددی دارد که در عهد جدید بچاپ رسیده است و در ۶۷ میلادی در رم شهید شده است.

گذران میافکنند:

« تمام محنتها و ناله‌ها و تمام رنجهای اینجهان بهر صورتی باشد از آن نتیجه میشود که موجودی بموجودی علاقه مند گردد و آن را عزیز بشمارد؛ آنجا که هیچ عزیزی نیست رنجها نیز نابود میگرددند از اینجهت کسانی که در اینجهان عزیزی ندارند از شادی برخوردار و از غم آزادند، از اینرو آنکس که خواهان حالتی خالی از غم و عاری از نا پاکی است باید هیچیک از موجودات اینجهان نزد وی عزیز نباشد.»

بنا بر آنچه ذکر شد (خیر اخلاقی) بودائی از ارمغان شایگان و خوبی مطلق که قابل بیان نیست و ریشه اش در عشق و علاقه انسانی میباشد بسیار دور است بلکه برهان قاطع (خیر اخلاقی) اندیشه خردمندانه و اطمینان و یقین بدو نکته است یکی آنکه نیکو کاری راه بهبودی یافتن و کمال است و دیگری امید فراوان بقانون طبیعی پاداش و مکافات که عالیترین اجر و ثواب را برای کارهای نیک مقرر میدارد، در (دها ما پادا) چنین مسطور است:

« اگر خشم بر عرابه وجود کسی عارض گردید و وی بر خشم چیره شد؛ من او را راهنمای حقیقی عرابه مینامم؛ ولی جز او کسی راهنمای عرابه نیست بلکه شخصی است که مهارتها را نگاه میدارد؛ انسان بوسیله از میان بردن خشم بر خشم چیره میشود. چنانچه بریدی بکمک خوبی میتوان پیروز گردید، بر شخص دون همت و خسیس بوسیله هدایائی که بوی تقدیم شود و بر شخص دروغگو بکمک حقیقت میتوان چیره شد - اگر مردمان شرور راهبی را ناسزا گویند او باید چنین گوید: « اینجماعت مردم خوبی هستند اینان بسیار خوبند زیرا مرا نمیزنند» - و اگر او را بزنند باز چنین گوید: « اینجماعت مردم خوبی هستند زیرا کلوخ و سنگ بمن نمیافکنند» و اگر بخواهند با سلاحهای برنده او بکشند باید چنین گوید: « کسانی در میان شاگردان (فرخنده حال) وجود دارند که زندگی و جسم پیوسته برای آنان عذاب و رنج و زحمت ایجاد میکند اینجماعت مرگ فوری را طالبند ولی من چنین مرگی را بدون طلب و جستجو دریافته ام»

(او مرا ناسزا گفت؛ مرا زد، بمن آزار رسانید، مال مرا دزدید)

این اندیشه ها را کسانی در وجود خود میپرورانند که هنوز دشمنی در وجودشان برقرار است .

(او مرا ناسزاگفت ، مرا زد ؛ بمن آزار رسانید ، مال مرا دزدید) کسانی که دشمنی را از وجود خود رانده اند این اندیشه ها را در وجود خویش نمیپرورانند زیرا در اینجهان دشمنی را بادشمنی نمیتوان از میان برد بلکه باید آن را بادوستی (یعنی فقدان دشمنی) آرام ساخت - آنچه در این زمینه گفته شد قانون ابدی و تغییر ناپذیر است .

داستان (دراز رنج) و (دراز عمر)

در کتب مذهبی ؛ در دنباله قطعه مذکور بالا داستانرا نقل میکنند که شایسته عطف توجه است ؛ زیرا از این داستان میتوان فهمید که این اندیشه مسیحی : « در نیکو کاری بیم و هراس وجود ندارد بلکه نیکوکاری کامل بیم و هراس را نابود میسازد » با چه صورتی در اخلاق استدلالی بودائی پدیدار است .

یکی از روزها در میان راهبان بودائی نزاعی پاخاست ، و (بودا) حکایت زیر را برای اشخاص ناراضی نقل کرد :

در روزگار گذشته پادشاهی بود بنام (دراز رنج) ؛ پادشاه نیرومندی بنام (برهما داتا - ۱) که بر کشور مجاور سلطنت میکرد وی را از کشور بیرون رانده تمام اموالش را تصرف کرد ، پادشاه مغلوب جامه راهبان فقیر پوشید و بازوجه اش از مسقط الرأس خود فرار نمودند و برای جستجوی پناهگاهی بشهر (بنارس) پایتخت کشور دشمن خویش رفتند و مسکن گزیدند و در آن جا پنهان شدند ؛ در آن شهر ملکه پسری زائید و او را (دراز عمر) ، نامید این فرزند پسری باهوش و در تمام هنرها ماهر گردید ؛ روزی یکی از درباریان قدیم (دراز رنج) او را شناخت ؛ و چون (برهما داتا) جایگاه او را پیدا کرد فرمان داد ویرا با زنش با قید و زنجیر در کوچه های شهر بگردانند و سپس آنان را بیرون شهر برده چهار شقه نمایند (دراز عمر) دید پدر و مادرش را با قید و بند از میان شهر میبرند ، بسوی پدرش رفت ، پدر بوی چنین گفت : « فرزند من ای (دراز عمر) ، نه زیاد دور بین

باش و نه بسیار نزدیک بین زیرا دشمنی را بادشمنی نمیتوان آرام ساخت فرزند من ای (دراز عمر) ، دشمنی را باید بادوستی (یعنی فقدان دشمنی) آرام ساخت »

آنگاه (دراز رنج) و همسرش شکنجه شدند و کشته گردیدند ، اما (دراز عمر) بنگاهبانانی که برای حفظ جنازه مأمور بودند شربتی خواب آور خورانید ، و چون بخواب رفتند جنازه پدر و مادرش را سوزانید ، سپس دستهای خورا بیکدیگر متصل کرد و سه دفعه بدور آتشیکه افروخته بود گردید ، آنگاه بچنگل رفت و باندازه ای گریه و ناله کرد تا قلبش آرام شد ، سپس اشک چشمان را خشکانده بشهر رفت و در صراطیل فیلهای پادشاه شغلی پیدا کرد و مشغول کار شد و چون آواز خوبی داشت علاقه (برهما داتا) را بخود جلب کرد و دوست صمیمی او شد ، روزی (دراز عمر) همراه پادشاه بشکل رفت ، آندو بایکدیگر تنها ماندند ، (دراز عمر) طوری نقشه را مرتب کرده بود که ملتزمین رکاب از راه دیگری بروند ، پادشاه احساس خستگی کرد از اینجهت سر در آغوش (دراز عمر) نهاد و فوراً بخواب رفت ، در آن هنگام (دراز عمر) چنین اندیشید : « این (برهما داتا) پادشاه (بنارس) بما بسیار بد کرده است ، اسلحه و اثاثیه و مملکت و ذخایر ما را گرفته و پدر و مادر مرا کشته است اکنون موقع آن فرا رسیده است که من حس دشمنی و کینه خود را راضی سازم »

(دراز عمر) کارد خود را از غلاف کشید ولی در همین هنگام این اندیشه بخاطرش آمد : هنگامیکه پدر مرا برای کشتن میبردند بمن چنین گفت : « فرزند من ای (دراز عمر) نه زیاد دور بین باش و نه بسیار نزدیک بین زیرا دشمنی را بادشمنی نمیتوان آرام ساخت ، فرزند من ای (دراز عمر) دشمنی را باید بادوستی (یعنی فقدان دشمنی) آرام ساخت » پس شایسته نیست من از سخنان پدرم سر پیچی کنم از اینجهت دوباره کارد را در غلاف آن جای داد ؛ سه دفعه میل انتقام در وجود او بیدار شد و در هر سه دفعه خاطره آخرین سخنان پدرش بر کینه وی غالب گشت ، ضمناً پادشاه هم با یک حرکت ناگهانی از خواب پرید ، کابوسی او را بیدار کرد ؛ در عالم رؤیا دیده بود که (دراز عمر) با خنجری قصد کشتن او را دارد ؛

آنگاه (دراز عمر) جوان با دست چپ سر (برهما داتا) پادشاه (بنارس) را نگاه داشت و با دست راست کلرد را از غلاف بیرون کشید و باو چنین گفت « ای پادشاه ، من (دراز عمر) جوان پسر (درازرنج) پادشاه (کزالا) هستم ، تو با ما بسیار بد کرده ای ؛ تو اسلحه ، اثنایه ؛ مملکت ؛ مالیه و ذخایر ما را گرفتی ، تو پدر و مادر مرا کشتی اکنون هنگام آن رسیده است که من حس دشمنی و کینه خود را راضی سازم . »

آنگاه (برهما داتا) پادشاه بنارس روی پاهای (دراز عمر) جوان افتاد و بوی چنین گفت : « فرزند من (دراز عمر) مرا ببخش ، جان وزندگی مرا حفظ کن ، فرزند من (دراز عمر) مرا ببخش . »
(دراز عمر) گفت : « ای پادشاه چگونه میتوانم جان وزندگی ترا حفظ کنم ؛ تو باید جان وزندگی مرا حفظ کنی . »

پادشاه گفت : « فرزند من (دراز عمر) اکنون تو مرا ببخش و جان و زندگی مرا حفظ کن هنگام مراجعت بشهر من نیز جان وزندگی ترا حفظ می کنم . »

(برهما داتا) پادشاه بنارس و (دراز عمر) جوان یکدیگر را بخشیدند دست هم را گرفتند و سوگند یاد کردند که بهیچوجه نسبت بیکدیگر بدی نکنند . . . و پادشاه (بنارس) از (دراز عمر) جوان چنین پرسید : « فرزند من (دراز عمر) پدرت پیش از مرگ خود بتو گفت : نه زیاد دور بین باش و نه بسیار نزدیک بین ؛ زیرا دشمنی را بادشمنی نمیتوان آرام ساخت بلکه دشمنی را باید بادوستی آرام ساخت - از این سخنان مقصود پدرت چه بود ؟ »

(دراز عمر) گفت : ای پادشاه مقصود پدرم از اینکه پیش از مرگش گفت : « زیاد دور بین مباش » این بود که دشمنی را زیاد مگذار دوام کند « این بود مقصود پدر من که پیش از مرگش میگفت « زیاد دور بین مباش »

اما ای پادشاه مقصود پدرم از اینکه پیش از مرگش گفت : « زیرا دشمنی را بادشمنی نمیتوان آرام ساخت بلکه دشمنی را بادوستی باید

آرام ساخت این بود که : « ای پادشاه تو پدر و مادر مرا کشته ای ، اگر هم اکنون انتقام آنانرا باکشتن تو بگیرم کسان تو مرا میکشند و کسان من آنانرا میکشند و باین ترتیب دشمنی بادشمنی آرام نگرود ، اما اکنون ای پادشاه تو مرا بخشیدی ، من نیز ترا بخشیدم از اینجهت دشمنی ما بادوستی یعنی بافقدان دشمنی آرام گردید « این بود مقصود پدر من که پیش از مرگش میگفت « زیرا دشمنی را بادشمنی نمیتوان آرام ساخت بلکه دشمنی را باید بادوستی یعنی بافقدان دشمنی آرام ساخت . »

پس از آنکه (دراز عمر) این سخنان را ادا کرد (برهما داتا) پادشاه (بنارس) چنین اندیشید « آفرین ؛ عجب ؛ این (دراز عمر) پسر زرنگو با هوشی است که با این تفصیل آنچه را پدرش مختصراً گفته است بیان میکند . » و سپس پادشاه آنچه را از پدر (دراز عمر) از اسلحه و اثنایه و مملکت و مالیه و ذخایر گرفته بود بوی رد کرد و دخترش را نیز بقصد او در آورد .

از آنچه ذکر شد چنین برمیآید که آئین بودائی عفو و بخشایش را تعلیم میدهد ولی مطلب دیگری را نیز که نمیتوان نادیده انگاشت در کمون این اخلاق نهفته است و آن اینکه سیاست عفو و آشتی در اینجهان نیز بهتر و سودمند تر از انتقام است . این عقیده که : « دشمنی را با دشمنی نمیتوان آرام ساخت » در داستان (دراز عمر) ثابت میشود زیرا این پسر زیرک نیک اندیشی را بجائی میرساند که با قاتل خونخوار پدرش نیز راه صلح و دوستی پیش میگیرد و در نتیجه بجای کشته شدن بسلطنت میرسد و دختر پادشاه را نیز بقصد خود در میآورد .

داستان (کونالا - ۱)

دستور بخشایش دشمنان و دوستی نسبت بآنان با معنائی عمیقتر و زیبا تر در داستان تأثر آور شاهزاده بنام (کونالا) پسر پادشاهی بزرگ موسوم به (آسکا - ۲) بیان شده است :

۱ - Kounala علت نامیدن شاهزاده باین اسم از آنجهت است که چشمهای زیبای وی مانند چشمهای قشنگ پرنده ای بنام (کونالا) بوده است.

(کونالا) دور از قبل وقال دربار و در اندیشه ناپایداری متاع این جهان روز گار میگذرانند یکی از زنان حرمسرا در آتش عشق این جوان زیبا میسوخت ، (کونالا) درخواست او را رد میکرد و بوی اعتنائی نمی نمود آتش انتقام در درون شاهزاده خانم زبانه میکشید ، پس از چندی (کونالا) یکی از شهرهای دور از پایتخت فرستاده شد شاهزاده خانم مخفیانه خانم عاج پادشاه را ربود و کاغذی سر بسته و موشح به مهر پادشاه باین شهر فرستاد که بموجب آن باید چشمان شاهزاده را در آورند ، هنگامیکه امریه بمقصد رسید هیچکس نمیخواست دست خود را باکندن چشمهای شاهزاده آلوده کند ، (کونالا) خود اشخاص را باجرای امریه تشویق میکرد سرانجام مردی باقیافه زشت و منفور پیدا شد و امر را اجرا کرد ، چون در میان ناله وزاری مردم چشم اول شاهزاده در آورده شد ، او خود آنرا در دست گرفت و چنین گفت : « ای گلوله زشت گوشتی ، چرا دیگر صور و اشکال را نمی بینی ، تو که اندکی پیش آنها را میدیدی ؟ مردم بیشعوری که بتو علاقه دارند و ترا (خود) میدانند اسیر چه اوهام و شایسته چه ملامتها هستند » و هنگامیکه چشم دیگرش از حده بیرون آمد چنین گفت : « این چشم گوشتی که بدست آوردنش بسیار مشکل است از من گرفته شد ولی من چشم کامل خردمندی را که آنرا نمیتوان ملامت کرد بچنگ آوردم ، پادشاه مرا از فرزندی خود طرد کرد ، اما من فرزند پادشاه متعالی یعنی پادشاه حقیقت شدم ؛ من اقلیمی را که رنج و محنت لازمه آنست از دست دادم ولی اقلیم حقیقت را که رنج و محنت را نابود میسازد بچنگ آوردم »

و چون بشاهزاده اطلاع دادند که این فرمان شوم را شاهزاده خانم صادر کرده است چنین پاسخ داد : « آبا او که این فرمانرا داده و سعادت بزرگی را نصیب من ساخته است مدتی دراز از خوشبختی زندگی و قدرت خود برخوردار خواهد بود ؟ »

شاهزاده با همسر خود بصورت گدایان بطرف شهر پدرش رهسپار شد و چون بدانجا رسید برابر قصر پادشاه مشغول نواختن چنگ و آواز خواندن گردید ، پادشاه صدای (کونالا) را شناخت و او را نزد خود خواند ولی چون مرد کوری را در برابر خود دید پسرش را شناخت ، سرانجام

حقیقت حال معلوم گردید : پادشاه در بحران اندوه و غضبخواست شاهزاده خانم جنایتکار را بکشد اما (کونالا) چنین گفت : « اگر او از روی دنائت و پستی عمل کرد تو بابلند طبعی و آقائی باوی رفتار کن ، فرمان بکشتن يك زن مده ، برای هیچ امری همچون نیکخواهی پاداش شایسته و خوب مقرر نیست ، ای پادشاه (فرخنده حال) بردباری را ستوده است » سپس (کونالا) در برابر پادشاه تعظیم کرد و چنین گفت : « ای پادشاه من هیچ رنجی احساس نمیکنم ؛ در برابر رفتار وحشیانه ای که با من کرده اند آتش خشمی در درونم شعله ورنیست ، در قلب من جز عواطف و احساسات نیکخواهی برای شاهزاده خانمی که فرمان داد چشمهای مرا بیرون آورند چیزی وجود ندارد و بقدری که بحقیقت این سخنان اطمینان دارم میدانم که چشمهای من ممکن است بحال اول باز گردند » - چشمان شاهزاده بزربائی پیشین خود بازگشت .

در هیچ مورد شعر بودائی مانند داستان بالا بخشا بش بد کاران و دوست داشتن دشمنان را نستوده است معذالک از همین داستان هم معلوم میشود که در اخلاق بودائی خونسردی عجیبی نسبت بتمام عالم خلقت مشهود است ؛ شخص خردمند در جایگاه رفیعی قرار دارد که دست موجودات بدامنش نمیرسد او از آزاری که در نتیجه امیال جنایتکارانه دیگری ممکن است بوی برسد متغیر و خشمگین نمیشود یعنی در واقع از آن احساس رنج هم نمیکند زیرا دشمنان تنها بر جسم او میتوانند چیره شوند در صورتیکه جسم شخصیت (خود) او نیست ؛ خردمند چون با اعمال دیگران بیطرف است بدان را همچون خوبان مشمول عنایت و اندیشه نیکخواهانه خود قرار میدهد :

« در برابر کسانی که رنج مرا باعث میشوند یا موجب شادی من میگردند یکسانم ، نه نسبت بآنان کینه توز میشوم و نه باینان متمایل می گردم ، در برابر رنج و شادی بیطرف هستم ؛ افتخار و تعظیم و عدم آن در نظر من یکی است ، اینست کمال تساری و یکسانی روح من »

یکی از تمایلات مطاوب در نظر بودائیان این بوده است که طبق نقشه و روش ثابتی در لحظات معین خود را تسلیم وضع و حالت روحی و

تفکر مخصوصی بنمایند و قبل از آن وضع و لوازم آن دقت کافی مبذول میداشته اند مثلاً یکی از قوانین مخصوص که این صفت عجیب و تمیز بوداییها را نشان میدهد اینست که سعی نمیکردند در وجودشان وضع و حالتی حکمفرما گردد که با مراعات نظام چهار جهت اصلی نسبت به تمام جهانیان نیکخواه باشند. (بودا) میگوید:

« پس از صرف ناهار، و هنگام مراجعت از پرسه و جمع صدقات من در جنگل میروم، در آنجا علفها و برگها را توده کرده و بر فراز آن میشینم دستها را روی هم تا میبکم، بدن خود را راست نگاه میدارم تا قیافه ام حالت تفکر و مراقبه بخود گیرد و بهمین حالت میمانم تا قدرت نیکخواهی که جهان اندیشه مرا پر کرده است یکی از چهار ناحیه جهان گسترده شود و سپس آن قدرت نیکخواهی که عالم اندیشه وسیع، بزرگ و پایان ناپذیر مرا (که با کینه بیگانه است و هیچگونه آزاری را نمی پسندد) بر کرده است نسبت به ناحیه دوم، سوم، چهارم، بالا، پایین، وسط در تمام جهات در همه جهان و نسبت به تمام جهانیان و در پیرامون من گسترده شود»

کسیکه در وجودش چنین نیکخواهی عمومی موجود است نیروی سحر آسانی دارد و اگر بر توی از آنرا بر افراد انسان و حیوانات بیفکند با طرز عجیبی مطیع و مجذوب او میگردد.

(دواداتا - ۱) که در میان شاگردان بودا مانند (بهودای استخریوطی) در بین حواریون مسیح بوده است، روزی در کوچی تنگی یک فیل وحشی را برابر (بودا) رها کرد:

« اما (فرخنده حال) نیروی نیکخواهی خود را بجانب فیل متوجه ساخت فیل تحت تأثیر نیروی نیکخواهی (فرخنده حال) قرار گرفت، خرطوم خود را فرود آورد، بسوی (فرخنده حال) رفت و در برابر او متوقف گشت»

موقی (آناندا) از (فرخنده حال) درخواست کرد که اقدامی نماید (رجا - ۲) یکی از شخصیت‌های بزرگ خانواده (مالا - ۳) ها که با آئین (بودا) دشمنی داشت تغییر عقیده دهد و جزء مؤمنان گردد (بودا) چنین گفت:

۱ - Devadatta ۲ - Roja ۳ - Mallas

« ای (آناندا) برای بودای کامل کار مشکلی نیست که اراده نماید (رجا) باین آئین و رهبانیت ایمان آورد»

آنگاه (فرخنده حال) نیروی نیکخواهی خود را بجانب (رجا) متوجه ساخت و سپس از کرسی خویش برخاست و بدرون خانه رفت و (رجا) که تحت تأثیر نیکخواهی (فرخنده حال) قرار گرفت همچون ماده گاوی که دنبال گوساله خود بگردد خانه بخانه و اطباق باطاق میرفت و از راهبان چنین میپرسید: « ای راهب مقدس آیا میدانی در این لحظه (فرخنده حال) وجود مقدس و (بودا)ی بزرگ را ملاقات کنم.»

در میان این اندیشه‌ها ممکن است یکی از آن تابلوهای کوتاه را که قدوة خیال مؤمنان میخواست است زندگانیهای پیشین (بودا) را با آن بیارایدیافت، در یک مجموعه از این روایات کمالات و صفات اصلی کسی که باید بعدها بمقام بودائی برسد بترتیب ذکر شده است (۱) و ذیلاً قطعه مختصری از آن که مربوط بصفت نیکخواهی است نقل میشود:

« من در میان جنگل، در دامنه یک کوه بشکل گاوسیهی که (ساکا - ۲) آنرا آفریده بود زندگی میکردم، شیرها و بیره‌ها را با نیروی نیکخواهی بسوی خود جلب مینمودم، من در جنگل بسر میبرد و شیرها، بیره‌ها، یوز-پلنگ‌ها، خرسها، گاو میشها، گاوها، آهوها و گرازها پیرامون من بودند، هیچ موجودی از من وحشت نداشت و من از هیچ موجودی نمیترسیدم نیروی نیکخواهی تکیه گاه من بود و باین ترتیب در دامنه کوهستان میماندم»

تعقیب و تحقیق در اندیشه نیکخواهی و بخشایش و مهربانی حتی نسبت بدشمنان مسئله بسیار جالب توجهی است، این اندیشه گاهی در ضمن آرایش افکار بیمزه و خنک؛ گاهی در خلال زینت و زیور شعرهای ساده؛ گاهی در

۱ - تعداد معمولی این کمالات بده میرسد: نیکوکاری، درستکاری، رضامندی، خردمندی، نیرومندی، بخشایش، راستگویی؛ استواری؛ نیکخواهی؛ تساوی و بیطرفی روح.

۲ - Sakka رب النوع اندرا Indra

صورت خرافات عجیب و غریب نمایش داده میشود؛ اما باید دانست که نیکخواهی در نظر بودائیهها؛ اشتیاق و عشقی نیست که تمام موجودات را مشمول عنایت قرار دهد بلکه احساس و عاطفه ملایم و توافق دوستانه ایست که آثارش در زندگی رهبانی و اجتماعی شاگردان (بودا) مشهود است؛ اما این موضوع یعنی آرامش و مهربانی مقدس که مطابق عقاید بودائیهها حیوانات نیز باید از آن سهمی داشته باشند آن داستانهای دلربای مسیحی را بخاطر میآورد که (سن فرانسوا داسیز - ۱) را دوست مهربان تمام حیوانات و طبیعت بیجان معرفی مینمایند.

نیکوکاری - داستان (وسانتارا - ۲)

در میان سایر فضیلتهاییکه معمولاً اخلاق بودایی در جنب (درستکاری) و (نیکخواهی) نام میبرد (نیکوکاری) مقامی مهم و برتری نمایانی دارد، اما باید دانست که مورد نیکو کاری بهیچوجه فقیر و بینوائیست بلکه شخص متدین؛ راهب و خردمند است، مخصوصاً تخم نیکو کاری باید در مزرع وجود شخص خردمند کاشته شود؛ نیکبهاییکه بشر صرفاً بواسطه صفای روح و انسان دوستی موفق بانجام آنها میشود در جهان دیگر نتیجه های سودمندی برای شخص نیکوکار بیار میآورند و مخصوصاً همین نتیجه است که باعث اهمیت نیکو کاری و برتری آن بر سایر کمالات است.

برای رسیدن بمقام نیکو کاری از هیچگونه فداکاری نباید دریغ کرد؛ آنکس که میخواهد خود را برای وصول بکمال مهیا سازد باید برای ایثار همه چیز آماده باشد و از بدل چیزی هر چند عزیز ترین موجودات نزد او باشد دریغ ندارد؛ افکار و اندیشه های ما راجع بحدود بدل و بخشش در این مقام بی معنی است، نسبت بایثار و تأثیری که ارمغان و هدیه برای شخص گیرنده دارد هیچگونه مراعاتی جایز نیست بهوجب داستانهای بودائی وظیفه انسان اینستکه برای ایثار حدی قائل نباشد و حتی فدا کردن جان

۱ - Saint Francois d' Assise بنیاد گزار فرقه رهبانی فرانسیسکن -

Franciscain (۱۱۸۲ - ۱۲۲۶)

۲ - Vessantara

خود را هم بهیچیزی نهمرد، ریاضتهای سخت که در میان زهاد هندو از آن زمان معمول بوده در نظر (بودا) مطرود است، و اینگونه از خود گذشتگی ها را اندوه آور، ناشایسته و بیپوده می شمارد، در آهنگ اخلاقی بودائی این ریاضت ها و بخود سخت گرفتن را مقامی نیست، در منظومه های برهمنی در ضمن هزاران ترانه از ریاضتهای سخت گفتگو میشود که بوسیله آنها خردمندان قدیمی نیروی عظیمی یافته و از خدایان نیز نیرومندتر شده اند، از این ترانه ها در داستانهای بودائی اثری نیست، عشق بیحد و اندازه نسبت بسخاوت و ایثار که پادشاهای آسمانی در دنبال آنست منظور نظر بودائیهها میباشد، و در واقع اندیشه حقیقی نیکو کاری در جنب فداکاری و از خود گذشتگی ارادی بی اهمیت است

برای مثال داستان شاهزاده (وسانتارا) را که در آینده بمقام بودائی خواهد رسید در دوره ماقبل آخر زندگیهای متعدد خاکی او نقل میکنیم «مردم نسبت به پسر پادشاه خود ناسیاسی کرده او را برخلاف عدالت از قلمرو فرمانروائی خویش طرد کردند، شاهزاده آخرین ذخیره های خود و حتی عرابه مخصوص سواری و اسبهای خویش را بکسانیکه در خواست کردند بخشید و با زن و دوفرنزندش پیاده در زیر آفتاب سوزان براه افتادند، در جنگل هنگامیکه بچه ها میوه های درختها را دیدند، چون بخوردن آنها مایل بودند گریه وزاری آغاز نمودند، درختهای برزگ و بلند در اثر گریه بچه ها خود بخود باندازه ای خم شدند که میوه ها در دسترس کودکان قرار گرفت بالاخره پسر پادشاه با زن و فرزندانش بکوه (وانکا - ۱) رسیدند؛ در دامنه کوه در جنگلی همچون تارکان دنیا در کلبه ای از شاخ و برگ درختها بزندگی پرداختند»

« من و شاهزاده خانم (مادی - ۲) و دو کودک بنام (جالی - ۳) و (کانهاجینا - ۴) در گوشه انزوا بسر میبردیم، هر یک از ما وسیله تسلیت و دفع غم و رنج دیگران بود، من در آن جایگاه تنهایی کودکان را نگاه میداشتم و (مادی) در جنگل بجمع آوری میوه ها میداخت و برای سه نفر

۱ - Vanka ۲ - Maddi ۳ - Jali ۴ - Kanhajina

خوراک آماده میساخت ، در آن هنگام که من باین حال در جنگل بسر میبردم گدائی پیدا شد و درخواست کرد دو فرزندم (جالی) و (کانهاجینا) را بوی تسلیم کنم ، چون آن گدا نزد من آمد ، لبخندی زدم ، دست دو فرزندم را گرفتم و بوی سپردم چون فرزندانم را تسلیم (جوچاکا - ۱) ی برهنه نمودم زمین ، آن قطعه زمینی که کناره های جنگل (مرو - ۲) آنرا زینت می بخشد بلرزه در آمد ، ولی باز اتفاق دیگری افتاد ، یعنی خدای (ساکا) بصورت برهنی از آسمان فرود آمد و درخواست کرد ، شاهزاده خانم (مادی) زن پرهیز کار و باوفایم را بوی تسلیم کنم ، من دست (مادی) را گرفتم ، دستهای او را بر از آب کردم و با قلبی شاد او را پیشکش نمودم چون (مادی) را تسلیم کردم خدایان در آسمان خرسند شدند و زمین ، آن قطعه زمین که کناره های جنگل (مرو) آنرا زینت می بخشد از نو بلرزه در آمد ، (جالی) ، (کانهاجینا) و زن باوفایم شاهزاده خانم (مادی) را پیشکش کردم و هیچ اهمیتی باین موضوع ندادم تا آنکه در نتیجه بمقام بودائی برسیم »

باز هم یکی دیگر از داستانهاییکه مربوط بموالم گذشته و جود (بودا) است ذیلا نقل میکنیم :

داستان خرگوش خردهمند (۳)

در یکی از زندگیهای گذشته خود خرگوش جوانی بودم و در جنگلی بر فراز يك کوه زندگی میکردم و نسبت بهیچ موجودی بدیروا نمیداشتم با يك میمون، يك شغال ، يك سمور ، از بامداد تا شام بسر میبردیم من وظایف یار انرا بآنها یاد میدادم و بد و خوب را میشناساندم و بآنها می - گفتم : « از بدی بیرهزید و بنیکی گرانید » در یکی از روزهای عید که ماه در حالت بدر بود بآنها چنین گفتم : « امروز عید است ، ارمغانها و صدقاتی آماده کنید تا بتوانید با افراد مستحق تقدیم دارید ، صدقات را بر حسب احتیاج کسان میان آنان تقسیم نمائید و این روز عید را باروزه داری بسربرید . » آنها در پاسخ من چنین اظهار داشتند : « همین گونه رفتار

۱ Jaujaka - ۲ - Merou

۳- شخص (بودا) ناقل داستانست

میکنیم » - و بر حسب توانائی خود صدقاتی آماده ساختند و در جستجو بر آمدند که اشخاص محتاج را پیدا کنند اما من در گوشه ای نشستم و در عالم اندیشه خود بجستجو پرداختم که چه صدقه ای میتوانم بدهم ؟ اگر نیازمندی را پیدا کنم صدقه و ارمغان من باو چیست ؟ من نه کنجید دارم نه باقلا نه برنج و نه کره ؛ من فقط با علف امرار معاش میکنم و علف را نمیتوان بعنوان صدقه بکنی داد ، پس اگر نیازمندی را یافتم و از من درخواست کرد خوراکی برای او تهیه کنم خود را تسلیم او میکنم ، زیرا او نباید دست خالی از نزد من برود - (ساکا) شاه خدایان این اندیشه مرا دانست و بصورت برهنی بکلبه من نزدیک گشت تا مرا آزمایش کند و بنگرد باو چه میدهم ولی من چون دیدمش باخرسندی این سخنان را بوی گفتم : « بسیار خوب ، خیلی خوب کردی که برای درخواست خوراک نزد من آمدی ؛ امروز میخوام يك ارمغان بسیار خوب ؛ ارمغانیکه مانند آن تاکنون بکسی داده نشده است بتو تقدیم دارم ؛ تو بانجام دادن وظایف درستکاری مشغولی ؛ شیوه تو نیست که نسبت بهیچ موجود زنده ای بدی کنی ؛ اما برو قدری چوب جمع کن و آتشی برافروز من میخوام خود را کباب کنم و چون این کباب آماده شد میتوانی آنرا بخوری .

(ساکا) در پاسخ من اظهار داشت : « بسیار خوب همین کار را میکنم » و باخرسندی مقداری هیزم جمع کرد و توده از آنرا بر فراز هم انباشت مقداری زغال هم میان آنها نهاد ؛ فوراً آتش شعله ور گردید ، سپس گرد و غبار دست و پای نیرومند خود را پاک کرد و در برابر آتش نشست ؛ هنگامیکه بوده عظیم چوب شعله ور گردید و دود آن بهواخاست ؛ من بهوا پریدم و خود را میان آتش افکندم ؛ همچون کسیکه در آب خنکی فرو رود و رنج گرمای او کاسته گردد خرسند میشود و جان تازه ای مییابد این آتش سوزان و شعله ور که من خود را در آن افکندم همچون آب خنک کننده ای تمام دردهایم را آرام ساخت ؛ پوست و مو و گوشت و اعصاب و استخوانها و قلب و رباطات و تمام اعضای آنرا تقدیم برهنه نمودم » اما نوشته های جامعه را هبان در آخرین مرحله و جود و در روزهای قدس و پیروزی و مسافرت و ارشاد (بودا) چنین فداکاریهای عجیب را بوی

نسبت نداده‌اند، انجام دادن کارهای نیک و وظیفه کسی است که در راه کمال نفس مشغول سیر و سلوک است، ولی (وجود کامل) مافوق خوبی و بدی و دل بستگی باین و آن است.

وظایف انسان نسبت بخوبیستن

اهمیت و بنیاد فعالیت اخلاقی را در وظایف انسان نسبت بنوع یا عبارت دقیقتر در تکالیف هر موجود نسبت بموجود یک نزدیک او است نباید جستجو کرد، بلکه اساس اخلاق در نظر بوداییها مر بوط بزندگی شخصی و فعالیت پیوسته درونی است:

« شخص خردمند، در هر گام، جزء بجزء و ساعت بساعت باید همچون زرگری که نقره را خالص میسازد وجود خود را از هر آلودگی پاک کند» (خود) یا نفس که از لحاظ فلسفه ماوراء الطبیعه معمای مبهمی است در اخلاق بعنوان نیروی مشخصی یاد میشود و در برابر این نیرو هراس دیگری کم اهمیت تلقی میگردد، (خود را یافتن) شایسته ترین موضوع هر تحری و طلب و جستجویی است (خود را خواستن = ۱) یا خود را دوست داشتن حقیقی ترین و عالی ترین دوستی ها است:

« بوسیله (خود) خویشتن را اصلاح کن، بوسیله (خود) خویشتن را بجوی؛ ای راهب اگر اینگونه (خود) را نگاهبان و مراقب باشی باسعادت زندگی خواهی کرد زیرا آدمی (خود) پناهگاه و یاور (خویش) است؛ همچنین زمام (خود) را در دست بگیر؛ همانگونه که بازرگان عنان اسب نجیبی را در اختیار میگیرد»

« پیش از هر چیز انسان باید (خود) را در خوبی استوار نگاه دارد و سپس دیگران را تعلیم دهد، باین ترتیب شخص خردمند از هر بدی برکنار خواهد بود» درصفت پیش سه اصل کلی یعنی درستکاری، مراقبت و خردمندی را که بوسیله آنها اخلاق بودائی و اعمال مختلف؛ طبقه بندی و تقسیم میشود یادآوری کردیم و وظایف مراقبت درونی؛ تربیت و پاک کردن (خود) از آلودگیها در مکتب اخلاقی بودائی میان اصل اول و دوم واقعند؛

۱ - مقصود از خود خواهی در اینجا معنی حقیقی آن یعنی توجه بکمال و ترقی معنوی خویش است.

درستکاری بنیاد زندگی بیرونی است و بدون آن نمیتوان از عهده بانجام رساندن وظایف درونی تر و عمیقتر برآمد؛ وظایف نامبرده نیز مقدمه آخرین درجات و مراحل سیر و سلوک مذهبی یعنی مراقبت و خردمندی میباشد، زبان مکتب اخلاقی بودائی خود اصطلاحات مخصوصی دارد که وظایف مورد بحث را شاملنه آنها را بهمان نحوی که در بالا ذکر شد در ضمن طبقه بندی سه قسمتی زیر مرتب میسازند:

۱ - مطیع ساختن حواس ۲ - مراقبت ۳ - دقت؛ ولی ضمناً یک اصل دیگر بعنوان تسلیم و رضا یا (تذاعت) بدانها افزوده میگردد.

عنان باصره و تماش حواس دیگر را باید در اختیار گرفت، اگر حواس انسان با اشیاء خارجی مأنوس شوند و بآنها بپردازند از کجا میتوان اطمینان یافت که او بدارک لذت از آنها مشغول نگردد، و آرامش و پاکی خود را از دست ندهد؛ از طرف دیگر تمام حرکات ما باید مورد توجه خاص و از روی بصیرت کامل باشند؛ هنگامیکه راه میرویم یا در محلی ثابت و بیحرکت هستیم؛ وقتی که می نشینیم یا میخوابیم آنگاه که حرف میزنیم یا سکوت را برگزیده ایم همیشه و همواره باید متوجه کاری که میکنیم باشیم و در هر مورد آداب و رسوم هر عملی را مراعات کنیم؛ بالاخره پرنده ای که در هوا است اموال و ذخایری ندارد و دارائی او جز بالهائیکه او را بهر جا میخواهد میبرند چیزی نیست ما نیز همچون آن پرنده جز با آنچه همواره همراه خود داریم نباید نیازمند باشیم.

در روابط انسان با مردم دنیا پرست بیش از آنچه در اخلاق بودائی دستور داده شده است نمیتوان احتیاط را رعایت نمود:

« کسیکه بدون پا پوش در زمین خار زار راه میپیماید؛ کمال احتیاط و مراقبت را بکار می بندد؛ خردمند نیز مانند چنین شخصی باید با دور اندیشی کامل بسوی قریه روانه گردد.»

« زنبور عمل برنگ و عطر گلها زبانی نمیرساند ولی شیره آن ها را میمکد و پرواز میکند؛ خردمند نیز مانند این حشره باید بسوی قریه روانه گردد»

چون راهبی پرسه و دوره گردی خود را در قریه بپایان رسانید

بایستی وجدان خود را حاکم قرار دهد و بنگردد که آیا از هر خطر درونی محفوظ بوده است یا نه . (بودا) به (ساریپوتا) چنین میگوید :

ای (ساریپوتا) یکنفر راهب باید با خود چنین اندیشد : « آنگاه که بسوی قریه روان بودم ، آنگاه که برای دریافت صدقه در حرکت بودم در جاها بیکه صدقه در یافت کردم ، در ضمن صوریکه بوسیله نیروی بینائی ادراک نمودم ، آیا درون خود احساس لذت و میل ، کینه و شادی و خشم کردم ؟ »

ای (ساریپوتا) اگر راهب در ضمن تحلیل حالات درونی خود چنین قضاوت کند : « آنگاه که بسوی قریه روان بودم . . . در ضمن صوری که بوسیله نیروی بینائی ادراک نمودم آیا در درون خود احساس لذت . . . و غیره نمودم » ، خود باید کوشش کند و خویش را از اینجالت بد و شوم رهایی بخشد .

ای (ساریپوتا) اما اگر راهب در ضمن تحلیل حالات روحی خود باین نتیجه برسد : « من احساس لذت نمودم و غیره » خود باید خرسند باشد و بخویشتن تبریک گوید .

ای (ساریپوتا) : « چه خوشبخت است مرد بیکه مدتها است خود را بنیکی عادت داده است ! »

در یکی از متون دیگر کتب مقدس چین مسطور است : « زن بامرد جوانیکه بزینت کردن و آرایش خویش علاقه مند است ، صورت خود را در آینه ای شفاف یا در سطح آب صافی مینگرد ، اگر در سیمای خویش ناپاکی یا لکه ای دید سعی میکند آنرا برطرف سازد ولی اگر ناپاکی و لکه ای مشاهده نکرد خرسند میگردد و چنین میگوید : بسیار خوب ! چه اندازه پاکیزه ام ! بهمین گو نه راهبی که متوجه میشود از چنگ این حالات بد و شوم رهایی نیافته است باید کوشش کند و خود را از آنها آزاد سازد ، اما اگر متوجه شود که از این حالات بد و شوم رهایی یافته است باید خرسند باشد ، بخود تبریک گوید و شب و روز بنیکی بپردازد .

در متون کتب مقدس در هر مورد بصورتی تازه بعنوان تشویق و تهییج مفاد این کلمات تکرار میشود :

« ظاهر فضیلت را بعنوان واقع آن نیندازید ، بعالم بیرون توجهی نکنید تنها در جهان درونی باید نجات راجستجو کرد ، بدون شك باز داشتن چشم و گوش از بدیها پسندیده است اما از اصل نشیندن و ندیدن اهمیتی ندارد زیرا اگر این امر اهمیتی داشته باشد کوران و کران کامل ترین موجوداتند ، اندیشه و قصدیکه ما را بگفتار و کردار و امیدارد ارزش حقیقی گفتار و کردارمان را تعیین میکند ، گفتار اگر بکردار منتهی نشود بوج است »

حقیقت وجود انسان نتیجه فکر است ، اساس هستی انسان فکر است و برای فکر بوجود آمده است اگر کسی با اندیشه بدی سخنی گفت یا کاری کرد رنج و محنت ، مانند چرخ عرابه ای که در دنبال پای حیوانی که بدان بسته است روانست او را تعقیب میکند ، حقیقت وجود انسان نتیجه فکر است اساس هستی انسان فکر است و برای فکر بوجود آمده است اگر کسی با اندیشه پاک سخنی گفت یا کاری کرد شادی همچون سایه اش که هرگز او را ترك نمیکند با وی قرین است »

« کسیکه سخنان خردمندان بسیار میگوید ولی بموجب آن ها عمل نمیکند همچون چوپان بیخردی است که گاوهای دیگرانرا می شمارد چنین شخصی از شایستگی راهبان هیچ بهره و نصیبی ندارد اما کسیکه کمتر سخنان خردمندان میگوید ولی برطبق قانون حقیقت رفتار میکند ؛ خود را از عشق و کینه و بیخردی نگاه میدارد ؛ از دانش بهره مند است ، روح او نجات را دریافته است ؛ بهیچ چیز نه در آسمان و نه در روی زمین دلبستگی ندارد چنین شخصی از شایستگی راهبان دارای بهره و نصیب است

ما را - شیطان بد خواه

تلاش و کوشش روان شخصی که برای وصول بپاکی و آرامش و نجات در تکاپو است در نظر بودائیها منظره جنگ و مبارزه برضد دشمن نیرومندی را مجسم میسازد ، آیا مبدأ این نیروی اهریمنی و رنج که مانع میشود انسان از بندها و دلبستگی های خود آزاد شود کجا است ؟ فکر بودائی از پرداختن باین مسئله پرهیز دارد و هر چند موضوع (مبدأ رنج) را مطرح میکند ولی از طرح آن تنها مقصود اینستکه بدانیم آیا رنج چگونه در

وجود انسان پیدا میشود و این موج رنج خیز و سپنجی که جهان در آن فرو رفته است از چه راهی در وجود آدمی طغیان میکند اما اگر این موضوع مطرح شود که بموجب کدام اصل چگونه رنج وجود دارد، آئین بودایی این سؤال را از سئوالاتی بحساب میآورد که دانستن پاسخ آنها برای نجات سودمند نبوده و از اینجهت (فرخنده حال) آنها را آشکار ساخته است، جستجوی مبادی شر و رنج چنانست که بخواهیم مبادی جهان را پیدا کنیم. مگر حقیقی ترین اساس و بنیاد جهان این نیست که جایگاه شر و سر منزل رنجهای دائمی است؟

بموجب عقیده بودایی نه تنها واردکننده رنج در جهان بلکه صاحب هر رنج و بدی و محرك بزرگ تمام اندیشه ها و گفتارها و کردارهای زشت در وجود (مارا) شیطان بد خواه مجسم است، تصویر (مارا) درست نقطه مقابل تصویر (بودا) یعنی برترین تجسم و تجسد نجات است؛ همان طوری که (بودا) نجات از مرگ را برای جهان انسانی بارمغان میآورد و نخستین ارشاد و تبلیغ او با این سخنان آغاز میشود:

«ای راهبان گوشهای خود را باز کنید راه نجات از مرگ یافته شده است» دشمن بزرگ او که شکل اهریمنی دارد ممکن نیست چیزی جز نیروی مرگ یا نیروی میل بزندگی که انسان را باین جهان که جایگاه دائمی مرگ است میکشاند باشد، (مارا) یعنی (مرگ)؛ این شاهزاده مرگ در برترین منطقه ای که میل و خواست بر آن حکمفرما است با لشکریان خود همچون خدای توانائی سلطنت میکند و بموقع از آن جهان بزمین نزول مینماید تا با قدرت (بودا) و پیروان مقدس وی بجنگد.

مطابق عقیده عامه (مارا) يك موجود مجسم و يك شخصیت واقعی است و مانند (بودا) و تمام افراد بشر و خدایان محدود در زمان و مکانست اما این دشمن آرامش و خوشبختی را عقیده فلسفی نوع دیگری تصویر میکند و آنرا در نیروی غیر مشخص قانون کلی که بر جهان حوادث حکمفرما است و تولد و مرگ را باعث میشود مینگرد و بموجب این نظریه اگر (مارا) را از صحنه موجودات حقیقی و مشخص کاملاً بیرون فرض نکنیم لا اقل باید وجود شخصی او را بطریقی وسیعتر تعبیر نماییم، (مارا) نباید مانند يك وجود

مشخص و محدودی فرض شود، حدود هستی او آن اندازه توسعه دارد که بر تمام عالم رنج خیز محیط است، آنجا که يك چشم و اشکال و صوری وجود دارد، آنجا که يك گوش و صداها می موجود است، آنجا که يك روح و اندیشه هائی هست، آنجا (مارا) هست، آنجا رنج هست؛ آنجا جهان است.

(رادا - ۱) به (بودا) چنین میگوید:

«(مارا)» (مارا) خداوند گارا از چنین موجودی گفتگو میکنند،

خداوند گارا وجود (مارا) چگونه و در چه چیز متحقق میشود؟»

«ای (رادا)؛ آنجا که نام و جسم وجود دارد (مارا) یعنی (مرگ) یعنی موجود یکه میمیراند و میمیرد موجود است، ای (رادا)؛ از اینجهت نام و جسم را تحت عنوان (مارا) یعنی کسیکه؛ میکشد؛ میمیراند؛ و بعنوان يك بیماری؛ يك دمل، تیری که مجروح میسازد، يك ناپاکی، یا يك اصل و قانون ناپاک یاد میکنند، کسیکه (مارا) را اینگونه بنگرداو را درست و همانگونه که باید نگریسته است»

(مارا) موجودی ابدی نیست و اساساً در قلمر و جهان مرگ و تولد موجودی ابدی نمیتوان یافت اما تا هر وقت عوالم موجود در مسیر خود حرکت میکنند و موجودات برای از نو متولد شدن میمیرند؛ (مارا) های جدید هم بالشگریان و اتباع تازه خود بوجود میآیند و از اینجهت تنها بمعنائی که بودائیها از ابدیت میفهمند میتوان گفت وجود (مارا) ابدی است.

معمولاً تصویر شیطانی دشمن خطرناک نیکی؛ وحشت اندوه آوری در فکر مایجاد میکند ولی این نوع وحشت در خطابه ها و افسانه هائی که از (مارا) نام میبرند مشهود نیست، گو یا این شعرای دیر نشین از الوان و چین های پهنی که صورت بزرگ و تیره (لوسیفر - ۲) از آنها ترکیب شده است آگاه نبوده اند تا در تو صیف چهره (مارا) بکار برند؛ بلکه مبدأ تخیلات این راهبان عقاید عامه است که بموجب آنها (مارا) مانند اجنه و شیاطینی است که یا

۱ - Radha

۲ - Lucifer شیطان یا رئیس فرشتگانیکه برخدا شوریدند.

بطور مرئی و یا بالباسهای مبدل دامهای خود رادر برابر اشخاص میگسترند بدیهی است میان تصویر (مارا) که اندکی پیش نقل کردیم (یعنی آن نیروی غیر فردی که بر تمام جهان احاطه دارد) و این عقیده سطحی عامه اختلاف فاحشی موجود است از این رو يك سلسله داستانهای كوچك پیداشده است که در آنها راجع بمقاصد (مارا) برضد (بودا) و پیروانش معمولاً سخنان بچگانه و مضحك بيكديگر آميخته است ؛ (مارا) گاهی بشکل يك پيرمرد برهنه خمیده و تنگ نفس و گاهی بصورت يك دهقان گاهی بشکل يك فيل یا پادشاه (وبصورت های ديگر) ظاهر میشود و كوشش میکند بوسیله اغواء و فریب ، نیت پاك مقدسان و بوسیله دروغ ایمان و دانش آنانرا متزلزل سازد .

اگر مرد مقدسی دست خالی وبدون در یافت هدیه و صدقه از پرسه بازگردد میگویند (مارا) در این کار اعمال نفوذ کرده است ، اگر مردم دهکده ای بامسخره و استهزاء و حرکات خنده آور از راهبان مقدس رو بگردانند میگویند (مارا) در وجود آنان داخل شده است ، طرز آزار رساندن (مارا) به (موگالانا) ی مقدس بسیار عجیب است : (مارا) دردرون بدن (موگالانا) وارد میشود و در اجشاء و امعاء او جایگزین میگردد ، (موگالانا) بقدری در بدن خود احساس سنگینی میکند که گوئی تمام بدنش را مانند کیسه ای پر از باقالا کرده باشند .

در هنگامیکه ساعت قطعی مرگ (بودا) فرا رسيد برای (آناندا) ممکن بود از استاد خود خواهش کند که زندگی خاکی را تا پایان عمر جهان ادامه دهد ولی (آناندا) این کار را نکرد زیرا (مارا) روح او را گمراه ساخت .

در متون داستانها چنین مسطور است :

در آن هنگام (فرخنده حال) در کشور (کزالا) در صومعه ای برفراز کوه (هیمالايا) مسکن داشت آنگاه که (فرخنده حال) آنجا در تنهایی بسر میبرد این اندیشه بخاطرش رسید : « در واقع میتوانم مانند پادشاه عادل حکومت کنم نه کسی را بکشم و نه بگذارم کسی مرتکب قتل شود ، نه کسی را اذیت کنم و نه بگذارم کسی دیگری را اذیت کند ، نه

رنج ببرم و نه بگذارم ديگران رنج ببرند » - (مارا) شیطان بد خواه اندیشه (فرخنده حال) را دریافت ، بسوی او آمد و بوی چنین گفت : « خداوندا - برای (فرخنده حال) ممکن است همچون پادشاه عادل فرمانروائی کند ، نه کسی را بکشد و نه بگذارد کسی مرتکب قتل شود ؛ نه کسی را اذیت کند و نه بگذارد کسی دیگری را اذیت کند ؛ نه رنج ببرد و نه بگذارد ديگران رنج ببرند » - (بودا) در پاسخ وی چنین گفت : « ای شیطان بد خواه ، در من چه می بینی که اینگونه سخن میگوئی ؟ » و (مارا) چنین پاسخ داد : « خداوند گارا (فرخنده حال) نیروی معجز آسای خودرا چهار برابر کرده است . . . اگر (فرخنده حال) بخواهد میتواند تصمیم بگیرد که (هیمالايا) یعنی پادشاه کوهستانها طلاگردد و (هیمالايا) در نتیجه این تصمیم طلا میگردد » و (بودا) باسخنان ذیل او را از خود دور ساخت : « برای شخص خردمند این چه پیشرفت و مقامی است که مالک يك کوه نقره یا طلا باشد ؟ کسیکه رنج و مبدأ آنرا میشناسد چگونه ممکن است بسوی میل ولذت متمایل گردد ؟ آن کس که میداند زندگی این جهان خاکی همچون زنجیری است چگونه ممکن است بچیزی که از قید و بندش رها شده است پردازد ؟ »

آنگاه (مارا) شیطان بدخواه چنین گفت : « فرخنده حال مرا شناخت وجود کامل مرا شناخت » و با شکست و نومیدی از آنجا دور شد « بالاخره نتیجه قطعی و قهری داستانها در مورد بحث بالا اینستکه :

« بودا مقاصد (مارا) را میفهمد و آنها را بی اثر میسازد » برای اینکه مؤمنان نقشه های (مارا) را نقش بر آب کنند با بد همواره باکمال مراقبت و احتیاط با او مبارزه و مخالفت نمایند ، (بودا) در اینموضوع افسانه لاک پشت و شغال را بشرح زیر بیان میکند :

« در روزگار گذشته لاک پشتی بود که در پایان روز برای تحصیل غذای خود کنار رودخانه حرکت میکرد ، شغالی نیز برای بدست آوردن طعمه شامگاهان نزدیک رودخانه آمد ؛ چون لاک پشت شغال را دید تمام اعضاء خودرا درکاسه پشت پنهان کرد و آرام و بدون ترس زیر آب رفت ؛ شغال نزدیک رفت و منتظر ایستاد تا لاک پشت یکی از اعضاء خود را از کاسه پشت بیرون آورد ، اما لاک پشت تکان نخورد و شغال ناچار شد طعمه

خود را ترك گوید و برود»

« شاگردان من ، (مارا) نیز پیوسته در کمین شما است و با خود چنین میانیدند : - از راه چشم من بآنان راه پیدا میکنم - یا از راه گوش بینی ، زبان ، جسم و روحشان بآنان راه مییابم - شاگردان من از اینجهت است که شما باید در پیچه‌های حواس خود را محافظت کنید ، آنگاه (مارا) چون شما راه پیدا نمیکند همچون شمال که لاک پشت را رها کرد ، شما را ترك میگوید . »

آخرین مراحل راه نجات - مراقبت ها - مقدسان - و (بودا) ها از آنچه در سابق ذکر شد معلوم گردید که دشمنی (مارا) و مخالفت قوانین طبیعی یعنی پیوستگی و تعاقب رنج خیز علل و معلولات ؛ سبب و موجب مشترکی دارند ، در وادی (سانخارا) ، در جهان کون و فساد و بی - ثبات در میان تغییرات ابدی و وحشت افزا ؛ مبارزان منزله و دور افتاده‌ای در میان ممر که ایستاده و سعی میکنند بخارج طریق پریچ و خم رنج و محنت راه یابند ؛ این مبارزه نه آسانست و نه کوتاه از آنگاه که برای نخستین بار در يك روح این احساس مبهم پیدا شده است که بموجب آن باید بمبارزه پردازد و تا پیروزی نهایی آرام نشیند ؛ جهان دوره‌های بیشماری را سیر کرده است ؛ عوالم زمینی و آسمانی و عوالم دوزخی با رنجها و محنت های مخصوص پدید میآیند و میگذرند چنانکه از ازل نیز پدید آمده و گذشته اند ، خدایان وانسانها و تمام موجودات زنده میآیند و میروند و برای از نو متولد شدن میمیرند ؛ در میان این کشاکش و رفت و آمدهای ابدی اشیاء موجوداتی که آرزومند نجات هستند بسوی هدف خود در نکاپو میباشند گاهی بمقصد میرسند و گاهی از آن دور میافتند ؛ این راه تا چشم کار میکند ادامه دارد ولی در هر صورت آنرا پایانی است ؛ پس از سیرهای بیشمار و در خلال جهانها و قرن‌ها بالاخره هدف در برابر دیدگان مسافر نمایش داده میشود و پس از احساس پیروزی باین نکته واقف میشود که پیروزی او جز در نتیجه قوای شخص او بوجود نیامده است ؛ بودائی سیاسگزار خدائی نیست چنانکه در طول مبارزه خود نیز او را بیاری نظلبیده است ، فرمانروائی عالم هستی را باخدایان قدیمی نمی پندارد بلکه جهان در نظر

او (مکانیسم) عظیمی است که خردمند در آن نفوذ میکند و قانون جبری آنرا در مییابد و چون علت اصلی وجود را شناخت مقام امن و آسایش برای خویش پیدا میکند ، خردمند در برابر خدایان بتعظیم و ستایش نمیپردازد بلکه خدایان در برابر وی کرنش میکنند ، تنها را هنمایان و کمکها ئیکه ممکن است در راه مقصود و مبارزه بیاری او بیابند همانندان وی و پیشروانش در راه همین مقصود یعنی (بوداها) و پیروان آنان که بمقام دانائی رسیده اند میباشند ، همانگونه که این سالک اکنون بمبارزه میپردازد آنان نیز بمبارزه ها کرده اند و اگر نتوانند مستقیماً فتح و پیروزی را بوی تسلیم کنند لااقل میتوانند راه را باونشان دهند .

آئین بودائی تمرینهای مراقبت و جذب و در خود فرو رفتن را راه اطمینان بخش پیروزی میداند و از اینجهت نسبت بطریق عمومی و پیشین زندگی هندی و فادار است ، در این مراقبت ها و اندیشه ها شخص متدین اندیشه خود را از جهان خارج و صور مختلف و ناپایدار آن میگرداند تا در درون وجود خویش ، دور از هرگونه لذت و الم ، آرامش را در یابد (از دنیای سینجی منقطع گردد) ، مراقبت و تفکر برای بودائیا ؛ تقوی و عبادت حقیقی و نظیر نماز و عبادت برای ارباب ادیان دیگر است .

اما شك نیست که کوششهای مخصوص و مراقبت های دقیقی که برای تحريك و پیدایش این قبیل حالات تجرد و وارستگی بکار میرده اند در زندگی راهبان تأثیر بسزائی داشته است و متون کتب مقدس از نظم و نشر شاهد این مدعا است ؛ يك سلمانی ماهر کسی است که باروغن (خمیر صورت) تمام صورت مشتری را بیالاید و ماده چربی را در همه جای آن نفوذ دهد همینطور است حال یکنفر راهب ، زیرا احساس سعادت را که در حال مراقبت و تفکر در اثر طرد هر ناپاکی نصیب او میشود در تمام وجودش پراکنده میسازد بطوری که هیچ قسمتی از بدن وی از این سعادت بی بهره نیست . غالباً در کتب مقدس از راهبانی شکایت میشود که باقیل و قال حواس برادران خود را که در حال تفکر بسر میبرند پریشان میکنند يك مدیر صومعه دقیق و خوب چون جای آرامش برادران راهب را معین میکند باید کسانی را که از موهبت تفکر و مراقبت برخوردارند نزدیک یکدیگر قرار دهد تا قال

و قیل دیگران مزاحم آنان نشود ، اشعار این شعرای خاققاهی از آن خرسندی که در گوشه تنهایی در جنگل احساس میکنند حکایت مینساید و این تنهایی و انقطاع باعث زیبایی اندیشه‌های مقدس آنان میگردد :

« هنگامیکه در جلو و پشت سر خود ، هیچکس را نمی‌بینم ، بطور قطع این تنهایی در جنگل مطبوع است - برویم ! من میخواهم در جنگلی که (بودا) آنرا ستوده است بروم ، زیرا در آنجا برای راهی که در تنهایی بسر میرد و آرزومند کمال نفس خویش است آرامش و آسایش آماده است من با اطمینان از رسیدن بمقصود میخواهم تنها داخل جنگل زیباشوم ؛ آنجا که محط آمال مبارزان مقدس و منزلگاه پیلان نیرومند است . در جنگل بر از گل (سیتا - ۱) در يك غار خرم کوه من میخواهم بدنم را بشویم و تنها راه بروم ؛ تنها ؛ بدون رفیق در جنگل وسیع و دلربا چه هنگام من بمقصود خود میرسم ؟ چه وقت من از گناه پاک میشوم ؟

« هنگامیکه در آسمان ابرهای طوفانی میگرد ، هنگامیکه سیلهای باران راههای فضا را پر میکند و راهب در يك حفره کوه مشغول تفکرو مراقبت است . آری ؛ خرسندی و سعادت با آنرا از این نمیتوان یافت ؛ در کنار رودخانه آراسته از گلها که حاشیه رنگارنگ جنگل آنرا زینت می - بخشد ؛ راهی خرسند نشسته و غرق در جهان اندیشه است ، خرسندی و سعادت با آنرا از این نمیتوان یافت »

این حالات جذبه و شهود راهبان بودائی از زن و مرد در داستا نها با تمام جزئیات تشریح شده است اما تعلیمات فلسفی و کلامی ا بواب مبهم معرفت النفسی یا خیالی بآنها میافزاید و گر چه این ملحقات حقیقت خارجی موضوعرا مشکوک میسازد ولی باز هم میتوان از اینگونه حوادث صورتی روشن و واضح ترسیم کرد .

بطور قطع قسمتی از این حالات در اثر تمرینهای ساده و تمرکز فکر بوده اما در عقل و احساس خللی حاصل نمیشده است ، در صفحات گذشته این کتاب پیدایش يك حالت دوستی و خیر خواهی و نیک اندیشی نسبت بتمام موجودات را مورد بحث قرار دادیم ؛ راهبانیکه در جنگل

می نشسته اند این اندیشه دوستی را در وجود خود متمرکز میساخته و برای آن تأثیر سحر آسانی مینداشته اند که اندیشه هر دشمنی انسان یا حیوان را خاموش و آرام میسازد - مراقبت و اندیشه دیگری نیز برای درك ناپاکی وجود داشته است ، برای اینکه راهبان با فکر خود در ناپایداری هر وجود جسمانی نفوذ کنند بقبر ستانی میرفته و در آنجا مدتی طولانی دقت خود را روی نمش ها و اسکلت ها و حالات مختلف گند زدگی و فساد آنها متمرکز میساخته و با خود چنین میگفته اند : « در واقع بدن من هم همینگونه و سر - انجامش چنین است ، بدن من از این سر نوشت رهائی ندارد »

البته گذشته از مراقبت ها و اندیشه های مذکور ، حالات جذبه و رؤیا مانند و توهم نیز در بعضی پدیدار میگردد و بر حسب ظاهر حتی تلقین بنفس و حالت هیپنوتیسمی نیز در بعضی افراد دیده میشده است . این راهبان استعداد و آمادگی بسیاری نیز برای این حالات داشته اند ، این مردان و زنان بانیرری اندیشه مذهبی ، خود را از شرایط معمولی زندگی خانوادگی آزاد ساخته بودند و گذشته از آثار مادی زندگی درویشی و آوارگی سلسله اعصاب آنان نیز بشدت تحریک میگشته و تمام این امور موجب میشده است که حالات غیرطبیعی و بیماری در آنان بوجود آید از اینجهت گوش و چشمشان صور و اصواتی را توهم مینموده و خیال میکردند (صور آسمانی) را می بینند (صداهای آسمانی) رامیشنوند .

میگویند (بودا) هنگامیکه در جستجوی دانش و کمال بود يك شعاع نورانی با صورتی بظنظر او آمد و با آنکه شعاع نورانی را اول دید و سپس صورتهائی بروی ظاهر شد ، در داستا نها از ظاهر شدن خدایان و شیطان بسیار سخن گفته میشود و معلوم میگردد که در واقع این توهمات و پیدایش صور خیالی حقیقت داشته است .

قسمتهائی که ذکر شد در زندگی مذهبی پیروان (بودا) بسیار کم اهمیت تر از (درجات چهارگانه مراقبت و تفکر) است که اغلب در متون کتب مقدسه تشریح شده است ، آنها را باید حالات جذبه ای دانست که در زندگی مذهبی غریبها نیز نظائری دارد ولی البته ساختمان وجودی هندی ها بیشتر آماده این امور است ، این حالت جذبه یکنوع بیخودی مداوم و

ممتدی است که جسم را تا سرحد سختی و صلابت بیخس میسازد ؛ حساسیت نسبت بمحسوسات خارجی از میان می‌رود یا بکمترین حد ممکن میرسد ؛ ولی در همین حال روح در لذتی ملکوتی فرو می‌رود ؛ راهبان در اطاعتی آرام و بیصدا و اغلب در جنگل (زانو ها در هم ؛ بدن راست و چهره حاکی از یک اندیشه دقیق) می‌نشسته و مدتی بسیار طولانی درسکون و آرامش بسر می‌برده اند و از آنچه وسیله پریشانی حواس بوده است مانند (لذت و تمایلات بد) و (بحث و مطالعه و خیال) و از شادی و رنج پرهیز میکرده اند سرانجام عمل تنفس آنان نیز معوق میمانده است باین معنی که از روی قصد و عمد برای کاهش آن تمرین مینموده‌اند تا جائیکه نفس کشیدن غیر محسوس میشده است باین ترتیب روح و فکر آنان (جمع ؛ پاک ؛ درست ؛ از ناپاکیها و گناهها آزاد ؛ قابل انعطاف ؛ آماده کار ، مطمئن و استوار و خالی از فتور و سستی میگردیده است و متوجه میشده اند که از اعماق رنج خیز این جهان هستی بالا آمده و بر فراز عوالم روشن و آزاد بال گسترده اند و در این حالت حقیقت جهانرا با شهود در مییافته اند

متصوفه و زهاد مسیحی گمان میکرده اند که راز جهان آفرینش را دریافته اند اما بودائیها چنین مینداشته اند که در ضمن این حالات با یک نگاه تمام گذشته نفس را در دوره های بیشمار تناسخ ارواح مینگرند و از خلال جهان ؛ موجوداتی را که در حال سیر و سفر بسر میبرند می بینند و راز مرگ و تولدهای جدید آنان را کشف میکنند و در فکر دیگران نفوذ مینمایند ؛ و حتی پیدایش نیروهای سحر آسا را نیز در این حالات میدانسته اند .

تمرینهای روحی دیگری نیز باین حالات جذبه که آنها را (جهانانا - ۱) مینامند وابسته است ؛ این تمرینها معمولا مقدمات حالات جذبه و وسیله تقویت آنهاست و در هر صورت تأثیرات هیپنوتیسمی و تلقین بنفس را نمیتوان بی اهمیت انگاشت ؛ در مکانی تنها و دور افتاده که از هر مزاحمی بر کنار بوده است ایوان گردد و مسطحی با خاک رس و برنگ روشن قرمز میساخته اند و در صورت نداشتن این وسیله از یک برکه آب یا یک

دایره آتشین یا چیزی مانند اینها استفاده میکرده‌اند ولی اشخاص با استعداد برای این کارها احتیاج باین وسائل نداشته‌اند مثلا ایوان گردبکه از خاک رس ساخته شده باشد یا یک فضای معمولی برای آنان کافی بوده است ، در هر صورت تمرین کننده در برابر شیئی مذکور می‌نشسته و آنرا گاهی با چشمهای باز و گاهی با چشمهای بسته مورد توجه و دقت قرار میداده است تا هنگامی که تصویر آن باصراحت در برابر او نقش بندد و باز و بسته بودن چشمها در آن تأثیری نداشته باشد ، و آنگاه که باین (انعکاس درونی) کاملاً چیره و مسلط میشده جای مخصوص را ترك میگفته و بجزیره خود میرفته و در آنجا بعمل تفکر و مراقبت مشغول میگرددیده است ، والبته بجای انعکاس اصلی که شیئی مورد توجه را با تمام خصوصیات و تقایص اتفاقی ارائه میدهد ؛ یکنوع (سواد یا عکسی از آن انعکاس) در ذهن نقش می‌بسته است و صورت یا سواد مذکور مانند انعکاسی که در آئینه و یا یک صدف صیقلی بوجود آید ؛ یا قرص ماه که ابرها را بشکافد و یا برندگان سفیدیکه پرده سیاه و تاریک شب را بدرند و با این وصف رنگ و شکلی نداشته باشند بوده است - در این حالات مخصوص (که تنها برای عده کمی بیش میسر نیست) روح ؛ خود را از هر قید و بندی آزاد احساس میکند و شایسته ارتقاء بدرجه عالی تفکر و مراقبت میدانسته است.

برای خاتمه دادن باین بحث یکنوع شهود وسیر وسلوک دیگری را نیز باید یاد آوری کنیم ، اینحالت نتیجه تجرید و انتزاع تدریجی فکر است که بمرور زمان خود را از کثرت عالم حوادث بیرون میکشد تا بیک حالت شهود ثابت و برتر از محسوسات و اندیشه های مجردی که کاملاً از جهان خارجی مادی دور است واصل گردد :

« همانگونه که این خانه (میگارا ماتا - ۱) از فیلهها و رمه‌ها و اسبها و مادیانها ، از نقره و طلا و از دسته‌های مردوزن خالی است ولی فقط یک معنی خالی نیست یعنی از وجود راهبان خالی نمیشد ؛ بهمین گونه ای (آنانادا) ، راهب از تصور انسان صرف نظر میکند و تنها بتصور جنگل میانبد . . . سپس مینگرد که عالم تصور او از اندیشه (قریه) و اندیشه

(انسان) خالی شده و تنها اندیشه (جنگل) در آن جایگزین است «
 راهب با عمل ذهنی (تجرید و انتزاع) از اندیشه (جنگل) هم میگذرد
 و تنها (زمین) را بدون تغییرات و خصوصیات سطح آن در نظر مجسم میسازد
 از این معنی هم ذهن سیربالاتری میکند و بتصور (مکان نامتناهی) و (عقل
 نامتناهی) و (سراب بودن همه عالم هستی و غیره) میرسد و باین ترتیب
 بتدریج بعالم (نجات) نزدیک میگردد ، بودائیا (حالت فنای عقل و حساسیت)
 را در عالیترین درجات تجرید و انتزاع قرار میدهند این حالت بیحسی و
 بیهوشی شبیه برگ و جمود و خواب است ، راهبی در حالی که پای درختی
 نشسته بود باینحالت و مقام صعود نمود ؛ چوپانان و دهقانان او را دیدند و
 چنین گفتند : «عجبا ! قابل ستایش است ! این راهب در همین حال مرده
 است . باید او را بسوزانیم » - کاه و چوب و تپاله برویش ریختند و آتش
 زدند ولی روز بعد ، بامدادان این راهب صحیح و سالم از حال تفکر و مراقبت
 بیرون آمد ، خردمندی (یعنی شناسائی آئین) و تمرین این نوع مراقبت ها
 و تفکر ها همواره کمک و تکیه گاه یکدیگرند :

« آنجا که خردمندی وجود نداشته باشد مراقبت و تفکر نیز وجود
 ندارد و آنجا که مراقبت و تفکر وجود نداشته باشد خردمندی نیز موجود
 نیست ؛ آنکس که تفکر و خردمندی در وجودش جایگزین شده است در
 حقیقت به (نیروانا) نزدیک است »

نظریه دیگری نیز که مربوط با آخرین منازل راه نجات است با نظریه
 (مراقبت و تفکر) انتشار و توسعه یافته است ، بموجب این نظریه مؤمنانی
 که نزدیک به هدف هستند بر حسب کم و بیشی تکامل و مقام قدس بچهار درجه
 طبقه بندی میشود (۱) .

۱ - طبقه اول یا - سوتا پانا - (Sotapanna) یعنی کسانی که در راه قدس
 و پاکی قدم نهاده اند و در مورد آنان چنین گفته اند : « بواسطه نابود ساختن
 علائق اینان در راه نجات وارد شداند و درجهانهای پست یعنی دوزخها
 جهان اشباح و جهان حیوانات از نو متولد نمیشوند و بنا بر این اطمینان دارند
 که نجات و تحصیل معرفت واصل خواهند شد .
 طبقه دوم یا - ساکادا گامی - (Sakadagami) یعنی کسانی که بیش

نظریه اخیر در متون کتب قدیمی موجود ولی بتدریج از اهمیت آن
 کاسته شده است و بعدها تنها باین قناعت ورزیده اند که در ارواح کسانی که
 تعلیمات (بودا) را گوش داده و میپذیرند دو حالت و دو نوبت متوالی تشخیص
 دهند یعنی در آغاز اندیشه (سنجی بودن عالم و جود) در آنان بیدار میشود
 « بموجب تعبیراتی که در کتب مقدس ذکر میشود ، پیروان (بودا) با شهود
 صرف و بدون خدشه این حقیقت را در مییابند که هر موجودیکه در معرض
 تولد قرار دارد ناچار در معرض مرگ و نابودی است » و در مرحله دوم
 تشخیص میدهند که چگونه سنجی بودن عالم و جود با رنجهایی که در پی
 دارد اساس و مایه اصلی هر موجود است ؛ آنکس که از این آگاهی بهره مند
 شد و در سلك رهبانیت مقاومت کرد و در کوششهای خود استوار ماند
 میتواند امیدوار باشد که آخرین گام را در راه مقصود برداشته و این نعمت
 نصیب او میشود که بوسیله قطع علاقه از موجودات خاکی روحش از علاقه
 بهستی آزاد میگردد ؛ این آخرین منزل و هدف کوششهای دینی یعنی نجات
 و عالم قدس است .

نظریه ای که برای مؤمنان چهار طبقه تشخیص میدهد بعدها ملحقات
 بسیاری پیدا کرده و در بحث های فلسفی و مدرسه ای درجات دیگری بدان
 اضافه گشته است که بحث در آن پایان پذیر نیست بنا بر این مانیز از ذکرش
 خود داری میکنیم ، بعلاوه وابستگی بیکی از طبقات چهار گانه هیچگونه
 اهمیتی در رهبانیت نداشته است ، زیرا فاصله هر شخص مؤمن از مقصد
 نهائی و قدس و کمال هر اندازه که آنرا کوتاه و خود را به هدف نزدیک فرض
 میکرده امری کاملاً شخصی و مربوط بخود وی و وجدانش بوده است و
 جامعه راهبان هیچگونه توجهی باین امر نداشته است و وصول به عالیترین
 مقام یعنی (نجات کامل) تنها برای راهبان میسر بوده است زیرا این مردم برای
 عشق بنجات خود علاقه بتمام موجودات خاکی را از دل بیرون کرده اند .

از یکدفعه در معرض تولد جدید نیستند
 طبقه سوم یا - آنا گامی - (Anagami) یعنی کسانی که در معرض تولد جدید نیستند
 طبقه چهارم یا - آرها (Arhat) یعنی عالیترین طبقه که عبارتند از
 وجودهای مقدس و عالی .

چگونه راهبان میتوانند این نکته را بپذیرند که با وجود ادامه روابط با دنیای خارج انسان میتواند از جهان و رنجهای آن رهایی یابد؟ معذک در این مورد عده از مؤمنان غیر راهب مستثنی هستند و اگر در زمان حیات و وصول بنجات برای آنان ممکن نباشد لا اقل در ساعت مرگ بمقتضای نجات میروند، یکنفر مؤمن غیر راهب و خردمند که آخرین افکار و اشتیاق های خود را متوجه ترک جهان خاکمی نماید بآرزوی خود می رسد:

« ای (مهانا - ۱) من بتو میگویم، میان یکنفر مؤمن غیر راهب که روحش بدرجه عالی نجات و اصل شده و یکنفر راهب که روحش از تمام آلودگیها پاک گردیده است امتیازی نیست، از لحاظ نوع نجات این دو بایکدیگر فرقی ندارند.»

در مقامی بسیار رفیع تر از طبقات چهارگانه وجودهای کامل (یعنی کسانی که فضیلت و مقام بودائی را تنها برای نجات شخص خویشتن حائز شده اند) جای دارند؛ این دسته از مردم معرفت نجات را در مکتب هیچیک از بوداهای جهانی تحصیل نکرده اند بلکه این آگاهی و معرفت مستقلا در وجود شخص آنان پیدا شده است؛ اما کمال و عظمتشان بدرجه ای نیست که بتوانند جهانیان را ارشاد کنند؛ در کتب مقدس بندرت از این (بوداهای شخصی - ۲) بحث میشود، این موضوع در میان جامعه راهبان در درجه دوم اهمیت قرار داشته است و ظاهراً چنین مینداشته اند که (بوداهای شخصی) اصولاً در دوره هائی میزیسته اند که (بودای جهانی) وجود نداشته و رهبانیتی ایجاد نکرده بوده است آنچه از این نظریه بر میآید آنستکه حتی در آن زمان که جهان از نعمت وجود (بودای جهانی) محروم است راه نجات برای مردم ثابت قدم و استوار مسدود نمی باشد ولی بعدها در این نظر تأکید بیشتری کرده و تصریح نموده اند که بوداهای شخصی تنها در دوره های مذکور یعنی دوره هائیکه بوداهای جهانی وجود نداشته میزیسته اند؛ اما این نظریه با فحواى قطعی متون کتب مقدس سیلانی موافق نیست زیرا در آنها از قول (بودا) چنین نقل می کنند:

۱ - Mahanama - ۲ . Bouddha . pacceka یا بودای شخصی در مقابل Sammasa, Bouddha یعنی بودای جهانی یا خدای انسان صورت

« در تمام جهان جز من کسی را نمیتوان یافت که بوداهای شخصی شبیه باشد » و ظاهراً از این موضوع چنین بر میآید که وجود این قبیل مردمان مقدس و کامل در زمان شخص (بودا) نیز مورد تصدیق قرار گرفته است.

بالاخره در مقامی بسیار عالتر از طبقات چهارگانه مؤمنان و در جایگاهی برتر از مقام و جوده های کامل و مقدس و بوداهای شخصی کسانی که جوهر عالی هر کمال در وجودشان مجسم است یعنی (فرخنده حالها، وجود های مقدس یا بوداهای جهانی) قرار دارند.

ممکن است خوانندگان از این موضوع تعجب کنند که چرا اکنون برای نخستین بار در این کتاب مسئله وجود (بوداها) را مطرح میکنیم و علاوه چرا در اینجا نیز آن را بعنوان يك مسئله فرعی که دنباله مسائل مهمتر است یاد مینمائیم - آیا مسئله وجود شخص (بودا) واقعاً يك مسئله فرعی است؟ آیا همانگونه که شخصیت مسیح اگر یگانه اصل و اساس عقیده و ایمان مسیحیت نباشد لا اقل یکی از اصول اساسی آنست در آئین بودائی برای شخص (بودا) چنین اهمیتی راقائل نیستند؟

شاید در هیچ موردی دو نهضت معنوی و مشابه بودائی و مسیحیت مانند این موضوع بایکدیگر اختلاف نداشته باشند، ممکن است رای نگارنده مخالف عقیده عمومی باشد اما در هر حال قطعی و صحیح است، آئین (بودا) را با تمام اصول و فروع ممکن است استوار و مطابق واقع دانست و در عین حال اعتقاد بشخص (بودا) را مسأله ای فرعی و خارجی انگاشت.

یادگار محو نشدنی زندگی خاکی (بودا)، ایمان بکلام او و حقیقت دانستن آن؛ اطاعت از آئین (بودا) و آنرا قانون اساسی انگاشتن تمام این عوامل بدون شبیه در وضع رهبانیت و زندگی و احساسات مذهبی راهبان تأثیر بسزائی داشته است اما آن جا که باید فرمول اصلی آئین (بودا) و مسئله بزرگی که تمام علم کلام بودائی پیرامون آن دور میزند یعنی مسئله رنج و نجات، مطرح شود، عقیده بشخص (بودا) از لحاظ اهمیت در درجه دوم قرار میگیرد و در ضمن بیان اصول مربوط بچهار حقیقت مقدس کلمه (بودا) را نمیتوان یافت.

آیا چگونه باید وضع مخصوصی را که مفهوم (بودا) در برابر افکار و اندیشه‌های اصلی آئین بودائی بخود گرفته است تعبیر نمود؟ بعقیده نگارنده کلید این معما را باید در تاریخ دوره‌های پیش از ظهور (بودا) یافت.

برای مثال آئین مسیح را مورد بحث قرار میدهم، اساس این آئین ایمان بخدا است و با حفظ همین ایمان در جهان توسعه یافته است - آیا پیروان این آئین راجع بعلم و پیشوا و سرمشق خود که باید از او تقلید کنند و در زندگی‌شان از هر جهت اهمیت فراوانی دارد چه اندیشه‌ای دارند؟ مسلماً چنین آئینی پیشوای خود را نمونه وانعکاسی از عظمت و شکوه خدای بسیار توانا و منبع خیرات می‌شمارد، عفو و رحمت الهی ممکن است بانسان زندگی جاودانی ببخشد؛ بنا بر این پیشوای بزرگ روحانی حکم واسطه را دارد و با وساطت او رحمت خداوندی شامل حال جهان انسانی میگردد و لذا جوهر وجود این پیشوا از نظر متافیزیک باندازه‌ای بلند مرتبه میشود که با ذات الهی متحد میگردد و اعمال و تمایلات او در اینجهان خاکی همچون اعمال و تمایلات خدای نجات دهنده نمودار میشود.

شرایطی که لازمه این تحول است برای (بودا) وجود نداشته است و بنا بر این در پیرامون شخص او پیش آمدهائی مانند آنچه راجع به مسیح گفته شد بوقوع نیبوسته است، اساساً پیش از پیدایش و حثت و جود و مسئله (اتمان) اعتقاد بخدایان قدیمی از میان رفته بود و وجود واحد و کلی (اتمان) نیز که در آرامش ابدی بسر میرده خدائی نبوده است که بواسطه شفقت و علاقه نسبت بنوع انسان در کار او دخالت سودمندی بنماید، بعلاوه اعتقاد به (اتمان) نیز باضعیف شده و یا بکلی از بین رفته بود فرمانروائی برجهانیکه آرزومند نجات است از خدا سلب شده وبعهدده قانون طبیعی علل و معلولات و پیوستگی جبری آنها واگذار شده بود و برای مبارزه با رنج و مرگ تنها انسان پای برجا و استوار مانده و وظیفه‌ای که بر عهده داشت تنها بکمک شناسائی قوانین طبیعت میسر بود که باید در برابر آنها وضعی بخود گیرد تا بتواند خویش را از محیط رنج خیز آنها خارج سازد.

عواملی که در تصور مذهبی مردم نسبت بشخص (بودا) تأثیر قطعی

داشته از مطالب بالا سرچشمه میگرفته است؛ (بودا) را نمیتوانسته اند یکنفر نجات دهنده الهی بیندارند و اساساً از جانب خدا انتظار نجاتی نداشته اند، زیرا معرفت نجات میبخشد (معرفت من مرا نجات میدهد) و بنا بر این (بودا) بایستی دانشمندی بزرگ و انتشار دهنده دانش در تمام جهان باشد، او هیچگونه برتری و تفوق ذاتی و طبیعی بر سایر موجودات ندارد بلکه تنها از آنها بزرگتر و در کوشش های خود نیرومند تر است ولی این امتیاز و مزیت مخصوص او است که راه مقصود را کشف کند و دیگران نیز چاره‌ای جز پیروی راهی که او نشان میدهد ندارند و بیک معنی میتوان گفت هر شاگردی که مستقیماً بسوی مقصد برود و بدان واصل شود (بودائی) همچون استاد خویش است، همانندی (بودا) و سایر نجات یافتگان باصراحت از متن عبارات زیر مفهوم میگردد:

«ای برهن، مرغی هشت، ده یا دوازده تخم میگذارد، روی آنها میخواهد، آنها را گرم نگاهداشته و مپهای جوجه شدن میسازد، حال هنگامیکه یکی از جوجه‌ها یعنی نخستین آنها با پنجه و یانوک خود پوست تخم را بشکند و سالم سر از آن برآورد، آن جوجه را چگونه مینامند؟ آیا بزرگتر از سایر جوجه‌ها است یا جوانتر از آنها؟»

ای (گوتامای) محترم «آن جوجه را ارشد جوجه‌ها مینامند زیرا عمرش بیشتر از همه آنها است»

پس ای برهن: «در میان موجوداتی که در نادانی بسر میبرند و گویا در تنگنای یک تخم مرغ مقید و زندانی هستند من قشر نادانی را شکسته‌ام، تنها من در جهان؛ خوشبختی را بچنگ آورده و شایستگی کامل برای (بودا) شدن پیدا کرده‌ام، پس ای برهن من ارشد و شرافتمندترین موجودات هستم»

(بودا) مردم را نجات نمیدهد بلکه بانان میآموزد همانگونه که او خود را نجات بخشیده است آنان نیز در نجات خویش بکوشند و اگر گفتار او را که عین حقیقت است می‌پذیرند نه از آنجهت است که او میگوید، بلکه در اثر گفتار وی معرفت و دانشی در وجود آنان بیدار میشود و روحشان را روشن میسازد.

اما از آنچه ذکر شد نباید چنین پنداشت که (بودا) در نزد پیروان و جامعه راهبان در حدود يك حقیقت انسانی و يك موجود خاکی تصور میشود و نباید چنین انگاشت که علم کلام بودایی در پیرامون وجود او هاله ای نورانی که روشنی بخش تمام جهانست تصور نمیکند؛ کشوریکه (بودا) در آن زندگی میکرده همچون زادگاه (سقراط) نبوده است؛ سر زمین هندوستان مانند (آتن) یعنی اقامتگاه (اریستفان - ۱) و (توسیدید - ۲) نبیاشد، اقلیم هندوستان یونان نیست که خدایان انسان صورت نتوانند بشکل آدمیان در روی زمین ظاهر شوند؛ دیدگان هندیها عادت داشته است در هر گام و در هر سلسله حوادث زمینی صورتهای خیالی نامتناهی تشخیص دهد، در این سرزمین مدتها نظر ها متوجه يك اندیشه میشده، همه چیز را بآن باز میگردانیده و خصلت بشری و خاکی آنرا در پس پرده ای خیالی و کلی و عمومی مستور میداشته است، در این قرن که فرضیه های مربوط برنج و نجات برای نخستین بار فکرها را بخود مشغول داشته ممکن بوده است اشخاصی مانند (یاجناوالکیا - ۳) و (ساندلیا - ۴) راقط مردمان خردمندی بدانند ولی بوداییها پیرامون متغیر و حدود وجود این قبیل موجودات را توسعه داده و نماینده یکنوع کلی میدانسته اند که در زمانهای معین و بموجب قانون ابدی جهان بصورت (فرخنده حال) ها، مقدسان و (بودا) های جهانی ظاهر میشوند.

از آنچه ذکر شد بضرورت این نتیجه گرفته میشود که علم کلام بودایی باید وجود واقعی تنها (بودای) تاریخی را بسط داده و تعداد نامحدودی (بودا) های گذشته و آینده تصور کند؛ بموجب این نظریه جهان گذشته را با واحد (هزارها سال) ولی روزگار آینده را با واحد، سال یا شاید روز ۱ - Aristophane مشهور ترین شاعر و کمدی نویس یونانی که در آرن پنجم پیش از میلاد میزیسته است:

۲ - Thucydide بزرگترین مورخ یونانی که در حدود (۴۶۰) پیش از میلاد متولد شده و در حدود (۳۹۵) وفات یافته است.

۳ - Yajnavalkya

۴ - Candilya

اندازه میگرفته اند و بنا بر این ممکن بوده است در این دوره محدود و کوتاه تنها يك وجود (نجات دهنده) فرض کنند که تمام پیشینیان ظهور این شخص را بشارت داده اند و بازگشت (رحمت) او باید دنیای آینده را پایان بخشد. ولی هندیها چنین نمیاندیشند، بلکه بعقیده آنان هیچ کرانه وحدی افق حیات جهان را محدود نمیسازد، آینده و گذشته هر دو نامحدودند. مردمان هندوستان با ارقام بسیار عظیم وحیرت آوری بزرگی عالم و در نتیجه کوچکی انسانرا بیان میکرده اند، جریان ابدی اشیا در خلال دوره های عظیم برقرار بوده است، موجوداتی پدیدار میشده و سپس برای دوباره پدیدار شدن ناپدید میگردیدند ولی آیا چگونگی میتوانسته اند آنچه را مرکز زمان و جهان خود میپندارند یگانه مرکز تمام ازمنه و تمام جهانها بدانند؟

در خلال تمام رفت و آمدها و قرنهایی که بر جهان میگذرد و از میان تمام این هستی تیره و تار کوششی برای وصول بنجات ودانش مشهود است. در زمانهای معین اشخاص مخصوصی بوسیله شایستگی هائیکه در ضمن وجودهای بسیار متعدد پیدا کرده اند نور این دانش را ادراک میکنند، این اشخاص (بوداها) هستند و بموجب نظام جاودانی و ثابتی باید وظیفه بودایی را انجام دهند، همه این (بودا) ها در نیمه شرقی هندوستان مرکزی دنیا میآیند و همه از خانواده دوطبقه از طبقات چهارگانه مردم هندوستان یعنی (برهنها) و (کشاتریا) ها هستند تمام این وجودهای مقدس هنگامی که زیر درختی نشسته اند معرفت مخصوصی را که وسیله نجات است درمیابند طول عمرشان مختلف و متناسب با دوره ای از جهانست که در آن ظاهر شده اند و آئینی که در جهان خاکی تبلیغ میکنند گاهی دوره ای کوتاه و زمانی بیشتر در روی زمین میماند اما دوره شریعت هر کدام معین و محدود است. (بودا) بشاگرد محبوب خود (آناندا) چنین میگوید: « ای آناندا آئین حقیقت پانصد سال دوام خواهد یافت » - سپس دوره آن شریعت پایان میرسد تا (بودا) ی دیگری ظاهر شود و از نو: « چرخ قانون را بکار اندازد »

اگر در زمانهای معین و در طول عمر نامتناهی جهان (بودا) ها

وجود داشته اند این اندیشه منطقی است که فرض کنیم در بیسط مکان که آنهم مانند زمان نامتناهی است (بودا) هائی وجود دارند ؛ متون قدیمی کتب مقدس راجع بوجود (بودا) ها دردنیاهای و جهانهای دور از یکدیگر بحث تفصیلی نکرده و زود از این موضوع میگذرند اما ذوق و سلیقه هندی نظریه ذیل را پذیرفته است :

« در جهانهاییکه فاصلهشان از ما بسیار بلکه نامتناهی است همین مبارزه‌ای که در روی زمین ما برای رسیدن نجات مشاهده می‌شود وجود دارد »

(بودا) میگوید : « شاگردان من نه اکنون و نه در آینده سیار دور ممکن نیست در جهانهاییکه متعلق بیک منظومه هستند دو وجود مقدس و دو (بودا) ی جهانی در یک زمان وجود پیدا کنند »

ولی آیا از همین گفتار نمیتوان نتیجه گرفت که در جهانهایی که متعلق بمنظومه‌های دیگر هستند و از جهان ما مستقل و جدا میباشند پیروزی دانش و روشنائی بر نادانی و تیرگی درست همانند نعمتی است که در زیر درخت (اورولا - ۱) ، در روی زمین ما نصیب (بودا) گردیده است ؟

امید است خوانندگان گرامی ما را از بحث در جزئیات و صفات مخصوصی که متکلمین بودائی بوجودهای مقدس و (فرخنده حال) ها و (بودا) های جهانی نسبت میدهند معاف دارند ، و بنا بر این از ذکر ده نیروئی که مخصوص (بودا) است و سی دو علامت خارجی وجود او صرف نظر نموده سعی میکنیم بشرح صورتیکه بموجب تصور مؤمنان شامل تمام این کمالات یعنی تصویر نیروی عالی ؛ دانش عالی ؛ آرامش عالی و شفقت عالی است پردازیم .

در اینمورد بیان مطلب را بتون کتب مقدس وامیگذاریم :

(بودا) میگوید : « توانا و دانای مطلق من هستم ، من کاملاً و بدون هیچ عیب و آلودگی چنانم ، من همه چیز را ترك گفته‌ام ؛ هیچ میلی در وجود من نیست ، من نجات یافته‌ام ، معرفت و دانشی که تحصیل کرده‌ام از دیگری فرانگرفته‌ام چه کسی را میتوانم استاد خود بدانم ؟ من استاد

ندارم ؛ هیچکس را بامن نمیتوان سنجید ، در تمام جهان وحتى در آسمانها ماندنی برای من نیست ؛ من (وجود مقدس) جهانم . استاد عالیقدرم ، تنها من بودای کامل هستم ؛ شراره ها در وجود من خاموش شده است ، من به (نیروانا) رسیده‌ام »

(کاکانا) چنین میگوید : « فرخنده حال کسی است که با خود خرمی و شادی می‌آورد و آنرا منتشر میسازد ؛ حواس او آرام است ؛ روحش آرام است ، او وجود عالیقدریست که پیروزمند گردیده و بر خود مسلط است ؛ آرامش بسیار در وجود او دیده میشود او قهرمانی است که در مبارزه با خود پیروز گردیده و مراقب خویشتن است ، غنان حواس خود را در اختیار دارد »

« فرخنده حال برای نجات عده ای بسیار ، برای خرمی و شادی عده ای بسیار برای شفقت نسبت بجهانیان ، برای ترقی و نجات خدایان و انسانها ظاهر میشود »

(بودا) های گذشته اینگونه ظاهر شده‌اند و (بودا) های آینده همین گونه ظاهر خواهند شد . آیا ظهور متوالی آنان را پایانی است ؟ آیا روزی فرا میرسد که پیروزی در جهان کامل گردد و تمام موجودات (بساحل دیگر) و نجات‌واصل شوند ؟

مؤمنان دوره های اول بمسائل مربوط بآینده کمتر توجه داشته معذک کاملاً از آن روی گردان نبوده‌اند ، در داستان وفات (بودا) قطعاً زیراکه خدای (برهما) هنگام وارد شدن وجود مقدس (بودا) در (نیروانا) سروده‌است چنین میخوانیم :

« در تمام جهانها ، تمام موجودات روزی لباس هستی جسمانی را از تن بدر میکنند ؛ امروزهم شاهزاده پیروزی ، استاد عالیقدر جهان ، وجود نیرومند و کامل (بودا) در (نیروانا) داخل شد »

پس بنابراین همه موجودات زمانی به (نیروانا) خواهند رسید . آنگاه چه میشود ؟ پس از آنکه موجودات جاندار که در معرض رنج بردن میباشند از عالم هستی رخت بر بستند آیا (سانخاراها) بجریان خود ادامه میدهند و تا ابد جهانها پدید میآیند و ناپدید میشوند ؟ یا آنکه چون قوه دراکه و وجدان که میتواند جهان هستی را در خود منعکس کند ناپود

گردید جهان (سانخارا) ها نیز ویران و منهدم میگردد؟ آیا این (نیروانا) که جهان محسوس در اعماق آن فرو میرود جهانی واحد و کل جهان است؟

این قبیل سئوالات بیهوده است زیرا:

« فرخنده حال این مطالب را فاش نساخته است؛ این موضوعها برای نجات مفید نیست و در زندگی مقدس برای قطع علاقه از موجودات خاکی؛ برای نابود ساختن میل، برای وصول بآزادی و آرامش و دانش و (نیروانا) فایده ای ندارد و باین دلیل فرخنده حال آنها را فاش نساخته است»

پایان قسمت دوم

قسمت سوم
رهبانیت پیروان (بودا)

انتظامات و مقررات انضباطی

آئین و عقیده‌ایکه پیروان (بودا) را بیکدیگر میبوست بیان کردیم اکنون بشریح قانون و نظام خارجی که طرز رفتار و انضباط مذهبی را بزندگی جامعه راهبان تحمیل میکرده است میپردازیم :

آنچه بنظر میرسد از آغازکار زندگی راهبان بودائی بمسوجب انتظامات و قوانینی مرتب و منظم گردیده است ؛ برای اینکه شخص تازه واردی بعنوان عضو جامعهٔ رهبانیت پذیرفته شود لازم بوده است برطبق انتظام و قانونی انجام وظیفه نماید ؛ انتظام و انضباط رهبانیت راهی را که هرفردی از راهبان باید تعقیب کند قدم بقدم و بتفصیل معین میکرده است چون رهبانیت خود را معلم و مرکز نظم و انضباط میدانست بمسوجب ترتیب و عمل معینی مراعات اصول خانقاهی رامراقبت میکرد .

بنابراین از آغازکار ؛ زندگی رهبانی تابع مقررات و نظامنامه هائی گردید و اینموضوع نیابستی مارا بشگفتی آورد زیرا این مطلب عکس العمل و دنبالهٔ يك مسلک و مذهب جزمی است که دستورهای آن قاطع بود و تکامل و پیشرفت در آن فرض نمیشد این عکس العمل یعنی رهبانیت بودائی چیز تازه‌ای نیست زیرا عین آثار مشخصه قرنیکه آئین بودائی در آن رواج کامل یافت و عوامل تاریخی که ظهور آنرا ایجاد کرد بر حوادث و کیشها و رهبانیت های نظیر آن نیز مقدم بوده و علت آنها محبوب میشده است ؛ فرقه‌های رهبانی که عموماً بامذهب رسمی معمول مخالفت داشته و قبل از (بودا) یا معاصر او بوده اند و همچنین مبدأ و سرچشمهٔ مشترك همهٔ این فرقه ها (یعنی کیش برهمنی) در عین اینکه نظریه‌ها و عقاید جزمی ایجاد کرده ، نظام و قواعد اخلاقی زندگی مذهبی را نیز بایک سلسله تشکیلات و سازمانهای آماده ای بوجود آورده بودند . بنابراین آئین بودائی جز اقتباس و گرفتن آنهاکاری نداشت ؛ باینوصف تشکیل و پیدایش نظامات

رهبانی و ترتیبات کلیسایی که ظاهرآگمان میرود فوری انجام گرفته آنی و بدون زحمت نیز نبوده است ، در متون کتبی که مقررات و قواعد زندگی رهبانی ثبت گردیده است علائم محققى میتوان یافت که بوسیلهٔ آنها وجوه و دوره‌های باستانی و نوین از نظر بسط مقررات رهبانی از یکدیگر تمیز داده میشوند ، و آنچه در این زمینه میتوانیم بیابیم بشرح و ترتیب زیر است :

در آغاز بکرشته اصول و تعلیماتی بوجود آمده است که هنگام پیدایش هلال ماه و یا ماه تمام در آسمان ؛ جامعهٔ راهبان مرتب آنها را در (مجالس اعتراف) میسروده‌اند ؛ عبارات و اصطلاحات آنها همواره یکسان بوده و راجع بهریک از اصول و تعلیمات درجهٔ تقصیری را که راهب در اثر رعایت نکردن آن اصل مرتکب میشود معین میکرده‌اند ، واقعاً ممکن است این (مجموعهٔ قدیمی مدافعات) که تحت عنوان (پاتیمکها - ۱) باقیمانده است و اساس مجموعهٔ قواعد فقهی بودائیهها است از زمان شخص (بودا) مانده و مربوط بجلسه های باشکوه اعتراف و استغفاریکه او خود با شاگردانش برپامیداشته‌اند باشد ؛ پس از آن در کتب مقدسه آثار تازه‌تری دیده میشود که بخوبی میتوان تشخیص داد چگونه در روزگاران بعد احتیاج موجب شده است که با انتظامات و مقررات جدید تصمیم‌ها و اصولی را که در (پاتیمکها) موجود است کاملتر سازند ولی جرأت نکرده‌اند اساس این مجموعه و جمله‌های مقدس و قدیمی آنرا تغییر دهند بنابراین آنرا بدون تغییر و دخالت باقی گذاردند و تصمیم گرفتند در تفسیرهایی که برای آن مجموعه نوشته شد و در رساله‌های معین دیگر فصلی راجع بتجدید نظر در قواعد فقهی و تکمیل آنها بنگارند این نکته را نیز باید تذکر داد که در موردیکه تخطی و سرپیچی مخصوصی در (پاتیمکها) صریحاً گناه شمرده نشده بود در تعیین مجازات برای آن مردد نیماندند ولی خود را مجاز نمیدانستند که آنرا با عبارات ثابت (پاتیمکها) بیان کنند بلکه لغات تازه‌ای استعمال کردند و اشکال جدیدی از محاکمات انتظامی برای پاداش گناهها و سرباز زدن از مقررات بکار بردند و بنابراین تحقیقات نگارنده

در بسط و توسعه اصول و قواعد و نظامات رهبانی دوره‌های میتوالی صریحتر و روشن‌تری تشخیص میدهد تا در آئین و علم کلام بودایی.

اما اگر این اصل را مسلم فرض کنیم که هیئت شاگردان بودا (یا اقلاً اعضاء مخصوصی که برای این وظیفه برگزیده شده بودند) بوظیفه قانونگزاری عمل کرده‌اند جامعه رهبانیت نیز از لحاظ نظری و علمی، در موضوع قانون‌گزاری خود را کمتر از آنان خیره و بصیر و شایسته نمینداشته است.

در نظر بودائیان حق وضع قوانین برای جامعه رهبانیت منحصر بشخص (بودا) است، او امر و نواهی در نظر مؤمنان در صورتی ارزش دارند که (بودا) شخصاً آنها را ذکر کرده باشد و باوفات استاد هرگونه امکان و حتی هر نوع احتیاج بوضع قوانین تازه ازین رفته است و جامعه رهبانیت جز عمل کردن و تاتوضیح و تفسیر تعالیم و قوانین (بودا) وظیفه‌ای ندارد؛ تعالیم و قوانین نیز همچون آئینی است که (بودا) عرضه داشته است و جامعه رهبانی باید آنرا حفظ کند ولی هیچگونه بصیرت و شایستگی برای بستر ساختن و بسط آن ندارد: «رهبانیت آنچه را (بودا) مقرر نداشته است مقرر نمیدارد و آنچه را او مقرر داشته است نسخ نمیکند بلکه نظامات و مقررات را همانگونه که استاد مقرر داشته است میپذیرد و نسبت بآنها ثابت قدم میماند»

بموجب داستان مشهور؛ این تصمیم را هیئت مذهبی که اندکی پس از وفات (بودا) تشکیل گردید اتخاذ نمود، و از این موضوع چنین نتیجه میشود که بودائیان تمام مقرراتی را که در متون کتب مقدس مسطور است حتی آنهاییکه بطور قطع مربوط بزمان بعد از او است قوانینی میدانند که از طرف شخص (بودا) وضع شده است، نتیجه نامعقولیکه از این مطلب بدست میآید، ولی تصور میکنند با عقل و استدلال بآن رسیده‌اند اینستکه بودائیان سعی کرده‌اند بقواعد و مقرراتیکه خود ساخته و پرداخته‌اند صورت مخصوص و مقدس زمان قوانین (پانیمکها) را بدهند و بدون هیچ تردید آنها را تعلیمات شخص (فرخنده‌حال) و (بودا)ی مقدس بحساب آورده‌اند. باید دانست که در هندوستان اندیشه و وجدان مذهبی بسیار نیرومند تراز اندیشه و وجدان تاریخی بوده است: «بیقیدی کاملی که همیشه مردم هند در

موضوع مسائل ادبی و تاریخی نشان داده‌اند موجب شده است که اصطلاح جدید (وجدان تاریخی) را استعمال کنیم»

اگر خوانندگان بخاطر داشته باشند در بعضی ازفصول مربوط بقواعد و آئین بودائی مشخصات و صفات عجیب و غریبی ذکر کردیم که در نتیجه آنها ادراک عقیده بودائی و راه یافتن بآن مشکل میگردید؛ در کتابهای قدیمی نیز که راجع بدستورها و مقررات نوشته شده عین آن شگفتی‌ها و غرائب مشهود است؛ در اینجا و آنجا بکثرت ظرافت و ریزه‌کاری و ظرافت مخصوص و خستگی ناپذیری برای پسندیدن و عشق بهتر و شمردن و ردیف کردن تعداد بسیاری از اندیشه‌ها و افکار مجرد دیده میشود، هیچ‌گونه دستور و قانونی که از زندگی حقیقی اقتباس شده باشد تا در زندگانی بکار رود و مورد استعمال قرار گیرد نمیتوان یافت، همه اندیشه‌ها مبهم بوده و عبارتند از موشکافیهای در بحث و مباحثات مدرسه‌ای که جنبه عملی ندارند ولی معمولاً بساده‌ترین اشکال و صور ادا میشوند، در همه موارد طرح موضوع و طرز جمله‌بندی و بیان یکسان است؛ از این قبیل: «در آن هنگام که فرخنده‌حال در فلان یافلان مکان جای‌گزین بود، فلان یافلان بی ترتیبی پیدا شد، اشخاصی که این بی نظمی را شنیده بودند متغیر شده و بالحنی ملامت آمیز چنین زمزمه میکردند: چگونه راهبانی که پیرو فرزند (ساکیاها) هستند ممکن است بدینگونه، و مانند مردمان عیاش و هوسران خود را فراموش کنند؟ یا مانند مردمان کافر و بی‌ایمان رفتار نمایند؟»

برادران راهب نیز که سخنان مردم را میشنیدند خشمناک میشدند و بالحنی ملامت آمیز چنین زمزمه میکردند:

«چگونه فلان یافلان شخص مقدس اینگونه خود را فراموش میکند؟» سپس موضوع را بسمع (بودا) میرسانند او جمع شاگردان را احضار میکرد؛ اندکی آنانرا ملامت مینمود و سپس دستور خود را باین ترتیب ابلاغ مینمود: «من دستور میدهم که فلان یافلان کار بایستی عمل شود یا نشود، کسیکه فلان عمل را انجام دهد خود را در معرض فلان یا فلان عقوبت قرار داده است»

صرفظنر از تنوع سیمای گناهکارانیکه در این قبیل داستانها دیده

میشود و رفتارشان همواره موجب دخالت (بودا) میگردد این نوع داستانها همواره یکنواخت تکرار میشود:

اگر موضوع، سوء استفاده از نیکوکاری اشخاص مقدس و افشاء باشد گناهکار معمولاً یکی از برادران مقدس میباشد، اگر شهوترانی و عیاشی موضوع لغزش و گناه باشد معمولاً عامل آن (اودایا - ۱) ی مقدس است اما درازترین طومار گناهها بدون شك مربوط به (کاباجیا - ۲) ها میباشد؛ (کاباجیا) ها شش نفر راهبی هستند که در همه بدیها زیانکاریها متحدند، بموجب بیانیۀ (بودا) (کاباجیا) ها همیشه وسیله تغییر دادن و منحرف ساختن تعلیمات (بودا) را جستجو میکنند و یا اگر مطابق آن تعلیمات هم رفتار کنند شرارت و خبیث طینتی از خود نشان میدهند مثلاً اگر (بودا) راهبان دستور دهد، برای پاک کردن دندانها جوانه های بعضی گیاهها را بکار برند، (کاباجیا) ها شاخه های قطور و دراز درختها را بدست بگیرند و راهبان تازه وارد را با آنها میزنند؛ اگر گناهکاری باید برای محاکمه در برابر انجمن حاضر شود (کاباجیا) ها اعتراض ها میکنند و باین ترتیب محاکمه انتظامی را فلج میسازند؛ هر وقت راهبان آبهای کثیف بزنان راهبه میریزند (کاباجیا) ها عامل و محرک این کار زشت هستند؛ خلاصه در تمام متون موبوط بمقررات خاقاهی (تعداد این متون بسیار است) (کاباجیا) ها بعنوان مجرمین بزرگ یاد شده اند که در هر لحظه در بدیها و شرارتهای کشفیات و ابتکارات جدیدی دارند و هر دفعه که بدستور (بودا) دادگاه مذهبی تشکیل میشود مورد مؤاخذه و سرزنش قرار میگیرند البته ممکن است در این نوشته ها گاهی خاطرۀ واقعی بدکارها و خطاهای فلان یا فلان شخص (که بمنزله بزرگ درگله است) ذکر شده باشد اما بطور کلی تذکر این نکته لازم است که از روی این حالات و نکات انضباطی نمیتوان صورت صحیح زندگی جاری و عادی جامعه راهبان را دریافت زیرا آنچه را از این راه استنباط میشود؛ بهمان نسبت میتوان درست دانست که بتوانیم مثلاً (استیکوس - ۳) غلام مشهور (دیگست - ۴)

را نمونه کامل يك غلام رومی بدانیم.

مقررات رهبانیت باین ترتیب از میان تعداد بسیاری از گناهها و جرم های انضباطی که در کتب مذهبی ذکر شده بطور تصادف مطمح نظر و مورد توجه قرار گرفته است اکنون نظر نگارنده اینست که آنها را فهرست مانند در جدولی کلی جمع آوری کند.

رهبانیت و قلمرو رهبانان - مقررات ورود و خروج

حلقۀ شاگردانیکه باشتاب پیرامون (بودا) فراهم آمد (مانند سایر اجتماعات رهبانی که در آن زمان در هندوستان بسیار بوده است)، در آغاز مطابق اصول و قواعد برهمنی که بموجب آنها روابط میان استاد و شاگردان روحی اومعین میگردد تشکیل شد از همانندی لغات و کلمات که در آئین برهمنی و کیش بودائی برای بیان و توضیح این روابط بکار میرود میتوان شباهت آنها را نتیجه گرفت.

جوانی که برای فرا گرفتن (ودا) میخواست خود را در اختیار یکی از برهمنان قرار دهد نزد او حاضر میشد و چنین میگفت: «من برای آموختن آداب مذهبی آمده ام من میخواهم يك دانشجوی دینی باشم» آنگاه استاد رشته (طناب) برهمنی را بر او میافکند عصاره بدستش میداد و بوسیله این کلمات وضع يك دانشجوی دینی را برای وی روشن میساخت: «تویکنفر دانشجوی دینی هستی، آب بیاشام، خدمت را انجام بده، هنگام روز نخواب، فرمانبردار استاد باش، کتاب مقدس (ودا) را بیاموز» این تشریفات کامل همانند وضعی است که داستان بودائی تشریح میکند.

(بودا) پیش از رسیدن بمقام معرفت آنگاه که برای یافتن دانش مربوط بنجات در تنکاپو است نزد راهنمای معنوی خود (اوداکا - ۱) حاضر میشود و باو چنین میگوید: رفیق، میخواهم بر طبق آئین و مقررات تر زندگی يك دانشجوی دینی را برای خود اختیار کنم»

(اوداکا) باین درخواست تن در میدهد و رابطه آن دو که باین ترتیب برقرار میگردد عیناً با بیانات مخصوص زبان برهمنی تعبیر میشود و آن عبارتست از رابطه میان (اکاریا - ۲) یا استاد و (آنتواسن - ۳) یا شاگرد

همینطور است وضع (بودا) هنگامیکه بعد ها بنوبت خود استاد میگردد و نخستین شاگردان خود را میپذیرد ؛ داستانها در اینمورد از زبان (بودا) چنین نقل میکنند : « ای راهب ؛ نزدیک بیا آئین حقیقت بخوبی ابلاغ شد در عالم دانشجوئی زندگی کن تا هر رنجی برای تو پایان یابد

باین ترتیب رهبانیت (بودا) تا هنگامیکه زندگی دراز استاد ادامه داشت ؛ منظره استاد و شاگردانی را نشان میدهد که با اصول برهمنی ، اینکدیگر پیوستگی داشته اند ولی پس از وفات (بودا) شاگردانش در قسمت بزرگی از سر زمین هندوستان پراکنده شدند و در جاهای مختلف جامعه ای از راهبان تشکیل دادند که استاد و رهبر معین و مشهودی نداشت و هر یک از این جامعه ها آئین و قانونی را که (بودا) تعلیم داده بود استاد غیر مشهود و غائب خود میپنداشت زیرا (بودا) در هنگام وفات بشاگردان خود چنین گفته بود : « شما خود چراغ هدایت و پناهگاه خویش باشید ، ملجأ و پناه دیگری نجوئید ، حقیقت چراغ هدایت و پناهگاه شما باشد ؛ ملجأ و پناه دیگری را نجوئید » و باین ترتیب آنچه را (تثلیث بودائی) نامیده اند یعنی قوای مقدس سه گانه ای را که راهب جدید بایر و غیر راهب باید ضمن تشریفات رسمی پناه و ملجاء خود اعلام دارد رسمیت و ثبات یافت : « بودا - آئین بودا رهبانیت بودا » در اینجا ————— ر حسب تضادف (ولی نه تضادفی که کاملاً از اندیشه و تفکر عاری باشد) بفرضیه ای بر خورد میکنیم که هیچ اصلی در داستانها آنرا تأیید نمیکند و نمیتواند استوارش سازد خلاصه مطلب آنکه بعقیده نگارنده فرمول این سه حقیقت (تثلیث بودائی) و توجه بآن تا زمانیکه شخص (بودا) در اینجهان خاکئی میزیسته مورد نظر نبوده است ، اما تغییراتی که در اثر وفات استاد در رهبانیت بوجود آمد با پیدایش این تثلیث کاملاً مربوط است ، بدیهی است تا هنگامیکه (بودا) در این جهان میزیست بطور طبیعی شخص او و آئینی که تعلیم داده بود پناه و ملجاء گروندگان بحساب میآمد و در زمان حیات استاد پناه و ملجاء بودن شاگردان معنی نداشت ولی وفات استاد وضع را تغییر داد و از آن ببعد رهبانیت تنها نماینده اندیشه ای بحساب میآمد که سابقاً در شخص (بودا) مجسم بود و تنها نشانه حقیقتی بود که میتوانست نجات بخشد از آنگاه ببعدهر کس

میخواست از حقیقت و نجات سهمی داشته باشد باید رهبانیت را نیز پناه و و ملجأ خود داند .

هر کس در هنگام پناه بردن بآئین بودائی باید این سخنان را که (فرمول) کیش بودائی نامیده شده است ادا کند ، این فرمول یکنوع اظهار عقیده است شامل سه قسمت و در مرتبه چهارم نیز قسمت دیگری بدانها اضافه میگردد و آن عبارتست از اعلام این نکته که شخص تصمیم گرفته است اصول و قواعد زندگی مقدس را پیروی کند - متن فرمول چنین است :

« با ایمانی پاک من میخواهم به (بودا) پناه برم ، او ؛ فرخنده حال وجود مقدس ، دارای معرفت ؛ دانشمند مبارک نفس و بودای بزرگ است ، او از تمام جهانها آگاه است ، همانگونه که مردم گاوهای نر را رام میکنند او انسانها را تربیت و آرام میسازد ؛ او معلم خدایان و انسانها و بودای فرخنده است »

« با ایمانی پاک من میخواهم بآئین (بودا) پناه برم ؛ فرخنده حال آئین خود را بخوبی ابلاغ کرده است ؛ این آئین با تحقق و یقین کامل بیان شده است و پذیرفتن آن طول زمان لازم ندارد ؛ باید فقط بجویای حقیقت گفت (بیاو بنگر) ، این آئین انسان را بنجات راهنمایی میکند و خردمندان آنرا درست شناخته اند »

« با ایمانی پاک من میخواهم برهبانیت (بودا) پناه برم ؛ رهبانیت فرخنده حال با رفتار خوب و صحیح روزگار میگذراند ؛ رهبانیت فرخنده حال با رفتار راست و صحیح روزگار میگذراند ، رهبانیت فرخنده حال با رفتار مطابق حقیقت روزگار میگذراند ، رهبانیت فرخنده حال با رفتار مطابق عدالت روزگار میگذراند ؛ چهار زوج و هشت طبقه از گروندگان رهبانیت را بوجود میآورند (مقصود درجات مختلف قدس است) بدین ترتیب رهبانیت فرخنده حال سزاوار فداکاریها ، تقدیمیها و صدقات است و شایستگی آنرا دارد که دستها را در برابرش بعلامت احترام بلند کنند ، رهبانیت فرخنده حال بلندترین جایگاه این جهان خاکئی است که در آن میتوان بنیکو دری پرداخت »

« بموجب اصول و قواعد راستی و درستکاری ، بموجب اصولی که

مقدسان آنها را دوست میدارند، بموجب اصولی درست و تمام که آلوده نشده و دست نخورده‌اند، بموجب اصولی که باجیزی آمیخته نگردیده و آرایش و تزویر در آنها راه نیافته است، بموجب اصولی آزاد و بیقید که خردمندان آنها را ستوده‌اند، آری بموجب اصولیکه انسانرا بعالم تفکر و اندیشه میکشانند من میخواهم رفتار کنم»

بنابر آنچه گفته شد (رهبانیت) وجه مشترك وحد جامعی است که مطلوب و منظور عموم راهبانیتکه بر فراز بسط زمین پراکنده میباشند و در اندیشه بودائیهها مقام مقدس و عظمتی نظیر مقام شخص (بودا) دارد؛ اما در واقع اگر (رهبانیت) باین مفهوم کلی و عمومی فرض شود وجود مشخصی ندارد؛ زیرا نام (رهبانیت) را بر یکمده راهبانیکه در یک صومعه زندگی میکنند نمیتوان اطلاق کرد بلکه باید آنرا در مورد صوامع و جوامعی که در یک قلمرو وسیع وجود دارند بکار برد، گروندگان و اشخاص مقدس مجاز بوده‌اند از خیرات و مبرات و وجوه بریه (بجامعه راهبان چهار ناحیه جهان، بحاضران و غائبان) تقدیمی و هدیه بدهند، و باین ترتیب هر راهب (یا راهبان حاضر در یک ناحیه) برای پذیرفتن هدایا و اداره اموال و صدقات نمایندگان مجاز جامعه رهبانی (چهار ناحیه جهان) محسوب میشده‌اند ولی این نکته را نیز باید دانست که (رهبانیت)؛ بطور کلی؛ اداره دائم و مرتبی برای رتق و تق امور و انجام دادن کارهای مربوط نداشته و تصمیم گرفتن یا انجام دادن کاری بنام جامعه رهبانی یا (رهبانیت) غیر ممکن بوده و خلاصه رهبانیت صورت قانونی (شخصیت حقوقی) نداشته است.

بدیهی است در نتیجه این وضع مشکلات بسیاری باید پیدا شده باشد و چنین هم بوده است؛ تعداد شاگردانیکه پیرامون (بودا) گرد آمدند بسرعت رو فزونی نهاده و یک نیروی عظیم مذهبی بوجود آمد، راهبان دوره گرد بودائی در تمام خطه هندوستان (و پس از زمان کوتاهی) در خارج از حدود این کشور در جنگلها و قصبهها رفت و آمد میکردند؛ وعظ و تبلیغ مینمودند و صدقه میخواستند بنابراین (جامعه رهبانی چهار ناحیه جهان حاضران و غائبان) چه فعالیتی میتواند برای اداره کردن و ترتیب منافع عمومی بنماید؟ برای انجام دادن این وظیفه بکراه بیشتر وجود نداشت و

آن عبارت بود از ایجاد یک نیروی عظیم مرکزی و تأسیس یک اداره مذهبی که تمام امور مربوط برهبانیت در آن متمرکز باشد (۱) ولی بعکس در قوانین مذهبی و رهبانی قدیم کمترین توجه و کوششی برای ایجاد چنین سازمان و نیروئی مشهود نیست مرکز ثقل تمام فعالیتها و احکام خانقاهی راهبان تنها محیط کوچک برادرانی بود که در یک ناحیه بسر میبردند بنابر این در زندگی بیا بانگردی این راهبان فقیر و در میان رفت و آمدهای دائمی آنان (که تنها سه ماه فصل بارانی قطع و متوقف میشد)، طبیعاً جامعههای رهبانی و افراد خانقاهها با یکدیگر برخورد و آمیزش پیدا میکردند،

۱ - پس از وفات (بودا) هیچیک از شاگردانش بعنوان جانشین استاد شناخته نشد؛ این موضوع را در قسمت اول این کتاب یادآوری کردیم و در اینجا نیز بذکر یکی از مواردیکه این مسئله مطرح شده است میپردازیم. در آن هنگام، (آناندا) ی مقدس در (راجا گاه) مسکن داشت. . . . فرخنده حال تازه داخل (نیروانا) شده بود، پادشاه (مگده) بنام (اجاناسانو) پسر (ودهی) از ترس پادشاه (پاجتا) شهر (راجا گاه) را تقویت و حصار بندی میکرد؛ وزیر وی که اداره امور را بعهده داشت از (آناندا) چنین پرسید:

عالیجناب (آناندا) - آیا راهب مخصوصی هست که (گوماتا) ی بزرگ در حق وی چنین گفته باشد: «پس از وفات من این راهب پناه و ملجأ شما است؟» و شما او را بتوانید پناه و ملجأ خود بدانید؟

(آناندا) در پاسخ گفت: خیر

وزیر پرسید: آیا جامعه رهبانی یایکمده از قدمای راهبان راهب مخصوصی را اختیار کرده و در حق وی چنین گفته‌اند: «پس از وفات فرخنده حال این راهب پناه و ملجأ ما است؟»

(آناندا) باز هم گفت: خیر

وزیر پرسید: عالیجناب (آناندا) اگر ملجأ و پناهی ندارید چگونه اتحاد و پیوستگی شما محفوظ میماند؟

(آناندا) گفت: ای برهن ما از داشتن ملجأ و پناه محروم نیستیم، ما همه یک پناه داریم و آن آئین (بودا) است.

هر روز تغییرات جدیدی پیدامیشد، امروز عده مخصوصی از راهبان با یکدیگر آمیزش داشتند و فردا عده دیگر؛ امروز یک راهب و فردا راهبی دیگر در میان برادران راهب نفوذ و تأثیر کامل داشت، در اداره کارهای عمومی راهبان برای قانون کلی و دائمی و منطق جایی باز نبود.

آیا در زندگی این جامعه بزرگ مذهبی کارهایی اتفاق نیافتاد که مستلزم نظم و ترتیب مخصوص و قانون کلی و دائمی باشد؟ باید دانست انجمن راهبان یک ناحیه در مورد بحث‌ها یا نزاعهایی که میان راهبان اتفاق نیافتاد تصمیم مخصوصی میگرفت، اما انجمنهای دیگر مجاز بودند در عین این موارد تصمیمهای دیگری اتخاذ کنند و هیچگونه قدرت عالی وجود نداشت که اختلاف نظر افراد یک جامعه راهبانی را مطابق قانون معین و ثابتی بصلح و آرامش مبدل کند و یا میان نظرهای مخالف جامعه های مختلف راهبانی قضاوت کند و آنها را با یکدیگر سازگار سازد.

البته میتوان فرض کرد که در دوران نزدیک بزمان وفات (بودا)؛ قدرت و شخصیت شاگردانیکه بشخص استاد بسیار نزدیک بوده‌اند از بروز و ظهور اختلاف عقیده و نفاق در میان پیروان جلوگیری کرده و مانع جدائی آنان و مخالفتشان با یکدیگر گردیده باشد، اما وضع و حالی که متکی بقدرت شخصی یا شخصیت چند نفر افراد محدود باشد و بر پایه تشکیلات و سازمانهای اساسی و قانونی استوار نگردد مانع انحلال و اختلاف نمیتواند بود و بلکه مایه اساسی اختلاف در آن وضع و حال خود موجود است، متون کتب مقدسی که در پایان قرن اول پس از وفات (بودا) نگارش یافته بصراحت حاکی از هرج و مرج و اختلافاتی است که در آن هنگام در میان جامعه راهبان حکمفرما بوده است، احساس عمیق ملال و رنجی که باعث تجزیه و اختلاف داخلی برادران راهب گردید و همچنین بی‌لباقتی کاملی که موجب شد نتوانند این اختلاف و بدبختی را پیش‌بینی کنند در کتب مقدس منعکس است؛ در فصل مشخص و معینی در این کتب از اختلافات جامعه راهبان بحث میشود: هر جا صحبت از زندگی مذهبی بمیان می‌آید، بدترین گناهما و سخت‌ترین عقوبتها برای کسانی معین شده است که موجب این اختلاف‌ها و نفاقها شده‌اند، در این فصول مؤثرترین بیانات و مهیج‌ترین سخنانرا

از زبان (بودا) خطاب بشاگردان و پیروان نقل میکنند و آنانرا دعوت میکنند که با یکدیگر با حسن تفاهم رفتار نمایند و حتی در مورد لزوم، صرف نظر و چشم پوشی و اغماض توصیه میشود تا بدین وسایل از ایجاد اختلاف و نفاق میان افراد جامعه راهبان جلوگیری شود.

نقصی که در مؤسسات و تشکیلات راهبانی دیده میشود در هیچ مورد بارزتر از آنجا نیست که بخواهند با یک تحقیق سطحی وسیله جبران آنرا فراهم آورند، مقصود از این مطلب مجالس مشاوره ایست که داستان باستانی بودائیه برای آنها اهمیت بسیاری قائل شده است، کتب مقدس از این نوع مجالس مشاوره دو مجلس را یاد آوری کرده است؛ نخستین آنها چند ماه پس از وفات (بودا) در (راجاگها) بر پا شد و منظور این بود که مجموعه آیرسی از تعلیمات و مقررات و اصول (بودا) راجمع - آوری و تدوین نمایند، مجلس دوم بنا بر قول مشهور صد سال بعد از وفات (بودا) در شهر (وزالی) تشکیل شد و علت تشکیل آن اختلاف نظر و مشاجره راجع ببعضی بینظمی‌ها و ناشایستگی‌ها بود که عملاً در میان راهبان این شهر رواج داشت؛ بر حسب ظاهر روایات وجود انجمن (راجاگها) سند تاریخی ندارد، اما اهمیت جنبه تعلیمی که پایه و اساس تصور مشروع آنست برای ما کمتر از اصل موضوع نیست، پس از وفات (بودا) دسته بزرگی از پیروان او در شهرستان (کوزنیارا) اجتماع کردند و خواستند سخنان استاد را مرتب و مدون سازند و آنها را برای مبارزه با هر فرد کافر یا بدعت‌گزاری بعنوان سلاحی قاطع بکار برند، تصمیم گرفته شد پانصد نفر از راهبانیکه معروف بقدس و تقوی هستند مأمور انجام این وظیفه مهم‌گردند و در شهر (راجاگها) اجتماع کنند، راهبان حاضر در جلسه پانصد نفر را انتخاب کردند و بموجب تصمیم آنان پانصد نفر راهب برگزیده باید فصل باران را در (راجاگها) بسر برند و در این مدت راهب دیگری نباید در این شهر منزل کند، باین ترتیب انجمن برقرار شد و نظم و ترتیب و متن کتب مذهبی بوسیله این پانصد نفر پیشوا تثبیت گردید؛ اما اگر سؤال شود که ضامن اجرائی و جنبه قانونی و رسمی مصوبات این انجمن چیست؟ باید گفت؛ هیچ یعنی در حقیقت این انجمن جز اجتماعی

از راهبان که در (راجاگاها) اقامت گزیدند چیزی نیست و اهمیت بیشتری ندارد بموجب تصمیمی که در (کوزنیارا) گرفته شد عده‌ای از اشخاص مؤثر و نافذالکلام در (راجاگاها) جمع شدند و بموجب همان تصمیم نیز باقی راهبان که اجازه سکونت در این شهر را نداشتند از آنجا دور شدند ؛ اما همه این امور چیزی را عوض نکرد و تغییری نداد ، کنگاشها و تصمیمهای این انجمن جز مباحثات و کنگاشهای يك صومعه و یا جامعه رهبانی محلی که صومعه و جامعه رهبانی محلی دیگری آنرا وجود آورده و بنیاد نهاده است چیزی نبود و در حقیقت کلیسا و جامعه مذهبی کارهایی انجام نداده است که متکی بقدرت (رهبانیت چهار ناحیه جهان) باشد ، داستان بودائی نیز باین موضوع متوجه بوده و اظهار نظر کرده است .

پس از بیان یافتن انجمن (راجاگاها) ؛ راهبی بنام عالیجناب (پورانا - ۱) که در انجمن شرکت نداشت وارد این شهر شد ، بعضی باو چنین گفتند : « پورانای عزیز ، پیشوایان قوم ، یاسا و قانون آئین و انتظامات رهبانی را تثبیت نمودند ، تو نیز این یاسا را بپذیر » - (پورانا) در پاسخ چنین اظهار داشت : « رفقا ، پیشوایان قوم ، بسیار خوب یاسا و قانون آئین و انتظامات رهبانی را تثبیت کردند ، اما من میخواهم بآنچه خود از فرخنده حال شنیده و دریافته ام پای بند باشم » ، پیشوایان قوم پاسخی باین راهب ندادند یعنی نمیتوانستند پاسخی بدهند زیرا هر فرد حق داشت تصمیمات انجمن (راجاگاها) را هرگونه میخواهد تلقی کند (و در رهبانیتی که سازمانش اینگونه باشد) این حق را هیچکس نمیتوانست از وی سلب کند .

ممکن است فرض کرد نیروی تشکیلات و یا قدرت بعضی شخصیت های نیرومند تامدتی این عیب اساسی را جبران کند (یا با شتاب تصور شود که چنین باشد) اما اگر راهنمای نیرومندی موجود نبوده و مقررات و اصول جز برای محیط محدود یک خانقاه عملی نباشد ناچار منتهی بتایج نامطلوبی میگردد و بتدریج بروخامت آن نتایج افزوده میگردد .

در آئین بودائی نیز از همین جهت اختلاف نظرهای عمیق پیدا شد و انشعابها و اختلافاتی که ظاهر گردید هیچگاه رفع نشد ، مقاومت آئین

بودائی در برابر کیش برهمنی که در آغاز با هجوم و حمله پیروزمندانه همراه بود بتدریج ضعیف شد ، و نشانه‌های این ضعف و ناتوانی که با تقص اساسی تشکیلات خانقاهی بودائیان بی رابطه نبود ظاهر گردید ، بالاخره هر چند پس از يك مبارزه طولانی ؛ کیش بودائی از زادگاه خود رخت بر بست و در آنجا اثری از خود باقی نگذاشت و در محل ظهور خویش نا بود گردید ولی بعقیده نگارنده آنچه از ظواهر قواعد و اصول باستانی جامعه راهبان بودائی آشکار و یا در درون آنها پنهانست از پیشرفت تاریخی آئین نجات در روزگار آینده بصراحت حکایت میکند .

ورود در سلك رهبانیت معمولا برای همه ممکن بوده است ؛ در این جهان خاکی رنج بوجود همه سنگینی میکند همه مردم در پیچ و خم راههای تغییر ارواح و تناسخ گرفتارند ؛ نجات از رنج که (بودا) آنرا وعده داده است برای تمام کسانی که میخواهند آئین او را بپذیرند با ید ممکن و سودمند باشد ، (بودا) در آغاز کار خود این سخنان را ادا کرده است : « باب ابدیت بر روی همه کس گشوده باد ، آنکس که گوش شنوا دارد ، سخن حق را بشنود و بدان بگردد »

اما در عمل برای پذیرفتن در سلك رهبانیت ناچار بوده اند حدود و مقرراتی وضع کنند ، بدیهی است که پذیرفتن اشخاص عاجز یا کسانی که بیماریهای سخت داشته اند یا جنایتکاران خطرناک در سلك رهبانی ممنوع بوده است ؛ بطور کلی بعضی طبقات معین نمیتوانستند اند در سلك رهبانیت داخل شوند ، این طبقات کسانی بوده اند که پذیرفته شدنشان در مذهب بحقوق سه دسته اشخاص زیان وارد میساخته است ؛ اول اشخاص صبیکه خدمت پادشاه را بعهده داشته اند و مخصوصاً سربازان بهیچوجه در سلك رهبانیت پذیرفته نمیشدند زیرا پذیرفتن آنان تجاوزی بحقوق لشکر پادشاهی محسوب میشده است ، دوم بدهکاران و اشخاص مدیون و غلامان نمیتوانستند اند در سلك راهبان داخل شوند زیرا پذیرفتن آنان تجاوزی بحقوق طلبکاران و اربابانشان بحساب میآمد ؛ سوم پسران که بدون رضای پدر و مادرشان در سلك رهبانی پذیرفته نمیشدند و اصولاً بچه‌ها شایستگی ورود در رهبانیت را نداشتند ؛ بچه‌ها از بانزده سالگی بعنوان طالب و جوینده (نوچه) و از

بیست سالگی بیالا بعنوان عضو رسمی پذیرفته میشده اند (۱)
 تشریف و یا اجازه یافتن (۲) برای انجام اعمال مذهبی دو درجه دارد ،
 یکی درجه دانی یعنی مقدماتی که آنرا (پراباجا - ۳) یعنی (عزیمت و آغاز)
 گویند و دیگری عالی که آنرا (اوپاسامپادا - ۴) یعنی (انجام و وصول)
 مینامند ، (عزیمت) عبارتست از ترك مذهب قدیم و بیرون آمدن از سلك
 پیروان آن ، اعم از آنکه شخص از مردم عادی و عرفی یا از یکی از فرقه‌های
 رهبانی غیر بودائی باشد ؛ (وصول) عبارتست از وارد شدن در سلك و
 دایره (بیخو - ۵) ها یعنی اعضای رسمی رهبانت بودائی ، در زندگی
 خصوصی شخص (بودا) نیز (عزیمت) وی یعنی ترك زاد و بوم کاملاً از (وصول)
 او که عبارتست از فراگرفتن دانش نجات (این مرحله با ایجاد رهبانیت
 مصادف و همزمان است) مشخص و جدا میباشد .

سالهای میان دو درجه تشریف و اجازه یافتن برای اعمال مذهبی یعنی
 هنگامیکه داوطلب هنوز بسن بیست سالگی نرسیده است دوره تهیه و کار
 آموزی نامیده میشود ؛ اگر سابقاً داوطلب جزء فرقه رهبانی دیگری باشد
 دوره کار آموزش عبارتست از یکدوره چهار ماهه ، اما کسانیکه عضو
 جمعیت های مذهبی نبوده اند و با انتظامات داخلی صوامع رهبانی آشنا
 نیستند در این دوره مانند سایر برادران (زاهدان پیرو فرزند ساگیاها)
 بحساب می آیند ولی پیش از آنکه بدرجه عالی تشریف مذهبی نائل شوند
 در جامعه رهبانی عضو حقیقی (بیخو) محسوب نمیشوند و گاهی ممکن است
 برای جدائی و انفصال دو درجه موجبات مذکور موجود نباشد و بنابراین
 هر دو درجه باهم داوطلب اعطاء میگردد .

۱ - مبدأ این سالها آغاز تولد نیست بلکه آغاز پیدایش فکر و
 شعور است .

۲ - Ordination یعنی تبرک و تشریف خاصی که بموجب آذروحائی
 بزرگ بتازه وارد ها (نوچه ها) اختیار و اجازه میدهد اعمال مذهبی را
 انجام دهند .

۳ - Prabbajja ۴ - Oupasampada ۵ - Bhikkhou

اندکی پیش همانندی پذیرش يك مؤمن بودائی را در سلك رهبانیت
 با پذیرش يك برهمن جوان در خانه استادش بیان کردیم ؛ اکنون لازمست
 نزدیکي و همانندی نخستین درجه از درجات دو گانه تشریف (اجازه یافتن
 برای انجام اعمال مذهبی) در کیش بودائی و یکی از تشریفات مخصوص
 آئین برهمنی را مورد توجه قرار دهیم (مقصود اینستکه توضیح دهیم چگونه
 يك برهمن در سلك زهاد و راهبان دوره گرد و فقیر درمی آید) در کتاب
 (مانو - ۱) چنین مسطور است :

« در آن هنگام که برهمنی پدر خانواده متوجه میشود پوست بدنش
 چین و چروک پیدا کرده و موهایش سپید شده است ، در آن هنگام که فرزند
 فرزندش را می بیند ، آنگاه باید بسوی جنگل بشتابد ، آنگاه باید از
 خوردن غذاهائی که در دهکده معمول است و از هر گونه لوازم خانوادگی
 چشم پیوشد و آنها را پشت سر نهد ، آنگاه باید زنش را بیورش بسپارد
 و بسوی جنگل بشتابد یا بازنش بدانجا رود برهمن باید وظیفه فدا -
 کاری خود را در برابر (پراباجاتی - ۲) انجام دهد و از تمام دارائی خود
 بمنظور این فداکاری صرف نظر کند ، علاقه مقدس را در درون خویش محفوظ
 دارد و باین ترتیب خانه را ترك گوید »

برای اینکه برهمن کانون خانواده را ترك گوید و بصورت زاهدی
 بدون عائله و مسکن در آید باید تصمیم بترك خانه (عزیمت) گیرد ؛ از این
 جهت ترك خانه در نظر بودائیها نخستین شرط پذیرفته شدن در رهبانیت و
 اولین وسیله تغییر زندگی عادی بزنگی راهبانه است (ترك خانه بمنظور
 زندگی بدون خانه)

ترك خانه اساساً عمل يك جانبه است باین معنی که شخص تارك و
 (عزیمت) کننده شخصاً این تصمیم را میگیرد و با جامعه رهبانیت هیچگونه
 ارتباطی ندارد و هر فرد راهبی که زودتر از او وارد سلك رهبانی شده و

۱ - Manou کتاب قوانین یا یکی از کتب مقدس هندیها که آئین

برهمنی در آن تشریح شده است و اطلاعات گرانبھائی را نیز از تمدن (آریاها)
 از آغاز سکوت آنان در دره رود گنگ حاوی است .

۲ - Prajapati یا خدای مهربان

رسماً جزء راهبان محسوب شود میتواند اظهار عقیده و اعتراف و او طلب را بپذیرد .

داوطلب لباس زرد بتن میکند ، موهای سروصورت را میتراشد و با کمال ادب در برابر راهب یا راهبان سه دفعه چنین میگوید :

« من (بودا) پناه میبرم ؛ من بآئین (بودا) پناه میبرم ، من برهبانیت (بودا) پناه میبرم »

سپس باید داوطلب تازه وارد رسماً عضو حقیقی جامعه رهبانی گردد و برای این موضوع تشریفات و آئین پذیرش مخصوصی که در سابق یاد کردیم (اوپاسامپادا) معمول بوده است ، این پذیرش بر خلاف قسمت اول جنبه رسمی دارد و دارای تشریفات است که باید مطابق قواعد و اصول معین و رسمی در برابر جامعه راهبان و با شرکت آنان معمول گردد ؛ صورت خارجی این تشریفات هرچه بیشتر ساده بوده است ، تمایل رهبانیت قدیم چنین بوده است که در انجام دادن تشریفات آنچه باید گفت با کمال اختصار ادا شود و اعمال و کارها باصراحت و دقت کامل برگزار گردد و بیش از این چیزی نمیخواسته است در این مورد بهیچوجه نشانه شکوه و جلالتی که بر حسب عادت و معمول از اعمال و تشریفات مذهبی ملل انتظار می رود و هیچ تقمه و نوائی که موجب احساس و هیجان اندیشه عمیق مذهبی گردد نمیتوان یافت ، ولی بجای آنها دقت و موشکافی و حزم و دور اندیشیهائی که جامعه رهبانیت پیش از پذیرفتن یک عضو جدید بکار میبرد مشهود است و این موضوع با سبک و سلیقه هندوها کاملاً مطابقت دارد ، داوطلب با کمال احترام در برابر شورای راهبان بسوی زمین خم میشود دو دست خود را بیکدیگر متصل کرده به پیشانی مینهد و چنین میگوید :

« ای مقدسان من از جامعه رهبانیت در خواست پذیرش دارم ، من درخواست میکنم جامعه رهبانیت مرا تا مقام شایستگی برای عضویت خود ارتقاء دهد و سرافراز سازد و من علاقه مند گردم ، ای مقدسان برای دومین و سومین بار من از جامعه رهبانیت در خواست پذیرش خود را دارم ، من درخواست میکنم جامعه رهبانیت مرا تا مقام شایستگی برای عضویت خود ارتقاء دهد و سرافراز سازد و من علاقه مند گردم »

سپس از داوطلب سلسله سئوالاتی بشرح زیر بعمل میآید :

« آیا متوجه هستی چه میگویم ؟ توجه کن ؛ زمانی رسیده است که باید راست و درست سخن گوئی ؛ اکنون من آنچه باید میپرسم ، آنچه را که هست تو باید بگوئی : « هست » و آنچه را نیست باید بگوئی ؟ « نیست » آیا بیماریهای ذیل دچار شده ای ؟ :

برص ؛ سلعه ، یبسی ، ضعف قوای عمومی ، بیماری صعب العلاج ؛ آیا موجود انسانی هستی (۱) ؟ آیا صاحب اختیار خود هستی ؟ آیا قرض نداری ؟ از پدر و مادر خود اجازه گرفته ای ؟ آیا سن تو به بیست سال تمام بالغ شده است ؟ کشکول صدقه و لباس های لازم را داری ؟ نامت چیست ؟ معلمت چه نام دارد ؟ »

اگر پاسخ تمام پرسش های بالا کافی باشد پیشنهاد اعضای مجلس مشاوره که منتهی بپذیرفتن داوطلب میگردد سه دفعه در برابر جامعه راهبان تکرار میشود :

« ای مقدسان توجه فرمائید ، شخصی که در برابر شما حاضر است میل دارد بعنوان شاگرد یکی از مقدسان در جامعه رهبانی پذیرفته شود از موافقتی که در این مقصود خار راه او است آزاد است ؛ کشکول صدقه و لباسهای لازم را دارد ، این داوطلب بعنوان شاگردی یکی از رهبانان درخواست پذیرش دارد ، امید است جامعه رهبانی با پذیرفتن این داوطلب بعنوان شاگردی یکی از رهبانان موافقت کند ، هر کس از مقدسان که با پذیرش این داوطلب بعنوان شاگردی یکی از رهبانان موافق است خاموش باشد و هر کس مخالف است صحبت کند » پس از آنکه این جمله ها سه دفعه تکرار شد ، اگر هیچ اعتراضی بعمل نیامد داوطلب پذیرفته شده است :

« این شخص را جامعه رهبانی بعنوان شاگردی یکی از راهبان میپذیرد و عضو خود میداند ؛ عقیده جامعه رهبانی چنین است و از اینجهت همه خاموشند و هیچکس سخن نمیگوید ؛ من چنین استنباط میکنم »

پس از پذیرفته شدن داوطلب ، برای تعیین ثبت دقیق تاریخ ورود

و سابقه او، سایه را اندازه میگیرند (یعنی ساعت پذیرفته شدن را معین میکنند) و تاریخ دقیق را اعلام میدارند و سپس چهار اصل و قانون زهد و پارسائی راهبان را که باید تازه وارد؛ درزندگی خارجی خود بکار بندد بشرح زیر باو میآموزند :

آنکس که برای زندگی رهبانی و دوره گردی خانواده را ترک گفته است باید از خرده ریزه هائی که از راه گدائی بدست میآورد تغذیه کند، لباس او باید از تکه پاره هائی باشد که جمع میکنند ؛ جای آسایش وی باید در جنگل و پای درختها باشد، دوی او باید از ادراک گاوها باشد .

ولی اگر مؤمنان غیر راهب برای داوطلب تازه وارد خوراک و پوشاک و مسکن و دارو تهیه کنند پذیرفتن آن ممنوع نیست ؛ اما آنچه را باید بعنوان حالت طبیعی و منظم زندگی رهبانی بشگرد و بپذیرد صفت پارسائی و زهد این نوع زندگی است .

بالاخره بدوطلب تازه وارد منہیات چهارگانه مهمی که جزء وظایف اصلی زندگی رهبانیت میآموزند ؛ سرپیچی از این اصول چهارگانه موجب میشود که بدون قید و شرط او را از جامعه رهبانی اخراج کنند :

« برای يك راهب منظم برقراری رابطه شهوانی حتی بايك حیوان ممنوعست ؛ ؛ راهبی که با موجودی رابطه شهوانی داشته باشد راهب نیست و شاگرد (فرزند ساکیاها) نمیباشد ، همانگونه که اگر سر مردی را قطع کنند با تنه خود نمیتواند ادامه حیات دهد ، راهبی که با موجودی رابطه شهوانی داشته باشد راهب نیست و شاگرد (فرزند ساکیاها) نمیباشد ، بنابر این ای راهب باید در تمام دوره زندگی از این کار خود داری کنی .

« برای يك راهب منظم قصد ربودن و دزدیدن مال غیر ممنوع است حتی اگر آن مال ساقه علفی باشد ، راهبی که بقصد ربودن يك (پادا-۱) یا بیش از يك (پادا) از مال غیر را بدون اجازه او تصاحب کند راهب نیست و شاگرد (فرزند ساکیاها) نمیباشد - همانگونه که برگ قشنگی که از ساقه جدا شده است ممکن نیست دوباره سبز گردد ، راهبی که بقصد

ربودن کمتر از يك (پادا) یا باندازه يك (پادا) یا بیش از يك (پادا) از مال غیر را بدون اجازه او تصاحب کند راهب نیست و شاگرد فرزند (ساکیاها) نمیباشد بنابراین ای راهب باید در تمام دوره زندگی از این کارها خود داری کنی . « برای يك راهب منظم قتل عمدی هر موجود ممنوع است ؛ حتی اگر آن موجود مورچه یا کرمی باشد ؛ راهبی که از روی عمد يك موجود انسانی را از حیات محروم سازد (حتی اگر این عمل با سقط جنین صورت گیرد) راهب نیست و شاگرد فرزند (ساکیاها) نمیباشد ؛ همانگونه که سنگ بزرگی را اگر دو قطعه کنند دیگر نمیتوان آن دو را بیکدیگر پیوست ، راهبی نیز که تا آخر .

« برای يك راهب منظم خود ستائی و افتخار از داشتن يك کمال مافوق انسانی ممنوع است حتی اگر در این مورد باین حد قناعت کند که بگوید : من با میل و اراده در حجره محقری تنها زندگی میکنم .

راهبی که با سوء نیت و از روی حرص ؛ بدروغ و غلط از داشتن کمال ما فوق انسانی خود ستائی کند ، خواه خود ستائش مربوط بحالت مراقبه و جذبہ یا توجه بعظمت روح و راه نجات و یا ثمره نجات باشد راهب نیست و شاگرد فرزند (ساکیاها) نمیباشد ، همانگونه که يك درخت خرما که سرش را شکسته اند ممکن نیست از نو بروید راهبی نیز که . . . تا آخر »

آموختن و ابلاغ این منہیات چهارگانه پایان تشریفات پذیرش محسوب است و هیچگونه آداب دیگری غیر از آنچه ذکر شد موجود نیست ، از تن هیچیک از اعضاء قدیمی جامعه ای بیرون نمیکنند تا تن تازه وارد را با آن بیوشانند ؛ هیچگونه ارتباط معنوی میان مؤمنان قدیم و جدید بر قرار نمیگردد ؛ هیچ رمز و سری در پشت پرده علامات مخصوص مذهبی پنهان نیست در حقیقت عمل پذیرش يك کار قانونی و رسمی جامعه رهبانی است نه يك کار عرفانی و اشراقی و اسرار آمیز تا در شخصیت داوطلب تازه وارد نفوذ کند و آنرا بسط و توسعه دهد و نتیجه این عمل معقول و در عین حال ساده اینست که برای قطع و لغو ارتباط هائیکه اینگونه در میان جامعه رهبانیت و داوطلب تازه وارد حاصل میشود از طرف هیچیک از دو طرف هیچگونه مغالفتی ابراز نمیگردد ، اگر از تازه وارد کوتاهی یا تقصیری بزرگ

مشاهده شود و مخصوصاً اگر منہیات چهارگانه ای را که در هنگام پذیرش باو آموخته اند مرتکب گردد وظیفه و حق جامعهٔ رهبانی آنستکه خود را از وی جدا ساخته و دور نگاهدارد؛ از طرف دیگر راهبی که بزندگی عادی و معمولی متمایل شود میتواند بمیل خود از سلك رهبانی خارج گردد و جامعهٔ رهبانی هیچ کوششی برای نگاهداری او ننماید. (ترك اعمال رهبانی و شناختن ناتوانی خود) بهتر از (باقیمانندن در سلك رهبانی و گناه کردن) است، آنکس که میگوید: (من بفکر پدر خود هستم) یا (در اندیشهٔ مادر خود هستم) یا (در اندیشهٔ زوجهٔ خود هستم) یا در (اندیشهٔ شاد ما نپها و بازیها و خوشیهای روزگار قدیم خویش میباشم) میتواند بزندگی معمولی برگردد و بازگشت او بزندگی عادی مجاز است و هیچ مانعی ندارد، جامعهٔ رهبانی او را آزاد میگذارد؛ اما بهتر آنست در برابر شهادی که سخنان او را بشنود و بفهمد ارادهٔ خود را مبنی بر ترك (بودا) و آئین ورهبانیت وی اعلام دارد، بازگشت وجدانی او از رهبانیت هیچگونه کینه و دشمنی بهار نمیآورد؛ و اگر بخواهد ممکن است بعنوان پیروی غیر راهب یا نو آموزی داوطلب، روابط خود را با رفقای مذهبی قدیم محفوظ دارد آنان او را طرد نمیکنند، ممکن است این آزادی نامحدودیکه راهبان برای ترك رهبانیت از آن برخوردارند زیانهای را موجب شود، و چنانکه معروف است در دوران ما باعث سوء استفاده های بزرگ شده است، معدلك در پاکی و لطافت اخلاقی زندگی رهبانی تأثیر نیکویی دارد و سودش بر زیانش مچیربد اگر این اصل را هم بحساب نیاوریم که جامعه رهبانی؛ هیچ وسیله الزام آوری نداشته است که اعضاء خود را با زور نگاهدارد اساساً هیچ امری با روح و فکر بودائی مانند فشار و اخبار در این مورد مخالفت ندارد، هر کس میتواند راهی را که قدرت یا ضعف طبیعتش، شایستگی یا نا شایستگی زندگی گذشته اش ایجاب میکرده است تعقیب نماید؛ درهای جامعه رهبانی بروی همه کس باز بوده است اما هیچگونه تحریک و شتاب و تعصب اشخاص مردد را بورود در آن مجبور نمیساخته و افراد ضعیف و مضطرب را از بازگشت بزندگی عادی مانع نمیشده است.

دارائی - خوراك - پوشاك - منزل

اجتماع مرتب و منظم راهبان را (جامعهٔ درویشان) نیز مینامیدند، و در میان وظایف آنان فقر و درویشی بلا فاصله پس از زهد و ریاضت قرار داشته است و وجه تسمیهٔ آنان نیز همین است؛ از آنگاه که راهبانی در هندوستان وجود داشته اند و ضمناً چنین بوده است، یکی از متون بودائی که تاریخ تدوین آن معاصر با اوائل دورهٔ رهبانی است راجع به برهمنان تا ترك دنیا چنین میگوید:

«آنان از فرزند و دارائی و پیشرفت در اینجهان قطع علاقه میکنند دوستی این امور را از دل میرانند زیرا علاقهٔ بفرزندان علاقه بدارائیت و علاقهٔ بدارائی علاقه بترقی و پیشرفت در اینجهان است و در هر حال در هر يك از آنان علاقه وجود دارد.»

راهب بودائی از هرگونه دارائی و مالکیت خود را برکنار میدارد، ولی هیچگونه عهد و پیمان رسمی و مذهبی وظیفهٔ فقر و درویشی را باو تحمیل نمیکند بلکه تنها موضوع (ترك خانه برای پرداختن بزندگی بی سامان) باعث میشود که حقوق مالکیت و رابطهٔ زنا شویی خود بخود از میان برود مالکیت را همچون زنجیری گران و بندی سخت میدانسته اند که روح انسان را در حال اسارت نگاه میدارد و مانع پیشرفت او در راه آزدایش میگردد در این مورد چنین گفته اند:

«زندگی در درون خانه واقعاً اسارت و قید است، يك حالت و وضع پلید و نا پاکی است، آزادی در ترك خانه است»

«چون انسان از هرگونه دارائی قطع علاقه کرد باید از محیط خانه دور گردد - ما؛ ما که، هیچ دارائی نداریم با خرسندی و شادی بسیاری بسر میبریم؛ همچون خدایان نور و روشنائی؛ بهره ما شادی است.»

«همانگونه که پرنده در هنگام پریدن جز بالهایش چیزی با خود نمیرد يك راهب نیز بلباسی که بر تن و غذائی که در درون دارد قناعت میکند، بهر جا رود گنج توانگری و دولت را همراه دارد»

رفع نیازمندی های مختصری که بسبب شرایط اقلیمی هندوستان برای راهب یا جامعهٔ رهبانی پیش بینی میشود آسانست؛ خوراك و پوشاك و منزل و داروی بیماران، تنها چیزهاییست که جامعهٔ رهبانی از سخاوت و

جوانمردی پیروان غیر راهب انتظار دارد، این نیازمندیها ثابت است و بدانها چیزی افزوده نمیشود، بسیار کم اتفاق میافتد که راهبان زیاده بر اینها چیزی بخواهند، جز این اشیاء مختصر و ناچیز که از نیازمندی های اولی انسان محسوبند، فرقه رهبانی یا شخص راهب نباید چیز دیگری را مالک باشد فرقه رهبانی مالک مزارع، غلامان؛ اسبها و رمه ها نبود و حق نداشت این قبیل ثروتها را داشته باشد؛ بزراعت نمیپرداخت و اجازه نمیداد دیگران نیز برفع فرقه زراعت کنند: «بموجب فرمول قدیمی اعترافات راهبی که زراعت کند یا دیگران را باین کار وادارد خود را در معرض گناه و عقوبت قرارداده است»؛ اما آنچه مخصوصاً برای افراد و برای فرقه ممنوع و حرام محسوب میشد گرفتن طلا و نقره بود؛ نیکوکارانیکه میخواستند براهبان هدیه دهند ولی بجای نیازمندیهای آنان بها و پول آنها را بردارند مبلغ را بکاسبان و صنعتگران میپرداختند تا راهبان آنچه را لازم داشتند از آنان بگیرند؛ از مواد (قانون و نظام رهبانیت) راجع براهبانیکه طلا و نقره پذیرند و حرمت این کار را در نظر نگیرند معلوم است که تا چه اندازه اینمطلب اهیت داشته است؛ در اینمورد واقعاً روح جامعه راهبان بکار می افتاد و با دقت مخصوصی که حالت تأثیری از آن هویدا بود راهبان تلاش میکردند عواقب ناهنجار چنین حرص سر تا پا گناه را موردنظر و توجه قرار دهند؛ پس از آنکه راهب گناهکار در برابر انجمن راهبان بگناه خود اعتراف میکرد و شرمنده میشد اگر یکی از پیروان غیر راهب (بودا) در آن حوالی بود طلا را بوی میدادند و میگفتند: «با احتیاط این طلا را نگاهدار»، اگر شخص گیرنده طلا میخواست ممکن بود باصرف آن طلا چیزهایی را که راهبان مجاز بودند پذیرند مانند کره و روغن و غسل برای آنان بخرد، تمام راهبان بجز راهبی که طلا را گرفته بود میتوانستند از این هدیه ها استفاده کنند و اگر این پیرو غیر راهب طلای مزبور را رد میکرد، برای آنکه جامعه رهبانی خود را از شر این دارائی خطرناک محفوظ دارد یکی از برادران راهب را که دارای پنج خصلت زیر باشد بعنوان (پرتاب کننده طلا) انتخاب میکردند ۱- از هوس آزاد باشد ۲- از کینه آزاد باشد ۳- از ضلالت و فسق و فجور آزاد باشد، ۴- از ترس آزاد باشد ۵- مفهوم پرتاب کردن و پرتاب

نکردن را درست بشناسد - این راهب باید طلا یا نقره را هر چه زود تر پرتاب کند و بدور افکند و مراقبت نماید؛ هیچ علامتی برای جائیکه آن را پرتاب میکند شناخته نشود، و اگر نشانه ای بجا نهاد سزاوار مجازات است، از روزگار دیرین در میان جامعه راهبان راجع بحرمت پذیرفتن طلا و نقره نزاعهای سختی روی داده است ولی با اینوصف در طول قرنها موفق شدند این اصل را محفوظ دارند؛ این موضوع یعنی حرمت پذیرفتن طلا و نقره و اطاعتی که بودائیها در برابر آن از خود نشان دادند بیش از هر چیز ثابت میکند که نخستین جامعه رهبانیت بودائی واقعاً از هر نوع اندیشه حرص و طمع معمولی خالی بوده است؛ اگر رهبانیت (بودا) بر ادعائی که میکرد ثابت نبود یعنی مردمی که بعنوان راهب بودائی گرد یکدیگر جمع شده بودند بوسیله قطع علائق دنیای خاکی در طلب آرامش و نجات نبودند هرگز باسانی نمیتوانستند از طلا و در نتیجه از هر گونه وسیله تأثیر دزدنیای خارج صرفنظر کنند.

خودک، پوشاک، مسکن، رفتار، اطوار و خلاصه همه لوازم زندگی راهبان مطیع مقررات خاصی بوده است، راهبی که تازه وارد میشده است رفقایش او را راهنمایی میکردند؛ باو درس میداده و چنین میگفته اند:

« اینگونه باید نزدیک شوی، دور شوی؛ نگاه کنی؛ چشمان خود را پیرامون خویش افکنی؛ اعضای بدنت را خم کنی، آن ها را باز کنی؛ لباس و کفشکول صدقات را همراه بیری این چیزها را میتوانی بخوری آن چیز هارا نباید بخوری و غیره »

اساس و ممیز قواعد و اصول رهبانی مخصوصاً نواهی و ممنوعات و محرّمات است:

از هر چیزی که موجب احساس رفاه و راحتی و بر خورداری از آسایش در میان نعمتهای جهانست باید احتراز کرد، حتی افراط و زیاده روی در زهد و پارسائی نیز باندازه فرو رفتن در لذات و پرداختن برفاه و آسایش ممنوع است، هیچ نوع غفلتی در صورت ظاهر و مخصوصاً در لباس مجاز نیست؛ برادر سالخورده تری که اداره راهبان جوان بعهده او است باید کاملاً مراقب آراستگی ظاهر آنان باشد، او باید مواظبت کند که راهبان

جوان لباسهای خود را بطرز مناسب رنگ کنند ، بشویند و مرتب سازند .
پاکیزگی و تهویه منازل بوسیله راهبان ، نظافت اثاثیه ، معرض
آفتاب قرار دادن چیزهاییکه لازم است . تمام این امور با جزئیات و خصوصیات
در ضمن دستورهای انضباطی پیش بینی شده است .

اعضاء جامعه راهبان ، در مورد مقررات مربوط باحتیاجات و لوازم
زندگانی کم و بیش سهل انگار بهای نا چیزی میکردند و در این موارد
تا اندازه ای بهر کس آزادی میداده اند تا بر حسب سلیقه شخصی و تمایل و
تفاخر خود رفتار کند ، هر يك از راهبان میتواند استغذاهائی که از
دوره گردی و گدائی از خانه ها بدست میآورده است قناعت کند ولی
پذیرفتن دعوت پیروان غیر راهب بناهار برای راهبان ممنوع نبوده است
و بموجب روایات ، شخص (بودا) بسیاری از این قبیل دعوتها را میپذیرفته
است هر يك از راهبان میتواند لباسهای زرد رهبانی را با پاره کهنه ها می
که جمع کرده است وصله کند ، و عادت راهبان مسافر بر این جاری بوده
است که چون در ضمن راه پیمائی خود بجایگاه سوزاندن مردگان بر خورد
کنند تکه های پارچه را جمع آوری نموده و با آنها لباسی برای خود
بدوزند ولی در عین حال پوشیدن و پذیرفتن لباسهاییکه پیروان غیر راهب
براهبان هدیه میداده اند هیچوجه ممنوع نبوده است :

« ای راهبان من اجازه میدهم ؛ کسیکه جامه های اهدائی از طرف
پیروان غیر راهب را میپوشد جامه هائی را که خود با تکه پارچه های جمع
آوری شده دوخته است نیز بتن کند ای راهبان هر يك از این نوع جامه
را میخواهید بپوشید محظوری ندارد »

هر کس میخواسته میتواند است در جنگل یا غار کوهی زندگی کند
ولی منزل کردن در نزدیکی شهرها و دهکده ها نیز مانعی نداشته و هر
راهب با چوب و پوشالی که در جنگل جمع آوری میکرده با شتاب هر چه
بیشتر کلبه ای برای خود میساخته است ، غالباً پیروان غیر راهب در این
امر راهبان را کمک میکرده و یا ساختمانهای بخرج خود برای جامعه
رهبانیت برپا میداشته اند ؛ باین ترتیب منزلتهائی بصورت (صومعه های کوچک- ۱)

۱ - Vihara نام ساختمانهای کوچکی بوده که بمنظور سکناى يك راهب

برای راهبان آماده میشده است ؛ این منزلهای (آپارتمانها) گاهی جدا جدا
و گاهی مجاور یکدیگر قرار داشته و در آنها تالارهای اجتماعات ، انبارها
اطاقهای ناهار خوری و حوضخانه هائی برای غسل و استحمام با آب گرم
وجود داشته است تا جامعه رهبانیت بطور کلی و هر يك از افراد آن از آنها
استفاده کنند و بدون شك باید دانست که راهبان حتی آنانکه در جنگل بسر
میرده اند زندگی در خانه و کلبه را بر سر بردن در زیر آسمان و زیر درختها
ترجیح میداده اند ، راهبان مسافر نیز معمولاً جائی برای حفظ خود پیدا
میکرده اند ؛ نو آموزان و شاگردان در هنگام سیر و سفر همواره جلوتر
حرکت میکردند تا در قلمرو حوزه رهبانیتی که از آن میگذشتند جائی
برای استادان روحانی خود آماده سازند ؛ راهبان جوان بملاقات راهبان
قدیمتر میرفتند و وسائل آسایش مسافران را فراهم میکردند ؛ رو پوش و
کشگول صدقات آنانرا میگرفتند ؛ وسیله شستشوی پاهایشان را فراهم مینمودند
و بخوابگاه شبانه آنانرا راهنمایی میکردند ، در سه ماه فصل بارانی که
مسافرت قطع میشد استراحت راهبان در هوای آزاد و در زیر درختان ممنوع
بود ، بموجب روایات کتب مذهبی جزیره سیلان (ماهیندا - ۱) پیشوای
روحانی جزیره و رققای دینی او پیش از شروع فصل باران ؛ نزدیک پایتخت
در کاخی که پادشاه در اختیار آنان نهاده بود جایگزین میشدند :

« آن کاخ منظره دلفریبی دارد ؛ سایه در آنجا بسیار است ، گلها و
میوه های دلپسند آنرا زیب و زینتمی بخشد . . . آنجا برکه زیبائی وجود
دارد و بر سطح آن نیلوفرهای آبی ، با رنگهای سفید و آبی دیده میشوند
آبهای خنک و چشمه های زیبائی که از گلهای قشنگ معطر شده وجود
دارند »

اما چون فصل بارانی هندوستان آغاز میگردد (این ماهها مخصوصاً
در سیلان زیبا ترین دوره سال را تشکیل میدهند) (ماهیندا) کاخ را ترك
میکرد و راهبان دیگر بسوی کوه (میساکا - ۲) رهسپار میشد تا برای خود
ساخته میشده است نه برای عده بسیار ؛ ولی گاهی نیز چندین راهب در آن بسر
می برده اند .

در شکاف سنگها پناهگاهی آماده سازد، چون پادشاه از این موضوع آگاه میشد باشتاب بسوی او میآمد و چنین میگفت:

« چرا من و کسانم را ترك گفته و بکوهستان رهسپار شده‌ای؟ (ماهیندا) در پاسخ اظهار میداشت؛ ما میخواهیم سه ماه فصل بارانی را در این کوهستان بسربریم؛ (بودا) راهبان را فرمان داده است که در فصل بارانی، نزدیک دهکده‌ها؛ یا در جنگلها در منزلهائیکه بتوان در آنها را بست سکونت گیرند»

پادشاه فرمان میداد که شصت و هشت سنگ بتراشند و شصت و هشت حجره برای راهبان آماده کنند؛ همانند همان حجره‌ها که در تمام هندوستان و در جزیره سیلان طبقه طبقه بر فراز یکدیگر قرار گرفته اند و هنوز هم برپا و نشانه جاهای ملاقات و وعده گاههای قدیمی و مراکز باستانی زندگی رهبانی میباشد.

راهبان نباید جز در هنگام ضرورت و برای کارهای فوتی از ظهر تا سپیده دم روز بعد بدهکده‌ها و شهرها وارد شوند با در آنجا بمانند، ولی برای تهیه خوراک خود در شهرها و حوالی قصبات منزل میکنند؛ و راهبانیکه میل دارند در جنگل بسربرند باز هر چه ممکن است نزدیک دهکده‌ها منزل مینمایند تا بتوانند در هنگام برسه برای تهیه خوراک بدانجا روند؛ راهب کشکول صدقات را بدست میگیرد و غذائیکه باو میدهند درون آن جای میدهد؛ او باید از خانه ای بخانه دیگر برود (چه در آن خانه‌ها مؤمنان ساکن باشند یا نه)، از برابر مضمی خانه‌ها باید بدون درنگ بگذرد؛ در آنخانه‌ها مردم فقیر و بینوایی ساکن هستند و هر يك از افراد جامعه رهبانی بخوبی میدانند که این بینوایان بیش از اندازه بضاعت خود براهبان دوره گرد غذا میدهند و سپس خود از گرسنگی رنج میبرند، راهب باید خود را در روپوش پیچد، چشمها را بزیر افکند، آرام و بیصدا، بدون شتاب و در عین حال بدون کندی و مسامحه در خانه‌ها وارد شود خود را نباید زیاد دور نگاهدارد یا بسیار نزدیک شود؛ نباید زیاد توقف کند و یا آنکه زود و باشتاب بیرون رود، راهب باید آرام باشد و در انتظار بسر برد تا اگر خواستند چیزی باو بدهند کشکولش را دراز کند و بدون

اینکه دیده بر چهره هدیه کننده بگشاید صدقه را دریافت دارد؛ سپس روپوش خود را روی کشکول کشد و آهسته از آنجا دور شود و باید حالت درونی او طوری باشد که اگر دیگری نیز بجای او صدقه را دریافت میکرد همانگونه بود و خرسندی یکنواختی در هر دو حال احساس مینمود، يك منظومه قدیمی در اینموضوع چنین حاکی است.

« چون شهر را ترك میگوید، بهیچ سوی نگاه نمیکنند و بدون اضطراب و پریشانی خاطر پیش میروند، از اینجهت است که من راهبان را عزیز میدارم»

هنگامیکه راهب از برسه باز گشت، نزدیک ظهر ساعت غذا خوردن او فرا میرسد و در این هنگام تنها؛ غذای روزانه را صرف میکند (در مجموعه اعترافات) چنین مسطور است:

« راهبی که جز در هنگام شایسته (یعنی فاصله میان ظهر و صبح روز بود) غذای خشک یا تر بخورد یا پیچد شایسته مجازات و کیفر است»

خوراک اصلی راهبان بسبک هندی و مرکب است از نان و برنج؛ مشروب آنان هم آب است؛ استعمال گوشت و ماهی محدود و مشروبات الکلی مطلقاً ممنوعست:

« چون راهب برسه خود را بیایان رسانید باید بچنگل برود و در آنجا درپای درختی که مرد مقدسی برای او مأوایی آماده کرده است جای گزین گردد؛ خود را تسلیم اندیشه‌های خردمندانه کند و خرسند و راضی در جنگل بسربرد - درپای درختی برای مراقبه و اندیشه کوشش نماید و روح خود را بدینوسیله شادمان نگاه دارد - راهبی که در موقع مناسب صدقاتی دریافت داشت باید تنها برگردد و در گوشه انزوا بنشیند، بنجات خود بیندیشد و اندیشه اش را بهیچوجه بخارج متوجه نسازد؛ بلکه فکر و روح خود را منمرکز نماید - اگر با مؤمن یا راهب دیگری صحبت میکند باید از آئین مقدس گفتگو نماید و از بدگویی و ناسزا پرهیزد - زیرا بسیاری از کسان واقفا در هنگام گفتگو بد زبان و ناسزا گویند، ما این اشخاص کوتاه بین را نمیستایم، آنان از دور یا نزدیک با علائق جهان خاکی بستگی دارند، زیرا سر انجام اندیشه خود را بعالم خارج متوجه میسازند»

راهبان حتی آنانکه زندگی در جنگل را برگزیده اند منفرد و تنها زندگی نمیکنند و این يك امر استثنائی است که راهبی تنها و بدون مجاورت برادران راهب دیگر بسر برد، مقررات رهبانی مخصوصاً با توجه و نظر باین نکته وضع شده است که در اجتماعات کوچکی از راهبان که بایکدیگر بسر میبرند عملی گردد، و چنین فرض شده است که آن راهبان یکدیگر را بشناسند و برای (تشریفات اعتراف) دور هم جمع شوند، یکدیگر را آگاه و روشن سازند؛ در موارد تردید و وسوسه کمک و یار هم باشند؛ در هنگام بیماری بهم کمک کنند و در رعایت انضباط و مقررات دست بدست یکدیگر دهند «زیرا بموجب آنچه در کتاب (مجموعه اعترافات) مسطور است رابطه ایکه هیئت پیروان فرخنده حال را یکدیگر میبوند اینستکه هر يك دیگری را تشویق و تقویت کند» مخصوصاً راهب جوان را موظف میدارند در جستجوی مصاحبت برادران راهب سالخورده تر و با تجربه تر از خود باشد زیرا در اثر معاشرت آنان هم اصول عقاید را می آموزد و هم باقواعد و مقررات رفتار خارجی و آنچه مربوط پوشیدن لباس و کشگول صدقات است آشنا میشود؛ هر عضو جدیدی از جامعه راهبان در پنج سال اولی که میان آنان بسر میبرد باید تحت تعلیم و سرپرستی و در مکتب دو نفر از راهبان دانشمند باشد و این دو نفر بایستی اقلاده سال در جامعه رهبانی سابقه داشته باشند؛ در پنج سال دوره کار آموزی راهب جدید نظافت اطاق و تهیه غذای دو معلم خود را بعهده دارد:

«استاد باید شاگردش را همچون فرزندی بنگرد و شاگرد نیز باید استادش را همچون پدری انگارد؛ استاد و شاگرد باید یکدیگر را محترم شمارند و بهم علاقه مند باشند و بازندگانی اشتراکی بسر برند تا بتوانند در این آئین و در اصول انضباط و رفتار پیشرفت و ترقی کنند و استوار و پای برجا گردند»

«آنکس که با ایمان کامل خانه اش را ترك کرده؛ آنکس که در عنفوان جوانی دنیا را ترك گفته؛ و هنوز هم جوان است باید با دوستان شرافتمندیکه با استواری و پاکی و آرامش بسر میبرند پیوند الفت داشته باشد آنکس که با ایمان کامل خانه اش را ترك کرده، آنکس که در عنفوان

دنیا را ترك گفته و هنوز هم جوان است، آن راهب حقیقی که سر تا پای وجودش را خردمندی و عقل فرا گرفته است باید در جامعه رهبانیت باقی بماند و قواعد انضباطی و رهبانی را مورد تمرین و عمل قرار دهد»

در میان برادران راهب هیچگونه امتیاز درجه و مقامی جز اولویت و حق احترامی که نتیجه طبیعی قدمت و سابقه بوده وجود نداشته است (منظور از اولویت و تقدم سابقه مذهبی است که از تاریخ پذیرش راهب در جامعه رهبانی بحساب میآید) در دادرسی ها و باز پرسیهائیکه در برابر جامعه رهبانی بعمل میآید، هر راهبی که خردمند و شایسته بود میتواند اداره و ابتکار را بدست گیرد، مأموریتها و وظایف متعددی که بعهده راهبان قرار میگرفت هیچگونه تقدم و تأخر و اولییتی را برای آنان موجب نمیشد، این وظایف مخصوصاً مربوط بامور مادی و اقتصاد داخلی بود و سمت ها و مقامها عبارت بود از بازرسی اطاقها؛ تصدی انبارها؛ تقسیم برنج و میوه؛ مراقبت راهبان تازه وارد و کارهای دیگری مانند اینها؛ هما نگونه در اغلب تصمیم هائیکه مشترکاً اتخاذ میشد اتفاق کلمه وجود داشت بگمان قوی در مورد این وظایف و تعیین مأمورین برای کارهای مربوط بعموم راهبانیکه در قلمرو حوزه رهبانی بودند نیز باتفاق آراء تصمیم گرفته میشد.

کار مرتب و منظم بهرگونه که تصور شود در زندگی رهبانی وجود نداشت؛ اندیشه اخلاقی راهبان اساساً نمیتوانست ارزش تربیتی کار را درک کند، تمام اوقات و تمام نیروهای راهبان صرف اعمال مذهبی میشد، بامدادان پیش از فرا رسیدن ساعت پرسه و دریافت صدقه، در پیرامون صومعه ها؛ در تالارها؛ زیر درختهای باغچه دیر؛ آهنگ یکنواخت راهبان که مواعظ و تعلیمات مقدس (بودا) را زمزمه میکردند شنیده میشد، پیشوای راهبان حاضر آن مواعظ و تعلیمات را میسرود یا دیگری را مأمور مساخت تا بجای او بسرائد؛ گاهی نیز دو نفر از برادران راهب که مخصوصاً در معرفت اصول و انتظامات رهبانی ورزیده بودند با یکدیگر حرکت میکردند یکی سئوالات را میخواند و دیگری پاسخ های آنها را، و باین ترتیب نکات مهم و مشکل حقوق و قواعد رهبانی در برابر جمع راهبان بیان میگردد،

عصرها نیز پس از پرسه و دریافت صدقات و صرف غذا و گذراندن ساعات استراحت، مجدداً راهبان جمع میشدند و قسمت مهمی از شب را با هم بسر میبردند (زمان خواب با کمال دقت و صرفه‌جویی در وقت برای راهبان معین شده بود - ۱)، و خاموش یا گرم صحبت نزدیک یکدیگر بودند، گاهی نیز راهبانی که بایکدیگر دوستی داشتند پیمانهای مانند بیمان (آنورودیا - ۲) و دورفیش باهم می بستند که در هر پنج شبانه روز یک شب تا صبح بیدار بمانند و مقررات آیین (بودا) را قرائت کنند و راجع بآنها گفتگو نمایند و در این مورد در متون کتب بودائی چنین مسطور است:

« آنکس که در میان جامعه راهبان بسر میرد زیاد حرف نمیزند و سخنان بیهوده نمیگوید، او (کلام مقدس) را میسراید و دیگر را سرودن آن دعوت میکند، یا آنکه سکوت مقدس را مورد توجه قرار میدهد »

این سکوت مقدس بسیاری اوقات مخصوصاً در مراکز بزرگ زندگی رهبانی یعنی جاهائی که صدها و گاهی هزارها راهب از تمام نواحی هندوستان دسته جمعی آنجا میآمدند برخلاف اصول مذهبی قطع میگردد یک قطعه قدیمی که مخصوصاً برای مؤمنان تنظیم شده است چنین حاکی است:

« زندگی یکنفری و فردی همچون (برهما) زیستن است، زندگی دونفری همچون یکی از خدایان زیستن است زندگی سه نفری همچون زیستن در دهکده است ولی چون تعداد نفرات بیش از این شد قبل و قال و هیاو در کار است»

برای آنکه قسمت اخیر این قطعه بهتر فهمیده شود باید انسان اجتماع و قبل و قال مردم و مخصوصاً هیاوی درویش‌ها را که در حال فریاد کشیدن و مشاجره هستند در هندوستان دیده و شنیده باشد - بسیاری از شاگردان (بودا) از قبل و قال اجتماع و از آرامگاه هائیکه نزدیک شهرها واقع بوده دوری جسته و تنها در جنگل زندگی میکرده اند و در آنجا در کلبه هائیکه خود میساختند و نفری و سه نفری و گاهی تنها بسر میبردند اما کلبه‌ها را نزدیک یکدیگر پیا میداشتند تا در هنگام (اعترافات تشریفاتی) بتوانند دور یکدیگر جمع شوند و اندیشه‌های دردناک راجع برنج موجودات

اینجهان، آرزوهای پاک و دامنه دار نسبت بخوشبختی که از ترك علاقه بدنای سپنجی حاصل میشود فکسر آنان را بخود مشغول میداشت و شاید بتوان گفت که در هیچ جا سخنان (بودا) قلوب انسانی را مانند دل‌های این راهبان که در اجتماعات آرام در درون جنگلها بسر میبردند لبریز نساخته است یک شاعر مذهبی چنین میگوید:

« آیا چه هنگام، من در غار کوهی، تنها و بدون رفیق و با اندیشه نا پایداری تمام جهان هستی بسر خواهم برد؟ چه وقت این سر نوشت نصیب من خواهد شد؟ چه هنگام ممکن است من، باخردمندی و عقل، با لباسهایی که از پاره کهنه‌ها درست شده، با جامه زرد، بدون اینکه نامی از دارائی خود ببرم، بدون میل، بدون عشق و کینه و سرگردانی، خرسند و شادمان بر فراز کوهی زندگی کنم؟ چه هنگام این سر نوشت نصیب من خواهد شد؟ »

« جاهائیکه قلب را خرسند و شادمان میسازند، جاهائیکه با درختها و خارهای (کارری - ۱) زینت شده‌اند، در آن مکانهای دلربا که صدای فیله‌ها شنیده میشود، تخته سنگها درون مرا از آسایش و راحتی لبریز میسازند ... آنجا صدای باران بگوش میرسد، در آن جاهای دلربا، در آن کوهها جاهائیکه گردشگاه خردمندان است، آنجا که صدای طاوس طنین انداز است، تخته سنگها درون مرا از آسایش و راحتی لبریز میسازند، آنجا جایگاه امن و آسایش است، آنجا برای مراقبت و تفکر مساعد است و مرا بسوی (نجات) میکشاند، آنجا برای من، برای راهبی که خواهان نعمت‌های حقیقی است آسایش وجود دارد و مرا بسوی سلامتی میکشاند »

در روی ربع مسکون، جاهای بسیاری را نمیتوان یافت که شادمانی‌های زندگی تنهایی و سیر و تفکر بآن کمال و صراحت که این راهبان زرد پوش بودائی در جنگل‌های سواحل رودخانه (کنگ) و پای کوههای (هیوالایا) احساس کرده‌اند ادراک شده باشد.

عبادت

در هر ماه دو دفعه (در هنگام بدر و هلال ماه)، تمام راهبائیکه در

يك حوزه بسر میبرند هر جا منزل داشته باشند بدور یکدیگر جمع میشوند تا مراسم (روز روزه - ۱) را برپا دارند، تشریفات (روز روزه) مهمترین و تقریباً تنها عبادت قدیم بودائی است (اگر بتوان کلمه عبادت را بتظاهرات بسیار ساده و خالی از شکوه و جلال جامعه مذهبی اطلاق کرد)

در نظر بودائیهها تنها يك محل وجود دارد که نجات و هلاک انسان مربوط بآنست و آن عبارتست از قلب هر فرد انسان؛ بنا براین اورادی که لبها میسرایند و کارهاییکه دستها انجام میدهند جز بعنوان دنباله و نشانه آنچه در درون انسان میگذرد ارزشی ندارند، مخصوصاً در آغاز، هنگامی که رهبانیت بودائی دوره جوانی خود را میگذرانید اختلاف فاحشی که میان این آئین و کیش قدیم برهمنی با تشریفات و قربانیهای حیوانات و مراسم قربانی (سما - ۲) و دسته‌های راهبان که اورادی میسرودند و زمزمه میکردند وجود داشت، کاملاً محسوس بود، و از این اصل طبعاً چنین نتیجه میشد که تمام دقت و توجه برادران راهب تنها باین نکته معطوف بود که قلب و درون خود را از هر آلودگی و امر زائدی پاک و بی آرایش نگاه دارند، بعلاوه باید کاملاً باین نکته را در نظر داشت که هیچ گونه عقیده سری (مانند آنچه در آغاز مسیحیت از مختصات این دین بود) نباید در کیش بودائی جستجو کرد، در آئین مسیح چنین مینداشتند که پیشوای الهی غایب نیست و از بیروان خود دور نمیشد بلکه واقعاً در میان آنان همچون استاد و پادشاه حقیقت وجود دارد، و عبادت و تقوی عبارتست از دوام و پایداری این زندگی مشترك، ولی بودائیهها کاملاً با این اندیشه بیگانه هستند، استاد و پیشوای آنان در (نیروانا) داخل شده و هرچه مؤمنان او را بخوانند و استغاثه کنند نمیتواند صدای آنان را بشنود و بنابراین در دین (بودا) عبادت وجود ندارد.

تبلیغ آئین (بودا) و تمرین در تفکرها و اندیشه‌های مقدس که بودائیهها آنها را دارو و طبیب گرانمایه‌ای برای احتیاجات مذهبی خود

۱ - نامیدن این روز بنام (روز روزه) متکی باستعمال قدیمی کیش (ودائی) است و گرنه برای جامعه رهبانی مراسم روزه وجود نداشته است.
۲ - Soma در قسمت اول این کتاب از (سما) بحث شده است.

میدانستند تمام وظایف زندگی راهبان محسوب بود ولی بهیچوجه این اعمال را بصورت خارجی عبادت مرتب و منظمی در نیآوردند و اساساً چگونه ممکن است حکومت مطلقه ایکه تنها برای يك فرقه رهبانی قابل درك است و در هر سخنی که مؤمن بگوید و هر قدمی که بردارد اندیشه این حکومت و سلطه حکمفرما است، جانی برای تظاهرات و عبادات باقی بگذارد؟ ولی چنانکه گفته شد در میان اعمال عبادی ناقص بودائیهها يك عمل در درجه اول اهمیت قرار دارد و آن عبارتست از اعتراف تشریفاتی و با شکوه (روز روزه)؛ این عمل عبارتست از یکنوع بازرسی برای اینکه اطمینان حاصل شود برادران ایمانی با صداقت و صحت کامل وظایف زندگی مذهبی را انجام داده اند؛ این (اجتماعات اعترافی) مخصوصاً اتحاد کاملی را که میان اعضاء جامعه رهبانی وجود دارد پایدار تر میسازد.

رئیس سنی راهبان هر حوزه آغاز تشریفات را اعلام میکند و عصر (روز روزه) تمام راهبانیکه در پیرامون يك حوزه هستند در یکی از صوامع معین که برای اینکار انتخاب شده است یا در هر جای دیگر که جامعه رهبانی معین کند (چه در ساختمانی باشد یا در غار کوهی) اجتماع میکنند، هیچکس نباید غایب باشد تنها راهبی که بنحیط دماغ مبتلی است از حضور در جلسه معاف است، اما بیماران اگر بوسیله یکی از راهبان بهیئت اطلاع دهند که از تمام آلودگی‌ها و پیمان شکنیهای مخصوص (بتشریفات اعترافی) پاکند میتوانند در جلسه حاضر نشوند و اگر کسی نباشد این پیغام را ابلاغ کند باید بیمار را باصندلی یا تختی بحضور هیئت برد؛ و اگر حرکت دادن بیمار خطرناک باشد هیئت باید بر بالین وی تشکیل جلسه دهد و در هیچ حال انجام دادن آداب مذهبی در برابر جمعی که عده آنان کامل نیست مجاز نمیباشد.

در برابر روشنائی يك مشعل، راهبان؛ در جایگاه مخصوص روی کرسیهای کوتاهی که برای آنان آماده شده است قرار میگیرند، بیروان غیر راهب، راهبان تازه وارد و زنان راهبه نمیتوانند در این مجامع شرکت کنند زیرا (قانون فرقه رهبانی) را که بصورت يك (مجموعه اعترافات) سروده اند و در این محافل میخوانند رمز و سری محسوب میدارند که

دانستن آن مخصوص براهبان است این (مجموعه اعترافات) یا اصول مذهبی (پا تیمکها) را راهب با تجربه دیگری که برای این منظور تعیین میشود با صدای بلند میخواند: «ای برادران مقدس، ای افراد جامعه رهبانی گوش فرا دارید، امروز (روز روزه) و پانزدهمین روز آخر دو هفته است، اگر جامعه رهبانی حاضر باشد میتوان مراسم (روز روزه) را برپا داشت و (مجموعه اعترافات) را قرائت کرد، در آغاز جامعه رهبانی چه وظیفه ای باید انجام دهد؟ ای برادران مقدس پاکی و طهارت را اعلام کنید (۱) من اکنون (مجموعه اعترافات) را میسریم»

راهبان حاضر اینگونه جواب میدهند:

«همه ما که اینجا هستیم باین کلام گوش میدهیم و دقت کامل بدان مبذول میداریم»

سپس سراینده چنین سخن خود ادامه میدهد:

«هر کس گناهی کرده است بدان اعتراف کند؛ کسیکه بدون گناه است خاموش باشد، ای برادران مقدس از خاموشی شما چنین نتیجه میگیریم که بگناه آلوده نیستید، همانگونه که اگر از فردی سئوالی بعمل آمد بایستی جواب دهد در چنین انجمنی نیز هنگامیکه سه دفعه سؤال تکرار شد حتماً باید جواب داد، راهبی که پس از سه دفعه تکرار سؤال اعتراف بگناهی که مرتکب شده است ننماید از روی قصد و اراده دروغ گفته و مقصر است، ای برادران مقدس، دروغ ارادی مخالف زندگی منتهی است زیرا (فرخنده حال) این موضوع را تصریح فرموده است، از اینجهت راهبی که مرتکب گناهی شده است و آن را بغاظر دارد و قلباً مایل است از آلودگی آن پاک شود باید گناه خود را اعتراف کند زیرا بار گناهی که بدان اعتراف شد بر مرتکب سبک میشود»

سپس شمردن گناههاییکه باید بدانها اعتراف کرد شروع میشود در آغاز گناههای بزرگتر را ذکر میکنند و آن ها عبارتند از چهار

۱ - یعنی بنام برادران بیماری که حضور ندارند اعلام کند که اتمام آلودگی های مخصوص پاکند

گناهیکه راهب جدید را آغاز پذیرفته شدن در جامعه رهبانی متوجه اهمیت آنها میسازند، زیرا کسیکه مرتکب آن گناهها گردد مدت زیادی نمیتواند عضو فرقه رهبانی باقی بماند.

گوینده سخن خود چنین ادامه میدهد:

«راهبی که تمرین ها و مصاحبت راهبان را پذیرفته است اگر بدون ترك آن تمرینها یعنی (بدون خروج رسمی از جامعه رهبانی) و بدون شناختن ضعف و ناتوانی خود با موجودی حتی با يك حیوان رابطه شهبانی پیدا کند از جامعه رهبانی طرد میگردد»

با بندها و قطعاتی شبیه بقطعه بالا سه گناه اصلی دیگر (دزدی، آدمکشی، و بدروغ کمال فوق انسانی برای خود قائل بودن) بیان میشود پس از شمردن گناههاییکه باعث طرد از جامعه رهبانی میشود، گوینده برادران حاضر را مورد خطاب قرار میدهد و این سؤال را سه دفعه برای آنان تکرار میکند:

«من اکنون از برادران مقدس سؤال میکنم: آیا از این گناهها پاک هستید؟ و برای دفعه دوم باز سؤال میکنم: آیا از گناه پاک هستید؟ و برای سومین دفعه نیز سؤال میکنم: آیا از گناه پاک هستید؟ اگر حاضران خاموش بمانند گوینده چنین اظهار میکند: «برادران مقدس از این گناهها پاکند، از اینجهت خاموشند، من اینگونه میفهمم»

سپس گناههای کم اهمیت تر شمرده میشود، یعنی گناههاییکه برای تنبیه مرتکبین، جامعه رهبانی تنزل مقام موقتی را کافی میدارند، و یا گناه هائیکه بدون دخالت جامعه رهبانی اعتراف ساده مقصر برای تنبیه وی کافی است، و در اینموضوع چنین گفته اند:

«راهبی که خود را تا این درجه پست کند که با اندیشه ای فاسد و ناشایسته زنی را لمس کند مثلاً دست یا گیسوانش را بگیرد، یا عضوی از بدنش را لمس نماید جامعه رهبانی با تنزل مقام و خواری او را تنبیه می کند»

«راهبی که از روی قصد و عمد در خانه ایکه متعلق بجامعه رهبانی است منزلی برای خود مهیا سازد و بدینوسیله راهبی را که پیش از وی

آنجا وارد شده است اذیت کند و با خود چنین گوید: (کسیکه خود را از لحاظ منزل در تنگنا می بیند جز رفتن از اینجا چاره ای ندارد)، این راهب چون هدفش این است و هدف دیگری ندارد شایسته کيفر است »

«راهبی که از روی خشم و دشمنی راهب دیگری را از خانه ای که متعلق بجامعه رهبانی است بیرون کند یا دیگری را بچنین کاری وا دارد شایسته کيفر است »

این ترتیب فهرستی دارای بیش از دوست بند و قطعه که بدون نظم و ترتیب زیاد دنبال هم قرار گرفته اند تنظیم کرده اند، این بندها و قطعات همه مربوط بزندگی روزانه راهبان، منزلها، خوردنیها، آشامیدنیها و لباس آنان و روابطشان با یکدیگر و با زنان راهبه و با پیروان غیر راهب می باشد.

چون باین قطعات و بندها از لحاظ فن تدوین نظامنامه بنگریم متوجه میشویم که جزئی امری و حال آنکه کم اهمیت باشد فراموش نشده و در جای مناسب خود ذکر شده است و از طرف دیگر مطلبی که سودی نداشته باشد در آنها وجود ندارد ولی جامعه رهبانی مهمترین شعارهای مذهبی و اصول عبادات را بصورت دستورها و مقرراتی انشاء و نوشته است که راهبان جزء بجزء آنها باید بکار برند و نتوانسته اند صورتی بهتر از این بآن بدهند، البته ممکن است چنین اندیشید که در این کار یعنی در تدوین دستورات مذهبی و عبادات اثر آزاد فکری و آزادی بسیار اندک مشهود است ولی در صورتی میتوانیم آنها پست بدانیم که اطاعت جدی و دقیق از قانون و رعایت تمام دقائق آنها امری پست و مبتذل بدانیم گذشته از (اعترافات پانزده روزه)، تشریفات ساده سالیانه را نیز که بنام (دعوت) مشهور است باید نام برد، در پایان سه ماه فصل بارانی و پیش از شروع زندگی دوره گردی، راهبانیکه در هر حوزة فصل باران را با یکدیگر بسر برده بودند (معمولاً این اشخاص دوستان بسیار صمیمی یکدیگر بودند) در اجتماع با شکوهی گرد میآمدند در این انجمن از سالخورده ترین تا خردسالترین راهبان همه با کمال ادب روی زمین می نشستند هر فردی دو دست خود را یکدیگر متصل کرده بلند مینمود و از برادران روحانی

در خواست میکرد که اگر در مدت سه ماه زندگی گوشه نشینی خطائی مرتکب شده است بوی گوشزد کنند:

« ای برادران مقدس، من از شما جامعه راهبان درخواست میکنم اگر چیزی از من دیده یا شنیده اید یا گمان بدی در حق من دارید بمن رحم کنید و آن را گوشزد ننمائید زیرا میخواهم اگر متوجه خطای خود شدم آنرا جبران نمایم »

با ذکر این تعداد مختصر از اعمال تشریفاتی میتوان گفت تقریباً تمام اعمال عبادی مرتب و مشترک شاگردان (بودا) تشریح شده است و بطوریکه معلوم است این نوع عبادات (اگر استعمال کلمه عبادت در مورد این اعمال جایز باشد) بعنوان مقدمات کم اهمیتیتی بحساب میآید و باصطلاح (تنها تا دهلیز و آستانه اعمال مذهبی راه دارد) و فقط میتواند وضع ظاهر و آراستگی بیرونی آن اعمال را تضمین کند.

اما آراستگیهای عمیقتر و فضائل دقیقتر مانند تقوا و پرهیزکاری و تمرین اندیشه های مقدس کاملاً مربوط بابتکار شخصی يك راهب گوشه نشین و یا یکدسته از راهبان گوشه نشین میباشد.

با اجازه خوانندگان براین بحث تبصره ای میافزایم:

یکنوع نیایش و عبادت دیگری مورد توجه بودائیهها بوده است که با آنچه ذکر کردیم اختلاف محسوسی دارد، و آغاز پیدایش آن افلاتا زمانیکه ما راجع بحوادث آن تحقیق میکنیم در زمان گذشته پیش میرود؛ این عبادت عبارتست از احترام بامکنه مقدس و باآثار باقیمانده و منسوب (ببودا)، بودائیهها چهار محل را شایسته این میدانستند که مؤمنان و جوانان اصیل زیارت کنند و قلبشان متأثر شود و آنها عبارتند از جائیکه (بودا) بی مقدس بدنی آمده است، جائیکه معرفت عالی او را نصیب شده است، جائیکه چرخ قانون را بحرکت آورده است و بالاخره جائیکه از هر گونه علاقه و وابستگی بجهان خاکی آزاد گردیده و در (نیروانا) وارد شده است - راهبان، زنان راهبه، برادران و خواهران غیر راهب بعنوان زیارت باین جاها میروند:

«ای آناندا - زیرا کسیکه با ایمان کامل، در راه مسافرت باین

جاهای مقدس بمیرد، هنگامیکه بدنش متلاشی شد؛ پس از مرگ راه نیکی را پیروی خواهد کرد و در ملکوت آسمانها از نو متولد خواهد شد»
 مراقبت آثار باقیمانده (بودا) و برپا داشتن جشنها و تظاهرات بیاس عظمت و افتخار آنها منحصرأ وظیفه عبادی پیروان غیر راهب است.
 هنگام نزدیک شدن وفات (بودا) شاگرد مهربان او (آناندا) از وی چنین سؤال کرد: «با جنازه وجود کامل چگونه باید رفتار کرد؟» و (بودا) در پاسخ او چنین اظهار داشت «ای آناندا - برای تجلیل جنازه وجود کامل خود را بزمخت نیندازید، بلکه بیشتر متوجه زهات و پاکیزگی خود باشید بقدرس و تقوای خود بیندیشید؛ بدون سستی و ناتوانی با قدس و پاکیزگی زندگی کنید.

ای (آناندا) - شما با همت پاک برای کمال خویشتن کوشش نمائید، ای (ناندا)، در میان نجیب زادگان، برهنها و شهر نشینان کسانی وجود دارند که بوجود کامل (بودا) معتقدند، آنان برای تجلیل جنازه وجود کامل (بودا) اقدام خواهند کرد.»

از اینجهت پس از وفات (بودا) آثار باقیمانده او میان عده ای از شاهزادگان و نجیب زادگان قسمت شد و هر یک از آنان ساختمانی برای حفظ آنها درست کرد و جشنی برپا داشت؛ تشریفات مهم و اصلی این جشنها معمولاً عبارت بود از نثار کردن پیشکشی ها و گلها و چراغانی و غسل دسته جمعی، جامعه رهبانی با تشریفات مربوط باین عبادت و تجلیل؛ هیچگونه سر و کاری نداشت و در آثار قدیمی مربوط با تنظیمات زندگی رهبانی کلمه ای در اینموضوع گفته نشده است.

رهبانیت زنان

سابقاً موقعیت زنان را در آیین (بودا) شرح دادیم و ملاحظه نمودیم که شاگردان (بودا) چگونه دوری و تنفر از این جنس را تبلیغ میکردند و با ورود آنان در سلك رهبانی باکراهت و با شرایطی که اطاعت مطلق و تابعیت زنان را از راهبان مرد ایجاب میکرد موافقت گردید؛ قوانین اجتماعی هندوستان زنان را در تمام دوران زندگی تابع و وابسته مردان می شمرد یکی از قطعات معروف از کتاب قوانین (مانو) چنین

حاکمی است:

«زن در هنگام کودکی باید مطیع اراده پدرش باشد و در هنگام جوانی تابع اراده مردیکه او را بخانه خود برده است و چون شوهرش از دنیا رفت باید فرمانبردار پسرانش باشد و بنابراین زن هیچگاه نباید استقلال داشته باشد»

قوانینی را که انتظامات رهبانی بودائی بزنان راهبه تحمیل میکند میتوان توسعه و بسط همین دستور (مانو) دانست:

«همانگونه که زن تحت قیمومت شوهر و مادر تحت قیمومت فرزندان خویش است فرقه رهبانی زنان نیز در تحت قیمومت جامعه رهبانیت مردان قرار دارد»

اساسنامه و یا قانون اساسی رهبانیت زنان تا درجه ای در (هشت فرمان عالی) که (بودا) برای نخستین راهبه در هنگام پذیرفته شدنش مقرر داشته است مسطور میباشد و متن آن چنین است:

«اگر صدها سال از پذیرفته شدن بکزن در سلك رهبانی بگذرد در برابر مردیکه امروز در زمره راهبان در آمده است باید با احترام سلام کند، پیش پایش بلند شود، دستهای بیکدیگر پیوسته خود را در برابر وی بعنوان تعظیم بلند کند، و احتراماتی را که شایسته او است بجا آورد، آن زن باید این فرمان را محترم شمارد، مقدس انگارد، رعایت کند و در تمام دوره زندگی از آن سر نیچد.»

«گنراندن فصل بارانی در محوطه ایکه مردان راهب منزل ندارند برای زن راهبه مشوع است او این فرمان را نیز باید محترم شمارد، مقدس انگارد...»

«هر پانزده روز یکمرتبه زنان راهبه باید برای دو منظور بجامعه راهبان مراجعه کنند یکی در مورد (تشریفات اعتراف) باید با راهبان مشورت کنند و دیگر اینکه از آنان درخواست و عطا و تذکر (کلام مقدس) را بنمایند این فرمان نیز باید محترم شمرده شود...»

«در پایان فصل بارانی زنان راهبه باید برای سه منظور از جامعه راهبان دعوت کنند و نظر آنان را نسبت بخود سؤال نمایند: آیا راهبان

خطائی از زنان دیده اند؟ آیا لغزش و اشتباهی در مورد آنان شنیده اند؟ آیا گمان بدی در حق آنان دارند؟ این فرمان نیز باید محترم شمرده شود....

«زنی که مرتکب خطائی شده است باید در برابر تنبیه انضباطی (پانزده روزه) جامعه راهبان تسلیم گردد. این فرمان نیز باید محترم شمرده شود.....»

«پذیرفتن يك زن در سلك راهبان تنها در صورتی ممکن است که دو سال دوره کار آموزی را بگذرانند و در این مدت اصول ششگانه (۱) را رعایت کند، این فرمان نیز باید محترم شمرده شود.....»

«در هیچ حال زن راهبه نمیتواند مرد راهبی را مورد مؤاخذه قرار دهد یا بوی ناسزا گوید، این فرمان نیز باید محترم شمرده شود.....»

«از امروز ببعده سخنگویی در برابر راهبان برای زنان ممنوعست اما سخنگویی مردان در برابر زنان ممنوع نیست (۲) این فرمان نیز باید محترم شمرده شود.....»

(هشت فرمان عالی) بخوبی وابستگی و تابعیت زنان راهبه را نسبت به مردان ثابت میکند، هیچگونه عمل قانونی و مذهبی مهمی را که مورد تصدیق راهبان نباشد زنان راهبه نباید انجام دهند، دوشیزه جوان یا زنی که میخواهد در سلك راهبان وارد شود بر فرض آنکه دو سال دوره کار آموزی مقدماتی را گذرانده، و در آن مدت اصول شش گانه را رعایت کرده و جامعه رهبانیت زنان او را پذیرفته باشد تازه یکی از دو مرحله (پذیرش) را گذرانده است و برای تکمیل کار خود باید در برابر جامعه

۱ - زنان باید تعهد کنند که در عرض دو سال دوره کارآموزی از شش کار بطور قطع و اطلاق خود داری کنند: ۱- کشتن موجود زنده، ۲- دزدی، ۳- کارهای مخالف زهد و پارسائی، ۴- دروغ، ۵- نوشیدن مشروبات الکلی - ۶ غذا خوردن در غیر موقع (یعنی میان ظهر و صبح روز بعد)

۲- منظور از سخنگویی حرف زدن نیست، مقصود این است راهبه حق ندارد خطای راهب را گوشزد کند و مجازات وی را معین نماید و شاید کلمه (بازخواست) را باید بجای (سخنگویی) بکار برد

مردان راهب حاضر شود و تشریفات (پذیرش) را از آغاز تا انجام تکرار کند، بهمین ترتیب تشریفات (اعتراف) - (دعوت) - (کیفر گناههای مرتکب شده) - و (نظم و رفع همه مشاجرات و اختلافات) زنان باید تحت بازرسی جامعه مردان راهب قرار گیرد و تا اندازه مورد تصویب آنان واقع شود، هر پانزده روز یکمرتبه زنان راهبه نزد راهبی که با تصویب و نظر جامعه راهبان انتخاب شده است، باید حاضر شوند و او بتشویق و تعلیم روحی آنان پردازد، این راهب با حضور راهبان دیگری، در انتظار زنان راهبه بر فراز کرسی خود می نشیند زنان راهبه هنگام ورود تا روی زمین بعنوان تعظیم خم میشوند و در برابر او مینشینند آنگاه او با آنان از (هشت فرمان عالی) سخن میگوید، آنچه را در باره آئین و انضباط و قانون بودائی صلاح میداند گاهی بصورت وعظ و گاهی بصورت سؤال و جواب با آنان در میان میگذارد.

بدیهی است که صرف نظر از ملاقاتهاییکه در بالا بآنها اشاره شد و جنبه رسمی دارد، جدائی کامل میان راهبان و زنان راهبه مقرر بوده است، حتی راهبی که مأموریت داشته است برای زنان راهبه موعظه کند جز در موردیکه یکی از خواهران بیمار و بستری برای تسلیت خود در خواست ملاقات او را کرده بود نمیتوانسته است در صومعه زنان وارد شود، برای یکتفر راهب، گردش با يك راهبه، در يك قایق با او سوار شدن، و دور از انظار با وی نشستن مطلقاً ممنوع بوده است.

زندگی روزانه و بانجام رساندن اعمال مذهبی زنان راهبه تنها از يك نظر با مردان اختلاف اساسی داشته است یعنی انزوا و تنهایی که راهبان آنرا سرچشمه شادیهای معنوی خود میدانسته اند اگر چه کاملاً برای زنان ممنوع نبوده ولی محدود بحدود و شرایطی بوده است، و جز این هم چاره ای نداشته اند، زنان اجازه نداشته اند در صومعه های درون جنگلها بسر برند؛ بلکه در درون حصار دهکده ها و شهرها، در کلبه ها و دیرها با اجتماعات دو نفری یا بیشتر بسر میبرده اند، يك خواهر راهبه اجازه نداشته است تنها زندگی کند، و در هنگام پرسه یا مسافرت بنقاط دور که برای زنان نیز مانند مردان شرط اصلی زندگی رهبا نی بوده است دست

جمعی حرکت نمیکرده اند، غالباً عده آنان بسیار بوده و در عقب راهبان میرفته اند و اساساً معلوم نیست که زنان تاثیر محسوسی در روح عمومی (جامعه رهبانی) داشته باشند، اندیشه ها و انضباط قانون زندگی بودایی جز بوسیله مردان و برای آنان ادراک و ایجاد نشده است.

رهبانیت مذهبی و پیروان غیر راهب

رهبانیت (بودا) شامل فرقه ای از مردان و زنان راهب است که بموجب عقیده آنان: « زندگی در خانه اقیاد و پای بست و حالتی ناپاک است؛ آزادی هر کس در ترك خانه است» کسیکه نمیتواند یا نخواهد این آزادی را بدست آورد عضو (جامعه رهبانی) نیست؛ اما طبعاً چنین مقتضی بوده است (حتی وجود خارجی جامعه رهبانی خود ایجاد نمیکرده است) که از روزگار نخستین روابط منظمی میان (جامعه رهبانی) و سلسله پیروان غیر راهب که برای خدمت راهبان آماده بودند برقرار گردد، مسلماً افرادی وجود داشته اند که بدون ترك دنیا (بودا) و کلام وی ایمان داشته و این ایمان را با اعمال خوب و پرهیزکاری و مخصوصاً با احسان و بخشش ثابت نمیکرده اند؛ بدیهی است بدون وجود این قبیل مردم وجود فرقه مردان و زنان فقیر و دوره گرد محال بود و هر گونه ارتباط نهضت مذهبی (بودا) با طبقات مختلف مردم قطع میشد از اینجهت - چنانکه در پیش یاد آوری شد بموجب داستانها در پیرامون شخص (بودا) نه تنها مردان و زنان راهب گرد آمدند بلکه از آغاز زنان و مردان با اراده و غیرتمند دیگری نیز وجود داشتند؛ این مردم بدون ترك خانه و دنیا (بودا، آئین و رهبانیت) او پناه میبردند و در گفتار و کردار آن تثلیث مقدس را محترم میشمردند.

اما چنانکه از آغاز (جامعه رهبانی) صورت منظمی بخود گرفت و سازمانی پیدا کرد و قوانین مذهبی و پارسائی بر آن حکمفرما بود برای برادران و خواهران غیر راهب سازمان منظمی بوجود نیامد؛ بدون شك بطور طبیعی بعضی آداب و رسوم در زندگی معنوی و در اعمال روزانه برای آنان مقرر گردید ولی این اعمال و آداب بصورت قانون و اساسنامه معینی در نیامد و حتی خط سیر مشخص و محدودی وجود نداشت تا پیروان غیر راهب (بودا) بوسیله آن از مردم عادی که باوی ربطی نداشتند جدا

و تشخیص داده شوند، ورود در زمره پیروان غیر راهب، هیچ شرط و قیدی نداشت، این ورود و پذیرفتن، آئین و مراسمی بسیار عادی داشت اما با هیچ قید و شرطی محدود نبود؛ مؤمن تازه وارد در حضور راهبی بنام خود و گاهی بنام زن و فرزندان یا کسانی اعلام میداشت که (ببودا، آئین و رهبانیت) او پناهنده شده است، رعایت بعضی اصول پرهیزکاری و درست کرداری را نیز مخصوصاً (جامعه رهبانی) به پیروان غیر راهب توصیه میکرد اما بهیچوجه عهد و پیمانی برای بانجام رساندن وظایف از آنان نمیخواست، ضرر و اخراج پیروان غیر راهب که ایمانشان سست بود یا ناشایستگی از خود نشان میدادند و یا بکارهای خلاف انسانیت و دین مبادرت میکردند بهیچوجه معنی نداشت؛ تنها اصلی که در قانون جامعه رهبانی بر ضد پیروان غیر راهبی که مورد گله و شکایت واقع میشدند ثبت شده بود و رسمیت داشت ثابت میکند که بهیچوجه اندیشه پذیرفتن و طرد در مورد آنان معنی نداشته است زیرا بموجب این اصل تنها تصمیمی که (جامعه رهبانی) بر ضد يك پیرو غیر راهب میتواند اتخاذ کند این بود که کشگول صدقات خود را بر وی عرضه ندارد (یعنی از او هدیه نپذیرد) و با او بر سربك میز یا سفره نشیند اما چون او بخود میآمد و کفاره مناسبی بجامعه رهبانی میداد در نتیجه تصمیم جدیدی کشگول صدقات بر وی عرضه میشد و با هم نشینی او بر سر يك میز یا سفره موافقت بعمل میآمد، بدیهی است که مقصود از این تنبیه محروم کردن یا از نو بر خوردار ساختن از يك حق قانونی (چنان که در اجتماعات کلیسائی مسیحی معمول است) نمیشد بلکه منظور تنها قطع یا تجدید يك رابطه مصنوعی نظیر روابط عادی و روزانه اشخاص است که موجب تبادل هدیه های مادی و یا تعلیمات معنوی میگردد.

وضع پیروان غیر راهب چنین است که بیان شد و بنا بر این معلوم میشود که هیئت مذهبی قانونی و مرتبی برای آنان بوجود نیامده است و کمتر اجازه می یافتند در تشریفات باشکوه (جامعه رهبانی) شرکت کنند یا در اداره کارهای عمومی سهم داشتند.

پرسه های روزانه راهبان کافی بود که روابط منظمی میان آنان و پیروان غیر راهب بر قرار سازد و يك فرصت طبیعی برای رسوخ عقاید دینی

و رهبانی بوجود آورد، پیروان غیر راهب بنوبه خود باقامتگاه راهبان بیرون دروازه شهرها میرفتند، انواع هدیه‌ها از قبیل خوراک، دارو، عطر و سبزه و گل با خود میبردند؛ هدایای خود را براهبان تقدیم میداشتند و با آنان سرودن تعلیمات و قطعات مقدس را گوش میدادند یا آنکه بناهایی برای اقامت راهبان بر پا میداشتند و آنانرا برای جشن افتتاح و اهداء آنها دعوت میکردند، لحن پیغام و دعوتنامه تقریباً چنین بود: «خواهشمند است راهبان مقدس دعوت مرا اجابت کنید، من میل دارم ساختمان بجامعه رهبانی تقدیم کنم و تبلیغ و قرائت آئین (بودا) را بشنوم و راهبان را زیارت کنم»، جامعه رهبانی موظف بود این دعوت را حتی در فصل بارانی که هر گونه مسافرتی ممنوع بود اجابت کند، و تنها در يك حالت غیبت آنان مجاز بود و آن در صورتی بود که راهبان در حال اقامت هفت روزه (اعتکاف) بسر میبردند.

گاهی پیروان غیر راهب راهبان را دعوت میکردند که فصل بارانی را در حوالی قریه آنان بسر برند و بدین منظور منازلی برای مهمانان خود آماده میساختند و غذای روزانه آنان را در ساعات پرسه مهیا میکردند و سپس در فصل بارانی پیش از آنکه راهبان مسافرت و دوره گردی را از سرگیرند جلسه ضیافت و ناهاری ترتیب میدادند و در آن مهمانی لباس یا پارچه برای تهیه لباس میان راهبانیکه عزم سفر داشتند تقسیم مینمودند؛ و بسیار اتفاق میافتاد که در هنگام گرانی سطح زندگی؛ پیروان غیر راهب انجمنی درست میکردند تا هر کس بسهم خود و بنوبت، راهبان را مهمانی کند و اگر یکتفر وسایل و استعداد کافی برای پذیرائی همه راهبان نداشت مهمانیهای نوبتی؛ دانگنی و بانزده نفره ترتیب میدادند؛ همچنین تعهد میکردند که برای راهبان داروهایمرا که لازم داشتند (یا برای همیشه یا برای يك دوره معین) تهیه کنند یا آنکه زنان راهبه نیکوکار در باغهای صومعه حرکت مینمودند و خانه بخانه چنین سؤال میکردند: «ای راهبان مقدس، کدامیک از شما بیمارید؟ کدامیک چیزی لازم دارید تا برایتان بیاوریم و چه چیز لازم دارید؟» بدیهی است راهبان نیز بنوبه خود از اینکه باین نیکوکاری پادشاهای آسمانی نوید دهند کوتاهی و خودداری نمیکردند

و در اینمورد چنین گفته اند:

« برای جامعه رهبانی خانه تهیه کردن؛ بآنان پناهگاه دلکش بخشیدن، تا در آنجا بتوانند بتفکر و اندیشه مقدس پردازند اینست آنچه (بودا) آنرا زیباترین هدیه اعلام داشته است.

يك مرد خردمند که سود خویشتن را درست تشخیص دهد خانه های دلپسند میسازد و تبلیغ کنندگان آئین را در آنها پذیرائی میکند، با دلی شادمان خوردنی و آشامیدنی؛ لباس و رختخواب برای این مردان خوب و عادل آماده میکند؛ اینان برای او بوعظ و تبلیغ آئینی که هر رنجی را دور میسازد میپردازند، اگر او در اینجهان آئین را بدرستی دانست از گناه باك میشود و در (نیروانا) داخل میگردد» و در جای دیگر از کتب مقدس چنین مسطور است:

« برای مردیکه خواهان شادمانی و آرزومند شادبهای آسمانی است و سعادت انسانی را جداً طالب است بسیار شایسته است پیوسته شوربای برنج میان راهبان تقسیم کند»

حواله دادن هدیه های زمینی نیکوکاران پادشاهای آسمانی باندازه رائج بود که گاهی راهبان فقیری که خود را قسمت کننده و بخشنده گنج های آسمانی میدانستند بوسیله یکی از پدران روحانی سهم و حق خود را از هدایا جداً ادعا و مطالبه مینمودند حکایات بسیاری که راجع باین موضوع در (وینایا - ۱) مسطور است صورت و تقلیدیست از حقایق؛ مثلاً مردی از (اوپانادا - ۲) ی مقدس در خواست کرد که هرچه لازم دارد اظهار کند تا بوی تقدیم نماید و در همان مجلس لباسی که پوشیده بود از او مطالبه شد که تقدیم دارد، همچنین کوزه گر پارسائی را نقل میکنند که راهبان باندازه ای کشکول صدقات از وی گرفتند تا ورشکست شد؛ در (مجموعه اعترافات) يك سلسله مقررات که بر ضد این قبیل درخواستهای غیر مشروع و طلب هدیه های بیجا و بیمورد وضع شده مسطور است؛ بموجب این مقررات مقدار کمی از هدایا را که راهب میتواند بپذیرد و

حد اکثری که مجاز است مطالبه کند (مقدار این حد اکثر کمتر از اندازه ایست که میتواند بپذیرد) معین و محدود کرده اند.

انتقاد هائیکه در میان پیروان غیر راهب از این رویه بعمل میآمد و حریفان از فرقه های دیگر بیوسه با لحن زننده ای آنها را بر زبان میراندند در جامعه رهبانی بی اهمیت انگاشته نمیشد و مورد توجه بود راهبانیکه بهر طریق تأثیر نامطلوبی در میان پیروان غیر راهب داشتند یا باعث آزار آنها میشدند با شدت هرچه تمامتر کیفر میدیدند و بطور کلی پیروان غیر راهب همچون مؤتلف و متحدی برای (جامعه رهبانی) پنداشته میشدند و ارزش دوستی آنان مورد توجه و نظر بود.

پیروان غیر راهب تنها مانند متحد و مؤتلفی بحساب میآمدند نه بیش از این و نمیتوانستند خود را عضوی از جامعه فرزندان (بودا) پندارند، و حتی دوری و امتیازشان از راهبان بیش از اندازه ای بود که در کیش قدیمی برهمنی، برهمن از غیر برهمن جدا و ممتاز بحساب می آمد زیرا در این کیش اگرچه غیر برهمن جز بوسیله برهمن نمیتوانست بخدایان نزدیک شود ولی ممکن بود باندازه او نزدیک گردد، اما یکنفر از پیروان (بودا) که اراده و نیروی ترک دنیا را در خود نمییافت تنهامیتوانست با اندیشه نغمهای ابدی در آینده خود را تسلیت دهد و آرزومند باشد که در روزگاران بعد شاگرد یکی از (بودا) های بیشمار آینده شود و آنگاه جامعه رهبانی بتن کند و سعادت (نجات) را دریابد زیرا بموجب آئین (بودا) تنها برای عده معدودی از برگزیدگان این سعادت حاصل میشود که با شاگردی (پسر ساکیاها) بهدف برسند و پایان دوره (رهبانیت بودا) در اینجهان نزدیک فرض شده است.

هنگامیکه برادران راهب در باغهای صوامع (راجاگاها) و (ساوانتهی) جمع شده و تعلیمات (بودا) را میسرودند این پیش گوئی (فرخنده حال) را نیز متذکر میشدند: «ای آناندا، زندگی پاک و مقدس مدت بسیاری برقرار نخواهد بود آئین حقیقت بیش از پانصد سال پایدار نمیماند» در آن زمان چه کس میتواند پیش بینی کند که پس از پانصد سال (رهبانیت بودا) از سر حدات هندوستان تجاوز کند و داعیان

آن دریاها را در نوردند، برفهای هیمالایا را زیر پا گذارند، از بیابان های آسیای مرکزی عبور کنند و کیش (بودا) را برای ملتھائی بارمغان برند که در آن زمان هندیها نام آنها را نیز نشنیده بودند. آری ملتھائی که این کیش در میان آنها رواج یافت و هنوز هم رواج دارد - در صورتی که هندوستان یعنی زادگاه اصلی کیش بودائی، روح ملتھندو از روی بوالهوسی خود را در محیط تازه ای از اندیشهها و خیالات افکند آثار افکار متنوع و اندیشه های گذشته را که از دست داده بود مورد توجه قرار داد، و (اگر چه بزیرا تر ساختن آنها موفق نشد) از نو بایجاد و تجدید آنها پرداخت و در هر صورت مدتها است که آئین (بودائی) از آن سرزمین رخت بر بسته است.

پا پان

Dr. R. POURNAKI

فهرست مندرجات

پیش‌گفتار، بقلم دانشمند محترم با ات
مقدمه بقلم مترجم

مقدمه بقلم مؤلف

فصل اول

صفحه

۱	هندوستان و کیش بودائی
۶+۱	هندوستان و دنیای باختر
۶	تثلیث بودا زندگی آئین و رهبانیت بودائی
۸	هند باختری و هند خاوری - طبقه برهمن ها
۹	مهاجرت و پراکنده شدن آریائی ها در هندوستان تمدن آریائی و ودائی
۱۲	ملت هندو
۱۴	طبقه ممتاز برهمن ها

فصل دوم

	وحدت وجود و بدبینی هندیها پیش از بودا - آئین قربانی و نیاز - وجود
۱۹	مطلق آئین و سر قربانی
۲۴	پیدایش نقاط مرکزی (اتمان)
۲۷	برهما
۲۹	وجود مطلق یا اتمان برهما
۳۲	وجود مطلق و جهان بیرونی
۳۳	تصور اتمان در روزگار پیشین
۳۵	مفهوم جدید (اتمان) مکالمه یا جنما والکیا و مترئی
۳۷	عدم وجود غیر فردی
۴۱	بدبینی - تناسخ - راه نجات
۵۳	شیطان - برهما - کیش بودائی فلسفه سانکهیبه
۵۸	برهما
۵۹	فلسفه سانکهیبه

فصل سوم

۶۳	زهادت - فرقه های خانقاهی
۶۵	انتشار زهد و گوشه نشینی از مغرب بمشرق هندوستان

قسمت اول

زندگانی بودا

صفحه

۷۴	فصل اول - ظاهر داستان - افسانه ها و اساطیر شك در حقیقت تاریخی وجود بودا.
۷۶	اساس داستان بودائی
۷۸	ادبیات مقدس جزیره سیلان
۸۲	خاطره های مربوط بشخص بودا و حقیقت تاریخی آنها
۸۵	شرح زندگی بودا
۸۷	قسمتهای داستانی زندگی بودا
۹۲	داستان وصول بمعرفت و راه نجات
۹۴	کیفیات خارجی زندگی بودا
۹۵	فصل دوم - دوران جوانی بودا
۹۸	ساکیاها
۹۸	بودا پسر پادشاه نیست
۱۰۰	جوانی و زناشویی بودا
۱۰۴	ترك خانه
۱۰۶	دوره ریاضت و جستجو های بی نتیجه
۱۰۷	بحران اساسی
۱۱۲	تاریخ است یا افسانه ؟
۱۱۴	فصل سوم - آغاز ارشاد
۱۱۴	چهاردفعه هفتروز (چهار هفته)
۱۱۴	وسوسه شیطان
۱۲۰	خطابه بودا در بنارس
۱۲۵	نخستین پیروان بودا
۱۲۶	انتشار آئین بودا
۱۳۱	فصل چهارم - کار بودا
۱۳۴	زندگی روزانه بودا
۱۴۲	برنامه شبانه روز
۱۴۳	شاگردان بودا

۲۲۶	قضیه اول و دوم (اصل علیت)
۲۲۷	نادانی
۲۳۲	صور و تمثلات (سانخاراها)
۲۳۷	وجود - تکوین - جوهر و عرش
۲۳۹	دهاما - سانخارا
۲۴۱	روح
۲۵۱	وجود مقدس - خود - نیروانا
۲۵۳	نیروانا در این جهان
۲۵۵	پایان زندگی وجود مقدس
۲۵۷	آیا نیروانا عدم است ؟
۲۶۰	ملاقات بودا با واکشاگتا
۲۶۳	انکار زندگی جاویدان - گفتگوی بودا و مالونکیاپوتا
۲۶۷	پاسخ سر بسته مسئله فوق - گفتگوی خما و باستانی
۲۶۸	گفتگوی ساریپوتا و پاکاما
	فصل سوم - حقیقت راجع برآه نابود ساختن رنج
۲۷۳	وظایف انسان نسبت به بنی آدم
۲۷۴	مقولات سه گانه درستکاری - تفکر و خردمندی
۲۷۷	اوامر و نواهی
۲۷۸	نیکوکاری و مهربانی
۲۸۰	داستان دراز رنج و دراز عمر
۲۸۳	داستان کوناالا
۲۸۸	نیکوکاری - داستان وساتارا
۲۹۰	داستان خرگوش خردمند
۲۹۴	وظایف انسان نسبت بخویشتن
۲۹۵	مارا - شیطان بدخواه
۳۰۰	آخرین مراحل راه نجات - مراقبت ها مقدسان - و بوداها

قسمت سوم

۳۱۸	رهبانیت پیروان بودا انتظامات و مقررات انضباطی
۳۲۳	رهبانیت و قلمرو رهبانان - مقررات ورود و خروج

۱۵۲	پیروان غیر راهب بودا
۱۵۴	زنان بودائی
۱۵۷	گفتگوی بودا و ویزاخا
۱۶۰	دشمنان بودا
۱۶۲	انتقاد اصل قربانی
۱۶۵	روابط بودا با سایر فرقه های رهبانی
۱۶۷	انتقاد ریاضت
۱۶۸	آموزش بودا
۱۶۹	زبان بودا
۱۷۰	خطابه ها و خواص تعلیماتی آنها
۱۷۵	نمونه چند از داستانهای تغییر کیش
۱۷۸	مجاوره - تمثیل - استنتاج
۱۸۱	کنایات و امثال
۱۸۳	افسانه ها و حکایات
۱۸۴	قطعات
۱۸۶	فصل پنجم - وفات بودا

قسمت دوم

آئین بودا

۱۹۴	فصل اول - بیان حقیقت رنج - کیش بودائی گفتگویی است از رنج و نجات
۱۹۵	گفتگوها و مباحثات مدرسه ای در کیش بودا
۱۹۷	مشکلات درک اندیشه بودائی
۱۹۸	چهار حقیقت مقدس - حقیقت اول بد بینی بودائی
۲۰۰	عدم ورنج
۲۰۱	بنیاد منطقی بد بینی - بحث راجع باعیان خارجی
۲۰۹	نعمه بد بینی بودائی
۲۱۲	فصل دوم - حقایق چند راجع بمنشأ رنج و نابود ساختن آن (رابطه علیت)
۲۱۵	سومین قضیه از قضایای سلسله علیت - شناسائی و طبیعت جسمانی
۲۱۸	(کا ما) پاداش اخلاقی
۲۲۱	قضایای چهارم تا یازدهم از (اصل علیت)

۳۳۹

۳۴۹

۳۵۶

۳۶۰

دارائی - خوراک - پوشاک - منزل

عبادت

رهبانیت زنان

رهبانیت منہبی و بیرون غیر راہب

Dr. R. POURNAKI